وقف مرحوم
استاد زین الدین جعفر زاهدی
به کتابخانه آستان قدس رضوی

۱۵ /..../۱۳۸۶
میکرو فیلم تهیه شد

آستان قدس
کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: جلاء العیون (ع-۱۲)

مؤلف متن: محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (۰ - ۱۱۱۱)

محشی

شارح .... مترجم ....

تاریخ تحریر .... نوع خط: نستعلیق شکسته .... تعداد سطر: ۲۵

معصومین

جزء کتب: تاریخ .... زبان: فارسی .... عدد اوراق: ۲۴۹

طول: ۲۸/۵ .... عرض: ۲۱ .... شماره عمومی: ۲۵۲۳۸

وقفی / خریداری .... تاریخ وقف / خریداری ....

ملاحظات ....

آغاز: ستایش بی حد و ثنای بی عد سزاوار خداوند بی نیاز است که

انجام: قد اتفق الفراغ عن الاشتعال بکتابته ... الکتاب المستطاب

اندازهٔ نوشته‌ها: ۲۳ × ۱۳/۵

فارسی

جلاء العیون ۱

موضوع : اخبار و مقتل

مؤلف : مولی محمد باقر بن محمد تقی مجلسی

آغاز: ستایش بی مثل و انباز سزاوار

انجام: والسلام علی من اتبع الهدی قد اتفق الفراغ عن الاشتغال

اندازه : (۲۵) ۳۰×۲۰ برگ: ۲۴۷

کاتب: الرضا بهدی الله و من والدی فی الدین

تاریخ: روز یکشنبه ۲۵ شهر جمادی الاول

خط: نستعلیق شکسته - کاغذ فرنگی جلد: چرمی مشکی

نسخه ایست قرائت شده و مصحح و خوشخط عناوین و فصول را به شنگرف نوشته اند

جلاء العیون

الحمد الحکم اشک بدیده بیکرداند ... مه پیرهن در یده بیگرداند
ازیاد کسان تا نزود حق حق ... خورشید سپر بر یده بیگرداند

بسم الله الرحمن الرحیم وبک نستعین یا کریم

ستایش بی منتها و ثنای بی انتها سزاوار خداوندی است که تذکار مصایب و استماع نوایب سرکاران کائنات و جان نثاران معارک اطاعت و امتثال خود را موجب جلای عیون ارباب ایمان و یقین گردانیده و غبار فتنه اشرار در نظر بادیه پیمایان مراحل معرفت و اعتبار از کحل الجواهر ابصار و آبروی عزت و افتخار بدرجات برتر شمار نشانیده صلوات متوالیات و تحیات متواترات بر سید انبیا و نخبه اصفیا و خلاصه ارباب محنت و بلا و شفاعه اصحاب مصیبت و ابتلا در نشأهای عوالم غیب و شهود و صدرنشین محفل قرب رحیم ودود شفیع درماندگان روز جزا و ذخیره تهی دستان عالم بقا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بر آل اطهار او که بصیقل محبت و ولای خود آینه سینهای مومنان را از زنگ شکوک و شبهات جلا داده قابل انعکاس گلرخان انجمن حسن عقیدت ساخته اند و در بوستان شجاعت گلهای رنگارنگ شهادت چیده مشام جان محبان را بشمیم شفاعت نواخته اند فصلوات الله علیه و علیهم الی ابد الآبدین و لعنة الله علی اعدائهم و قاتلیهم و ظالمیهم الی یوم الدین اما بعد تشنه لب زلال فیوض ربانی و آرزومند ادراک سعادت جاودانی محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عن جرائمهما بر الواح ضمایر اخوان دینی و خلان روحانی تصویر و تقریر مینماید که چون بمقتضای اخبار متواتره و آثار مستظاهره تذکر و تذکیر بر گریستن و گریانیدن و محزون شدن در مصیبت محزون ساحت کربلا و محن اهل بیت رسالت که از برای ایشان جمع ثقلین از کافه احدیت عظیم است و سبب گریستن تمامی مصایب از ملائکه مقربان و انبیای مرسلان و شیعیان بندگان ارض و سما و مرغان هوا و ماهیان دریا و وحشیان صحرا از همه مصیبت بیشتر است اعظم طاعات و اشرف قربات و سبب تحصیل سعادات و رفع درجات میگردد و اطلاع بر احوال سعادت مآل پیشوایان دین و مقربان رب العالمین موجب قوت ایمان و یقین میشود و در هنگام نزول حوادث دوران و صدمات نوایب زمان تفکر در آلام و مصایب ایشان در راضی شدن بقضاهای ربانی و رفع وساوس شیطانی تاثیر عظیم دارد و آنچه در این باب بعربی و فارسی در سلک تالیف درآورده اند بعضی ناقص و ناتمام است و بعضی از کتب سیر و اخبار مخالفان اخذ نموده اند که اعتماد را نمی شاید و بآنها که برای جمعی که مایه و اثری از علم نداشته باشند ضرر عظیم نماید و موجب خلل در عقاید ایمانی ایشان گردد و این شکسته از کتاب بحار الانوار آنچه متعلق باحوال شریفه ایشان است در چندین مجلد استیفا کرده ایم و در کتاب حیوة القلوب نیز اکثر آنها را بروجه اختصار مذکور شده است و چون عوام را از کتاب اول چندان انتفاعی نیست و تحصیل کتاب دویم را اکثر مردم متعسر

متعسر

ست لهذا این قلیل البضاعه را با اختلال احوال و وفور اشغال و هجوم هموم و آلام و طیران عوارض و اسقام بخاطر فاتر رسید
تاب و چیزی درین باب بلغت فارسی تألیف نماید که مقصود بر ذکر ولادت و شهادت حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین
وات الله علیهم اجمعین بوده باشد و چون نوشته شود همه صلحا از آن بهره‌ور باشند و بر ترجمه الفاظ روایات معتبره اقتصار نموده
رات و شیوع استعارات نکرده و از غیر احادیث معتبره که از کتب اصل محدثان امامیه رضوان الله علیهم اخذ
ل ننماید تا مؤمنان در خواندن و شنیدن ثواب احیای احادیث ائمه دین علیهم السلام که اشرف طاعات
سعادات است فایض گردند و بمحزون گردیدن و گریستن بر مصایب جمیله برگزیده رب العالمین بدرجات
بین برسند و بهره از مثوبات جزیله ایشان یابند که تکفیر سیئات در حال حیات و بعد از وفات عاید گردد و چون
ب این ابواب ترجمة الفوائد و تألیف این کتاب شریعة المقاصد از برکات عهد دولت سلیمان ثانی بود که رخ
ی در نقاب سعادتش آرمیده اند و بمیامن تربیت خسرو قدردانی جلوه نمود که بفیض سحاب مکرمتش عروسان خلوتخانه غیب
و کار ظهور خرامیده اند اعنی سلطان سلطان‌نشان و داور دارا دربان غره ناصیه اقبال و قره باصره جاه و جلال
س بنیان سلطنت و کامکاری مشید ارکان عظمت و بختیاری بالغ مبالغ مروت و انصاف داعی مراسم
رو اعتساف و گلدسته چهار باغ عناصر و ارکان منتخب مجموعه کون و مکان دلهای روشن ضمیران قندیل آرا
ایش و سینه‌های پاک طینتان مشکات انوار دعایش مرغان سرابستان ضمیرش مانند بلبلان کشف و الهام
ز و مهوشان قدسی نژادش نیستان واسطه تمامی شکر و تشبیه مداد کثیر الامدادش سواد لیالی دیجور را خورشید آویز
ریر سرادق گلشن سامعه‌اش عرض نیاز ضعیفان بر نغمات طریقه مطربان مقدم نشین و در نظر حقیقت اثرش رضای
طر سکینان بصد دلربائی دلبران چین یمن تربیتش باتین شریعت غرا خرم و سیراب و رشحات سحاب مکرمتش
یقت بصد سرسبز و شاداب بذکر سخایش دهان صدف درفشان و بوصف عطای بی‌انتهایش جیوب دریا
ر زبان لطف بی‌پایانش با جهد نمایان مانند خنده برق و گریه ابر توامان تیغ جواهردارش دریای مواج است که
ها پر باد و دشمنان در آن جا نشست و سنان جان گدازش سنخی است که دلهای مخالفان از آن کباب است
ت ملا آمال همگنان از جداول سخایش سیراب و از صفیر عندلیب خوش الحان خامه عداوت نگارش غم در خاطرها
ب آب تیغش طراوت بخش چمن شریعت و دین و برق شمشیرش آتش خرمن مخالفان دین مبین صفیر طوطی خامه
ش باه رقم تقدیر هم آواز و شهباز تک چوشش در شکار معانی عرش هم پرواز کره چین قهرش عقده کشای
گمان گشاده دلی لطف احسانش سحاب مزارع املهای پژمردگان خلوت نشینان صوامع ریاضت
یش لامع مقام در این فیض یافته اند و معتکفان مساجد عبادت دست دعای دولت ابد قرین ذکر ورد زبان ساده
ه صرصر قهرش اگر بر زمین وزد بر چهره محیط جا بگیرد و اگر بر محیط وزد بر گرد آن سرابی نماید با شعاع خورشید ضمیر انورش

آفتاب جهانتاب از شرم اظهار نور در نقاب زرتار مستور گردیده رخ ننماید و ماه چهارده شبه ضیای خورشید تکلف
پرو یک شبه کلف از چهره نمی گشاید السلطان الافخم السلطان الاکرم مالک بلاد ترک و دیلم مطوق رقاب العرب
فرع الشجرة الطیبة النبویة غصن الدوحة العلیة المصطفویة معدن الجود والامتنان و منبع الفضل والاحسان السلطان سلیمان الموسوی
الصفوی بهادر خان خلد الله تعالی ظلال جلاله علی مفارق اهل الایمان لهذا ناصیه این نورسیده گلشن قدس را باسم اقدس
مطلع خورشید فیروزی و سعادت مسعود گردانید و این تحفه مختصر مایه را بدرگاه جهان پناه مرفوع داشته باوج عزت و کرامت
رسانید چون مشتمل بر عزا اخبار و محتوی بر احوال شریفه اجداد امجاد آن زبده شاه جلیل و نظار است امید وصول بمرتبهٔ ابتهاج
و رتبهٔ قبول دارد و عجز و قصور خود را مانع حصول این مامول نمیداند و چون اشک ریختن بر مصائب پیشوایان دین موجب
جلای دیده های ظاهر و باطن مومنین میگردد آن را بجلاء العیون مسمی گردانید و در مقدمه چهارده باب بعدد معصومان رب الارباب
مرتب ساخت و علی الله توکلت فی جمیع اموری و هو حسبی و نعم الوکیل اما مقدمه پس در بیان ثواب گریستن بر مصائب حضرت
رسالت پناهی و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و محزون بودن برای ایشان است ابن بابویه و دیگران بسندهای
موثق و معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که هر که یاد آورد مصیبت ما را پس بگرید و بگریاند برای
آنچه مرتکب شده اند از ما با ما باشد در درجه ما در روز قیامت و کسی که یاد دیگران آورد مصیبت ما را و بگرید و
بگریاند گریان نگردد دیده وی در روزی که دیده ها گریان باشد و کسی که بنشیند در مجلسی که در آن مجلس احیای امر ما مینمایند
و احوال ما و احادیث ما را بیان کنند نمیرد دل او در روزی که دلها همه مرده باشند و علی بن ابراهیم بسند حسن از حضرت
صادق ع روایت کرده است که هر که ما را یاد آورد یا ما نزد او مذکور شویم و بیرون آید از دیده او آب گریه بقدر
پر مگسی حق تعالی گناهان او را بیامرزد هر چند مثل کف دریاها باشد و ایضا شیخ مفید و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق
ع روایت کرده اند که هر که مهموم و مغموم باشد برای ستمی که بر ما رفته است هر نفسی که میکشد تسبیح در نامه عملش نوشته شود
و غم ما برای او عبادت باشد و ستر ما را پنهان داشتن از دشمنان ما ثواب جهاد فی سبیل الله دارد پس حضرت صادق ع فرمود
که باید این حدیث را به آب طلا نوشت و ایضا شیخ طوسی بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که هر که از دیده
او یک قطره اشک بیرون آید برای خونی که از ما ریخته شده است یا حقی که از ما کم کرده اند یا عرضی که از ما یا از شیعیان
ما ضایع کرده اند حق تعالی او را در بهشت ابد الآباد جا دهد و محشور گرداند و ایضا شیخ مفید و شیخ طوسی روایت
کرده اند از احمد بن یحیی ازدی از مخول بن ابراهیم از ربیع بن منذر از پدرش که گفت از حضرت امام حسین علیه السلام شنیدم
که میفرمود که هر بنده که از دیده های او یک قطره آب بیرون آید در مصیبت ما اهل بیت حق تعالی او را در بهشت جا دهد
پس احمد بن یحیی گفت در شبی حضرت امام حسین ع را در خواب دیدم و بخدمت آنحضرت عرض کردم که مخول بن ابراهیم
چنین روایتی از شما بمن نقل کرد آیا شما فرموده اید حضرت فرمود بلی من گفتم پس من عرض نمودم که سند میان من و شما افتاده است

را حذف

شود از شما شنیده‌ام ◦ و علی بن ابراهیم و ابن بابویه و ابن قولویه و سید بن طاوس رحمة الله علیهم بسندهای صحیح از حضرت
امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده‌اند که هر مؤمنی که از دیده او برای قتل حسین بن علی صلوات الله علیهما قطره
آبی از چشم او بیرون آید که بر روی او جاری شود حق تعالی در بهشت برای او غرفه‌های کرامت مهیا گرداند و هر مؤمنی
که آبی از دیده او بیرون آید و بر روی او جاری گردد برای آزاری که از دشمنان ما بما رسیده است در دنیا حق تعالی در بهشت
مکان نیکی برای او مهیا کرده‌اند و هر مؤمنی که باو رسد آزاری بسبب ولایت و محبت ما و از شدت و
مصیبت آب دیده او بر روی او روان شود حق تعالی از روی او بگرداند هر آزاری را و ایمن گرداند او را در روز
قیامت از غضب خود و از آتش جهنم ◦ و حمیری در قرب الاسناد بسند صحیح روایت کرده است که حضرت صادق ع
از فضیل بن یسار پرسید که آیا شما شیعیان در مجالس با یکدیگر می‌نشینید و حدیث ما را ذکر میکنید گفت بلی فدای تو شوم
حضرت فرمود که من آن مجالس را دوست میدارم پس زنده گردانید امر ما را ای فضیل خدا رحمت کند کسی را که احیاء
ما را ذکر کند و امر ما را و دین ما را زنده بدارد ای فضیل هر که ما را یاد کند یا ما را نزد یک او یاد کنند و از دیده او
مثل پر مگسی آب بیرون آید خدا گناهان او را بیامرزد اگرچه مانند کف دریا باشد ◦ و ابن قولویه و برقی نیز [illegible]
بسندهای بسیار معتبر از آنحضرت روایت کرده‌اند ◦ و ایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که هر که ما نزد او
مذکور شویم و از دیده‌های او آب جاری شود حق تعالی بدن او را بر آتش حرام گرداند ◦ و ابن بابویه بسند حسن از حضرت
امام رضا ع روایت کرده است که آنحضرت بریان بن شبیب گفت که اگر خواهی که در درجات عالیه بهشت با
ما باشی پس برای اندوه ما اندوهناک شو و برای شادی ما شاد شو و بر تو باد بولایت و محبت ما که اگر مردی سنگی
را دوست دارد حق تعالی او را در روز قیامت با آن سنگ محشور میگرداند ◦ و ایضا بسندهای معتبر روایت کرده است
که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که حق تعالی مطلع شد بر زمین و ما را از جمیع خلایق اختیار کرد و از برای ما شیعه چند اختیار
کرد که یاری میکنند ما را و شاد میشوند برای شادی ما و اندوهناک میشوند برای اندوه ما و مالها و جانهای
خود را از برای ما صرف میکنند ایشان از ما اند و بازگشت ایشان بسوی ماست ◦ و سید بن طاوس روایت
کرده است که ائمه طاهرین صلوات الله علیهم فرمودند که هر که در مصیبت ما بگرید و صد کس را بگریاند پس بهشت
برای اوست و هر کس که بگرید و سی کس را بگریاند بهشت از برای اوست و هر که بگرید و بیست کس را بگریاند
بهشت از برای اوست و هر کس که بگرید و ده کس را بگریاند بهشت از برای اوست و هر کس که بگرید و یک کس را بگریاند
بهشت از برای اوست و هر که خود را بگریه دارد بهشت از برای اوست ◦ **باب اول** در بیان ولادت و وفات
اشرف کائنات و مخدوم اهل سموات و شافع روز عرصات ابوالقاسم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بعضی از احوال
کرامه و مناقب شریفه آنحضرت است و مشهور در نسب آنحضرت اینست محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن

عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن
نزار بن معد بن عدنان بن اد بن اود بن الیسع بن الهمیسع بن سلامان بن النبت بن حمل بن قیدار بن اسماعیل بن ابراهیم الخلیل ع
بن تارخ بن ناخور بن شروع بن ارغوی بن فالغ بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بن ملک بن متوشلخ بن اخنوخ بن
الیارد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیهم السلام و در نسب آنحضرت اقوال دیگر هست که در حیات
القلوب ذکر کرده‌ایم و اشهر آنست که اسم عبد المطلب شیبة الحمد بود و اسم هاشم عمرو و اسم عبد مناف مغیره و اسم قصی زید و او را
مجمع نیز میگفتند و اسم قریش نضر بود و هر یک بسببی از اسباب باین اسامی مسمی گردیدند و گویند که ارغو اسم هود ع بود و بعضی گویند که غابر
اسم آنحضرت بود و اخنوخ اسم ادریس ع بود و مادر آنحضرت آمنه دختر وهب بود پسر عبد مناف زهره پسر کلاب بود و ابن
بابویه بسند معتبر از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که من شبیه‌ترین مردمم بحضرت
آدم ع و حضرت ابراهیم ع شبیه‌ترین مردم بود بمن در خلقت و خلق و حق تعالی مرا از بالای عرش عظمت و جلال خود بده نام نامید
و صفت مرا بیان کرده و بر زبان هر پیغمبری بشارت مرا بقوم ایشان داده است در توریة و انجیل نام مرا بسیار یاد کرده
و کلام خود را تعلیم من نموده و مرا بآسمان بالا برده و نام مرا از نام بزرگوار خود اشتقاق نموده که نام او محمود است و مرا احمد نام
کرده و مرا در قرنها و در میان نیکوترین اهلها ظاهر گردانید و در توریة مرا احید نامید زیرا که بتوحید و یگانه پرستی خدا
جسدهای امت من را بر آتش حرام کرده است و در انجیل مرا احمد نامید زیرا که من محمودم در آسمان و امت من حمد کنندگانند
و در زبور مرا ماحی نامید زیرا که بسبب من از زمین محو مینماید عبادت بتها را و در قرآن که مرا محمد نامید زیرا که در قیامت همه
اهلها ستایش مرا خواهند کرد بسبب آنکه بغیر از من کسی در قیامت شفاعت نخواهد کرد مگر باذن من و مرا در قیامت حاشر
نامید زیرا که زمان امت من بحشر متصل است و مرا موقف نامید زیرا که من مردم را نزد خدا بجای باز میدارم و مرا عاقبت
نامید زیرا که من عقب پیغمبران آمدم و بعد از من پیغمبری نیست و منم رسول رحمت و رسول توبه و رسول ملاحم یعنی جنگها و منم مقفی که
از قفای انبیا مبعوث شده‌ام و منم قثم یعنی جامع کمالات و منت گذاشت بر من پروردگار من و فرمود ای محمد هر پیغمبری را بر زبان
امت فرستادم و بر اهل نکویان فرستادم و ترا بر هر سرخ و سیاهی مبعوث گردانیدم و ترا یاری دادم بترسی که
از تو در دل دشمنان تو افکندم و هیچ پیغمبر دیگر را چنین نکردم و غنیمت کافران را بر تو حلال گردانیدم و برای احدی
پیش ازین و پیش از تو حلال نکرده بودم بلکه میبایست غنیمتها که از کافران میگیرند بسوزانند و عطا کردم بتو گنجی از گنجهای
عرش خود را که آن سوره فاتحة الکتاب و آیات سوره بقره است برای تو و برای امت تو جمیع زمین را مسجد و
نماز گاه گردانیدم بر خلاف امتهای گذشته که میبایست نماز را در معبدهای خود بکنند و خاک زمین را برای تو پاک کننده
گردانیدم و الله اکبر را بتو و امت تو دادم و یاد ترا بیاد خود مقرون کردم که هرگاه امت تو مرا بوحدانیت یاد کنند
ترا به پیغمبری یاد کنند پس طوبی برای تو ای محمد و برای امت تو ۰ و در حدیث معتبر دیگر روایت کرده است که گروهی از

یهود

۴

از یهود که به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند و سؤال کردند که به چه سبب تو را محمد و احمد و ابو القاسم و بشیر و نذیر و داعی
نامیدند فرمود که مرا محمد نامیدند زیرا که ستایش کرده شده ام در زمین و احمد نامیدند برای آنکه مرا ستایش میکنند در آسمان
و ابو القاسم نامیدند برای آنکه حق تعالی در قیامت بهشت و دوزخ را بسبب من قسمت مینماید پس هر که کافر شده است و ایمان
بمن نیاورده است از گذشتگان و آیندگان بجهنم میفرستد و هر که ایمان آورد بمن و اقرار نماید به پیغمبری من او را داخل
بهشت مینماید و مرا داعی خوانده است برای آنکه مردم را دعوت میکنم بدین پروردگار خود و مرا نذیر خوانده است برای
آنکه میترسانم بآتش هر که نافرمانی من کند و بشیر نامیده است برای آنکه بشارت میدهم مطیعان خود را به بهشت
و در حدیث موثق روایت کرده است که حسن بن فضال از حضرت امام رضا ع پرسید که چه جهة حضرت رسالت پناه را
ابو القاسم کنیت کرده اند فرمود زیرا که فرزندی قاسم نام داشت حسن گفت که عرض کردم که آیا قابل زیاده از این میدانی
فرمود که بلی مگر نمیدانی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من و علی پدر این امتیم گفتم بلی فرمود که مگر نمیدانی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله پدر جمیع امت است گفتم بلی فرمود که مگر نمیدانی که علی ع قسمت کننده بهشت و دوزخ است گفتم بلی فرمود که پس پیغمبر
قسمت کننده بهشت و دوزخ است و بآنچه او را حق تعالی با بو القاسم کنیت داده است گفتم پدر بودن ایشان چه معنی دارد فرمود
که یعنی شفقت حضرت رسول ص نسبت بجمیع امت خود مانند شفقت پدر است بر فرزندان و علی ع بهترین امت آنحضرت است و
همچنین علی ع بعد از آنحضرت برای امت مانند شفقت آنحضرت بود زیرا که او وصی و جانشین و امام و پیشوای امت بود
بعد از آنحضرت پس باین سبب فرمود که من و علی هردو پدر این امتیم و حضرت رسول ص روزی بر منبر برآمد و فرمود که هر که
وصی و عیالی بگذارد و وارثی داشته باشد مال او از وارث اوست پس باین سبب آنحضرت اولی بود بامت نبت
خود از جانهای ایشان و همچنین امیر المؤمنین ع بعد از آنحضرت اولی بود بامت از جانهای ایشان و همچنین از حدیث
موثق دیگر روایت کرده است از امام محمد باقر ع که حضرت پیغمبر ص را ده نام بود پنج نام در قرآن است و پنج نام در قرآن
نیست اما آنها که در قرآن است محمد و احمد و عبد الله و یس و نون و اما آنها که در قرآن نیست فاتح و خاتم و کافی و مقفی
و حاشر و علی بن ابراهیم روایت کرده است که حق تعالی آنحضرت را مدثر نامید زیرا که وقتی که وحی بآنحضرت نازل شد خود را
بجامه پیچیده بود و خطاب مدثر باعتبار رجعت پیش از قیامت یعنی ای آن کسی که خود را بکفن پیچیده زنده شو و برخیز و
بار دیگر مردم را از عذاب خدا بترسان و در روایات معتبره بسیار وارد شده است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که حق تعالی من و علی را از یک نور خلق کرد و از برای ما ده نام از نامهای خود اشتقاق کرده خداوند صاحب عرش محمود است
و من محمد[illegible] حق تعالی علی اعلا است و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام علی است و ابن بابویه بسند صحیح از امام
محمد باقر [illegible]لام روایت کرده است که نام حضرت رسول صلی الله علیه و آله در صحف ابراهیم ع ماحی است و در توریة
حاد [illegible] احمد و در قرآن محمد پس پرسیدند که تاویل ماحی چیست فرمود که یعنی محو کننده بتها و قمارها و صورتها و هر معبودی

که باطل است و ایشان را یعنی دشمنی کنند با هر که دشمن خدا و دین خدا باشد خواه خویش باشد و خواه بیگانه اما احمد برای
آن گفتند که حق تعالی ثنای نیکو گفته است از برای او بسبب آنچه پسندیده است از افعال شایسته او و تاویل
محمد صلی الله علیه و آله آنست که خدا و فرشتگان و جمیع پیغمبران و رسولان و همه امتهای ایشان ستایش نیکو نموده اند او
را و درود میفرستند بر او و نامش بر عرش نوشته شده است محمد رسول الله و صفار روایت کرده است
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را ده نام است در قرآن محمد و احمد و عبدالله و طه
و یس و نون و مزمل و مدثر و رسول و ذکر چنانچه فرموده است و ما محمد الا رسول و مبشرا برسول یاتی من بعدی ا
سمه احمد و لما قام عبد الله کادوا یکونون علیه لبدا و طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی و یس و القرآن الحکیم و ن
والقلم و ما یسطرون و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر و انا انزلنا الیکم ذکرا رسولا پس حضرت صادق علیه السلام
فرمود که ذکر از نامهای آنحضرت است و مائیم اهل ذکر که حق تعالی در قرآن امر کرده است که هرچه ندانید از اهل
ذکر سؤال کنید و بعضی از علما از قرآن و حدیث چهارصد نام برای آنحضرت بیرون آورده اند و مشهور آنست که نام آنحضرت
در توریة موذ موذ است و در انجیل حاب طاب و در زبور فارقلیط و بعضی گفته اند در انجیل فارقلیط است اما اسما
و القاب که اکثر علما از قرآن استخراج کرده اند بغیر آنچه سابق مذکور شد اینهاست هاد و شهید و مبشر و بشیر و نذیر و داعی
و سراج و منیر و رحمة للعالمین و رسول الله و خاتم النبیین و نبی و امی و نور و نعمت و رئوف و رحیم و منذر و مذکر
و شمس و نجم و حم و سما و یتیم در بیان ابتداء نور شریف آنحضرت است بسند معتبر از ابوذر رضی الله عنه
منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من و علی بن ابیطالب ع از یک نور آفریده شده ایم و تسبیح خدا
میگفتیم در جانب راست عرش پیش از آنکه خدا آدم ع را بیافریند بدو هزار سال پس چون خدا آدم ع را آفرید
آن نور را در پشت او جا داد و چون در بهشت ساکن شد ما در پشت او بودیم و چون نوح در کشتی سوار شد ما در
پشت او بودیم و چون ابراهیم را در آتش انداختند ما در پشت او بودیم و پیوسته حق تعالی ما را از اصلاب پاکیزه
منتقل میگردانید برحمهای پاک مطهر تا رسیدیم بسوی عبدالمطلب پس آن نور را دو نیم کرد مرا در صلب عبدالله قرار
داد و علی ع را در صلب ابوطالب گذاشت و بمن پیغمبری و برکت داد و بعلی فصاحت و شجاعت داد و از
برای ما دو نام از نامهای مقدس خود اشتقاق نمود پس خداوند صاحب عرش محمود است و من محمد و خداوند بزر
گوار اعلی است و برادرم علی است پس مرا از برای رسالت و پیغمبری مقرر نمود و علی را از برای وصایت و امامت
و حکم کرد در میان مردم و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است که چون محمد و علی صلوات الله علیهما
دو نور بودند نزد خداوند عالمیان که هزار سال پیش از آنکه حق تعالی خلایق را ایجاد نماید پس ملائکه آن دو نور را دیدند
یکی را اصل دیدند و از آن شعاعی لامع گردیده بود که فرع آن بود پس گفتند خداوندا این چه نور است حق تعالی وحی نمود بسوی ما

ایشان

ایشان که این نوریست از نورهای من که اصلش نبوت است و فرعش اهل بیت اما پیغمبری پس از محمد است بنده و رسول من و اما
امامت از علی است حجت و خلیفه من و اگر ایشان نمی بودند هیچ یک از خلق خود را نمی آفریدم و در حدیث معتبر دیگر از حضرت
منقولست که حق تعالی خطاب نمود بحضرت رسول ص که یا محمد بدرستیکه خلق کردم ترا و علی را نوری یعنی روحی بی بدن پیش از آنکه
خلق کنم آسمانها و زمین و عرش و دریاها پس پیوسته تهلیل و تمجید من میگفتید و مرا بپاکی و عظمت یاد میکردید پس هر دو روح شما را
جمع کردم و یکی گردانیدم پس آن روح مرا بپاکی و بزرگواری یاد میکرد پس آن روح را بدو قسمت کردم و هر قسمت را بدو قسمت کردم
تا محمد و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم بهم رسیدند پس خلق کرد حق تعالی فاطمه را از نور شما روحی بی بدن پس آن نور را ما
اهل بیت ... و در حدیث معتبر از حضرت امام محمد تقی ع منقولست که پیوسته حق تعالی منفرد بود در یکتائی خود
و نبود او را احدی بغیر پس خلق کرد محمد و علی و فاطمه را و بعد از هزار دهر و روزگار جمیع چیزها را آفرید پس ایشان را گواه
گرفت بر آفریدن آنها و اطاعت ایشان را بر سایر مخلوقات واجب گردانید و امور خلق را با ایشان گذاشت و ایشان
هیچ کار نمیخواهند و اراده نمی نمایند مگر مشیت الهی و بسند معتبر از حضرت امام حسن صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول ص
فرمود که در بهشت فردوس چشمه‌ایست از شهد شیرین تر و از مسکه نرم تر و از برف خنکتر و از مشک خوشبوتر و در آن
چشمه طینتی هست که خدا ما را و شیعیان ما را از آن طینت آفریده است پس هر که از آن طینت نیست از ما و از شیعه ما نیست
و در حدیث دیگر فرمود که شنیدم از جدم رسول خدا ص که فرمود که من آفریده شده ام از نور خدا و اهل بیت من
آفریده شده اند از نور من و محبان اهل بیت من آفریده شده اند از نور ایشان و سایر مردم در آتش جهنمند
و بسند معتبر از ابو سعید خدری منقولست که شخصی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال نمود از تفسیر قول حق تعالی که با
شیطان خطاب نمود در هنگامی که ابا نمود از سجده حضرت آدم ع که استکبرت ام کنت من العالین که
ترجمه اش اینست که آیا تکبر نمودی یا بودی از بلند مرتبه گان پرسید که کیستند آن بلند مرتبه گان که مرتبه ایشان
از ملائکه بلندتر است پس حضرت رسول ص فرمود که منم و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و ما در سراپرده
عرش بودیم و تسبیح الهی میکردیم و ملائکه به تسبیح ما تسبیح میکردند پیش از آنکه حق تعالی آدم را خلق نماید بدو هزار سال
پس چون خدا آدم را خلق کرد امر کرد ملائکه را که سجده کنند برای آدم و امر کرد ما را بسجود پس همه ملائکه سجده کردند
مگر ابلیس که او ابا نمود از سجده پس خدا با او خطاب نمود که آیا تکبر نمودی از سجود یا بودی از اینها که بلندترند از آنکه
سجود کنند آدم را یعنی این پنج بزرگوار را که نام شریف ایشان در سراپرده عرش نوشته شده است و در حدیث
معتبر دیگر از امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق ع منقولست که حق تعالی خلق کرد محمد صلی الله علیه و آله را از طینتی که آن گوهری
بود در زیر عرش و از زیادتی آن طینت امیر المؤمنین ع را خلق کرد و از زیادتی طینت امیر المؤمنین ع اهل بیت را
خلق کرد و از زیادتی طینت ما دلهای شیعیان ما را خلق کرد پس باین سبب دلهای ایشان مایل و مشتاق است بسوی ما

و در فضای ما چه مانی است نسبت ایشان مانند چه مانی پدر نسبت به فرزند و ما بهتریم از برای ایشان و ایشان بهترند از برای ما و رسول خدا صلی الله علیه و آله بهتر است
از برای ما از همه کس و ما بهتریم از برای او از همه کس . و به سند معتبر از حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقولست که حق تعالی محمد و علی و یازده امام از ذریت
ایشان را از نور عظمت خود آفرید پس ایشان در پرتو نور خداوند تسبیح و تقدیس میکردند و عبادت میکردند پیش از آنکه احدی از خلق را بیافریند . و در
حدیث معتبر از حضرت صادق منقولست که حق تعالی چهارده نور آفرید پیش از آنکه دیگر خلق را بیافریند به چهارده هزار سال پس آنها ارواح ما بودند گفتند یا ابن
رسول الله کیستند آن چهارده نفر فرمود که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین که آخر ایشان قائم است که غایب خواهد شد
و بعد از غایب شدن ظاهر خواهد شد و دجال را خواهد کشت و زمین را از جور و ستم پاک خواهد کرد . و به سند های معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال نمودند که به چه سبب پیشی گرفتی بر سایر پیغمبران و از همه افضل شدی و حال آنکه بعد از همه مبعوث
گردیدی فرمود زیرا که من اول کسی بودم که اقرار کردم به پروردگار خود و اول کسی که جواب گفت در روزی که حق تعالی میثاق پیغمبران را گرفت و گواه گرفت بر
ایشان را بر خود که الست بربکم همه گفتند بلی پس من اول پیغمبری بودم که بلی گفتم پس سبقت گرفتم بر ایشان در اقرار کردن به خدا ؛ و در
حدیث معتبر دیگر از آن حضرت منقولست که چون حق سبحانه و تعالی ارواح را آفرید همه را نزد خود جمع کرد پس ایشان را خطاب نمود که کیست پروردگار
شما پس اول کسی که سخن گفت رسول خدا و امیر المؤمنین و امامان از فرزندان ایشان صلوات الله علیهم اجمعین بودند گفتند تویی پروردگار
ما پس علم و دین خود را بر ایشان بار کرد پس با ملائکه گفت که ایشان حاملان دین منند از خلق من و علوم را از ایشان باید پرسید پس با
فرزندان آدم خطاب نمود که اقرار نمایید از برای خدا به پروردگاری و از برای این گروه به فرمانبرداری و ولایت و محبت پس گفتند ای
پروردگار ما اقرار کردیم پس حق تعالی با ملائکه فرمود که گواه باشید ملائکه گفتند گواه شدیم که نگویند فردا که از این غافل بودیم پس حضرت صادق علیه السلام
فرمود که والله که ولایت ما را بر پیغمبران تاکید کرده در میثاق و در روز الست . و شیخ ابوالحسن بکری در کتاب انوار که در تاریخ
انبیا و سید ابرار تالیف کرده است روایت کرده است به سند خود از عبد الله بن عباس و جمعی از صحابه که چون حق تعالی خواست که محمد را خلق نماید
با ملائکه گفت که میخواهم خلقی بیافرینم و او را شرافت و فضیلت دهم بر جمیع خلایق و او را بهترین پیشینیان و پسینیان و شفیع روز
جزا گردانم اگر نبود او بهشت و دوزخ را نمی آفریدم پس بشناسید منزلت او را و او را گرامی دارید برای کرامت من و او را
عظیم شمارید برای عظمت من پس ملائکه گفتند ای آله ما و سید ما بندگان را برای چه خود اعتراض نکنیم شنیدیم و اطاعت کردیم
پس امر کرد حق تعالی جبرئیل و حاملان عرش را که تربت نورانی آن حضرت را از موضع ضریح مقدس او برداشتند و جبرئیل آن تربت را به آسمان
و در چشمه سلسبیل غوطه داد تا آنکه پاکیزه شد مانند در سفید پس هر روز آن را در یکی از نهرهای بهشت میبرد و در عرض ملکوت بر
ملایکه و چون ملائکه نور و صفای آن را مشاهده مینمودند استقبال میکردند آن را به تحیت و سلام و تعظیم و اکرام و هر صفی
از صفوف ملائکه اعتراف به فضل او میکردند و میگفتند که اگر ما را امر نماید که او را سجده کنیم هر آینه سجده خواهیم کرد .
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی بود و هیچ خلقی با او نبود پس اول چیزی که خلق کرد نور محمد صلی الله علیه و آله بود
او را آفرید پیش از آنکه آب و عرش و کرسی و آسمانها و زمین و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملائکه و آدم و حوا را بیافریند بچهار

صد و بیست و چهار هزار سال پس چون نور پیغمبر ما محمد صلعم را خلق کرد هزار سال نزد پروردگار خود ایستاده و او را بپاکی یاد میکرد
و حمد و ثنا میگفت و حق تعالی نظر رحمت بسوی او داشت و میفرمود تویی مراد و مقصود من از خلق عالم و تویی برگزیده من از
خلق من بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم هر که ترا دوست دارد من او را دوست میدارم
و هر که ترا دشمن دارد من او را دشمن میدارم پس نور آنحضرت درخشان شد و شعاع او بلند شد پس حق تعالی از آن نور ده حجاب
آفرید حجاب قدرت و حجاب عظمت و حجاب عزت و حجاب هیبت و حجاب جبروت و حجاب رحمت و حجاب نبوت
و حجاب کبریا و حجاب منزلت و حجاب رفعت و حجاب سعادت و حجاب شفاعت پس حق تعالی امر نمود نور محمد صلعم را که داخل شود
در حجاب قدرت پس داخل شد دوازده هزار سال این تسبیح میگفت سبحان العلی الاعلی و در حجاب عظمت یازده هزار سال
میگفت سبحان عالم السر و اخفی و در حجاب عزت ده هزار سال میگفت سبحان الملک المنان و در حجاب هیبت
نه هزار سال میگفت سبحان من هو غنی لا یفتقر و در حجاب جبروت هشت هزار سال میگفت سبحان رب العرش العظیم
شش هزار سال در حجاب نبوت میگفت سبحان ربک رب العزت عما یصفون و در حجاب کبریا پنج هزار سال میگفت
سبحان العظیم الاعظم و چهار هزار سال در حجاب منزلت میگفت سبحان العلیم الکریم و در حجاب رفعت سه هزار
سال میگفت سبحان ذی الملک و الملکوت و در حجاب سعادت دو هزار سال میگفت سبحان من یزیل الاشیاء
و لا یزول و در حجاب شفاعت هزار سال میگفت سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم پس حضرت امیر المؤمنین ع
فرموده پس حق تعالی از نور محمد صلعم بیست دریا از نور آفرید و در هر دریا علمی چند بود که بغیر از خدا کسی نمیداند پس امر فرمود
نور آنحضرت را که فرو رود در دریای عزت و دریای صبر و دریای خشوع و دریای تواضع و دریای رضا و دریای وفا
و دریای حلم و دریای پرهیزکاری و دریای خشیت و دریای امانت و دریای توکل و دریای مروت و دریای [illegible]
و دریای صیانت و دریای حیا تا آنکه در جمیع آن دریاها غوطه خورد پس چون از آخر دریا برآمد حق تعالی وحی نمود بسوی او
که ای حبیب من و ای بهترین پیغمبران من و ای اول آفریده های من و ای آخر رسولان من تویی شفیع روز جزا پس آن نور
از بهر سجده افتاد و چون سر برداشت صد و بیست و چهار هزار قطره از او ریخت پس خدا از هر قطره از نور آنحضرت
پیغمبری از پیغمبران را آفرید پس نورها بر دور نور محمد صلعم طواف میکردند و میگفتند سبحان من هو عالم لا یجهل سبحان من هو
حلیم لا یعجل سبحان من هو غنی لا یفتقر پس حق تعالی همه را ندا کرد که آیا میشناسید مرا پس نور محمد صلعم پیش از سایر انوار ندا
کرد که انت الله الذی لا اله الا انت وحدک لا شریک لک رب الارباب و ملک الملوک پس خدا او را ندا
کرد که تویی برگزیده من و دوست من و بهترین خلق من و امت تو بهترین امتهاست پس از نور آنحضرت جوهری آفرید
و آنرا دو نیم کرد و در یک نیم آن نظر هیبت نظر کرد پس آن آب شیرین شد و در نیم دیگر نظر شفقت نظر کرد و عرش را
از آن آفرید و عرش را بر روی آب گذاشت پس کرسی را از نور عرش آفرید و از نور کرسی لوح را آفرید و از نور لوح قلم را آفرید

و وحی نمود قلم را بنویس توحید مرا پس قلم هزار سال مدهوش گردید از شنیدن کلام الهی و چون بهوش باز آمد گفت پروردگارا چه چیز بنویسم
فرمود که بنویس لا اله الا الله محمد رسول الله پس چون قلم نام محمد را شنید بسجده افتاد و گفت سبحان الله الواحد القهار سبحان الله العظیم الا
عظم پس سر برداشت و شهادتین را نوشت و گفت پروردگارا کیست محمد که نام او را با نام خود یاد داد و او را بیاد خود قرین گر
دانیدی حق تعالی وحی نمود که ای قلم اگر او نمی‌بود تو را خلق نمی‌کردم و نیافریده‌ام خلق خود را مگر از برای او پس او بشارت دهنده و بیم دهنده
و رساننده و چراغ نور بخشنده و شفاعت کننده و دوست من پس قلم از حلاوت نام آنحضرت گفت السلام علیک یا رسول الله
آنحضرت فرمود که و علیک السلام و رحمة الله و برکاته پس از سلام کردن سنت و جواب دادن واجب شد پس حق تعالی قلم را
فرمود که بنویس قضا و قدر را و آنچه خواهد شد آفریده تا روز قیامت پس خدا ملکی چند آفرید که صلوات فرستند بر محمد و آل محمد و استغفار نمایند
برای شیعیان ایشان تا روز قیامت پس خدا از نور محمد صلی الله علیه و آله بهشت را آفرید و چهار صفت آن را زینت بخشید تعظیم
و جلالت و سخاوت و امانت و بهشت را برای دوستان و اهل طاعت خود مقرر فرمود پس آسمانها را از دودی که
از آب برخاست خلق کرد و از کف آن زمینها را خلق کرد و چون زمین را خلق کرد چون کشتی در حرکت بود پس کوهها را خلق
کرد تا زمین قرار و آرام گرفت پس ملکی خلق کرد که زمین را برداشت و سنگی عظیم آفرید که پای ملک بر آن قرار گرفت پس گاو
عظیم آفرید که سنگ بر پشت آن مستقر گردید و ماهی عظیم آفرید که گاو بر پشت آن ایستاد و ماهی بر روی
آب است و آب بر روی هواست و هوا بر روی ظلمت است که کسی بغیر از خدا نمیداند پس عرش را بعد از نور منور گردانید
نور فضل و نور عدل و از فضل عقل و علم و حلم و سخاوت را آفرید و از عقل خوف و بیم و از علم رضا و خوشنودی و از
حلم مودت و از سخاوت محبت را آفرید پس این پنج صفات را در طینت محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت آنحضرت خمیر کرد
پس بعد از آن امت صلی الله علیه و آله را آفرید پس آفتاب و ماه و ستارها و شب و روز و روشنایی و تاریکی و سایر ملائکه را از نور محمد
آفرید پس نور مقدس آنحضرت را در زیر عرش هفتاد و سه سال ساکن گردانید پس نور آنحضرت را هفتاد هزار سال در بهشت ساکن گردانید
پس هفتاد هزار سال دیگر در سدرة المنتهی ساکن گردانید پس نور آنحضرت را از آسمان بآسمان منتقل گردانید تا بآسمان اول رسانید
پس در آسمان اول ماند تا حق تعالی اراده نمود که حضرت آدم را بیافریند پس امر فرمود جبرئیل را که نازل شو بسوی زمین و قبضه از خاک
برای بدن حضرت آدم بگیر پس ابلیس لعین سبقت گرفت بسوی زمین و بزمین گفت که خدا میخواهد که از تو خلقی بیافریند و
او را بآتش عذاب کند پس چون ملائکه بیایند بگو پناه میبرم بخدا از آنکه از من چیزی بگیرید که آتش را در آن بهره باشد پس چون جبرئیل با
زلزله و زمین استعاذه نمود جبرئیل برگشت و گفت پروردگارا زمین پناه گرفت بتو از من پس من او را رحم کردم و همچنین
میکائیل و اسرافیل هر کدام آمدند و برگشتند پس حق تعالی عزرائیل را فرستاد و چون زمین بخدا پناه برد عزرائیل گفت این
پناه میبرم بعزت خدا از آنکه فرمان او نبرم پس قبضه از بالا و پایین و تمام روی زمین از سفید و سیاه و سرخ و نرم و درشت
زمین گرفت و از این سبب اخلاق و رنگهای فرزندان آدم مختلف شد پس حق تعالی وحی نمود که چرا او رحم نکردی چنانچه ایشان رحم کردند

کن

گفتند ما نیز داریم تو بهتر بود از ما خلق کردن بر آن پس وحی نمود که میخواهم از این خاک خلقی بیافرینم که پیغمبران و اوصیا و شیعیان و بندگان را
در میان ایشان باشند و تو را قبض کنند ارواح همه ایشان کرده باشند پس امر کرد خدا جبرئیل را که بیاورد آن قبضه خاک سفید نورانی را
که طینت مقدس پیغمبر آخرالزمان بود و اصل همه مخلوقات بود پس جبرئیل با ملائکه کروبیان و ملائکه صافّان و مسبّحان بیامدند بنزد ضریح
ضریح مقدس آنحضرت و آن قبضه را گرفتند و به آب تسنیم و آب تعظیم و آب تکریم و آب تکوین و آب رحمت و آب خوشنودی
و آب عفو خمیر کردند پس سر آنحضرت را از هدایت و سینه اش را از شفقت و دستهایش از سخاوت و دلش را از صبر و یقین و فر
جش را از عفت و پاهایش را از شرف و نفسهایش را از بوی خوش آفرید پس مخلوط کردند آن طینت را با طینت حضرت
آدم پس چون جسد آدم تمام شد بملائکه وحی نمود که من بشری می آفرینم از گل پس چون او را درست کنم و روح در او بدمم پس
بسجده در آیید نزد او پس ملایکه جسد آدم را برگرفتند و در بهشت گذاشتند و ملائکه منتظر فرمان حق تعالی بودند که هرگاه مأمور
گردند بسجده سجده نمایند پس حق تعالی امر نمود روح آدم را که داخل بدن او شود روح مکان تنگی دید و از داخل شدن استعفا نمود
پس حق تعالی امر فرمود که بکراهت داخل شو و بکراهت بیرون آی پس چون روح داخل شد و بدیدهها رسید آدم جسد خود را دید
و صدای تسبیح ملائکه را می شنید پس چون بدماغش رسید عطسه کرد پس خدا او را بسخن آورد گفت الحمد لله و آن اول کلمه بود
که آدم بآن تکلم کرد پس حق تعالی باو وحی نمود که رحمک الله ای آدم برای رحمت تو را خلق کرده ام و رحمت خود را برای تو
و فرزندان تو مقرر کرده ام هرگاه بگویند مثل آنچه تو گفتی پس باین سبب دعا کردن برای عطسه کننده سنت شد و هیچ چیز بر
شیطان گرانتر نیست از دعا کردن بر عطسه کننده پس آدم نظر کرد بسوی بالا دید که بر عرش نوشته است لا اله محمد رسول الله الّا الله
و اسماء اهل بیت آنحضرت را دید که بر عرش نوشته شده است و چون روح بساقش رسید پیش از آنکه بقدمهایش برسد حرکت
که برخیزد نتوانست و باین سبب خدا فرموده است که خلق الانسان من عجل یعنی آفریده شده است انسان از تعجیل کردن در امر
و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که روح صد سال در سر آدم بود و صد سال در سینه آدم بود و صد سال در پشت
و صد سال در رانهای او و صد سال در قدمهای او پس چون آدم درست ایستاد خدا امر کرد ملائکه را بسجود و این چند از ظهر
جمعه بود پس در سجده بودند تا وقت عصر پس آدم از پشت خود صدایی شنید به تسبیح و تقدیس الهی مانند صدای مرغان پس
گفت پروردگارا این صدا چیست فرمود ای آدم این تسبیح محمد عربی است که بهترین اولین و آخرین است پس سعادت برای
کسی است که او را تابع گردد و اطاعت نماید و شقاوت برای کسی است که او را مخالفت نماید پس ای آدم عهد مرا
و اولاد پیغمبر را بگیر در رحمهای پاکیزه از زنان عفیفه طیبه و اصلاب پاکیزه از مردان پاک پس آدم گفت پروردگارا باین سبب
این نور شرف و حسن و بهاء و وقار زیاده کرده ای پس حق تعالی از طینت پهلوی آدم حوا را آفرید و خواب را بر آدم
مستولی گردانید چون از خواب بیدار شد حوا را در نزد بالین خود دید گفت تو کیستی گفت منم حوا خدا مرا برای تو آفریده است
آدم گفت چه نیکوست خلقت تو پس حق تعالی وحی نمود بسوی آدم که این کنیز منست و تو بنده منی و شما را آفریده ام از برای

خانه که نام آن بهشت است پس آدم گفت الهی اینها که اند و خدا گفت پس من بگویید ای آدم خواستگاری کن حوا را از من و مهرش را بده آدم گفت
مهر او چیست فرمود که مهرش این است که صلوات فرستی بر محمد و آل محمد ده مرتبه پس آدم گفت پروردگارا پاداشش تو برای این
نعمت است که تو را سپاس و شکر کنم تا زنده ام پس حوا را تزویج نمود و قاضی خداوند عالمیان بود و عقد کننده جبرئیل بود و گواه
هان ملائکه سفرهان بودند پس ملائکه در عقب آدم ایستادند آدم گفت خداوندا چه سبب ملائکه در عقب من می ایستند
حق تعالی فرمود برای آنکه نظر کنند بر نور محمد صلی الله علیه و آله که در صلب تست گفت پروردگارا این نور را روی من قرار ده تا ملائکه
در پیش روی من باشند پس ملائکه در برابر او صف کشیده و ایستادند پس آدم از پروردگار خود سؤال نمود که این نور در جائی ظاهر شود
که آدم نیز تواند دید پس حق تعالی نور محمد صلی الله علیه و آله را در انگشت شهادت ظاهر گردانید و نور علی را در انگشت میانین و نور فاطمه را
در انگشت بعد از آن و نور حسن را در انگشت کوچک و نور حسین را در انگشت ... و پیوسته این انوار از حضرت آدم علیه السلام ساطع بود
مانند آفتاب و آسمان ها و زمین و عرش و کرسی و سراپرده های عظمت و جلال همگی بآن انوار منور و روشن گردیده بود
و هرگاه که آدم میخواست که با حوا نزدیکی کند او را امر میکرد که غسل کند و خوشبو ... و میفرمود که خدا این نور را روزی تو خواهد
کرد این امانت و میثاق خداست پس پیوسته آن نور با آدم بود تا آنکه حوا بحضرت شیث علیه السلام حامله شد نور در جبین حوا
در جبین او ساطع بود ... در میان او و حوا آویخت و از دیده ها پنهان گردید پس چون آن بحد بلوغ رسید آدم علیه السلام
را طلبید و گفت ای فرزند نزدیک شده که من از تو مفارقت کنم پس نزدیک بیا که من عهد و پیمان از تو بگیرم چنانچه حق تعالی از من گرفت پس آدم
علیه السلام سر خود را بسوی آسمان بلند کرد چون خدا اراده او را دید امر فرمود ملائکه را که باز ایستند از تسبیح و تقدیس و بالهای خود را برهم
بپیچند و ... کنگره های بهشت از غرفه های خود و ساکن شدند و درهای بهشت ... و صدای ...
ان و همه گردن کشیدند برای شنیدن ندای آدم حق تعالی وحی نمود که ای آدم آنچه خواهی بگو پس آدم گفت خداوندا ای پروردگار
نفس و روشنی بخش شمس و قمر که آفریدی مرا بهر نحوی که خواستی و بمن سپردی این نور مقدس را که از آن شرافتها و کرامتها دیدم و آن نور
منتقل گردید بفرزندم شیث و میخواهم که از او عهد و پیمان بگیرم چنانچه تو بر من گرفتی و تو را گواه میگیرم بر او پس ندا از جانب حق تعالی رسید
که ای آدم بگیر از فرزند خود شیث عهد را و گواه بر او جبرئیل و میکائیل و جمیع ملائکه را پس حق تعالی امر کرد جبرئیل را که بر زمین فرود آید با هفتاد
هزار ملک و هر یک علم تسبیح در دست گرفته بودند و جبرئیل حریر و قلم در دست داشت که بقدرت الهی آفریده شده بود
پس رو کرد جبرئیل بجانب آدم علیه السلام و گفت ای آدم پروردگارت سلام میرساند و میفرماید که بنویس برای فرزندت شیث عهد
و پیمان خلافت و نبوت را و گواه بگیر بر او جبرئیل و میکائیل و جمیع ملائکه را پس نامه نوشت و جبرئیل بر آن مهر زد و بشیث علیه السلام
تسلیم نمود و جامه سرخ بر او پوشانید از نور آفتاب روشن تر و از رنگ آسمان خوش آینده تر که بریده و دوخته نشده بود
بلکه خداوند جلیل فرمود که باش پس بهم رسید پس پیوسته نور محمدی صلی الله علیه و آله در جبین شیث لامع بود تا آنکه ...
تزویج نمود جبرئیل آن حوریه را بعقد شیث در آورد و چون با او نزدیکی نمود حامله شد بانوش پس ندا کرد او را که ...

تولد شیث

وصیت

بادوی

باد ترا ای بیضا که حق تعالی نور سید پیغمبران و بهترین پیشینیان و پسینیان را بتو سپرد پس چون انوش متولد شد و بحد کمال
رسید شیث عهد و پیمان از او گرفت و نور محمدی از او منتقل شد بفرزندش قینان و از او بمهلائیل رسید و از او به برد و از او
بأخنوخ که ادریس ع بود و از ادریس منتقل شد بمتوشلخ و عهد از او گرفت پس منتقل شد بسوی لمک پس بسوی حضرت نوح ع
از نوح بسوی سام و از سام بسوی فرزندش ارفخشد و از او بسوی فرزندش عابر و از او بسوی فالغ و از او بسوی ارغو
و از او بسوی شارخ و از او بسوی ناخور و از او بسوی تارخ و از او بسوی ابراهیم ع و از او بسوی اسماعیل ع و از او بسوی قیدار
و از او بسوی همیسع و از او بسوی نبت و از او بسوی یشجب و از او بسوی اُدد و از او بسوی عدنان و از او بسوی معد و از او
بسوی نزار و از او بسوی مضر و از او بسوی الیاس و از او بسوی مدرکه و از او بسوی خزیمه و از او بسوی کنانه و از او بسوی
قصی و از او بسوی لوی و از او بسوی غالب و از او بسوی فهر و از او بسوی عبد مناف و از او بسوی هاشم که او را عمرو العلا
میگفتند و نور حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روی او ساطع بود بحدی که چون داخل مسجد الحرام میشد کعبه از نور او روشن
میشد و پیوسته از روی انورش روشنائی بسوی آسمان بلند میشد و چون از مادرش عاتکه متولد شد در گیسو داشت دو
گیسو های اسماعیل ع که نور از آنها بسوی آسمان ساطع بود پس اهل مکه از مشاهده این حال تعجب کردند و قبایل عرب از هر
جانب بسوی مکه آمدند و کاهنان بحرکت در آمدند و بتان بفضیلت پیغمبر گویا شدند و هاشم بهر سنگ و کلوخی
که میگذشت بقدرت الهی بسخن می آمدند و او را ندا میکردند که بشارت باد ترا ای هاشم که در این زودی از ذریت تو
فرزندی ظاهر خواهد شد که گرامی ترین خلق باشد نزد خدا و شریفترین عالمیان باشد یعنی محمد ص که خاتم پیغمبران است
و چون هاشم در تاریکی میگذشت روشنی او هر طرف را روشن میکرد پس هنگام وفات عبد مناف شد عهد و پیمان
از هاشم گرفت که نور حضرت رسالت پناه را نسپارد مگر برحمهای کنیزان از زنان سلمه حلاله نجیبه پس هاشم قبول عهد
نمود و پادشاهان همه آرزو میکردند که دختر خود را باو دهند و مالهای بسیار برای او میفرستادند که شاید بمواصلت
ایشان راضی شود و هاشم هر روز بسوی کعبه می آمد و هفت شوط طواف میکرد و به پردهای کعبه می چسبید و هر که نزد
او می آمد او را گرامی میداشت و عریان را کسوت می بخشید و گرسنه را طعام میخورانید و پریشان را اعانت خود میرسانید
و قرض صاحبان قرض را ادا مینمود و هر که مبتلا بدیتی بود بنیابت دیت او را ادا مینمود و هرگز در خانه اش را بر روی
صادر و وارد بسته نمیشد و هر گاه ولیمه میکرد یا اطعامی مینمود اینقدر میکشید که زیادتی آن را برای مرغان و وحشیان
میبردند و صیت کرم او در آفاق جهان دوید و پادشاهی اهل مکه معظمه بر او مسلم گردید و کلیدهای کعبه و آب دادن
حاجیان از چاه زمزم و حجابت کعبه و مهمانداری حاجیان و سایر امور و علم نزار و کمان اسماعیل و پیراهن ابراهیم
و نعلین شیث و انگشتری نوح ع را بمیراث گرفت پس حاجیان را گرامی میداشت و رفع حوائج ایشان می نمود و چون هلال
ذیحجه طالع میشد امر میکرد مردم را که جمع شوند نزد کعبه پس خطبه میخواند و میگفت ای گروه مردم بدرستی که شما اهل خانه خدا

و همسایگان خانه او بودند و در این موسم زیارت کنندگان خانه خدا می آیند و ایشان مهمان خدایند و مهمان سزاوارتر است
بگرامی داشتن از دیگران و حق تعالی شما را مخصوص کردانیده است باین کرامت و بزودی حاجیان می آیند بسوی شما از
هر سوی گرد آلوده از هر دره عمیق و قصد شما می نمایند از هر مکان بزودی پس ایشان را مهمانی کنید و گرامی دارید تا خدا
شما را گرامی دارد و بنصیحت او کار بر قریش مالهای عظیم برای این امر جسیم بیرون آوردند و هاشم حوضهای پوست نصب کرد
و از آب زمزم پر میکرد برای آشامیدن حاجیان و از روز هشتم شروع میکرد بضیافت ایشان و طعام از جهت ایشان
نقل مینمود بسوی منی و عرفات و سالی در مکه تنگی بهم رسید و نداشتند چیزی که ضیافت حاجیان کنند هاشم شتری چند داشت
بشام فرستاد و فروخت و قیمت آنها را همه صرف حاجیان کرد و قوت یک شب برای خود نگاه نداشت و باین سبب صیت
آوازه اش باطراف جهان دوید و از همتش بتمام عالم رسید و چون خبر او بنجاشی پادشاه حبشه و قیصر روم رسید نامها
باو نوشتند و هدیها برای او فرستادند و استدعا نمودند که دختر از ایشان بگیرد شاید نور محمدی ص بایشان منتقل شود
برای آنکه کاهنان و رهبانان و علمای ایشان خبر داده بودند که این نور که در جبین هاشم است نور حضرت رسالت است
پس هاشم قبول نکرد و دختر از یکی از قوم خود خواست و از و فرزندان ذکور و اناث بهم رسید فرزندان ذکور را اسد و
نضر و عمرو و صیفی و اما اناث صعصعه و رقیه و شفا بودند و باز نور حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جبین او بود و از
این بسیار متألم بود پس شبی از شبها در دور خانه کعبه طواف کرد و تضرع و ابتهال از جناب ایزدی سؤال نمود که او را
فرزندی روزی کند که نور حضرت رسول صلی الله علیه و آله در او بگذارد پس در این حال او را خواب ربود و در خواب صدای هاتفی را
شنید که او را ندا کرد که بر تو باد بدختر عمرو که او طاهره مطهره پاک دامنست از کناهان پس مهر گران بده و او را
خواستگاری کن که مثل او از زنان نخواهی یافت و از او فرزندی ترا روزی خواهد شد که سید پیغمبران از او بهم خواهد
رسید پس هاشم ترسان بیدار شد و فرزندان عم و برادر خود مطلب را جمع کرد و خواب خود را با ایشان نقل کرد پس برادرش
مطلب گفت ای برادر این زن که نام بردی از قبیله بنی النجار است و در میان قوم خود مشهور و معروفست بنجابت و
عفت و کمال و حسن و طراوت و جمال و قبیله او اهل کرم و ضیافت و عفت اند و لیکن تو از ایشان در شرافت و
نسب افضلی و جمیع پادشاهان آرزوی مواصلت تو دارند و اکر البته تو در این امر عازمی رخصت ده تا ما برویم
و برای تو خطبه نمائیم هاشم گفت حاجت بر آورده نمیشود مگر بسعی صاحبش من خود میخواهم بتجارت شام بروم و اکر مدینه را از
راه خواستگاری نمائیم پس تهیه سفر خود را ساز کرد و با برادر خود مطلب و پیران عشیره خود متوجه مدینه طیبه شد که قبیله بنی النجار
در آنجا میبودند چون داخل مدینه شدند نور محمد ص که از جبین هاشم ساطع بود تمام مدینه را روشن کرد و در جمیع خانهای ایشان
پرتو افکند پس اهل مدینه همه بسوی ایشان مبادرت نمودند و پرسیدند که کیستید شما که هرگز از شما نیکوتر ندیده بودیم
در حسن و جمال خصوصا صاحب این نور لامع که نور خورشید جمال او جهان را روشن کرده است مطلب گفت ما هم اهل خانه خدا

ایم

و بسان این قوم حق تعالی و ما هم فرزندان لوی بن غالب و این برادرزاده هاشم بن عبد مناف و از برای خواستگاری
بسوی شما آمده ایم و میدانید که این برادر ما را جمیع پادشاهان اطراف خواسته اند که مواصلت نمایند و او ابا کرده و خود رغبت
نموده که سلمی را از شما طلب نماید و پدر سلمی در میان آن قوم بود پس او مبادرت نمود بجواب و گفت شما اید ارباب عزت
و فخر و شرف و سخاوت و فتوت و جود و کرم و آنکه گفتید که شما خطبه مینمایید دختر منست و او مالکه اختیار خود است
و دیروز با زنان اکابر قبیله بسوی بنی قینقاع رفته است اگر در اینجا توقف نمایید مشمول عنایت و کرامت ما خواهید بود و اگر
بآن طرف تشریف میبرید مختارید اکنون بگویید که کدام یک از شما خواستگاری او مینمایید گفتند صاحب این نور ساطع و شعاع لامع
چراغ بیت الله الحرام و مصباح ظلام و صاحب جود و اکرام هاشم بن عبد مناف پدر سلمی گفت به به ما بسیار خرسند گردیدیم و
شادیم و سر بر اوج رفعت کشیدیم و رغبت ما باو زیاده است از رغبت او بما و لیکن چون سلمی مالکه نفس خود است ما شما
میبریم بسوی او و اکنون فرود آیید ای بهترین زوار و فخر قبیله نزار پس ایشان را با نهایت عزت و کرامت
فرود آورد و بانواع ضیافتها حاضر گردانید و شتران نحر کرد و خوانهای بسیار برای ایشان کشید و جمیع اهل مدینه و قبیله
اوس و خزرج برای مشاهده جمال هاشم بیرون آمدند و علمای یهود را چون نظر بر آن نور افتاد جهان در دیده ایشان
تیره شد زیرا که در توریة خوانده بودند که این نور علامت پیغمبر آخر الزمانست پس از مشاهده این حال ملول و گریان شدند
و عموم ایشان سؤال نمودند از ایشان که سبب گریه شما چیست گفتند این علامت آن کسی است که بر روی زمین ظاهر شود
و خونها بریزد و ملائکه در جنب او امداد کنند و در کتابهای ما اسم او ... است این نور اوست که ظاهر است
پس یهود از استماع این خبر گریان شدند و کینه هاشم را در سینه خود جا دادند و از آن روز عزم بر اطفاء
نور آن حضرت نمودند و چون روز دیگر صبح طالع شد هاشم اصحاب خود را امر فرمود که جامهای فاخر پوشیدند و خودها
بر سر گذاشتند و زرهها در بر کردند و علم نزار را بلند نمودند و هاشم را در میان گرفتند مانند ماه در میان ستارگان و
غلامان از پس و اتباع هاشم در عقب روان گردیدند و با این تهیه متوجه بازار قینقاع گردیدند و پدر سلمی با اکابر قوم
با جمعی از یهودان در خدمت ایشان روان شدند و چون نزدیک بازار رسیدند مردم شهرها و وادیها از نزدیک و دور
در آن بازار حاضر شده همه دست از کارها کشیده و حیران سیر آن نور و جمال هاشم میکردند و از هر طرف بسوی
ایشان میدویدند و سلمی نیز در میان آن گروه ایستاده محو جمال هاشم گردیده بود ناگاه پدرش نزد او آمد و گفت
بشارت میدهم ترا بامری که باعث سرور و شادی و فخر و عزت ابدیست از برای تو سلمی گفت آن بشارت
چیست پدرش گفت ای سلمی این آفتاب اوج عزت و ماه برج کرامت بخواستگاری تو آمده است و در اطراف
جهان بکرم و سخاوت و عفت و کفایت معروفست پس سلمی از غایت حیا رو از پدر گردانید و پدر از خموشی او
رضا و خوشنودی فهمید پس هاشم در کنار بازار خیمه از حریر سرخ بر پا کرد و سراپرده بر در راه زدند چون از خیمه خود

اهل سوق از هر سو نزد ایشان جمع شدند و تفحص احوال ایشان کردند و بعد از اطلاع بر حقیقت حال ایشان بر جسد در کار نوکر سینهٔ ایشان
مشعوف شده زیرا که سلمی در حسن و جمال و عفت و آداب و حسن خلق و کمال نادرهٔ زمان و یگانهٔ دوران بود پس شیطان بصورت
مرد پیری متمثل شده و نزد سلمی آمد و گفت من از اصحاب هاشمم و برای نصیحت و خیرخواهی تو آمده‌ام ای سلمی اگرچه در حسن و جمال امر تو
را دارد که مشاهده کردی و لیکن بسیار کم رغبت است بزنان و زنان را که بسیار دوست دارد زیاده از یک ماه نگاه نمیدارد
و زنان بسیار خواسته و طلاق گفته است و او را در جنگها شجاعتی نیست و بسیار ترسان و جبان است سلمی گفت اگرچه میگوئی در حق او
راست باشد اگر قلعه‌های خیبر را برای من پر از طلا و نقره نماید در او رغبت نخواهم کرد پس ابلیس لعین امیدوار شده و بصورت
شخص دیگر از اصحاب هاشم متمثل شده و نزد سلمی آمد و مانند آن افسانه‌ها بار دیگر بر او خواند و باز بصورت ثالثی مصور گشته
و آن اکاذیب را اعاده نمود پس چون پدر نزد او آمد و او را ملول یافت پرسید که ای سلمی چرا محزونی امروز و نوبت ... ور
و شادی نیست که عزت و کرامت ابدی تو را میسر گردیده است سلمی گفت ای پدر میخواهی که این شخص ترویج نمائی که رغبت بزنان ندارد
و طلاق بسیار میگوید و ترسان است در جنگها پدر چون این سخن شنید گفت والله ای سلمی این مرد هیچ یک از این صفات
ازگرده نوستصف نیست بجود و کرم او مثل میزنند و در سالهای که مهمان میخوردند و از وفور گوشت و استخوان که
برای مهمانان شکسته او را هاشم نامیده‌اند و هرگز زنان را طلاق نگفته است و در شجاعت و بسالت مشهور آفاق است و در
خوش خوئی و خوش زبانی نظیر خود ندارد البته آنکه این سخنان ... گفته است شیطان بوده است و چون رفت ... سلمی هاشم
دید محبت آن نور که در جبین مبین او بود ... گردید ... نزد او فرستاد که ... خواستگاری کن و هر چه که از تو
طلبند رضا بده من که من تو را ... ام از مال خود پس روز دیگر هاشم با اصحاب کبار خود خیمهٔ پدر سلمی آمدند و هاشم
... و پسرعم ایشان در صدر خیمه نشستند جمیع اهل مجلس از حیرت جمال هاشم نظر از روی وی برنمیداشتند پس مطلب
در سخن آمد و گفت ای اهل کرم و کرامت و شرف و فضل و نعمت مائیم اهل بیت الله الحرام و صاحبان مشاعر
عظام و بسوی ما حج میکنند طوایف انام و خود میدانید شرف و بزرگواری ما را و بر شما ظاهر است ... ما
نور محمد صلی الله علیه و آله که حق تعالی آن را مخصوص ما گردانیده است و مائیم فرزندان لوی بن غالب و آن نور از آدم
علیه السلام آمده است تا آنکه به پدرم عبد مناف رسیده و از او به برادرم هاشم منتقل شده است و حق تعالی آن نعمت را
بسوی شما فرستاده است و آمده‌ایم برای او فرزند گرامی شما را خواستگاری کنیم پس عمرو پدر سلمی جواب گفت
که از برای شما است تحیت و اکرام و اجابت و اعظام و ما قبول کردیم خطبهٔ شما را و اجابت نمودیم دعوت شما را و
لیکن ما چاره نداریم از عمل کردن عادت قدیم ما که مهر گران برای این امر دختران مقرر داریم و الا این عادت قدیم نبود
در میان ما ظاهر این نکردیم مطلب گفت که ما صد ناقهٔ سیاه چشم سرخ مو برای شما میفرستیم پس ابلیس که از حضار
مجلس بود گریست و نزد پدر سلمی آمد و گفت مهر را زیاد کن پدر سلمی گفت ای بزرگواران قدر دختر ما نزد شما همین بود مطلب گفت
هزار ناقه

ه زر مثقال طلا نیز هاشم بار ابلیس اشاره کرد بسوی پدر سلمی که طلب کن زیادتی مهر را پدر سلمی گفت ای جوان تقصیر کردی در حق ما مطلب گفت بیست هزار
خبر و ده جامه مصری و ده جامه عراقی اضافه کردم بار شیطان امر بزیادتی کرد پدر سلمی گفت نزدیک آمدی و احسان کردی باز
را ... مطلب گفت بیست هزار ... بزرگی ... ایشان هاشم بار شیطان اشاره کرد که زیاده طلب پدر سلمی گفت ای جوان انچه
سید هید بار شما بزرگی کرده مطلب گفت ده اوقیه مشک و پنج قدح کافور نیز اضافه کردم آیا راضی شدید بار شیطان خواست که ...
کند پدر سلمی فریاد زد بر او و گفت ای پیر بد ضمیر دور شو که ... در این مجلس ... دادی پس مطلب نیز او را زجر کرد و او را از خیمه بیرون کردند
و یهودان نیز با ذلت بیرون رفتند پس سرکرده یهودان با پدر سلمی گفت ای مرد پیر حکیم تر و دانا یا ... ما را
از نزد پیر او بیرون میروی و ما راضی نمی شویم که تو دختر خود را بعربی که از اهل بلاد ما نیست بدهی پس چهار صد نفر از یهود که حاضر بودند
شمشیرها کشیدند و در برابر ایستادند و سادات حرم چهل نفر بودند ایشان نیز شمشیرها کشیدند و مطلب بر سرکرده یهود حمله آورد و هاشم
بر ابلیس لعین حمله کرد ابلیس گریخت و هاشم باو رسید و او را بلند کرد و بر زمین زد پس نور حضرت رسالت پناه بر او تابید نعره
زد و مانند بادی از زیر دست هاشم بیرون رفت و هاشم چون بجانب مطلب نظر کرد دید که رئیس یهود را بدو نیم کرده است
و هاشم و اصحاب او بسیاری از یهود را کشتند و چون خبر بمدینه رسید مردان و زنان بالتفرج دویدند و چون هشتاد نفر از یهود کشته شدند
باقی رو بهزیمت نهادند و عداوت یهود نسبت بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله محکم تر شد پس هاشم گفت که ظاهر شد تاویل خواب من پدر سلمی از
هاشم پسر ... مطلب التماس نمود که دست بردارید و شادی را باطل نکنید پس هاشم بخیمه خود رجعت و اسباب ولیمه مهیا کرد
و جمع حاضران را اطعام نمود و پدر سلمی نزد دختر آمد و گفت شجاعت هاشم را مشاهده نمودی اگر من التماس نمیکردم کسی از یهودان را زنده
نمیگذاشت سلمی گفت ای پدر آنچه خیر من است اختیار کن و از ملامت لئیمان پروا مکن پس پدر سلمی نزد اهل حرم آمد و گفت ای بزرگواران
و کینه داران ... خود بیرون کنید و دختر من هدیه شماست و از شما هیچ چیز توقع ندارم مطلب گفت آنچه گفته ام بار [redacted]
و رو کرد بسوی هاشم و گفت ای برادر بانچه گفته ام راضی شدی هاشم گفت بلی پس با یکدیگر مصافحه کردند و پدر سلمی زر بسیار و مشک و عنبر
و کافور بر ... هاشم و مطلب و سایر اصحاب خیار ایشان نثار کرد و همه بار کردند بسوی مدینه مراجعت نمودند و در شب
زفاف آن قرة العین شرافت مآب آن دره صدف کرامت و عفاف مشغول شده و بعد از تحقق و التیام و مشاهده اخلاق پسند
یده آن بدر تمام سلمی آنکه از هاشم بسبب حمل گرفته بود یا ضعف آن رد کرد و در همان شب در شاهوار نطفه عبدالمطلب در صدف
طاهره سلمی منعقد شد و نور محمدی صلی الله علیه و آله از جبین مبین سلمی لامع گردید و اهل یثرب همه سلمی را بان کرامت تهنیت گفتند
و از آن نور از هر حسن و طراوت آن یگانه که هر روز مضاعف گردید و زنان مدینه بمشاهده جمال او می آمدند و از نور ضیای او
حیران می ماندند و بهر درخت و سنگ و کلوخ که میگذشت او را ندا میکرد و اکرام مینمودند پیوسته از جانب راست خود ندای
میشنید که منادی او را ندا میکرد که بشارت باد ترا ای کنیز خدا که بتو ارزانی داشت فرزندی را که بهترین اهل شهرها و صحراهاست
چون سلمی این ندا را شنید دیگر نگذاشت که هاشم با او نزدیکی کند و هاشم چند روز بعد از آن در مدینه ماند و وداع کرد سلمی را و گفت ای سلمی ...

سپرده‌ام امانتی را که حق تعالی بحضرت آدم سپرده بود و آدم بشیث و پیوسته اکابر دین این نور مبین را بیکدیگر سپرده‌اند تا آنکه این نور
بزرگوار بما رسیده و کرامت ما بدان سبب مضاعف گردیده و اکنون آن نور را با مراتب الهی بتو سپردم و از تو عهد و پیمان میگیرم که
آن را حراست و محافظت نمائی و اگر در غیبت من آن فرزند بظهور آید باید که تو او را از دیده گرامی‌تر و از جان و فرزند گرامی عزیزتر داشته باشی
و اگر توانی چنان کن که دیده بر او نیفتد که حاسدان و دشمنان او بسیارند خصوصا یهودان که عداوتشان در اول حال ظاهر
شده و اگر من ازین سفر برنگردم و خبر وفات من بتو رسد باید که در حق محافظت و کرامات او تقصیر ننمائی و چون بسن شباب رسد
او را بخانه خدا برگردانی و او را از عضوهای او در نگردانی که خانه خدا خانه عزت و نصرت ماست سلمی گفت این سخنان را شنیدم
و وصیت او را قبول کردم و دلم را از درد مفارقت خود بدرد آوردی و از خداوند عظیم سؤال می‌کنم که ترا بزودی بمن برگرداند پس
هاشم با برادر خود و سایر اقارب بیرون آمدند و هاشم رو بسوی ایشان گردانید و گفت ای برادران و خویشان مرگ را هست
هیچ کس را از آن چاره نیست و من از شما غایب میشوم و نمیدانم که بسوی شما باز میگردم یا نه شما را وصیت میکنم که با یکدیگر الفت
باشید و از یکدیگر جدا مشوید که موجب مذلت و خواری شما میگردد و پادشاهان و دشمنان در عزت و دولت شما طمع می‌کنند
و برادرم مطلب را خلیفه خود میکنم بر شما زیرا که عزیزترین خلق است نزد من و اگر وصیت مرا بشنوید و او را پیشوای خود گردانید
و کلیدهای کعبه و سقایت زمزم و علم جد ما نزار و آنچه از کرامتهای پیغمبران بما رسیده است باو تسلیم نمایید فیروز و رستگار شوید
میگردید و دیگر وصیت میکنم شما را در حق فرزندی که در رحم سلمی است که او را شأن عظیم و رتبه بزرگ خواهد بود پس
قول من بکنید ایشان گفتند شنیدیم گفتار ترا و اطاعت کردیم فرموده ترا و بسکین دلهای ما بوصیت خود شکستی پس هاشم
روانه شد و چون بغزه رسید متاع خود را فروخت و امتعه مناسب خرید و تحفه‌ها و هدیه‌ها برای سلمی تحصیل کرد و خواست که بجانب
مدینه حرکت کند او را عارضه رو داد و از رفیقان باز ماند روز دیگر مرض او سنگین شد پس رفقا و غلامان و ملازمان خود را گفت
که علامات موت در خود مشاهده میکنم و گویا مرا ازین درد رهائی نیست برگردید بسوی مکه و چون بمدینه برسید سلام مرا بسلمی برسانید
و او را تعزیه بگوئید و در باب فرزندم وصیت بوی بگوئید که من غمی بغیر آن فرزند ارجمند ندارم پس بعد از هفت روز که آثار موت
بر او ظاهر گردید و عساکر ارکان تواتر و متواتر رسید فرمود که قلم بیاورید و دوات و کاغذی طلبید و بعد از نام جناب مقدس الهی
نوشت که این نامه ایست که بنده ذلیل نوشته است در وقتی که فرمان مولای او باو رسیده بود که بار بندد از سرای فانی دنیا بسوی
سرای باقی عقبی اما بعد این نامه را در وقتی نوشتم که جان من در کشاکش مرگ بود و هیچ کس را از مرگ گریزی نیست و اموال
خود را بسوی شما فرستادم که در میان خود بالسویه قسمت نمائید و اگر میدانید که از شما دور است و نور شما با اوست و عزت شما
نعمت سلمی را فراموش مکنید و وصیت میکنم شما را باحترام فرزند او و رعایت حق او و فرزند او سلام مرا بر سید و سلام مرا
بسلمی برسانید و بگوئید که آه آه من از غربت و وصال او سیر نشدم و بدیدار فرزند دلبند خود دیده نگردیدم و سلام و رحمت خدا
بر شما باد تا روز قیامت پس نامه را پیچید و بمهر خود مزین گردانید و بایشان سپرد و گفت ای کاش ... چون خواست که نظر بسوی آسمان افکند

و گفت مادر این کودک ای زنان قدر این نور مصطفی که من حامل او بودم و چون این را گفت هاشم را هنگام رحلت شد کوه ما حرائی بود فانوش شد پس گفت
که جمیع و تعجیل و تحقیق و در غزه شام این معدن کرم و انعام را دفن کردند و کتاب ... روانه شدند و چون بمدینه رسیدند صدای ناله و شیون بلند
کردند و از استماع این صدای وحشت افزا زنان و مردان مدینه از خانه بیرون دویدند و سلمی مادر او و خویشان جامها چاک کردند و سلمی فریاد بر
آورد که وا هاشما کرم و مروت از فوت تو مرده و زندگی خواهد بود بعد از تو برای فرزندی که از او ماندی و میوه او را چندی پس سلمی شمشیر گذاشته و هاشم
شتران و اسباب او را که وقیمت همه را از مال خود تسلیم نمود و بعد وصی هاشم گفت که مطلب را از من دعا برسان و بگو که من بر عهد برادر
تو هستم و مردان عبد از رو بر من جدا شد و چون غلامان و اموال هاشم که بر جسته زنان که موها پریشان کرده گریبانها دریدند و اسمان و
زمین برایشان گریستند و چون وصیت نامه هاشم را گشودند مضمون آن آن بود که ... شد و بوصیت او مطلب را امین و پیشوای خود گردانیدند
و علم اکرام نزار و کلیدهای کعبه مطهره و سقایت زمزم و رفاده حاجیان حرم و کمان اسماعیل و نعلین شیث و پیراهن ابراهیم و انگشتری نوح و سایر
مکارم انبیاء علیهم السلام که در دست هاشم بود همه را بمطلب تسلیم نمودند و چون ایام وضع حمل سلمی شد الحرکه زنان را طلبیدند باو نزد سید
و ناگاه صدای هاتفی شنید که ای زنان بنی النجار پرده ها بر در خانه حضرت بیاویزید و از دیده نظارگان او را مستور دارید که اهل جمیع
انظار را از وسعادتمند گردند و چون سلمی صدای منادی را شنید در ها را بست و پرده ها را آویخته و کسی را از حال خود مطلع نگردانید پس ناگاه
دید که حجابی از نور بر او زده شد از زمین تا آسمان تا شیاطین نزدیک او نیایند پس شیبه الحمد متولد شد و نور محمد صلی الله علیه و آله از
ساطع گردید و در ساعت خندید و تبسم نمود و چون او را بر گرفتند موی سفید در سرش بود و بدین سبب او را شیبه الحمد نام کردند و بعد ولادت
خود را پنهان کرد تا آنکه کسی بر ولادت او مطلع نشد و بعد از هفت روز ... اقارب مطلع شدند بتهنیت او آمدند از
حال آن مولود متعجب شدند و چون ... ایشان را از او امید ... و گفتند ...
زیرا که دیدند که این نور که از رویش ساطع است نور پیغمبریست که ایشان را خواهد گشت و دینهای ایشان را بر طرف خواهد نمود
و چون هفت سال از عمر شریفش گذشت جوانی شد در نهایت قوت و صولت و بارهای گران را بر میداشت و اطفال را
بدست بر میداشت و بر زمین میزد پس مردی از قبیله بنی الحارث برای حاجتی داخل مدینه شد ناگاه نظرش بر طفلان افتاد که
پاره ماه نورش ساطع بود و با جمعی از کودکان بازی میکرد پس نزد ایشان ایستاد و در تماشای حسن صورت او حیران گردید و
گفت زهی سعادتمند کسی که تو در دو یاراه باشی و او بازی میکرد و میگفت منم فرزند زمزم و صفا و پسر هاشم و همین بس است برای
شرف من پس آن مرد نزدیک آمد و گفت ای جوان چه نام داری گفت منم شیبه پسر هاشم پسر عبد مناف پدرم مرده و عموهای
من جفا کردند مرا و با مادر و خالوهای خود در این غربت مانده ام تو از کجا آمده ای آن مرد گفت از مکه آمده ام گفت
چون بسلامت بمکه برگردی و فرزندان عبد مناف را ببینی سلام مرا بایشان برسان و بگو رسالتی دارم بشما از طفل یتیمی
که پدرش مرده و عموهایش باو جفا کرده اند ای فرزندان عبد مناف زود فراموش کردید وصیت هاشم را و ضایع گردید نسل او را
و هر نسیم که از سوی مکه بوزد شمیم شما را از آن می شنوم و در آرزوی مواصلت شما شبها بروز می آورم پس آن مرد از استماع آن

رستگیان شد و بسرعت تمام بسوی مکه روان شد و چون بمجلس اولاد عبد مناف در آمد بعد از تحیت و سلام گفت ای اکابر قریش
و ای فرزندان عبد مناف از عزت خود غافل شده اید و چراغ هدایت خود را در خانه دیگران افروخته اید پس پیام عبد المطلب
بایشان رسانید ایشان گفتند ما ندانسته ایم که او باین مرتبه رسیده است اکنون گفت بخدا سوگند میخورم که از فصاحت او والله
عقلا در مکالمه او عاجزند خورشید اوج حسن و جمال است و نور دیده اهل فضل و کمال پس مطلب در همان ساعت بر مرکب طیبه
سوار شد و شتابان بصوب مدینه معطوف گردانید و بسرعت تمام خود را رسانید و چون داخل مدینه شد
شیبة الحمد را دید که با کودکان بازی میکند پس او را بنور محمدی صلی الله علیه و آله شناخت و دید سنگ عظیم برداشته و میگوید منم
فرزند هاشم که منم سرور بطحا نیم چون مطلب این سخن را شنید ناقه را خوابانید و گفت نزدیک من بیا ای یادگار برادر من پس
شیبه بسوی او دوید و گفت کیستی که دلم بسوی تو میل میکند گمان میبرم که یکی از اعمام منی گفت منم مطلب عم تو و او را در بر گرفت و
میبوسید و میگریست پس گفت ای فرزند برادر میخواهی تو را ببرم بشهر پدر و جد تو که خانه عزت است گفت بلی میخواهم
پس مطلب سوار شد و شیبه را با خود سوار کرد و بسوی مکه روان شد پس شیبه گفت ای عم من بسرعت برو که میترسم خویشان مادرم
مطلع شوند و شجاعان اوس و خزرج با ایشان موافقت کنند و نگذارند که مرا بیرون بری مطلب گفت ای فرزند برادر غم مخور
که حق تعالی کفایت شر ایشان میفرماید و چون یهودان مطلع شدند که شیبه با عم خود بجانب مکه شده اند جمع کردند قبل از این
و یکی از رؤسای یهود که او را دهبه سکیفه بیری بشت لاطبه ایام روزی لاطبه بیرون آمد که با طفلان بازی کند شیبه سنگی
برداشت و بر سر او زد و سر او را شکست و گفت ای فرزند یهودیه اجلت نزدیک شده است بزودی خانهای
شما خراب خواهد شد و چون این خبر بپدر و شهر او رسید در غیبت خشمناک شد و این سبب کینه قدیم ایشان شد پس چون این خبر را شنیدند
ندا کرد در میان یهودان که ای گروه یهودان بسیری که از وی رسیده بود با عم خود بمکه رفته است پس او را دریابید و هلاک کنید
و از شر او ایمن شوید پس هفتاد نفر از یهودان اسلحه بر خود راست کردند و از عقب ایشان رفتند پس در شب چون صدای سم ستوران
ایشان بسمع مطلب رسید گفت ای فرزند برادر رسیدند بلائی که از ایشان حذر میکردیم شیبه گفت راه را تغییر ده ای عم
مطلب گفت نور جبین تو راه نمای ایشان است بهر سو که رویم ما را خواهند رسید شیبه گفت روی مرا بپوشان شاید که این
نور مخفی گردد پس مطلب جامه را سه ته کرده بر روی شیبه آویخت پس آن نور باز ساطع بود و القا و تقدر دلی ای فرزند برادر
این نور خورشید روی تو نور خداست نمیتوان اندود و کسی آن را پنهان نمیتواند نمود تو را شانی بزرگ و قدری عظیم در نزد
حق تعالی است و آن خداوندی که این نور را بتو مخصوص کرده بهر حیله شر ایشان را از تو دفع خواهد کرد پس یهودان بایشان رسیدند شیبه با عم
خود گفت که حالا فرود آور تا قدرت الهی را بتو بنمایم چون شیبه بر روی زمین رسید بر روی خاک بسجده افتاد و رو بر خاک
مالید و گفت ای پروردگار نور و ظلمت و گرداننده هفت فلک با رفعت و قسمت کننده روزیهای هر امت سؤال میکنم
از تو بحق نور شفیع روز جزا و نور بزرگواری که سپرده بما که رد نمائی از ما مکر دشمنان ما را هنوز دعای او تمام نشده بود

قصه در جنب

که خیزید

که خیل یهود نیز و ایشان رسیدند و در برابر ایشان صف کشیدند و بقدرت الهی جماعتی عظیم از شیبه و عم او بر ایشان مستولی شدند و از روی تملق و مدارا
گفتند ای بزرگواران ما بقصد ضرر شما نیامده ایم ولیکن می خواستیم شیبه را بسوی مادرش بر گردانیم که چراغ شهر ما ست و مایه برکت و
نعمت ما ست شیبه گفت از شما بغیر کینه و مکر نمی بینم چون قدرت الهی بر شما ظاهر شده است این سخن را میگوئید پس یهودان خجل
و خجل و ملول برگشتند و چون قدری راه رفتند مطلب به پسر و همه با ایشان گفت که می بینم این گروه بعد از آمدند و تا بلاد جاوه کردند پیاده
تا پیاده برگردیم و ایشان را دفع کنیم و شمشیرها را کشیدند و بجانب ایشان بر گردیدند و چون نزدیک ایشان
رسیدند مطلب گفت اکنون شما را ظاهر شد و جهاد شما واجب گردید پس مطلب کمان خود را گرفت و چندین تیر چند چون
ایشان را بجهنم فرستاد پس ایشان همگی یکدفعه حمله آوردند و مطلب نام خدا را برد و با ایشان محاربه میکرد و شیبه میکرد لیکن طفل
بود و تا درخور جدال میکرد تا آنکه که غباری از دور پیدا شد و صهیل اسبان و قعقعه سلاح شجاعان بگوش ایشان رسید چون
نزدیک رسیدند مطلب دید که سلمی با پدر خود و چهارصد نفر از شجاعان اوس و خزرج بطلب شیبه آمده اند چون سلمی دید یهودان
با مطلب مشغول محاربه اند بانگ زد با ایشان که وای بر شما این چه کردار است پس مطلب روی بجانب ایشان کرد و مطلب گفت که کجائی ای روی
ای دشمن خدا و شمشیری زد و او را به دو نیمه کرد و شجاعان اوس و خزرج رو آوردند بر یهود و احدی از ایشان بیرون
نرفتند پس رو آوردند بمطلب و مطلب شمشیر برهنه در دست داشت پس سلمی بر فرزند خود رسید و شمله خود را بر او انداخت قتال
منع کرد و خطاب کرد با مطلب که کیستی تو که میخواهی فرزند شیر را از ما جدا کنی مطلب گفت من عم او ام که میخواهم شرف او را
و عزت او را بر عرب بنمایم و ببرم و مهمان ترم از شما او را میبرم که حق تعالی او را صاحب حرم و پیشوای اهل حرم گردانید
او مطلب پس سلمی گفت مرحبا و خوش آمدی و جزا از من رخصت نطلبیدی در بردن فرزند من و من شرط کرده بودم با پدر او که چون
فرزندی بهم رسد از من جدا نکند پس سلمی با فرزند خود شیبه گفت که ای فرزند گرامی اختیار بدست تست اگر میخواهی با عم خود برو
و اگر میخواهی با من بمان پس شیبه چون سخن مادر خود شنید سر بزیر افکند و قطرات اشک از دیده فرو ریخت و گفت ای مادر
مهربان نمیخواهم که ترا بگذارم و رغبت خانه جدم دارم اگر رخصت میدهی با عمم میروم و اگر نه باز میگردم پس سلمی
گریست و گفت خواهش ترا بر خواهش خود اختیار کردم و درد مفارقت ترا بر خود گذاشتم پس فراموش مکن
و خبرهای خود را از من باز مگیر و او را در بر گرفت و وداع نمود و با مطلب گفت که این فرزند عبد مناف امانتی که برادرت
بمن سپرده بود بسوی تو تسلیم کردم پس او را حفظ نما و چون هنگام تزویج او شود زنی که سبب او باشد در عزت
و نجابت و شرف تحصیل کن مطلب گفت ای کریمه بزرگوار کرم کردی و احسان نمودی و تا زنده ام حق ترا فراموش
نخواهم کرد پس مطلب شیبه را گرفت و ردیف شد و بجانب مکه متوجه شد و چون آفتاب جمال شیبه از درهای مکه
طالع شد پرتو نور او بر کوهها و مکه و کعبه تابید و آن روشنی موجب حیرت اهل مکه گردید و از خانه ها بیرون شتافتند و چون
مطلب را دیدند پرسیدند که این کیست که با خود آورده مطلب برای مصلحت گفت که بنده منست پس باین سبب شیبه را عبد المطلب

نامیدند پس او را بخانه آورد و مدتی امر او مخفی داشت و مردم از نور او تعجب مینمودند و نقل شده که او جد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله است
و آنکه خواهد بود پس امر او در میان قریش عظیم شد و در هر امر از و برکت می یافتند و در هر مصیبت و بلیه باو پناه میبردند
و در هر قحط و شدت توسل بنور حضرت رسول میجستند و حق تعالی دفع میفرمود از ایشان ببرکت و معجزات باهرات
از آن نور ظاهر میگردید فصل در بیان تاریخ ولادت با سعادت آنحضرت است بدانکه اجماع علمای امامیه
منعقد است بر آنکه ولادت با سعادت آنحضرت در هفدهم ماه ربیع الاول شد و اکثر مخالفان در دوازدهم میدانند
و نادری از مخالفان در هشتم یا در دهم ماه مزبور قائلند و شاذی از ایشان گفته اند که در ماه مبارک رمضان واقع شد و
محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله گفته است که ولادت آنحضرت در وقتی شد که دوازده شب از ماه ربیع الاول گذشته بود و در سالی که
فیل آوردند برای خراب کردن کعبه و بحجاره سجیل معذب شدند و در روز جمعه وقت زوال و بروایت دیگر نزد طلوع فجر
بود پیش از بعثت بچهل سال و مادرش بآنحضرت حامله شد در ایام تشریق نزد جمره وسطی در منزل عبد الله بن عبد المطلب و
ولادت آنحضرت در مکه معظمه شد در شعب ابی طالب در خانه محمد بن یوسف در زاویه برابر رکنی که داخل خانه شوی و خیزران
آن حجره را از آن خانه بیرون انداخت و آنرا مسجد کرد که مردم در آنجا نماز کنند تمام شد کلام کلینی و گویا در تعیین روز ولادت
تقیه فرموده و موافق مشهور میان مخالفان بیان کرده است و در کتاب عدد القویه گفته است که ولادت آنحضرت
نزد طلوع صبح جمعه هفدهم ماه ربیع الاول شد بعد از پنجاه و پنج روز از هلاک اصحاب فیل یا چهل روز و بعد از آن یا بیست سال بعد از آن
و بعضی گفته اند در همان روز بود و مشهور آنست که در همان سال بود و عامه گفته اند در روز دوشنبه بود گویند هشت سال از پا
دشاهی انوشیروان مانده بود و بعضی گفته اند در زمان هرمز بن نوشیروان بود و طبرسی گفته چهل و دو سال از ابتدای
پادشاهی انوشیروان گذشته بود و موید این قول است آن روایت مشهور که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که متولد شدم
در زمان پادشاه عادل و گویند موافق هفتم شباط ماه رومی بود و بعضی گویند که غره یا نهم یا بیست و هشتم نیسان رومی بود
و هفدهم ماه فروردین بود و هشتصد و هشتاد سال از زمان اسکندر طالع بود و ابومعشر گفته است که طالع ولادت آنحضرت درجه بیستم جدی
بود و زحل و مشتری در عقرب بودند و مریخ در خانه خود بود در حمل و آفتاب در شرف بود در حمل و زهره در حوت بود
در شرف و عطارد نیز در حوت بود و قمر در اول میزان بود و راس در جوزا بود و ذنب در قوس بود در خانه خود
متولد شد پس آنحضرت آن خانه را بعقیل بن ابیطالب بخشید و عقیل آنرا فروخت بمحمد بن یوسف برادر حجاج و او داخل خانه
خود کرد و چون زمان هارون شد خیزران مادر او آنرا از آن خانه بیرون کرد از خانه محمد بن یوسف و مسجد کرد و الحال در آن
حالت باقیست مردم بزیارت میروند و ابن بابویه علیه الرحمه گفته است که حامله شدن مادر آنحضرت در ایام شب
جمعه هجدهم ماه جمادی الآخر بود ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است از ابو طالب ع که عبد المطلب گفت شبی در
حجر اسمعیل خوابیده بودم ناگاه خواب غریبی دیدم و در راه یکی از کاهنان آمد که سفید رنگ و موهای سرم برخاسته

تا زمین

متحیر است چون آثار تغیر در من مشاهده کرد گفت چه میشود بزرگ عرب را که رنگش چنین متغیر شده آیا حادثه از حوادث دهر او را رو
داده است گفتم بلی امشب در حجر خوابیده بودم در خواب دیدم که درختی از پشت من رویید و چندان بلند گردید که سرش به آسمان
رسید و شاخهایش مشرق و مغرب را گرفت و نوری از آن درخت ساطع گردید که هفتاد برابر نور آفتاب بود و عرب و عجم را دیدم
که سجده میکردند برای آن درخت و پیوسته عظمت و نور آن درخت زیاده بود و گروهی از قریش میخواستند آن درخت را بکنند چون نزدیک میشدند
جوانی از همه کس نیکوتر و پاکیزه جامه تر ایشان را میگرفت و پشتهای ایشان را میشکست و دیده های ایشان را میکند پس دستها بلند
کردم که شاخی از شاخهای آن را بگیرم آن جوان بر من صدا زد و مرا گفت ترا از آن بهره نیست گفتم درخت از منست و من از آن بهره ندارم
گفت بهره اش از آن گروهی است که در آن آویخته اند پس هراسان از خواب بیدار شدم چون کاهن این خواب را شنید
رنگش متغیر شد گفت اگر راست میگویی از صلب تو فرزندی بیرون خواهد آمد که مالک مشرق و مغرب گردد و پیغمبر شود پس
عبدالمطلب گفت ای ابوطالب سعی کن که آن جوان که یاری او نمود تو باشی پس پیوسته بعد از بعثت آنحضرت این خواب را ذکر میکرد و میگفت
و میگفت والله آن درخت ابوالقاسم امین بود ... ظاهر است که آن جوان امیرالمؤمنین بوده و ابن شهرآشوب روایت
کرده است که چون هرماسون و فوریصوم ایزد خواه در علم نجوم ظاهر شد روزی با او گفتند تو با این علم و زیرکی چرا ایمان نمی آوری
به پیغمبر ما گفت چگونه ایمان بیاورم و حال آنکه دروغ او بر من ظاهر گردیده است زیرا که او گفته است که من خاتم پیغمبرانم و من این را
دروغ میدانم زیرا که در طالعی که متولد شده است هر که در آن تاریخ متولد شود باید پیغمبر نباشد پس یکی از خصما که حاضر بود در جواب گفت
که ما از طالع او میدانیم که او راستگوست زیرا که حکما اتفاق کرده اند که طالع او مشتری و عطارد و زهره و مریخ است و هر
فرزندی که با آن طالع متولد شود در همان ساعت بمیرد و اگر بماند البته پیش از روز هفتم میمیرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله با آن
طالع متولد شد و شصت و سه سال زندگانی کرد و این بعد از سایر معجزات اوست پس او اقرار کرد و مسلمان شد و مامون
او را ایزد خواه ماشاءالله نام کرد پس نظر مشتری علامت علم و بزرگی و فطنت و ریاست آنحضرت بود و نظر عطارد نشانه
لطافت و شادی و بشاشت و حسن طیب و جمال و بها و غنج و دلال اوست و نظر مریخ دلالت میکند بر شجاعت و
جلادت و قتال و قهر و غلبه و حربه آنحضرت است پس حق تعالی جمع کرده است در آنحضرت جمیع مدایح را و بعضی از منجمان
گفته اند که طالع ولادت پیغمبران سنبله و میزانست و طالع حضرت رسول صلی الله علیه و آله میزان بود و بعضی گفته اند که طالع آنحضرت
سماک رامح بود و ابن بابویه رحمه الله بسند معتبر از عبدالله بن عباس روایت کرده است که عباس پدرم گفت که چون
از برای پدرم عبدالمطلب عبدالله علیهما السلام متولد شد در روی او نوری بود مانند نور آفتاب پس پدرم گفت که این
پسر را شانی بزرگ خواهد بود پس شبی در خواب دیدم که از بینی عبدالله مرغی سفید بیرون آمد و پرواز کرد تا بمشرق و تمام
عالم رسید پس برگشت تا بر بام کعبه نشست پس همه قریش او را سجده کردند پس در آن میان که حیرت میکردیم ناگاه نوری
پیدا شد میان آسمان و زمین و مشرق و مغرب را فرو گرفت چون بیدار شدم از کاهنه که در بنی مخزوم بود پرسیدم

گفت ای عباس اگر راست است خواب تو هر آینه که از پشت عبدالله پسری بیرون آید که اهل مشرق و مغرب تابع او گردند عباس گفت که بعد از این خواب دیدم عبدالله
تا وقتیکه آمنه علیها السلام را بعقد خود درآورد و او جمیل ترین زنان قریش بود و چون عبدالله رحمه الله واصل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله از
از آمنه متولد شد دیدم نوری از میان دو دیده آنحضرت لامع بود و چون او را در بر گرفتم بوی مشک شنیدم مانند نافه مشک خوش
بو گردیدم پس آمنه مرا خبر داد که چون مرا درد زاییدن گرفت و شدید شد سخن یاران از خانه که در آن بودم شنیدم که سخن آدمیان
نداشت و علمی از سندس بهشت دیدم که بر قضیبی از یاقوت آویخته بودند که میان آسمان و زمین را پر کرده بود و نوری دیدم از سر مبارک
آنحضرت ساطع شد که آسمان را روشن کرد و قصرهای شام را دیدم که از پاره نور مانند شعله آتشی شده بودند و در دور خود
مرغی پاره مانند اسفرود دیدم که بالها گشوده بودند بر دور من و سعیره اسدیه را دیدم که گذشت و گفت ای آمنه چه دیدی از
کاهنان و بتها از فرزند تو و جوان بلند بالایی را دیدم که از همه کس بلند تر و سفید تر و نیکو جامه تر بود گمان کردم که او عبد المطلب است
پس نزدیک من آمد و فرزندم را گرفت و آب دهانش را در دهان او ریخت و طشتی از طلا داشت که با زمرد مرصع کرده بودند
و شانه از طلا داشت پس شکم آنحضرت را شکافت و دلش را بیرون آورد و شکافت و نقطه سیاهی از آن بیرون کرد و از آن
دل نقطه بیرون آورد و انداخت پس کیسه بیرون آورد از حریر سبز و آن را گشود و در میان آن کیسه سیاهی بود مانند ذریره سفید
پس آن دل مقدس را از آن بیرون کرد و بجای خود گذاشت و دست بر شکم مبارکش کشید و با آنحضرت سخن گفت و او جواب گفت
و من سخن ایشان را نفهمیدم مگر آنکه گفت که در حفظ و امان و حمایت خدا باش بتحقیق که پر کردم دلت را از ایمان و علم و حلم و یقین و عقل
و شجاعت و تویی بهترین بشر خوشا حال کسی که ترا متابعت کند و وای بر کسی که ترا مخالفت کند پس کیسه دیگر بیرون آورد
از حریر سفید و سرش را گشود و انگشتری بیرون آورد و بر میان دو کتف مبارکش زد که نقش گرفت پس گفت که امر کرده است
مرا پروردگار من که بدمم در تو روح القدس پس دمید و پیراهنی بر او پوشانید و گفت این امان تست از آفتهای دنیا ای عباس
اینها بود که بدیدهای خود دیدم عباس گفت که کتفهایش را گشودم و نقش مهر را خواندم و پیوسته این احوال را پنهان میداشتم
تا آنکه از خاطرم محو شد و بعد از آنکه بشرف اسلام مشرف شدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بخاطرم آورد. بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که ابلیس لعنه الله بهفت آسمان بالا میرفت و گوش میداد و اخبار سماویه را میشنید پس چون حضرت
عیسی علیه السلام متولد شد او را از سه آسمان منع کردند و تا چهار آسمان بالا میرفت و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله متولد شد
او را از همه آسمانها منع کردند و شیاطین را به تیرهای شهاب از ابواب سماوات راندند پس قریش گفتند میباید وقت
گذشتن دنیا و آمدن قیامت باشد که میشنیدیم که اهل کتاب ذکر میکردند پس عمرو بن امیه که داناترین اهل جاهلیت بود گفت
نظر کنید اگر ستارههای معروف که بآنها هدایت مییابند و بآنها میشناسند زمانهای زمستان و تابستان را افتاده اگر یکی از آنها
میافتد بدانید که جمیع خلایق وقت است که هلاک شوند و اگر آنها بحال خودند و ستارههای دیگر ظاهر میشود پس امر غریبی
میباید حادث شود و صبح آن روز که آنحضرت متولد شد هر بتی که در هر جای عالم بود برو افتاده بودند و ایوان کسری

لرزید

یعنی پادشاه عجم بلرزید و چهارده کنگره از آن افتاد و دریاچهٔ ساوه که آن را میپرستیدند فرو رفت و خشک گشت و بجای آن است که نمک
شده است بنزدیک کاشان و وادی ساوه که سالها بود که کسی آب در آن ندیده بود آب جاری شد در آن و آتشکده فارس که
هزار سال بود که خاموش نشده بود در آن شب خاموش شده و داناترین علمای مجوس در آن شب در خواب دید که اشتران صعب اسبان عربی را
میکشیدند و از دجله گذشتند و داخل بلاد ایشان شدند و طاق کسری از میانش شکست و دو حصه شد و آب دجله شکافته شد
و در قصر او جاری شد و نوری در آن شب از طرف حجاز ظاهر شد و در عالم منتشر گردید و پرواز کرد تا بمشرق رسید و تخت هر پادشاهی
در آن صبح سرنگون شده بود و جمیع پادشاهان در آن روز لال بودند و سخن نمیتوانستند گفت و علم کاهنان برطرف شد و سحر ساحران باطل
شد و هر کاهنی که بود میان او و همزادی که داشت که خبرها باو میگفت جدائی افتاد و قریش در میان عرب بزرگ شدند
و ایشان را آل الله میگفتند زیرا که ایشان در خانه خدا بودند و آمنه علیها السلام گفت والله که چون پسرم بر زمین رسید دستها را
بر زمین گذاشت و سر بسوی آسمان بلند کرد و باطراف آسمان نظر کرد پس از و نوری ساطع شد که همه چیز را روشن کرد و بسبب
آن نور قصرهای شام را دیدم و در میان آن روشنی صدائی شنیدم که قائلی میگفت زائیدی بهترین مردم پس او را
محمد نام کن و چون آنحضرت را نزد عبد المطلب آوردند او را بر دامن گذاشت و گفت حمد میکنم و شکر میکنم خداوندی را که عطا
کرده بمن این پسر خوشبو را که در گهواره بر همه اطفال سیادت و بزرگی دارد پس او را تعویذ نمود بارکان کعبه و شعری چند
در فضیلت آنحضرت فرمود و در آن شب شیطان در میان اولاد خود فریاد کرد تا همه جمع شدند و گفتند چه چیز ترا از جا بر آورده است
ای سید ما گفت وای بر شما از اول شب تا حال احوال آسمان و زمین را متغیر مییابم میباید حادثه عظیمی در زمین واقع شده
باشد تا عیسی بآسمان رفته است مثل این واقعه نشده است پس بروید و بگردید و تفحص کنید که چه امر غریب حادث شده است پس
متفرق شدند و تفحص کردند و برگشتند و گفتند چیزی نیافتیم آن ملعون گفت که استعلام کار من است پس فرو رفت در دنیا و
جولان کرد بر تمامی دنیا تا بحرم رسید دید که ملائکه اطراف حرم را فرو گرفته اند چون خواست که داخل شود ملائکه بر او بانگ
زدند برگشت و کوچک شد مانند گنجشکی و از جانب کوه حرا داخل شد جبرئیل گفت برگرد ای ملعون گفت ای جبرئیل یک حرف
از تو سؤال میکنم بگو امشب چه واقع است در زمین جبرئیل گفت که محمد صلی الله علیه و آله که بهترین پیغمبران است متولد شده
است پرسید که آیا مرا در او بهره هست گفت نه پرسید که آیا در امت او بهره دارم گفت بلی ابلیس گفت راضی
شدم و در حدیث دیگر روایت کرده است که آمنه رضی الله عنها گفت چون حامله شدم برسول خدا هیچ اثر حمل در
خود نیافتم و آن حالات که زنان را در حمل عارض میشود مرا عارض نشد و در خواب دیدم که شخصی نزد من آمد و گفت
حامله شدی به بهترین مردمان چون وقت ولادت شد بآسانی متولد شد که آزاری بمن نرسید و دستهای خود را
بر زمین گذاشت و فرود آمد پس هاتفی مرا ندا کرد که گذاشتی بهترین بشر را پس او را پناه ده بخداوند یگانه صمد از شر هر ظالم
و صاحب حسد و بروایت دیگر گفت که چون او را بر زمین گذاردی بگو اعیذه بالواحد من شر کل حاسد و کل خلق

مامرده یافته بعد از صد هزار سال وارد شد ثم وقاعده پس آنحضرت در روز شب لقد نور مبارک که دیگران در عقبه و در عقبه لقد نور میکرد که دیگران از دنیا لقد
منوکنند ... روایت کرده است از لیث بن سعد که گفت من نزد معاویه بودم و کعب الاحبار حاضر بود و من از وی پرسیدم که شما چگونه یافته‌اید
ولادت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را در کتابهای خود آیا فضیلتی برای عترت آنحضرت یافته‌اید پس کعب ملتفت شد بسوی معاویه
که ببیند او راضیست یا نه بگفتن پس حق تعالی بر زبان معاویه جاری کرد که گفت آری بگو ای ابو اسحق آنچه دیده و میدانی کعب گفت من هفتاد و
دو کتاب خوانده‌ام و در همه آنها ذکر ولادت آنحضرت و ولادت عترت او هست بدرستی که نام او مشهور و معروفست در همه کتابها
و در هنگام ولادت هیچ پیغمبری ملائکه نازل نشده‌اند بغیر از عیسی و محمد صلوات الله علیهما و حجابهای بهشت را نزدند بغیر از مریم
و آمنه و ملائکه موکل نشدند بزنی در وقت حامله بودن بغیر از مادر مسیح و مادر احمد علیهما السلام و علامت حمل آنحضرت
این بود که در شبی که آمنه بآنحضرت حامله شد منادی ندا کرد از آسمانهای هفتگانه که بشارت باد شما را که نور
و از نطفه خاتم انبیا در صدف عصمت و جلالت قرار گرفت و در جمیع زمینها و دریاها این خبر مسرت اثر رسید و آنچه
در زمین هیچ رونده و پرنده نماند که بر ولادت شریف آنحضرت مطلع گردیدند و در شب ولادت با سعادت آن
حضرت هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ و هفتاد هزار قصر از مروارید تر بنا کردند و آنها را قصور ولادت نامیدند و
جمیع بهشت را زینت کردند و ندا کردند که شاد شو و برخود ببال که پیغمبر دوستان تو متولد گردید پس بهشت خندید و تا
قیامت خندانست و شنیده‌ام که یکی از ماهیان دریا که او را طموسا میگویند سید و بزرگ ماهیانست
و هفتصد هزار دم دارد و بر پشت او هفتصد گاو راه میرود که هر گاوی از دنیا بزرگترست و هر یک از آنها هفتاد
هزار شاخ دارند که از زمرد سبز است و آن ماهی از رفعت آنها خبر دار نمیشود و آن ماهی برای شادی ولادت
آنحضرت بحرکت در آمد و اگر حق تعالی آن را ساکن نگردانیده بود هر آینه زمین را بر هم میزد و شنیده‌ام که در آن روز هیچ
کوه نماند که کوه دیگر را بشارت نداد و همه صدا بلا اله الا الله بلند کردند و جمیع کوهها خاضع شدند نزد ابو قبیس برای
کرامت محمد صلی الله علیه و آله و جمیع درختها تقدیس حق تعالی کردند با شاخها و میوه‌ها بشادی ولادت آنحضرت و زدند در میان
آسمان و زمین هفتاد ستون از انواع نورها که هیچ یک بدیگری شبیه نبود و روح حضرت آدم را بشارت ولادت آنحضرت
دادند پس حسن و برابر حسن او مضاعف شد و در آن وقت تلخی مرگ از کام او بیرون رفت و حوض کوثر در بهشت مضطرب
در آمد و هفتاد هزار قصر از در و یاقوت بیرون افکند برای نثار ولادت آنحضرت و شیطان لعین را بزنجیرها بستند و چهل روز
او را در قلعه محبوس کردند و عرش او را چهل روز در آب غرق کردند و بتها همه سرنگون شدند و فریاد و واویلا از ایشان
بلند شد و صدایی از کعبه شنیدند که ای آل قریش آمد بسوی شما بشارت دهنده شما و ترساننده از عذاب خدا و با او
عزت ابد و سود بسیار بزرگ و او است خاتم پیغمبران و ما در کتابها یافته‌ایم که عترت او بهترین مردمند بعد از او
و مردم در امانند از عذاب خدا مادام که در دنیا احدی از ایشان در زمین راه میرود معاویه گفت ای ابو اسحق عترت او
کیستند

کیست کعب گفت فرزندان فاطمه پس معاویه رو ترش کرد و لبهای خود را بدندان گزید و دست بر ریش کشید پس کعب گفت
دیده‌ام صفت آن دو فرزند پیغمبر را که شهید خواهند شد و الکفار فرزندان فاطمه اند و خواهند کشت ایشان را بدترین خلق خدا معاویه گفت
که خواهد کشت ایشان را گفت مردی از قریش پس معاویه برخاست گفت برخیزید اگر میخواهید · و بسند معتبر از حضرت صادق روایت
کرده است که فاطمه مادر امیرالمؤمنین نزد ابوطالب آمد و او را بشارت بولادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله داد و خواب راهب را نقل کرد
ابوطالب گفت سی سال صبر کن که فرزندی برای تو هم خواهد رسید که مثل این فرزند باشد در همه کمالات بغیر از پیغمبری او · و شیخ صدوق
بسند معتبر دیگر از آن حضرت روایت کرده است که در هنگام ولادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فاطمه بنت اسد و آمنه علیهما السلام
حاضر بودند پس یکی از ایشان بدیگری گفت آیا می‌بینی آنچه من می‌بینم دیگری گفت چه چیز می‌بینی گفت این نور ساطع که مابین مشرق و مغرب
را فرو گرفته است پس در این سخن بودند که ابوطالب درآمد و با ایشان گفت چه تعجب دارید پس فاطمه خبر آن نور را ذکر کرد ابوطالب گفت
میخواهی ترا بشارت دهم گفت بلی ابوطالب گفت ترا فرزندی هم خواهد رسید که وصی این فرزند خواهد بود · و روایت کرده است
که ابوطالب عقیقه آنحضرت را در روز هفتم ولادت آنحضرت داد و آل ابوطالب طعمه ازو سؤال نمودند که این چه طعام است گفت این عقیقه احمد است
گفتند چرا او را احمد نام کردی گفت زیرا که اهل آسمان و زمین او را ستایش کرده‌اند · کلینی و شیخ طوسی رضی الله عنهما بسندهای
معتبر روایت کرده‌اند از امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که در شبی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله متولد شد یکی از علمای اهل
کتاب در روز می‌آمد بسوی مجلس قریش که اشراف ایشان حاضر بودند و در میان ایشان بودند هشام و ولید پسرهای مغیره و عاص
بن هشام و ابو وجزه بن ابی عمرو بن امیه و عتبه بن ربیعه و گفت آیا شب در میان شما فرزندی متولد شده است گفتند نه گفت پس باید
فرزندی متولد شده باشد که نامش احمد باشد و در او علامتی چند باید باشد برنگ خز تیره مایل بسیاهی شده و هلاک اهل کتاب
خصوص یهود بر دست او خواهد بود شاید شده باشد و شما مطلع نشده باشید چون متفرق شدند از آن مجلس و سؤال کردند شنیدند
که پسری برای عبدالله بن عبدالمطلب متولد شده است پس آن مرد را طلب کردند و گفتند بلی پسری در میان ما متولد شده است پرسید
که پیش از آنکه من بشما بگویم یا بعد از آن گفتند پیشتر گفت مرا ببرید نزد او تا نظر کنم در او آمنه گفت والله فرزند من بروش فرزندان
دیگر نیامده دستها را بر زمین انداخت و سر بسوی آسمان بلند کرد و نوری از او ساطع شد که قصرهای بصره را از آن دیدم
و هاتفی از میان هوا صدا زد که زائیدی سید امت را پس بگو اعیذه بالواحد من شر کل حاسد و او را احمد نام کن
پس آن مرد گفت که او را بیرون آور تا من ببینم چون آمنه آنحضرت را بیرون آورد و آن مرد او را نظر کرد پشت دوشش را گشود
و مهر نبوت را دید بیهوش افتاد پس آنحضرت را گرفتند و بآمنه دادند و گفتند خدا مبارک گرداند فرزند ترا و چون آن مرد
بهوش باز آمد گفتند چه شد ترا گفت پیغمبری از بنی اسرائیل بطرف شما رفت والله که ایشان را هلاک کند و چون دید
که قریش از خبر او شاد شدند گفت والله سطوتی بشما نماید که اهل مشرق و مغرب یاد کنند · و ابن شهر آشوب
رحمه الله و صاحب کتاب انوار و غیر ایشان روایت کرده‌اند که آمنه گفت که چون نزدیک شد ولادت حضرت رسالت پناه

حتی تغیّر آنه هستی بر من غالب شد پس دیدم مرغ سفیدی را که بال خود را بر دل من کشید تا خوف از من زایل شد پس زنان دیدم بلند که در بلندی
که دانستم دختران عبد مناف اند و از ایشان بوی مشک و عنبر می شنیدم و جامهای الوان بهشت در بر کرده بودند و با من سخن می گفتند و سخنان می گفتند که بسخن آدمیان
شبیه نبود و در دستهای ایشان کاسها بود از بلور سفید و شربتهای بهشت در آن کاسها پس گفتند بیاشام ای آمنه از این شربتها و بشارت
نور را بهترین گذشتگان و آیندگان پس من از آن شربتها بیاشامیدم نوری که ذرات وجودم روشن گردید و سلامی گفتند و رفت دیدم
چیزی مانند بساط سفید که میان آسمان و زمین پهن کرده بود و صدای هاتفی را شنیدم که میگفت بگیرید بهترین مردم را و مرغان چند دیدم
که در هوا ایستاده بودند و ابریقها در دست داشتند و مشرق و مغرب زمین را دیدم و علمی دیدم از سندس که بر یاقوت سرخ نصب بودند
و بر بام کعبه نصب کرده بودند و میان بام کعبه نصب که گوئیا میان آسمان و زمین پهن گشته بود و چون آن حضرت بیرون آمد رو بکعبه بسجده
افتاد و دستها بسوی آسمان بلند کرد و با حق تعالی مناجات میگفت و ابری سفید دیدم که از آسمان فرود آمد تا آنکه آنحضرت را فرو
گرفت پس هاتفی ندا کرد که بگردانید محمد را بمشرق و مغرب زمین و دریاها تا همه خلایق او را بنام و صفت و صورت بشناسند
پس ابر برطرف شد دیدم آنحضرت را در جامه پیچیده از شیر سفیدتر و در زیرش حریر سبزی گسترده اند و سه کلید از مروارید تر در
دست داشت و گوینده میگفت که محمد گرفت کلیدهای نصرت و سودمندی و پیغمبری را پس ابر دیگر فرود آمد و آنحضرت را
از دیده من پنهان کرد زیاده از مرتبه اول و ندای دیگر شنیدم که میگفت بگردانید محمد را بمشرق و مغرب و عرض کنید او را بر رو
حانیان جن و انس و مرغان و درندگان و عطا کنید باو صفای آدم و رقت نوح و خلّت ابراهیم و زبان اسمعیل و جمال یوسف و
بشارت یعقوب و صدای داود و زهد یحیی و کرم عیسی صلوات الله علیهم را و چون ابر گشوده شد حریر سفیدی دیدم که در
دست داشت پیچیده و گوینده میگفت که محمد صلی الله علیه و آله همه دنیا را در قبضه تصرف خود گرفت پس هیچ چیز نماند
مگر آنکه در تصرف او داخل شد و سه نفر دیدم که از نور رو صفا چنان بودند که گویا خورشید از روی ایشان طالع بود در دست یکی
ابریقی بود از نقره و نافه مشک و در دست دیگری طشتی بود از زمرد سبز و آن طشت چهار جانب داشت و بر هر جانب مرواریدی
منصوب بود و ندائی شنیدم که گفت که این دنیاست بگیر ای دوست خدا پس پیش رفت پس گوینده گفت که کعبه را اختیار
کرد و در دست سیم حریر سفیدی بود پیچیده پس او را گشوده انگشتری از میان آن بیرون آورد که شعاع آن دیدهها را حیران می کرد
پس آنحضرت را هفت مرتبه شست بان آبی که در ابریق بود پس انگشتری را در میان دو کتف او زد که نقش گرفت و با او
سخن گفت و حضرت جواب او گفت پس آنحضرت را عاکرد و هر یک او را ساعتی در میان بالهای خود گرفتند و آنکه او را
نبت آنحضرت کرد رضوان خازن بهشت بود پس روانه شد و بجانب حضرت ملتفت شد و گفت بشارت باد ترا ای عزیز
عزت دنیا و آخرت و بسند دیگر روایت کرده است که عبد المطلب در شب ولادت آنجناب نزدیک کعبه خوابیده
بود ناگاه دیدم خانه کعبه با همه ارکانش از زمین کنده شد و بجانب مقام ابراهیم بسجده افتاد پس راست شد و گفت الله اکبر پروردگار
محمد مصطفی دیگر در دو کار من را پاک گردانید از انجاس مشرکان و در جاهلیت کافران پس بتها لرزیدند و بر رو افتادند و ناگاه

دیدم که ...

که مرغان همه بسوی کعبه جمع شدند و کوههای مکه بجانب کعبه مشرف شده‌اند و ابری سفید دیدم که در برابر حجره آمنه علیها السلام ایستاده است پس عبدالمطلب
گفت پس بسوی حجره آمنه دویدم و گفتم آیا من در خوابم یا بیدارم گفت بیدارم گفتم نوری که در پیشانی تو بود چه شد گفت آن فرزند
که از من جدا شده و مرغی چند او را از من گرفته‌اند و بدست من نمیگذارند و این ابر از برای ولادت او بر من سایه افکنده است گفتم پس فرزند
مرا بمن بنما گفت تا سه روز تو را نگذارند که نزد او آیی پس من شمشیر خود را کشیدم و گفتم فرزند مرا بیرون آور والا تو را میکشم گفت در حجره است
تو دانی و او چون رفتم که داخل حجره شوم مردی بیرون آمد و هیبتی بر من ظاهر کرد که احدی از فرزندان آدم او را نمی‌بینند تا همه ملائکه او را زیارت
نکنند پس من بر خود لرزیدم و برگشتم و روایت کرده است که آنحضرت ختنه کرده و ناف بریده متولد شد و عبدالمطلب میگفت که این فرزند مرا
شانی بزرگ هست و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که چون آنحضرت متولد شد بتهائی که بر کعبه گذاشته بودند همه بر
رو در افتادند و چون شام شد این ندا از آسمان رسید که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و جمیع دنیا در آن شب روشن شد
و هر سنگ و کلوخ و درختی ابو خندیدند و آنچه در آسمانها و زمینها بود تسبیح خدا گفتند و شیطان گریخت و میگفت بهترین امتها و بهترین
خلایق و گرامی‌ترین بندگان و بزرگترین عالمیان محمد است صلی الله علیه و آله شیخ طبرسی علیه الرحمه روایت کرده است در کتاب
احتجاج از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از شکم مادر بر زمین آمد دست چپ را بر زمین گذاشت
و دست راست را بسوی آسمان بلند کرد و لبهای خود را بتوحید حرکت آورد و از دهان مبارکش نوری ساطع گردید که اهل مکه قصرهای
بصری و اطراف آن را از شام دیدند و قصرهای سرخ یمن و نواحی آن را و قصرهای سفید اصطخر فارس و حوالی آن را دیدند
و در شب ولادت آنحضرت دنیا روشن شد تا آنکه جن و انس و شیاطین ترسیدند و گفتند در زمین امر غریبی حادث
شده است و ملائکه را دیدند که فرود می‌آیند و بالا میروند فوج فوج و تسبیح و تقدیس خدا میکردند و ستاره‌ها بحرکت آمدند
و در میان هوا سیر کردند و اینها همه علامت ولادت آنحضرت بود و ابلیس لعین خواست که باسمان برود بسبب آن غرایب
که مشاهده کرده بود زیرا که او را جائی بود در آسمان سیم که او و سایر شیاطین گوش میدادند سخن ملائکه چون رفتند که حقیقت واقعه را
معلوم کنند ایشان را به تیرهای شهاب راندند برای ولادت پیغمبری آنحضرت و ابن بابویه و غیر او روایت کرده‌اند
که در شب ولادت آنحضرت قرین السعادت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله بلرزید ایوان کسری و چهارده کنگره
طاق آن ریخت و دریاچه ساوه فرو رفت و آتشکده فارس که می‌پرستیدند خاموش شد و اعلم علمای فارس در خواب
دید که شتران صعب چند میکشیدند اسبان عربی را تا آنکه از دجله گذشتند و در بلاد عجم منتشر شدند چون کسری این اوضاع غریبه را مشاهده
نمود تاج بر سر گذاشت و بر تخت خود نشست و امرا و ارکان دولت خود را جمع کرد و ایشان را خبر داد با آنچه دیده بود پس در
اثنای این حال نامه باو رسید مشتمل بر خاموش شدن آتشکده پس غم و اندوه کسری مضاعف شد و عالم ایشان گفت
ای پادشاه من نیز خواب غریبی دیده‌ام و خواب خود را نقل کرد پادشاه گفت که این خواب را تعبیرش چیست عالم گفت
بباید حادثه از ناحیه عرب واقع شده باشد پس کسری نامه بنعمان بن المنذر پادشاه عرب نوشت که عالمی از علمای عرب را

بسوی من بفرست که می‌خواهم مسئله عظیمی از او سؤال کنم چون نامه نعمان رسید عبد المسیح بن عمرو غسانی را فرستاد و چون حاضر شد
وقایع را با او نقل کرد عبد المسیح گفت علم این خواب و اسرار این واقعه نیست ولیکن خالوی من سطیح که در شام میباشد تعبیر این
خواب را میداند کسری فرمود که برو و از او سؤال کن و برای من خبر بیاور چون عبد المسیح بمجلس سطیح آمد او مشرف بر موت
بود سلام کرد جواب نشنید پس شعری چند خواند مشتمل بر آنکه از راه دور آمده‌ام برای سؤالی از نزد بزرگ عجم و تعبیر خوابی که شنیده‌ام
و اکنون از جواب ناامیدم سطیح چون شعر او را شنید دیده‌های خود را گشود و گفت عبد المسیح بر شتری سوار شده و طی راه
نموده بسوی سطیح آمده در هنگامی که نزدیک است که مشرف گردد بضریح و او را فرستاده است پادشاه بنی ساسان
برای لرزیدن ایوان و منطفی شدن نیران و خواب دیدن اعلم علمای ایشان و خشک شدن دریاچه ساوه ای عبد المسیح
که بسیار شود تلاوت قرآن و مبعوث گردد پیغمبری و صاحب عصا که پیوسته در دست داشته باشد و روان شود خانه سماوه
پر آب شود و چهره ساوه خشک شود ملک شام بر عجم از تصرف ایشان بدر رود و بعد کنگره‌های قصر کسری که ریخته اند
پادشاهان ایشان پادشاهی خواهند کرد و بعد از آن پادشاهی ایشان زایل خواهد شد و هر چه شدنی است البته واقع میشود
این را گفت و دار فانی را وداع کرد پس عبد المسیح سوار شد و بسرعت تمام خود را بپادشاه عجم رسانید و سخنان سطیح را نقل
کرد کسری گفت تا چهارده نفر ما پادشاهی کنند زمان بسیاری خواهد گذشت پس ده کس ایشان در مدت چهار
سال منقرض شده و باقی ایشان تا امارت عثمان پادشاهی کردند و مستأصل شدند و سطیح در سیل العرم متولد شد
و تا زمان پادشاهی ذو نواس زنده ماند و آن زیاده از سی قرن بود که هر قرنی سی سال است یا زیاده و قطب راوندی
رحمه الله روایت کرده است که از ابن عباس پرسیدند از احوال سطیح گفت حق تعالی او را گردانیده بود گوشتی تنها که او را بر روی جریده‌های
درخت خرما میگذاشتند و بهر جا که میخواستند نقل میکردند و هیچ استخوان و عصب در بدن او نبود بغیر از سر و گردن و از پاها
تا چنبره گردن او را می‌پیچیدند و هیچ عضو او حرکت نمیکرد بغیر از زبان او و چون خواستند او را بمکه آورند چیزی از جریده‌ها گذاشته
او را بر روی آن افکندند و بمکه آوردند پس چهار نفر از قریش نزد او آمدند و گفتند ما بزیارت تو آمده‌ایم بسبب آنچه بما رسیده است از فور
علم تو پس خبر ده ما را بآنچه از زمان ما و بعد از ما خواهد بود سطیح گفت ای گروه عرب نزد شما علم و فهم نیست از عقب شما گروهی
بهم خواهند رسید که انواع علم را طلب خواهند کرد و بتها را خواهند شکست و عجم را خواهند کشت و غنیمتها طلب خواهند کرد
گفتند ای سطیح چه جماعت خواهند بود ایشان گفت بحق خانه کعبه که از عقب شما فرزندان بهم خواهند رسید که خداوند جهان را
بیگانگی خواهند پرستید و ترک عبادت شیطان و بتان خواهند کرد پرسیدند که از نسل که خواهند بود گفت از اشراف عبد مناف
گفتند از کدام بلد بیرون خواهد آمد گفت بحق خداوندی که باقیست تا ابد که بیرون نخواهد آمد مگر از این بلد و هدایت خواهد کرد
مردم را براه رشد و صلاح و عبادت خواهند کرد خداوند یگانه را الفیروزی و فلاح و سید بن طاوس رضی الله عنه
روایت کرده است بسند خود از وهب بن منبه که کسری که پادشاه عجم بود سدی بر دجله بسته بود و مال بسیاری از خرج

و طاقی در آنجا برای خود ساخته بود که کسی مانند آن بنا ندیده بود و آن مجلس ایوان او بود که تاج می‌پوشید و بر تخت می‌نشست و سیصد
و شصت نفر از ساحران و کاهنان و منجمان در مجلس او حاضر می‌شدند و در میان ایشان مردی بود از منجمان عرب و او را
سائب می‌گفتند و باذن او حاکم یمن برای او فرستاده بود و در احکام خود خطا کم می‌کرد و هر امری که پادشاه را پیش می‌آمد
کاهنان و ساحران و منجمان خود را می‌طلبید و از مفر و چاره آن سؤال می‌نمود و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله متولد شد و در وقتی
مبعوث شد صبح برخاست دید که طاق مجلسش از میان شکسته و در دجله رخنه شده است و بر قصرش آب جاری گردیده است
گفت پادشاهی من در هم شکست و بسیار محزون شد و منجمان و کاهنان را طلبید و واقعه را با ایشان نقل کرد و فرمود فکر
کنید و تفحص نمایید و سبب این حادثه را برای من بیان کنید و سائب بیشتر در میان ایشان بود چون بیرون آمدند از هر راه که فکر کردند
و تأمل نمودند چیزی برایشان ظاهر نشد و راههای دانش خود را از راه کهانت و نجوم برخود بسته دیدند و دانستند که سحر
ساحران و کهانت کاهنان و احکام منجمان باطل شده و سائب در آن شب بر روی تلی نشسته بود و در آن حال حیران
مانده بود ناگاه برقی دید که از جانب حجاز لامع گردید و پرواز کرد تا به مشرق رسید چون صبح شد نظر کرد بر زیر پای خود
باغ سبزی دید پس به خاطرش آمد که مقتضای آنچه می‌بینم آن است که از طرف حجاز پادشاهی ظاهر خواهد شد که پادشاهی
او به مشرق برسد و زمین به سبب او آباد و آبادان شود زیاده از زمان هر پادشاهی چون کاهنان و منجمان با یکدیگر نشستند گفتند که ما بدانیم که باطل
شدن سحر ما و کهانتهای ما و بسته شدن راههای علم ما نیست مگر برای حدوث امر آسمانی و یا به برای پیغمبری باشد که مبعوث
شده است یا خواهد شد پادشاهی این ملک به سبب او برطرف خواهد شد اگر این خبر را به کسری گوییم ما را خواهد کشت باید که این
راز را پنهان داریم و اخفا نماییم یا از جهت دیگر شایع شود پس آمدند بنزد کسری و گفتند نظر کردیم و چنان یافتیم که ساعتی که بنای طاق و دجله
قصر تو را گذاشته‌اند آن ساعت نحس بوده است و غلط کرده‌اند در حساب و آن سبب چنین خراب شده باید ساعت نیکی اختیار کرد و در آن
ساعت سد دجله را بنا کرد تا چنین نشود پس ساعتی اختیار کردند و در آن ساعت دجله را بنا کردند و در مدت هشت ماه تمام کردند و
مال بی‌حساب در آن خرج شد و چون فارغ شدند ساعتی اختیار کردند کسری بر بام قصر نشست و انواع ریاحین بر دور خود انداخت
و چون در آن نشست اساس قصرش از هم شکست و با شب در رفت و وقتی او را از آب بیرون آوردند که اندک رمقی از او
مانده بود پس منجمان و کاهنان را جمع کرد و به قریب صد نفر از ایشان را گردن زد و گفت من شما را تربیت خود کردم
و اموال فراوان بخشیدم و شما با من بازی می‌کنید و دیگران گفتند ایها الملک ما نیز در حساب
خطا کردیم چنانچه پیش از ما کرده بودند و اکنون حساب دیگر می‌کنیم و بر آن حساب بنای قصر می‌گذاریم پس رفتند و دیگر
اموال بی‌حساب خرج کرد و باز دیگر قصر را باتمام رسانید و جرئت نکرد که بر آن قرار گیرد سوار شد و داخل قصر شد و باز قصر در هم
شکست و در آب نشست و کسری غرق شد و اندک رمقی از او باقی مانده بود که او را بیرون آوردند پس ایشان را طلبید و تهدید
بسیار نمود و فرمود که همه شما را می‌کشم و اکتاف شما را بیرون می‌آورم و شما را در زیر پای فیلان می‌اندازم اگر این

و تو در این است نوبت گفته شد یا ملک الملک درین مرتبه رسید که چون این واقعه را یاد کردی و هر یک از ما نظر در کار خود کردیم ابواب غم خود

را بسته دیدیم و دانستیم که بسبب شما آسمانی این امور غریبه روداده و پیغمبری مبعوث شده باشد یا بعد ازین مبعوث شود و از خوف این

بعد از اظهار این امر شما دانستیم گفت وای بر شما باید اوّل گوید که من چاره کار خود کنم پس دست از ایشان و از بنی قصیر برداشت و

برگشت

در بیان وصیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سایر وقایعی که نزدیک ارتحال آنحضرت بعالم قدس واقع شد شیخ

مفید و شیخ طبرسی روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از حجة الوداع مراجعت نمود و بر آنحضرت معلوم شد که رحلت او بعالم بقا نزدیک گردیده است

پیوسته در میان ایشان خطبه میخواند و ایشان را از فتنه‌های بعد از خود و مخالفت نمودن او امر خود حذر میفرمود و وصیت میفرمود ایشان را که دست

از سنت و طریقه او بر ندارند و بدعت در دین الهی نکنند و متمسک شوند بعترت و اهل بیت او و اطاعت و نصرت و حراست و متابعت

ایشان را بر خود لازم دانند و منع میکرد ایشان را از مخالفت ایشان و مرتد شدن و مکرر میفرمود ایها الناس من پیش از شما میروم و شما در حوض

کوثر بر ما وارد خواهید شد و از شما سؤال خواهم کرد که چه کردید با دو چیز گران که در میان شما گذاشتم که کتاب خدا و عترت اهل بیت منست

پس نظر کنید که چگونه خلافت من خواهید کرد درین دو چیز بدرستیکه خداوند لطیف خبیر مرا خبر داده است که این دو چیز از هم جدا نمیشوند

تا در حوض کوثر بر من وارد شوند بدرستیکه این دو چیز را در میان شما میگذارم و میروم پس سبقت مگیرید بر اهل بیت من و پراکنده

مشوید از ایشان و تقصیر مکنید در حق ایشان که هلاک خواهید شد و چیزی تعلیم ایشان مکنید بدرستیکه ایشان داناترند از شما و چنین نیابم

که شما بعد از من از دین برگردید و کافر شوید و شمشیرها بر روی یکدیگر بکشید پس ملاقات کنید با ... در لشکری مانند سیل در فراوانی

و سرعت و شدت و بدانید که علی بن ابی طالب برادر و وصی منست و قتال خواهد کرد بر تاویل قرآن چنانچه من قتال کردم

بر تنزیل قرآن و ازین باب سخنان در مجالس متعدده میفرمود پس اسامة بن زید را امیر کرد و لشکری از منافقان و اهل فتنه و غیر ایشان

برای او ترتیب داد و امر کرد او را که با اکثر صحابه بیرون رود بسوی بلاد روم بان موضعی که پدرش در آنجا شهید شده بود و غرض از

فرستادن این لشکر آن بود که مدینه از اهل فتنه و منافقان خالی شود و کسی با حضرت امیرالمؤمنین منازعه نکند تا امر خلافت با

آنحضرت مستقر گردد و مردم را با لشکر بسیار میفرمود در بیرون رفتن و اسامه را بجرف فرستاد و حکم فرمود که در آنجا توقف نماید

تا لشکر بر سر او جمع شوند و جمعی را مقرر فرمود که مردم را بیرون کنند و ایشان را حذر میفرمود از دیر رفتن پس در اثنای این حال آن

حضرت را مرضی طاری شد که بآن مرض بجوار رحمت الهی واصل شد چون حالت خود را مشاهده نمود دست حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله

علیه را گرفت و متوجه بقیع گردید و اکثر صحابه از عقب ایشان بیرون آمدند و فرمود که حق تعالی مرا امر کرده است که استغفار کنم

برای مردگان بقیع چون به بقیع رسید فرمود السلام علیکم ای اهل قبور گوارا باد شما را حالتی که صبح کرده اید در آن و نجات

یافته اید از فتنه‌هایی که مردم را در پیش است بدرستیکه رو کرده است بسوی مردم فتنه‌های بسیار مانند پاره‌های

شب تار پس مدتی ایستاد و طلب آمرزش برای اهل بقیع کرد و رو آورد بسوی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و فرمود که

جبرئیل هر سال قرآن را یک مرتبه بر من عرض میکرد و درین سال دو مرتبه عرض نمود و چنین گمان دارم که این برای آن است که وفات

من نزدیک ...

من نزدیک شده است پس فرمود که یا علی بدرستیکه حق تعالی مرا مخیر کرده است میان خزانهای دنیا و مخلد بودن در آن یا بهشت و من اختیار
لقای پروردگار خود کردم چون من بمیرم عورت مرا بپوشان که هر که بر عورت من نظر کند کور میشود پس بمنزل خود مراجعت نمود و مرض آنحضرت
شدید شد و بعد از سه روز بمسجد در آمد و عصابه بر سر بسته و بدست راست بر دوش امیر المؤمنین ع و بدست چپ بر دوش
فضل بن عباس تکیه فرموده بود تا آنکه بر منبر بالا رفت و نشست و فرمود که ای گروه مردم نزدیک شده است که من از میان شما غایب
شوم هر که را نزد من وعده بوده باشد بیاید و وعده خود را بگیرد و هر که را بر من قرضی باشد مرا خبر دار کند ای گروه مردم نیست میان
خدا و میان احدی وسیله که بسبب آن خیری بیابد یا شری از او دور گردد مگر عمل بطاعت خدا ایها الناس دعوی نکند دعوی
کننده که من بعمل رستگار میگردم و آرزو نکند آرزو کننده که من باطاعت خدا برضای او میرسم بحق آنخداوندی که مرا بحق فرستاده
است که نجات نمیدهد از عذاب الهی مگر عمل نیکو با رحمت حق تعالی و اگر من معصیت کنم هر آینه بجهنم میروم خداوندا
آیا رسانیدم رسالت تو را پس از منبر فرود آمد و با مردم نماز سبکی ادا کرد و بخانه ام سلمه برگشت و یکروز یا دو روز در
آنجا ماند پس عایشه ملعونه زنان دیگر را راضی کرد و بنزد حضرت آمد و التماس کرد و آنحضرت را بخانه خود برد و چون بخانه عایشه رفت
مرض آنحضرت شدید شد پس بلال بانگ نماز صبح داد و در آنوقت آنحضرت متوجه عالم قدس بود و چون بلال ندای نماز در
داد حضرت مطلع نشد پس عایشه گفت که ابوبکر را بگویید که با مردم نماز کند و حفصه گفت که عمر را بگویید که با مردم نماز کند
حضرت چون سخن ایشان را شنید و غرض فاسد ایشان را دانست فرمود که دست از این سخنان بردارید که شما زنانی چند هستید
که یوسف را میخواستند گمراه کنند و چون جناب حضرت امر کرده بود که ابوبکر و عمر با لشکر اسامه بیرون روند در این وقت
از سخنان عایشه و حفصه یافت که ایشان برای فتنه و فساد بمدینه برگشته اند بسیار غمگین شد و با آنشدت مرض برخاست
که مبادا ابوبکر یا عمر با مردم نماز کنند و این باعث شبهه مردم شود و دست مبارک بر دوش مبارک امیر المؤمنین و فضل بن عباس
انداخته با نهایت ضعف و ناتوانی پاهای مبارک خود را بر زمین میکشید تا بمسجد در آمد و چون بنزد محراب رسید دید که ابوبکر
لعین سبقت کرده است و در محراب بجای آنحضرت ایستاده و نماز شروع کرده است پس بدست مبارک خود اشاره کرد که
پس بایست و خود داخل محراب شد و نشست و با مردم نماز را نشسته ادا کرد و نماز را از سر گرفت و اعتبار نکرد با آنچه ابوبکر
کرده بود و چون سلام نماز گفت بخانه برگشت و ابوبکر و عمر و جماعتی از مسلمانان را طلبید و فرمود که من نگفتم که شما با لشکر اسامه
بیرون روید گفتند بلی یا رسول الله فرمودی پس حضرت فرمود که چرا امر مرا اطاعت نکردید ابوبکر گفت که من بیرون رفتم و برگشتم برای
آنکه عهد خود را با تو تازه کنم عمر گفت یا رسول الله من بیرون نرفتم برای آنکه نخواستم خبر بیماری تو را از دیگران بپرسم پس حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمود که روانه کنید لشکر اسامه را و بیرون روید با لشکر اسامه خدا لعنت کند کسی را که تخلف نماید از لشکر اسامه
سه مرتبه این سخن را فرمود و مدهوش شد از تعب رفتن بمسجد و برگشتن و از حزن و اندوهی که عارض شد آنحضرت را از دیدن اسباب
آنچه مشاهده نمود از اطوار ناپسندیده منافقان و دانست از خفیههای باطن ایشان پس مسلمانان بسیار گریستند و صدای

گریه و نوحه از زنان و فرزندان آنحضرت بلند شد و شیون از مردان و زنان مسلمانان برخواست پس بجانب حجره حضرت چشم مبارک گشود و بسوی ایشان نظر کرد
و فرمودند که بیاورید از برای من دواتی و کتفی گوسفندی تا بنویسم از برای شما نامه که گمراه نشوید هرگز یکی از صحابه برخواست که دوات و کتف را بیاورد
عمر علیه اللعنة گفت که برگرد که اینمرد هذیان میگوید و بیماری بر او غالب شده است و ما را کتاب خدا بس است پس اختلاف کردند آنها که در آن خانه
بودند و بعضی گفتند قول قول عمر است و بعضی گفتند قول قول رسول خدا است صلی الله علیه و آله و گفتند در چندین جا که چون چنین گفت جناب حضرت رسول در روا
بشد پس بار دیگر پرسیدند که آیا بیاورم آنچه طلب فرمودی یا رسول الله فرمود که بعد از این سخنان را که از شما شنیدم احتیاجی بآن نیست
و لیکن وصیت میکنم شما را که با اهل بیت من نیکو سلوک کنید و دور از ایشان نگردید ایشان برخواستند که انحضرت در آمد بر گاری
مسلم و سایر کتب معتبره اهل سنت مذکور است بطرق متعدده چنین روایت کرده اند ایشان از ابن عباس که او گریست آنقدر که
آب دیده اش سنگریزه ها را تر کرد و گفت که روز پنجشنبه چه روز پنجشنبه روزی که آزار رسول خدا شدید شد و فرمود که بیاورید
برای من کتفی تا بنویسم از برای شما کتابی که گمراه نشوید بعد از آن هرگز پس نزاع کردند و در حضور پیغمبر سزاوار نبود که نزاع کنند در حضور پیغمبر
خود پس عمر گفت که رسول خدا هذیان میگوید و بروایت دیگر گفت که درد بر او غالب شده است و نزد شما قرآن است بس است ما
را کتاب خدا پس اختلاف کردند اهل آن خانه و با یکدیگر مخاصمه کردند بعضی گفتند که بیاورید تا بنویسد رسول خدا کتابی که بعد از
او گمراه نشوید و بعضی گفتند قول قول عمر است چون آوازها بلند شد و اختلاف بسیار شد نزد آنحضرت و ملول گشت فرمود
که برخیزید از پیش من پس ابن عباس میگفت که بدترین مصیبت و بدترین مصیبتها آن بود که مانع شدند ما را از آنکه رسول خدا صلی الله
علیه و آله و بیان آنکه این کتاب را بنویسد از برای ایشان بسبب اختلافی که نمودند و آوازها که بلند کردند العزیز آیا بعد از این حدیث
که همه عامه روایت کرده اند هیچ عاقلی را احتمال آن هست که شک کند در کفر عمر و کفر کسی که عمر را مسلمان داند اگر بتغافلی یا علاقی
خواهند که وصیت کنند کسی مانع وصیت ایشان شود بر او لعنت میکنند و هرگاه رسول خدا خواهد که وصیتی کند که صلاح حق
امت در آن باشد و کسی مانع او شود در حیات جلال آن حضرت و آزار دهند و نسبت هذیان بآنحضرت دهد چگونه نخواهد بود
حال او و حال آنکه حق تعالی میفرماید که و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی سخن نمیگوید آنحضرت از خواهش نفس خود و نیست
سخن او مگر وحی که باو فرستاده میشود و میفرماید آنها که آزار میکنند خدا و رسول را لعنت کرده است ایشان را در دنیا
و آخرت و کدام آزار از این بدتر میباشد که پیغمبران بزرگواری و شفقت و مهربانی را چون ببینند که نزدیک فوتش او شده است
و دیگر شفقتی از روی تصور نتوانند کینه های خود را ظاهر سازند و دست از اطاعت او بردارند و هرچند گوید که با لشکر
اسامه بیرون روید فرمان نبرند و فرماید که دوات و قلم بیاورید که وصیت نامه بنویسم اطاعت نکنند برای آنکه
بادا امر خلافت امیرالمؤمنین را واضح تر کرده اند و همه را حضرت داند که غرض ایشان این است که بعد از آنحضرت مقام او را
از اهل بیت او بگیرند پس گفت لعنت خدا و رسول بر ایشان باد و بر هرکه ایشان را مسلمان داند و سید بن طاوس رضی الله
عنه در کتاب طرف از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده است که چون مرض حضرت رسالت پناه شدت

بالا گرفت

امیرالمؤمنین علیه السلام را طلبید و سر مبارک خود را در دامان او گذاشت و مدهوش گردید چون از این غش شد عایشه بیرون رفت و عمر را گفت
که برو با مردم نماز کن عمر گفت ابوبکر پدر تو اولی است بنماز کردن عایشه گفت راست میگویی ولیکن پدر من مردی است نرم و سست میترسم
مردم نگذارند که او نماز کند تو برو و نماز کن عمر گفت او بیاید و پیش بایستد من او را مقدم میکنم و نمیگذارم که کسی او را مخالفت کند
تا آنکه حضرت مدهوش است و گمان ندارم که برگردد و علی مشغول اوست و در این حالت از او مفارقت نمینماید و فرصت غنیمت باید
پیش از آنکه او بهوش باز آید ابوبکر با مردم نماز کند اول مردم انکار نکنند زیرا که اگر بهوش آید علی را بنماز خواهد فرستاد
مگر نشنیدی که دیشب چه رازها با علی گفت و در آخر سخن گفت الصلاة الصلاة پس ابوبکر بمسجد آمد که با مردم نماز کند اول مردم
انکار کردند او گفت من بامر حضرت رسالت پناه آمده ام که با شما نماز کنم و بنزد محراب رفت و هنوز تکبیر نگفته بود که جناب
حضرت مطلع گردید عباس را طلبید و بروایت دیگر فضل پسر عباس را و یک دست بر دوش او و دست دیگر بر دوش علی انداخت و
پای مبارک خود بر زمین میکشید تا بنزد محراب رسید و ابوبکر را دور کرد و نشسته با مردم نماز کرد پس امر کرد که او را برداشته
و بر منبر نشانیدند بعد از آن دیگر بر منبر نرفت تا از دنیا رحلت نمود و جمیع اهل مدینه از مهاجر و انصار همه برای ادراک لقای
آخرین سید المرسلین بمسجد در آمدند حتی دختران از حجلها بیرون دویدند و موهای خود را پریشان کرده سینه و رو میزدند و ناله و
نوحه در گرفتند و بعضی وا ویلاه و بعضی انا لله میگفتند آن حضرت بآواز حزین خطبه میخواند و گاه از ناتوانی بساعتی ساکت میشد
و باز شروع بخطبه میکرد پس در اثنای خطبه فرمود که ای گروه مهاجر و انصار هر که در این روز و در این ساعت در این مجلس حاضر است از
از جن و انس و آدمیان باید که آنچه شما میگویم بغائبان برسانید و حق تعالی را بپرستید بدانید که من میروم و در میان شما
گذاردم کتاب خدا را که مشتمل است بر نور و هدایت و بیان هر چه حاجت باشد بامت و آن حجت خداست از برای من
بر شما و گذاشته ام در میان شما علم اکبر را که نشان راه دین است و نور هدایت است و او وصی من علی بن ابیطالب است
و او حبل المتین خداست همه چنگ بزنید در او و پراکنده مشوید از او و یاد کنید نعمت خدا را بر خود در وقتی که دشمنان بودید
یکدیگر پس خدا الفت افکند در میان دلهای شما پس گردیدید بنعمت خدا برادران یکدیگر ایها الناس علی بن ابیطالب گنج
علم و حکمت خداست هر که او را دوست دارد او را در این روز و بعد از این روز وفا کرده است بعهد خدا و ادا کرده است آنچه
واجب است بر او و هر که دشمنی کند با او امروز یا بعد از این روز در روز قیامت کر و کور محشور خواهد شد و از برای او
حجتی نخواهد بود نزد خدا ایها الناس نیایید روز قیامت نزد من با دنیاهای فراوان و اهل حق بیایند با زاویه سود و
گرد آلود آمدند رسیده و ستمدیده و خونهای ایشان در پیش روی ایشان ریخته و به پیچهای ضلالت و شورگیهای جهالت
و شما یاری ایشان نکرده باشید ایها الناس اهل بیت مرا صاحبان هست و ایشان را علامتها است و حق تعالی اوصاف
ایشان را در قرآن مجید بیان کرده است و من ایشان را برای شما نام برده ام و آنچه باید در حق ایشان بشما رسانیده ام
و میبینم شما را که گروهی نادان بعد از من کافر شوید و از دین برگردید و کتاب خدا را بنادانی تاویل کنید و بهوا عمل

خود بدعتها در دین میکنند زیرا که هر امتی که خلاف قرآن کنند و قرآن پیشوای راه هدایت است و قرآن را تا بدست که مردم را بسوی آن میخوانند و
تاویل و تفسیر آن را میدانند و علی بن ابی طالب است که وارث علم و حکمت ملک منان و محرم راز کتمان منست و میراث من از جمیع پیغمبران
نزد اوست ایها الناس بخدا سوگند میدهم شما را در حق اهل بیت خود بدرستی که ایشانند ارکان دین و چراغ راه یقین و معدن علم رب
العالمین و علی برادر من و وارث و وزیر من و امین من است و بعد از من خلافت با اوست و او بعهدهای من وفا خواهد کرد و پیش از همه کس
بمن ایمان آورده و بعد از همه جدا خواهد شد و در قیامت از همه کس نزدیکتر بمن خواهد بود پس حاضران بشنوید پیمان مرا بشنوید و هر که پیشوای جماعتی
شود و در میان ایشان از او داناتری باشد او کافر است ایها الناس هر که از من حقی طلب دارد بیاید بگیرد و هر که من با او وعده
کرده باشم بعد از من بنزد علی رود که او ضامن وعدهای منست پس روی مبارک بجانب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کرد و فرمود
یا علی اکثر انجماعت کافر خواهند شد و از دین برخواهند گشت و شمشیر بر روی یکدیگر خواهند کشید و چون من از دنیا رحلت کنم آنچه گفتم
بر تو ظاهر خواهد شد یا علی هر که با تو منازعه کند از زنان من و اصحاب من معصیت من کرده است و هر که معصیت من کند معصیت
خدا کرده است و من از ایشان بیزارم تو نیز از ایشان بیزار باش حضرت امیر گفت یا رسول الله بیزار شدم از ایشان حضرت رسول الله فرمود
خداوندا تو گواه باش پس فرمود یا علی ایشان با یکدیگر معاهده و تعهد پیمان میکنند که بعد از من بر تو ستم کنند و بر این خیال باطل شب را
بروز می آورند و هر که این مکر در نظر او باشد من از او بیزارم و این آیه در حق ایشان نازل شده است که بیت طائفة
منهم غیر الذی تقول والله یکتب ما یبیتون یعنی شب بروز می آورند طایفه از ایشان بغیر آنچه تو میگویی و خدا مینویسد آنچه در
شبها توطیه میکنند و سید ابن طاووس رضی الله عنه از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما روایت کرده است
که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که چون حضرت را هنگام وفات رسید انصار را طلبید و فرمود که ای گروه انصار
وقت و زمان جدائی و مفارقت من از شما نزدیک شده است و حق تعالی مرا بکرامت رحمت خود دعوت نموده است و اجابت دعوت
حق لازم است و با من نیکو مجاورت کردید آنچه شرط یاری و نصرت بود بعمل آوردید و بر مهاجران در دادن مال ایثار
نکردید و خیر خود را بر مسلمانان وسعت دادید و در راه خدا جان دریغ نداشتید و حق تعالی شما را بر این اعمال پسندیده
جزای جزیل و ثواب جمیل کرامت خواهد فرمود و دو چیز مانده است که کار شما با آنها تمام شود و بدون آنها سعی شما
فایده نمی بخشد و آن دو چیز از هم جدا نمیشوند و آنها کتاب خدا و اهل بیت منند پس دست بر مدارید از کتاب خدا
که انست حجت و برهان و گواه عادل مسلمانان در روز قیامت خصمی خواهد کرد با گروهی که بآن عمل نکردند و تنها گذاشتند آنرا
از صراط خواهد لغزانید و ای گروه انصار رعایت کنید حق اهل بیت مرا در حوض کوثر و بدانید که اسلام مانند
سقفی است و ستون او اطاعت امامت و متابعت اوست ای گروه مسلمانان نگاه دارید دست از اهل بیت من بر
مدارید که ایشان چراغهای راه هدایت و معدنهای علم و چشمههای حکمتند و بر ایشان نازل میشوند ملائکه آسمان و یک
از ایشان علی بن ابیطالب است که او وصی و امین و وارث منست و از من بمنزله هارون است از موسی ای گروه انصار

فاطمه

[illegible]

فاطمه درگاه حرمت منست و خانه او خانه منست هر که حرمت او را ضایع کرده است حرمت مرا ضایع کرده است پس حضرت رسالت پناه ع
بسیار گریست و گفت ای پدر بزرگوار حرمت تو را ضایع کردند و درگاه جلالت تو را شکستند و حرمت خدا را رعایت نکردند آنگاه
فرمود که پس حضرت رسالت مهاجران را جمع کرد و فرمود که ایها الناس حضرت رب العزت مرا بسوی خود خوانده و درین زودی
دعوت او را اجابت مینمایم و مشتاق لقای پروردگار خود گردیده‌ام و آرزومند ملاقات برادران خود که پیغمبران اند شده‌ام
و شما را مانند چهارپایان بی سردار نمیگذارم و کار شما را با وصی خود علی بن ابی طالب گذاشته‌ام و آنچه شما را ضرور است با او گفته‌ام
پس عمر علیه اللعنه برخاست و گفت آیا این وصیت را بامر خدا کرده یا بامر خود حضرت فرمود که بنشین ای عمر که بامر خدا و
بامر خود او را وصی کرده‌ام و امر من امر خداست و طاعت من طاعت خداست و معصیت من معصیت خداست هر که وصی مرا
اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر که وصی مرا نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده و هر که
مرا نافرمانی کند خدا را نافرمانی کرده اما تو و مصاحب تو ابوبکر با این راضی نیستید پس خشمناک روی مبارک از او گردانید
و فرمود ایها الناس بشنوید وصیت مرا هر که ایمان بمن آورده و پیغمبری مرا تصدیق کرده او را وصیت میکنم بولایت علی بن ابی
طالب و اطاعت او زیرا که ولایت او ولایت منست و ولایت پروردگار منست من آنچه بایست گفتم باید که
باید که حاضران بغایبان برسانند بدرستی که علی علم هدایت است هر که از وی پس ماند گمراهست و هر که بر او پیشی گیرد راه او بسوی
جهنم است و هر که بجانب راست و چپ او رود هالک است و گمراه است سید بن طاوس و کلینی بسند معتبر
از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما روایت کرده است که آنحضرت فرمود که از پدرم حضرت امام جعفر صادق ع
پرسیدم که آیا چنین بود که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه کاتب وصیت نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که جناب حضرت
املا میفرمود و او مینوشت و جبرئیل و ملائکه مقربان علیهم السلام گواهان بودند حضرت صادق ع ساعتی ساکت شد و بعد از آن
فرمود که چنین بود که گفتی و لیکن چون وقت وفات آنحضرت شد جبرئیل ع از نزد خداوند جلیل نامه نوشته سر بمهر کرده آورد با امینان
خداوند عالمیان از ملائکه مقربان پس جبرئیل گفت که یا محمد امر کن که بیرون روند آنها که نزد تواند بغیر از وصی تو علی بن ابی طالب
تا آنکه نامه آسمانی را از ما بگیرد و وصی تو دو گواه گیری تو ما را بر آنکه نامه را باو سپردی و او ضامن شود که عمل نماید بآنچه
در آن نامه هست پس امر کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر که در آن خانه بودند بیرون روند بغیر از علی بن ابی طالب ع و فاطمه در
میان در و پرده نشسته بود پس جبرئیل گفت یا محمد پروردگار تو سلام میرساند و میفرماید که این نامه آنچیزیست که در شب
معراج و غیر آن عهد کرده بودم با تو و شرط کرده بودم بر تو و گواه شده بودم بآن بر تو و گواه شده بودند بر آن ملائکه و
حال آنکه من بس نیستم از برای گواه بودن حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون این سخن را از جبرئیل شنید بندهای بدن مبارکش از خوف
الهی لرزید و فرمود که ای جبرئیل پروردگار منست سلام و از اوست همه سلامها و بسوی او برمیگردد همه تحیتها راست
گفته است پروردگار من و وفا بوعده خود نموده است بمن بده نامه را پس جبرئیل نامه را بآنحضرت داد و امر کرد که بدهد بامیرالمؤمنین صلوات الله

نسیم باد و چون حضرت رسول الله بآنحضرت تسلیم کرد و فرمود که این نامه را بخوان حضرت امیر نامه را حرف بحرف خواند تا باخر نامه رسید و چون تمام کرد جبرئیل
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که این عهد پروردگار منست بسوی من و شرطیست که بر من کرده است و امانتیست از او و من رسانیدم از و بجهة شرط
خیرخواهی است بعمل آوردم و ادای رسالتهای خود را نمودم حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت که گواهی میدهم از برای تو پدر
و مادرم فدای تو باد که تبلیغ رسالت کردی و خیرخواهی امت نمودی و تصدیق مینمایم تو را در آنچه گفتی و گواهی میدهد از برای تو گوش من
و چشم من و گوشت من و خون من پس جبرئیل گفت که من نیز از برای شما آنچه گفتید از جمله گواهانم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
یا علی گرفتی وصیت مرا و دانستی آن را و ضامن شدی از برای خدا و از برای من که وفا کنی بهر چه که در آن نامه نوشته شده است حضرت امیر
عرض کرد که بلی پدر و مادرم فدای تو بر منست ضامن آنها و بر خداست که مرا یاری کند و توفیق دهد که بآن عمل نمایم پس رسول خدا فرمود
که یا علی من میخواهم که بر تو گواه بگیرم که چون روز قیامت بنزد من آئی برای من گواهی دهند که حجت بر تو تمام کردم حضرت
امیر المؤمنین عرض کرد که بلی گواه بگیر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل و میکائیل با ملائکه مقربان که با ایشان آمده اند
حاضرند میان من و تو گواهانند حضرت امیر گفت که گواه شوند بر من و من نیز ایشان را گواه میگیرم پدر و مادرم فدای تو باد
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را گواه گرفت و از جمله اموری که بر آنحضرت شرط کرد بامر جبرئیل از جانب خداوند
عالمیان آن بود که گفت یا علی وفا میکنی بآنچه در این نامه هست از دوستی کسی که با خدا و رسول دوستی کند و بیزاری نمودن از ایشان و
آنکه صبر کنی بر فرو خوردن خشم ایشان و بر بردن حق تو و غصب کردن خمس تو و ضایع کردن حرمت تو حضرت امیر گفت بلی یا
رسول الله پس حضرت امیر فرمود که سوگند یاد میکنم بحق آن خداوندی که دانه را شکافته و خلایق را آفریده است که شنیدم از
جبرئیل که میگفت یا رسول خدا اعلام کن او را که هتک حرمت او خواهند کرد و حرمت او و حرمت خدا و رسول را
و ریش او را از خون سر او خضاب خواهند کرد پس حضرت امیر المؤمنین فرمود که چون این کلمه را شنیدم از جبرئیل امین مدهوش
شدم و برو در افتادم و گفتم بلی قبول کردم و راضی شدم هر چند هتک حرمت من کنند و سنتها را معطل کنند و
کتاب الهی را پاره کنند و کعبه را خراب کنند و ریشم را از خون سرم رنگین کنند و در همه احوال صبر خواهم کرد و امید اجر از پروردگار
کار خود خواهم داشت تا آنکه مظلوم بنزد تو آیم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم را طلبید
و ایشان را اعلام کرد مثل آنچه حضرت امیر را اعلام فرموده بود و ایشان نیز جواب گفتند مثل آنچه حضرت امیر جواب گفت پس و
صیت نامه را مهر کردند بمهرهای طلای بهشت که آتش بآن طلا نرسیده بود و نامه را بحضرت امیر المؤمنین سپردند چون حضرت
امام موسی این سخن را باینجا رسانید راوی گوید که پرسیدم که در آن وصیت نوشته بود که آن منافقان غصب خلافت
امیر المؤمنین خواهند کرد حضرت فرمود بلی والله جمیع آنچه کردند در آن نامه نوشته بود مگر نشنیده قول حق تعالی را انا نحن
نحیی الموتی ونکتب ما قدموا و آثارهم وکل شیء احصیناه فی امام مبین یعنی ما زنده میگردانیم مردگان را و مینویسیم آنچه
پیش فرستاده اند و آنچه بعد از ایشان بر اعمال ایشان مترتب میشود و همه چیز را احصا کرده ایم در امام مبین یعنی لوح محفوظ یا

امیرالمؤمنین

امیرالمؤمنین پس حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله با حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه صلوات الله علیها فرمود که آیا فهمیدید آنچه گفتم و
قبول کردید که با آنها عمل کنید ایشان گفتند قبول کردیم چنانچه حق قبول کردن است و صبر میکنیم بر آنچه بر ما دشوار باشد و ما را بخشم آورد و سید بن
طاوس از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در هنگام
وفات حجره طیبه و خانه را خلوت کرد و جبرئیل و میکائیل در آن خانه حاضر بودند و من صدای ایشان را میشنیدم و ایشان را نمیدیدم
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله نامه وصیت الهی را از جبرئیل گرفت و بمن داد و امر فرمود که مهر آنرا بر گرفتم و همه را خواندم پس فرمود که
اینک جبرئیل این نامه را از جانب خداوند جلیل برای تو آورده است چون خواندم همه را موافق یافتم آنچه آنحضرت مرا وصیت کرده بود
و در آنحال آنحضرت رسالت بر سینه من تکیه داده بود پس فرمود بیا برابر من و جبرئیل آنحضرت را بسینه خود چسبانید و میکائیل
در جانب راست آنحضرت نشست پس حضرت فرمود که یا علی کف دستهای خود را برگیر بچسبان و فرمود از تو عهد میگیرم در حضور
امین پروردگار عالمیان جبرئیل و میکائیل و تو را سوگند میدهم بحق این عهد بزرگوار که آنچه در وصیت نامه نوشته است بعمل آوری
و قبول نمائی همه را و شکیبائی و پرهیزکاری بر سنت و طریقت من نه بر طریقت بدعت ابوبکر و عمر و بگیر آنچه ترا خدا عطا کرده است
با دل قوی و نیت درست پس دست مبارک خود را در میان دو دست من داخل کرد و چنان یافتم که در میان دستهای من
چیزی ریخته شد پس فرمود یا علی ریختم در میان دو دست تو علم و حکمت را و بر تو مخفی نخواهد بود هیچ مسئله و حکم و فهمی که بر تو وارد
شود و چون هنگام وفات تو شود تو نیز با وصی خود چنین کن پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که مضمون وصیت با برکت
حضرت رسالت پناه چنین بود بسم الله الرحمن الرحیم این وصیت و عهد و پیمان محمد بن عبد الله است با امر الهی بسوی جناب وصایت
پناه علی بن ابی طالب امیرالمؤمنان و در آخر وصیت نوشته بود که گواه شدند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بر آنچه وصیت نمود محمد صلی
الله علیه و آله بسوی علی بن ابیطالب و قبض نمود علی وصیت را و ضامن شد که عمل نماید بآنچه در آن نوشته است بنحوی که ضامن شدند
یوشع بن نون برای موسی بن عمران و شمعون بن حمون برای عیسی بن مریم علیهما السلام و چنانچه ضامن شدند اوصیای ایشان و محمد ص لا
ولی امر خلافت گردانید و عهد نمود که بعد از محمد ص پیغمبری نخواهد بود نه از برای علی و نه از برای دیگری و خدا گواه است
بر همه پس حضرت صادق ع گفت چون وصیتهای حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تمام شد فرمود یا علی جواب خود را مهیا
کن که فردای قیامت نزد حق تعالی ادا کنی بدرستیکه من در روز قیامت بر تو حجت خواهم کرد بحلال و حرام و محکم و متشابه کتاب
خدا بنحوی که فرستاده و بآنچه من ترا امر کردم بر فرائض و احکام و امر بنیکیها و نهی از بدیها و اقامت حدود خدا و بر پا داشتن
نماز و دادن زکوة باهلش و حج خانه کعبه و جهاد در راه خدا پس چه جواب خواهی گفت یا علی حضرت امیر عرض نمود پدر و مادرم
فدای تو باد امید دارم بکرامت و منزلتی که ترا نزد خداست و نعمتها که حق تعالی بر تو دارد که مرا یاری کند پروردگار من بر آنچه فرمودی
و ثابت بدارد مرا بر سنت و طریقه تو پس ترا نزد خدا ملاقات نمایم و تقصیر و تفریط نکرده باشم و اثر مخالفت بر جبین مبین تو
ظاهر نگردانم فدای تو باد روی من و روی پدران و مادران من بلکه خواهی یافت مرا پدر و مادرم فدای تو باد تابعت کننده

وصیت و طریقه سنت تو را زنده داریم و چنان خواهی یافت از هر یک از ایشان مانند فرزندان الا پس حضرت امیر فرمود که چون سخن باینجا کشید
نایره حسرت در کانون سینه ام مشتعل گردید و خود را بر سینه حبیب خود افکندم و رو بروی حق پوشش گذاشتم و فغان برکشیدم که واحسرتا
زهی وحشت و تنهایی بعد از چون تو امینی پدر و مادرم فدای تو باد زهی حسرت و وحشت بر دختر بزرگوار و فرزندان بزرگوار تو که یک
لحظه بی لقای فرح‌افزای تو آرام ندارند و زهی حسرتم چگونه از [illegible] و در دو روز از بر می رفت چون تو یار و مسافر که بعد از تو خبرهای آسمان
از خانه ما منقطع خواهد شد نه از جبرئیل خبری و نه از میکائیل اثری خواهیم یافت پس آنجناب متوجه درگاه رب الارباب گردیده و مدهوش شده
و زوجات مکرمات و خواتین محترمات بحجره طاهره درآمدند و صدا بنوحه و شیون بلند کردند و مهاجران و انصار بیرون آواز
وامحمداه و واسیداه بلند کرده رسانیدند پس آنحضرت دیده مبارک گشود و حضرت امیر را طلبید چون حاضر شد آنحضرت او را
بر سینه انور خود چسبانید و فرمود ای برادر بقسم خدا تو را الهام دادند و توفیق تو زیاده گردانند و تو را بلند آوازه گردانند ای برادر
چون من از دنیا رحلت کنم امت خدا از من نپردازند و پیش از غسل و دفن من مشغول غصب خلافت تو شوند و تو از برای ایشان
مرو و طلب حق خود مکن تا ایشان طلب تو آیند زیرا که شأن تو در این امت مثل کعبه است که در جای خود ثابت است و بر مردم
لازم است که از اطراف جهان بسوی آن روند تو پناه علم و هدایت و نور دین و روشنی آسمان و زمینی ای برادر بحق آن خداوندی
که مرا براستی بخلق فرستاده است سوگند یاد میکنم که امامت و وجوب متابعت تو را بهمه کس رسانیده ام و از همه اقرار بیعت
گرفته ام و همگی را بطاعت الهی راضی کرده و سپرده ام که وفا با تو کنند پس چون من بعالم بقا رحلت کنم از غسل و نماز و دفن من
فارغ شوی در خانه خود بنشین و قرآن را بترتیبی که خدا فرستاده است جمع کن و آنچه تو را با آن امر کرده ام بجا آور و از ملامت
خلق پروا مکن و بر جور امت صبر کن تا بنزد من آیی پس حضرت فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را طلبید و دیگران را از خانه بیرون
کرد و ام سلمه را فرمود که بر در خانه بایست و مگذار کسی نزدیک در آید پس فرمود که یا علی نزدیک بیا که هنگام وداع است پس نور دیده خود
فاطمه را در بر گرفت و سینه انور خود چسبانید و بدست دیگر دست او را گرفت و ساعتی بدیده حسرت در ایشان
نگریست و قطرات عبرات از دیده مبارک بارید و هر گاه که اراده میکرد که سخن بگوید گریه مانع میشد پس اهل بیت رسالت
همه خروش بر آوردند حضرت فاطمه عرض نمود که یا رسول الله بگریه خود دلم را پاره پاره کردی و جگرم را سوختی و آتش در سینه ام
افروختی ای سید پیغمبران وای بهترین گذشتگان و آیندگان وای امین پروردگار عالمیان وای رسول
خداوند رحمان وای حبیب ملک منان بفرما که بعد از تو حامی فرزندان من که خواهد بود و از ذلت‌هایی که از امت تو بمن
که یاری من خواهد بود از جور و بیداد امت تو بفرما و برادرت علی که ناصر دین خداست که خواهد رسید بعد از تو وحی خدا
را که خواهد شنید و امر خدا را که بمردم خواهد رسانید پس فاطمه علیها السلام خود را بسینه انور پدر خود چسبانید و روی انور
را ببوسید و قطرات اشک از دیده حق بین بیچاره ریزان و با حسرت [illegible] میگریست پس حضرت امیر و امام حسن و امام حسین را در بر گرفت
و هر یک را وداع کرد و صدای الوداع الوداع و خروش الفراق الفراق از زمین و آسمان بلند شد پس دست حضرت فاطمه را بدست علی داد
و فرمود

و فرمود که این امانت خدا و امانت رسول خداست نزد تو پس حرمت خدا و حرمت مرا در حق او رعایت کن و دانم که خواهی کرد
یا علی سوگند که این بهترین زنان اهل بهشت است از گذشتگان و آیندگان و بخدا سوگند که از مریم بزرگتر است نزد خدا و بخدا
سوگند که جانم باینجا نرسید مگر آنکه از حق تعالی سؤال کردم از برای او و شما آنچه خیر شما در آنست و آنچه سؤال کردم عطا فرمود یا علی من
امری چند بفاطمه گفته ام بامر جبرئیل از جانب خداوند جلیل و او بتو خواهد گفت آنچه گوید بعمل آور و بدانکه من راضیم از هر که دختر من فاطمه
ازو راضی است و همچنین پروردگار عالمیان و ملائکه زمین و آسمان از کسی خوشنود نیند که فاطمه ازو خوشنود نیست یا علی وای بر کسی
که بر او ستم کند و عذاب جهنم برای کسی است که حق او را غصب کند و ویل برای کسی است که هتک حرمت او نماید و بد
حال کسی که در خانه او را بسوزاند و عذاب الیم برای کسی که دست او را اذیت کند و اسفل درکات جهنم برای کسی
که با او منازعه نماید خداوندا من از ایشان بیزارم و ایشان از من بیزارند پس حضرت رسالت نام برد ابوبکر و عمر
علیهما اللعنة و اتباع ایشان را که این اعمال شنیعه از ایشان صادر شد پس فاطمه و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم در آغوش
کشید گفت خداوندا من برای ایشان و شیعیان ایشان دوست و یاورم و ضامنم که همه داخل بهشت شوند و دشمن
و حاربم با آنان که با ایشان دشمنی نمایند یا بر ایشان ستم کنند یا بر ایشان پیشی گیرند یا از ایشان پس مانند و متابعت
ایشان را اختیار نکنند ضامنم که همه داخل جهنم شوند انگاه سه مرتبه فرمود که بخدا سوگند یاد میکنم که از کسی راضی نمیشوم
تا تو راضی نشوی و خوشنود نمیگردم از کسی تا تو ازو خوشنود نباشی پس حضرت امیر خطاب نمود گفت شنوا باش که عایشه
و حفصه با تو جدال و نزاع و عداوت خواهند کرد بعد از من عایشه با لشکر گران بر تو خروج خواهد کرد و حفصه یاری خواهد کرد
برای او لشکر جمع کند و هر دو در عداوت تو مثل یکدیگر خواهند بود یا علی در آنوقت چه خواهی کرد حضرت امیر گفت یا رسول الله
اگر چنین کنند اول از کتاب خدا حجت بر ایشان تمام کنم اگر قبول نکنند سنت تو را و آنچه در بیان وجوب اطاعت
من و لزوم حق من فرموده بر ایشان حجت خواهم گرفت اگر قبول نکنند خدا و تو را بر ایشان گواه خواهم گرفت و در
با ایشان قتال خواهم کرد حضرت فرمود که یا علی قتال کن و شتر عایشه را پی کن و پروا مکن پس گفت خداوندا
گواه باش پس فرمود که یا علی چون چنین کنند ایشان را طلاق گو و از زنی بیگانه گردان که هر دو بیگانه اند از زنان
من و حق و پدرهای ایشان شریک کنند در ایشان در وبال اعمال ایشان پس گفت یا علی صبر کن بر ستم ظالمان
بدرستیکه کفر و ارتداد و نفاق رو خواهد آورد بسوی مردم با خلافت ابوبکر لعین و عمر علیه اللعنة ازو بدتر و ستمکار
خواهد بود و همچنین ستم ایشان و عثمان و چون او کشته شود برای تو جمع خواهند شد گروهی از شیعیان که با ایشان
جهاد خواهی کرد با ناکثان و قاسطان و مارقان و نفرین و لعنت کن بر ایشان که ایشان و دوستان ایشان
شیعیان و دوستان ایشان احزاب کفر و نفاق شده پس چون شب شد باز علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم را طلبید
که در خانه را بست که کسی بغیر از ایشان نیاید پس صبیه محترمه خود فاطمه زهرا و خود طلبید و راز دراز با او فرمود

چون بر اهل بیت دیدند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با فاطمه زهرا یکسو بیرون آمدند و نزد در ایستادند و مردم در بیرون در ایستادند و زنان حضرت رسالت پناه
که حضرت امیر و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نزدیک در ایستادند پس عایشه ملعونه گفت که برای امر عظیمی شما را بیرون کرد با دختر خود خلوت کرده است در این
ساعت حضرت امیر فرمود تو میدانی که برای چه خلوت کرده است برای آنچه تو و پدرت و عمر و چند نفر دیگر تهیه کرده اید و در اتمام آن کوشش نموده اید
الملعونه چون این سخن را شنید دانست که اهل بیت بر راز ایشان مطلع شده اند و دیگر سخن نگفت پس حضرت امیر گفت که در این حال حضرت فاطمه مرا طلب نمود پس
داخل شدم دیدم که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر جناح سفر آخرت است و در اضطراب شوانست گریستم بی اختیار گریستم حضرت فرمود که یا علی چرا گریه میکنی
این ساعت هنگام گریه نیست وقت وصیت است و مفارقت نزدیک شده است و حق تعالی عقبی را برای من از دنیا اختیار کرده است ای برادر
تو را به خدا می سپارم و غم و اندوه من بر تو و فاطمه است که بعد از من بر او ستم خواهند کرد و گروه منافقان امت اجماع کرده اند بر ظلم بر شما
و شما را به خداوند خود سپرده ام و قبول کرده است و ودیعت الهی است فاطمه را و حسن و حسین را سپرده ام و امر کردم او را که آنچه را تو بگویی
بگوید بجا آورد که او راستگو و تصدیق کننده شده است پس بار دیگر آن حضرت کوه عصمت را در بر گرفت و سرش را بوسید و
فرمود پدرت فدای تو باد ای فاطمه پس صدای فاطمه به گریه و زاری بلند شد آنگاه بار دیگر فاطمه را در بر کشید و گفت به خدا سوگند که
خدا انتقام تو را از ستمکاران خواهد کشید و برای غضب تو غضب خواهد کرد پس عذاب الیم و آتش جهیم برای ستمکاران تو جهت است
پس حضرت امیر فرمود که آنگاه اشک حسرت از دیده های حق بین حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مانند باران جاری گردید و بر محاسن انورش
چکید و چادری که بر روی مبارک آن حضرت افکنده بودند از آب دیده اش تر شد و چندان گریست که جگرم برای گریه آن حضرت
پاره پاره شد و در آن حال سر مبارکش را بسینه خود گرفته بودم و بر من تکیه داده بود فاطمه را بر سینه خود چسبانیده بود و امام حسن و امام حسین
قدمهای عرش پیمایش را میبوسیدند و دیده های نورانی خود را بر پای جد بزرگوار خود میمالیدند و صدا به گریه بلند کرده بودند در آن وقت
جبرئیل امین حاضر بود و صدای گریه او را میشنیدم از گریه فاطمه چنان می یافتم که زمین و آسمان در گریه و فغان آمدند پس حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که ای دختر گرامی خدا خلیفه من است بر تو و خدا نیکو خلیفه است برای شما سوگند یاد میکنم به خداوندی که
مرا بحق فرستاده است که آسمانها و زمینها و آنچه در آنهاست و عرش اعلی و ساکنان عالم بالا بگریه تو گریستند و ندا به تو
آمد ندای ای فاطمه به خدا سوگند که بهشت حرام است بر همه خلایق تا من داخل شوم و بعد از من تو داخل خواهی شد با جامها و زیورهای
بهشت شاد و خوشحال ای فاطمه گوارا باد تو را نعمتهای خدا به خدا سوگند که تو بهترین زنان بهشتی ای فاطمه بدرستی که در قیامت جهنم
چنان به خروش آید که جمیع ملائکه مقربان و پیغمبران از وحشت آن مدهوش گردند پس حق تعالی جهنم را ندا کند که به عزت من ساکن شو
و قرار گیر تا فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله از تو بگذرد بسوی بهشت و غباری بر دامان عترت او نرسد پس به خدا سوگند که
داخل بهشت شوی حسن از جانب راست و حسین از جانب چپ تو باشد تا آنکه بر اعلای غرفات جنان برآیی و در محشر در پیش
شوی و علم حمد بر دست علی باشد به خدا سوگند که در آن روز با دشمنان تو خصمی کنم و پشیمان شوند آنها که حق تو را غصب کردند
و مودت تو را قطع کردند و دروغ بر من بستند و ملایکه ایشان را از نزد من برانند که ایشان بعد از تو دین را بدل کردند و برای جهنم رخنه

بر تو

پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفت که ای علی و ای فاطمه این حنوطی است که جبرئیل امین از بهشت برین برای من آورده است و شما را سلام
میرساند و میگوید این حنوط را در میان خود قسمت کنید حضرت فاطمه عرض کرد که یا رسول الله ثلث آن از تو باشد و باقی را علی بن ابیطالب
قسمت کند حضرت رسول صلی الله علیه و آله گریست و فاطمه را در بر گرفت و فرمود که پیوسته توفیق و هدایت یافته و الهام کرده شده موافق
رضای الهی بوده یا علی تو در باقی حکم کن حضرت امیر گفت یا رسول الله نصف باقی از فاطمه باشد و نصف دیگر برای هر که تعیین نمایی
حضرت فرمود که نصف دیگر از تست همه را بگیر و صرف کن در آنچه دانستی پس فرمود یا علی آیا ضامن قرض من شدی که از من ادا کنی
گفت بلی حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت خداوندا تو گواه باش گفت یا علی تو مرا غسل بده و غیر از تو مرا غسل ندهد که نابینا میشود حضرت
امیر گفت یا رسول الله چرا فرمود که جبرئیل چنین گفت از جانب رب جلیل که هر که بعد از فوت نظرش بر بدن من افتد کور میشود
حضرت امیرالمؤمنین گفت یا رسول الله من تنها چگونه ترا غسل دهم یا میتوانم داد حضرت فرمود که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک موت
و اسماعیل که بر آسمان اول موکل است ترا اعانت خواهند کرد در غسل من گفت آب که بمن خواهد داد فرمود که فضل پسر عباس آب خواهد داد
چشم خود را ببندد که نظرش بر بدن من نیفتد زیرا که حرام است بر او و زنان من و سایر زنان و مردان غیر از تو که نظر کنند بر بدن
من و چون مرا بشوئی مرا برهنه بگذار و از چاه غرس چهل دلو آب بر بدن من بریز پس فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را حاضر گردان
و از من بشنو خبر گذشته و آینده را و هرچه خواهی بپرس که جواب ترا خواهم گفت ان شاء الله تعالی یا علی آنچه گفتم قبول کردی گفت
بلی گفت خداوندا تو گواه باش پس گفت یا علی چه خواهی کرد که اگر این گروه بر تو امیر شوند بعد از من و بر تو پیشی گیرند و ابوبکر خلیفه
بنشیند و ترا بسوی بیعت خود بخوانند چون تو ابا کنی گریبان ترا بگیرند و بکشند ذلیل و اندوهناک و مهموم بی یاور بسوی این لعین
برند و بعد از آن مذلت و خواری جگرگوشه من فاطمه را فرو گیرد چون فاطمه علیها السلام این سخنان را شنید فریاد بر آورد و گریان
و نالان شد و حضرت رسالت از گریه سینه زنان گریان شد پس فرمود ای دختر گرامی گریه مکن و همنشینان و یاران خود را که ملائکه پروردگار
کارند اذیت مرسان اینک جبرئیل امین و میکائیل با نجیل و صاحب سر خدا اسرافیل از گریه تو گریانند ای فرزند ارجمند
دیده گریه مکن که آسمانها و زمینها را بناله و افغان در آوردی و دیده مهر و ماه را از آه حسرت متحیران در کار تیره
نمودی پس حضرت امیر علیه السلام گفت یا رسول الله اگر یاور نیابم صبر میکنم و با ایشان بیعت نمیکنم و لیکن تا یاور نیابم با ایشان
جدال نخواهم کرد پس حضرت رسالت گفت خداوندا تو گواه باش آنگاه گفت یا علی چه خواهی کرد با قرآن حضرت امیر گفت یا رسول
الله قرآن را جمع خواهم کرد و بسوی ایشان خواهم برد اگر قبول نکنند خدا را و ترا برایشان گواه خواهم گرفت پس حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله گفت یا علی چون مرا غسل دهی در همان جا که قبض روح من شده است مرا دفن کن در سه جامه که یکی یمنی باشد مرا کفن کن
و غیر تو کسی در قبر من نیاید و چون از غسل فارغ شوی صبر کن که تا جبرئیل ترا رخصت دهد پس فاطمه و حسن و حسین بر من نماز کنند
و هفت تکبیر بر من بگویند پس مردان اهل بیت من فوج فوج بر من نماز کنند پس زنان ایشان پس سایر مردم در آن وقت
بگو رسول الله کجا ترا در حجره من دفن کنند مرا در کجا دفن کن شوم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که تو مرا در حجره من حقی نیست در افتاده

فلو كسر و بر وش ابل كه از در بيت از خانه خود بيرون مرو و با موهاى خود و او ايلا مرخود قتال كن از روى ستم و شقاق و نفاق
و و ام كه خواهى كرد چون اين سخن بعمر رسيد حفصه را گفت كه بعايشه بگو كه در باب على با فاطمه مصرحه كن كه ديوانه حجت او شده است در
حال حيات و در نزد ممات وضع طرح در كه خانه از تست و تو را كسى از خانه بيرون نميتواند كرد پس حضرت امير المؤمنين ع فرمود كه
در آن شب نزديك آنحضرت نشسته بودم و جامه نازكى بر روى آن سرور افكنده بودند و سوره علم قدس بود و اهل بيت رسالت مشغول گريه
و زارى بودند و انا لله و انا اليه راجعون مى گفتند ناگاه آنحضرت بسخن آمد و فرمود سفيد شد روى چند و سياه شد روى چند و خوشحال شدند
شدند و گروهى بدبخت شدند و اصحاب [illegible] و من سرور ايشانم و ايشانند اهل بيت من و مقربان [illegible] خواهند شد
هر كه متابعت و پيروى ايشان نمايد بر دين من و دين پدران من [illegible] و عذاب خود را در حق اهل بيت من تا روز قيامت [illegible]
تشنه و رو سياه كه بهم رسيدند آن كه ثقل اكبر يعنى قرآن را دريدند و ضايع كردند ثقل اصغر را كه اهل بيت منند از جاى خود در كردند
حساب ايشان بر خداست و هر كس در كرد كار خود است و بعد از وفات شيخين و چهار تن خواهند بود روزهاى [illegible] است كه
[illegible] خواهند كرد و مردم را بسوى جهنم خواهند برد و در زمان ايشان كتاب خدا [illegible] خواهد گرديد و در خانه اهل بيت رسالت
مهجور و متروك خواهند بود و [illegible] خواهند كه دشمن على و آل على را [illegible] و دوست على و آل على عليهم السلام را [illegible]
پس آنحضرت صلى الله عليه و آله ساعتى ساكت شد و روح مقدسش از آشيان بدن بكنگره عرش قرب ملك منان در رياض خلد جاودان
پرواز نمود و برفيقان اعلى از انبيا و اوليا و شهدا ملحق گرديد و شيخ كلينى رحمه الله بسند معتبر از حضرت امام الهمام جعفر الصادق ع روايت
كرده است كه جبرئيل امين از خداوند عالميان جل شانه خبر وفات حضرت رسول صلى الله عليه و آله را آورد در روزى كه آنحضرت را
هيچ دردى و المى نبود پس آنحضرت [illegible] كه در ميان مردم ندا كند كه جمع شوند و مهاجران و انصار را فرمود كه اسلحه خود را بپوشند
چون مردم جمع شدند حضرت رسول صلى الله عليه و آله بر منبر آمد و خبر فوت خود را با ايشان گفت و فرمود كه خدا را بياد شما
مى آورم كه بعد از من والى بشد بر امت من كه البته رحم كند بر جماعتى از مسلمانان و پيران ايشان را بزرگ شمارد و ضعيفان ايشان را
رحم كند و عالمان ايشان را تعظيم نمايد و ضرر با ايشان نرساند كه باعث مذلت ايشان گردد و فقير نگرداند ايشان را كه
باعث كفر ايشان شود و در خود را بر روى ايشان نبندد كه اقوياى ايشان بر ضعفا مستولى شوند و ايشان را در هر صدى
كالاوان پاره نمايد كه باعث قطع نسل امت من گردد پس فرمود كه تبليغ رسالت كردم و خير خواهى شما را كردم [illegible]
حضرت صادق ع فرمود كه اين آخر سخنى بود كه آنحضرت صلى الله عليه و آله بر منبر خود گفت و كلينى رحمه الله تعالى و ابن بابويه و شيخ ابو جعفر
طوسى و شيخ مفيد و اكثر محدثان خاصه و عامه بسندهاى معتبر از حضرت سيد الساجدين و امام محمد باقر و امام جعفر صادق عليهم
السلام و غير ايشان روايت كرده اند كه چون هنگام وفات رسول خدا شد و بيمارى آنحضرت سنگين گشت حضرت امير المؤمنين
و [illegible] و خانه پر بودند از اصحاب آنحضرت ع از مهاجران و انصار و سر مبارك خود را در دامن حضرت امير المؤمنين
گذاشت و عباس در پيش روى آنحضرت ايستاده بود و بطرف رداى خود مگس از روى آنحضرت دور ميكرد پس آنحضرت [illegible]

فرموده اى عباس

فرمود ای عباس عم پیغمبر قبول کن وصیت مرا در اهل من و در زنان من و بگیر میراث مرا و ادا کن دین مرا و وعده‌های مرا بعمل آور و
ذمهٔ مرا بری گردان عباس عرض نمود یا رسول الله من پیر عیالدارم و تو از ریح صفت باد دست‌تری و از ابر بهار بخشنده‌تری مال من وفا نمیکند
بوعده‌های تو و بخششهای تو این را از من بگردان بسوی کسی که طاقتش از من بیشتر باشد حضرت رسول صلی الله علیه و آله سه مرتبه این سخن را اعاده کرد
و در هر مرتبه او چنین جواب گفت پس حضرت فرمود میراث خود را بکسی دهم که قبول کند آنرا بحق و قبول کردن است و سزاوار باشد و چنین که تو جواب
گفتی نگوید پس با حضرت امیرالمؤمنین خطاب کرد و فرمود که یا علی تو بگیر میراث مرا که مخصوص تست و کسی را با تو در آن نزاع نخواهد
بود قبول کن وصیت مرا و بعمل آور وعده‌های مرا و ادا کن قرضهای مرا یا علی خلیفهٔ من باش در اهل من و تبلیغ رسالت من بعد از من بمردم بکن پس
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که چون نظر کردم و سر مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله را دیدم که در دامن من از شدت مرض سر بزرد
شده و آب از دیده‌های من بر روی انورش ریخت و نتوانستم که جواب آنحضرت گویم پس بار دیگر آن سخن را اعاده فرمود باز گریه راه گلوی
من گرفته بود با نهایت دشواری با صدای ضعیف عرض نمودم بلی یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد پس جناب حضرت رسول فرمود
مرا بنشان پس آنحضرت را نشاندم و پشت مبارکش را بر سینهٔ خود چسبانیدم پس فرمود یا علی تو برادر منی در دنیا و آخرت و وصی و خلیفهٔ منی در
اهل من و امت من پس فرمود که ای بلال برو و بیاور خود مرا که آنرا ذوالجبین میگفتند و زره مرا که آنرا ذات الفضول مینامیدند و رایت
مرا که آنرا عقاب میگفتند و شمشیر مرا ذوالفقار و عمامه مرا که سحاب میگفتند و عمامه دیگر که آنرا لاطمه میگفتند و برد مرا که ابرقه
میگفتند و عصای کوچک مرا که آنرا ممشوق میگفتند عباس گفت که آن ابرقه را من پیشتر ندیده بودم چون
حاضر کردند نورش نزدیک بود که دیده‌ها را برباید پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی جبرئیل این برد را برای من آورد و گفت یا محمد
این را در حلقه‌های زره خود داخل کن و بجای منطقه بر کمر خود ببند پس دو جفت نعلین عربی طلبید که یکی پینه داشت و دیگری نداشت و پیراهنی را
که در شب معراج پوشیده بود طلبید و پیراهنی را که در روز احد پوشیده بود طلبید و سه کلاه خود را طلبید کلاهی که در سفر میپوشید و کلاهی که در
عیدها میپوشید و کلاهی که میپوشید و در میان اصحاب خود مینشست پس فرمود که ای بلال بیاور دو استر مرا که یکی را شهبا و دیگری را
دلدل مینامیدند و دو ناقهٔ مرا که یکی غضبا و دیگری صهبا نام داشتند و دو اسب مرا که یکی جناح و دیگری حیزوم و جناح آن بود که در در
مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بازبسته بود و جناب حضرت هر که را برای حاجتی میفرستاد بر آن سوار میشد و حیزوم آن اسبی بود که در
روز احد حضرت رسول بر آن سوار شد و جبرئیل علیه السلام در میان هوا میگفت که پیش رو ای حیزوم و دراز گوش خود را طلبید که
آنرا یعفور میگفتند چون بلال رضی الله عنه اینها را حاضر کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله عباس را طلبید و فرمود که یا علی بنشین [illegible]
داد و فرمود که یا علی برخیز و اینها را قبض کن در حال حیات من که اینجماعت که حاضرند همه گواه شوند و کسی بعد از من با تو نزاع نکند حضرت
امیر فرمود که برخاستم و پاهای من توانائی رفتار نداشت پس با نهایت مشقت رفتم و همه را گرفتم و بخانهٔ خود بردم پس برگشتم و بنزد
حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایستادم چون نظر بر من افکند انگشتر خود را از دست حق پرست خود بیرون آورد و در دست من کرد
در وقتی که خانه پر بود از بنی هاشم و سایر مسلمانان از ضعف سر خود را نمیتوانست نگاه داشت و سر مبارکش بجانب راست و چپ

حرکت میکرد همه اجتماع کردند همه گریستند و فرمود که ای گروه زنان علی برادر من و عم من و خلیفه من است در اهل و امت من و علی ادا کننده
دین من و وفا کننده بوعده های من است ای گروه فرزندان هاشم و فرزندان عبدالمطلب ای گروه مسلمانان دشمنی با علی نکنید و مخالفت امر او
منمایید که گمراه میشوید و حسد بر او مبرید و از جانب او بسوی دیگر رغبت منمایید که کافر میشوید پس فرمود که ای عباس برخیز از جای
ع پس عباس گفت که مرد پیری را برمیخیزانی و طفلی را بجای او می نشانی جناب حضرت سه مرتبه این سخن را اعاده فرمود و او جواب
داد پس عباس غضبناک برخاست و جناب حضرت امیرالمؤمنین در جای او نشست چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله عباس را غضبناک
یافت فرمود که ای عباس ای عم رسول خدا کاری مکن که من از دنیا بیرون روم و بر تو خشمناک باشم و غضب من ترا بجهنم ببرد
چون عباس این را شنید برگشت و بجای خود نشست پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی مرا بخوابان چون آن حضرت را خوابانید
فرمود که ای بلال بیاور فرزندان مرا حسن و حسین را چون ایشان حاضر شدند ایشان را بسینه مبارک خود چسبانید و ایشان را
رسالت را میبوسید و میبوسید حضرت امام المتقین جناب ولایت مآب امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که من ترسیدم که ایشان باعث
زیادتی اندوه آنحضرت شوند نزدیک رفتم که ایشان را دور کنم حضرت رسول فرمود که یا علی بگذار ایشان را که من ایشان را ببویم و ایشان
ایشان مرا ببویند و ایشان توشه خود را از ملاقات من برگیرند و من توشه خود را از لقای ایشان بگیرم که بعد از من ستمهای بزرگ
و مصیبتهای عظیم بایشان خواهد رسید پس خدا لعنت کند کسی را که ایشان را بترساند و جور و ستم بایشان برساند خداوندا
ایشان را بتو میسپارم و بصالح مؤمنان یعنی علی بن ابیطالب ع پس شیخ روایت کرده است که جناب حضرت مردم را از حضور
او بیرون فرستاد و عباس و فضل پسر او و علی بن ابیطالب و اهل بیت مخصوص آنحضرت نزد او ماندند پس عباس رضی الله عنه گفت یا رسول الله
اگر این امر خلافت در ما بنی هاشم قرار خواهد گرفت پس ما را بشارت ده که شاد شویم و اگر میدانی که بر ما ستم خواهند کرد و خلافت
را از ما غصب خواهند کرد پس باصحاب خود سفارش ما را بکن حضرت فرمود که شما را بعد از من ضعیف خواهند کرد و بر شما غالب
خواهند شد پس همه اهل بیت گریان شدند و از حیات آنحضرت ناامید گردیدند و در آن مرض حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شب و روز
در خدمت آنحضرت بود و از آنحضرت مفارقت نمینمود مگر برای حاجت ضروری   و ابن بابویه و شیخ مفید و شیخ طوسی و صفار و شیخ طبرسی
و ابن شهرآشوب رحمة الله علیهم و دیگران روایت کرده اند بسندهای متواتر از حضرت امیرالمؤمنین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق
و ام سلمه و عایشه و غیر ایشان که در مرض آخر آنحضرت حضرت امیرالمؤمنین برای حاجت ضروری بیرون رفته بود حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که بخوانید از برای من محبوب و دوست مرا و برادر مرا پس عایشه نزد ابوبکر فرستاد و حفصه نزد عمر فرستاد و ایشان
را طلبیدند چون ایشان را حاضر کردند و نظر حضرت بر ایشان افتاد سر و روی خود را بجامه پوشانید و بروایت دیگر رو از
ایشان گردانید چون ایشان برگشتند باز جامه را دور کرد و فرمود که بطلبید از برای من خلیل من و حبیب من و برادر من را باز آن
دو ملعونه پدرهای خود را طلبیدند و چون حاضر شدند باز آنحضرت رو از ایشان پوشانید و ایشان گفتند ما را نمیخواهد رفتند رسول
فاطمه علیها السلام حضرت امیر را طلب کرد چون حاضر شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را بسینه خود چسبانید و دهان بر گوش او گذاشت

ادا کن

وگذاشت و جامه او را بر روی او کشید و عرق ایشان بر روی یکدیگر میریخت و زمانی بسیار با آنحضرت راز گفت و مردم در پشت خانه آنحضرت
جمع شده بودند ابوبکر و عمر نیز در بیرون در ایستاده بودند چون آن حضرت بیرون آمد آن دو ملعون با سایر صحابه پرسیدند که این چه راز بود
که پیغمبر با تو میگفت حضرت فرمود که هزار باب از علم تعلیم من نمود که از هر بابی هزار باب مفتوح شود و بروایت دیگر حضرت خضر در روز وفات
حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر را گرفت و پرسید که آیا پیغمبر خدا بتو رازی گفت حضرت امیر گفت بلی هزار نوع از علم بمن آموخت که
از هر نوعی هزار نوع مفتوح میشود حضرت خضر گفت آیا همه را دانستی و ضبط کردی فرمود که بلی پرسید که چیست این کلمه که در ماه سیاهی است حضرت
فرمود که خداوند عالم میفرماید که وجعلنا اللیل والنهار آیتین فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار مبصرة خضر گفت که درست یافته
یا علی و در روایت عایشه چنین است که چون حضرت امیر حاضر شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را در میان لحاف خود برد
و در بر گرفت او را و با او راز گفت تا آنکه روح مقدسش از بدن اطهرش مفارقت کرد و دستش بر روی بدن امیر المؤمنین بود و ابن
بابویه بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که چون هنگام وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد مرا طلبید و فرمود که
یا علی تو ولی و وصی منی و خلیفه منی بر اهل و امت من در حیات من و بعد از موت من و امت تو دوست من است و دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن من است و
دشمن من دشمن خداست یا علی هر که منکر امامت تو بعد از من شود مانند کسی است که انکار رسالت من کرده باشد در حیات من زیرا که تو از منی و من از توام پس مرا نزدیک طلبید
و هزار باب از علم بر روی من گشود که از هر بابی هزار باب بر من مفتوح گردید و بروایت دیگر فرمود که هزار باب از حلال و حرام و از آنچه بوده و خواهد بود
تا روز قیامت تعلیم من نمود که از هر بابی هزار باب بر من مفتوح گردید تا آنکه دانستم مرگهای مردم را و بلاهای ایشان را و حکمهای حقی که در میان مردم
باید کرد و صفار بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مرض خود نماز صبح را در مسجد ادا نمود
و پیراهن سیاهی پوشیده بود پس خطبه خواند برای مردم و در آن خطبه مردم را ملامت کرد و تخویف کرد و موعظه کرد و آخرت را بیاد ایشان آورد پس برای
نصیحت مردم فرمود که ای فاطمه عمل کن و از طاعت خدا کوتاهی مکن که بدون عمل من نفع بتو نمیتوانم بخشید چون مردم خطبه آنحضرت را شنیدند و بدیدند آنحضرت را
سرور کردند و زنان آنحضرت دانستند که آنحضرت شفا یافته است و گیسوهای خود را شانه کردند و سرمه در دیدههای خود کشیدند پس از آن روز
حضرت از دنیا رفت راوی پرسید که در چه وقت بود که حضرت رسول هزار باب از علم تعلیم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نمود حضرت فرمود
که آن پیش ازین روز بود و شیخ مفید بسند معتبر از عبدالله بن عباس روایت کرده است که علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس و فضل بن
عباس بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل شدند در مرضی که در آن مرض از دنیا مفارقت نمود گفتند یا رسول الله مردان و زنان انصار در مسجد
حاضر شدهاند و همه بر تو میگریند حضرت فرمود که چرا میگریند گفتند میترسند که تو در این مرض از ایشان مفارقت نمایی حضرت
فرمود که دست مرا بگیرید پس بیرون آمد و چادری بر خود پوشیده بود و عصابه بر سر بسته بود پس بر منبر نشست و حمد و ثنای حق تعالی
را ادا کرد و فرمود ایها الناس چه انکار میکنید مرگ پیغمبر خود را مگر خبر مرگ خود را بشما ندادم و خبر مرگ شما را بشما نگفتم اگر کسی از
پیغمبران در دنیا همیشه میماند هر آینه منهم در میان شما میماندم بدانید که من میروم بسوی پروردگار خود و در میان شما چیزی میگذارم که اگر بآن تمسک کنید
هرگز گمراه نشوید و آن کتاب خداست که در میان شماست که در هر صبح و شام تلاوت میکنید پس رغبت ننمایید از دنیا و حسد

مهربانی کنید بر یکدیگر و شفقت کنید در دنیا با هم و برادران یکدیگر باشید چنانچه خدا شما را امر فرموده است و تحقیق که اهل بیت و عترت خود را
در میان شما میگذارم و شما را وصیت میکنم بایشان پس وصیت میکنم شما را بانصار زیرا که دانسته‌اید حقهای ایشان را و سعیهای
ایشان را نزد خدا و رسول و نزد مؤمنان توسعه دادند برای شما در خانهای خود و نصف میوهای خود را بشما بخشیدند و ایثار
کردند شما را بر خود هر چند که محتاج بودند پس کسی که والی امر شود در میان مسلمانان باید که نیکوکار انصار را بنوازد و از بدکار ایشان
عفو نماید و این آخر مجلسی بود که حضرت بر منبر نشست تا آنکه حق تعالی را ملاقات کرد. و شیخ مفید بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که چون
بسکرات وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید جبرئیل بخدمت آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله آیا میخواهی که بدنیا برگردی حضرت فرمود نمیخواهم
دانچه بر من بود از تبلیغ رسالت الهی بعمل آوردم باز جبرئیل گفت آیا میخواهی که بدنیا برگردی فرمود نه بلکه رفیق اعلی را میخواهم پس بعضی [illegible]
و اوصیا و دوستان خدا پس حضرت مردم را موعظه کرد و فرمود که ایها الناس پیغمبری بعد از من نیست پس هر که بعد از من دعوی پیغمبری کند
بعد از من کند دعوی او و بدعت او در آتش است و هر که چنین دعوی کند او را بکشید و هر که پیروی او کند در آتش است ایها الناس
احیا کنید قصاص را و زنده بدارید حق را و پراکنده مشوید و مسلمان شوید و انقیاد کنید تا سالم مانید از عذاب دنیا و آخرت سالم
گردید پس این آیه را خواند کتب الله لاغلبن انا و رسلی ان الله قوی عزیز. بسند معتبر از ابوسعید خدری روایت کرده است که آخر خطبه که
رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم خواند خطبه بود که در مرض آخر خود خواند و از خانه بیرون آمد تکیه کرده بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و میمونه آزاد کرده
خود پس بر منبر نشست و گفت ایها الناس بدرستی که در میان شما میگذارم دو چیز بزرگ پس ساکت شد پس مردی برخاست و گفت یا رسول الله
دو چیز که گفتی کدامند پس حضرت در غضب شد بحدی که رنگ مبارکش سرخ شد و فرمود که نگفتم آن را مگر آنکه میخواستم تعبیر آن بکنم ولیکن از ضعف [illegible]
نفسم تنگ شد فرمود که یکی از آنها قرآن است که ریسمانیست از خدا که از آسمان بزمین کشیده یک طرفش بدست خداست و یک طرفش بدست شما و دیگری
اهل بیت منند پس فرمود که بخدا سوگند که این سخن را بشما میگویم و میدانم که مردانی چند هستند که هنوز در پشتهای اهل شرکند و بدنیا نیامده‌اند
و امید از ایشان زیاده از کثرت شما دارم پس فرمود که بخدا سوگند دوست نمیدارد اهل بیت مرا بنده مگر آنکه حق تعالی عطا میکند با
نوری در روز قیامت تا آنکه در حوض کوثر بر من وارد شود و دشمن نمیدارد ایشان را بنده مگر آنکه حق تعالی رحمت خود را از او محجوب میکرداند
در روز قیامت راوی گفت که من این حدیث را بخدمت امام محمد باقر ع عرض کردم حضرت تصدیق نمود و شیخ طوسی بسند معتبر
روایت کرده است که سلمان فارسی رضی الله عنه نقل کرد که بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم در مرضی که در آن مرض از عالم قدس رحلت نمود نزد آنحضرت
نشستم و از احوال آنحضرت پرسیدم و چون برخاستم که بیرون آیم فرمود که بنشین ای سلمان که گواه شوی امری را که آن بهترین امورست پس
ناگاه دیدم که مردی چند از اهل بیت آنحضرت و مردی چند از اصحاب آنحضرت بخانه درآمدند و حضرت فاطمه صلوات الله علیها نیز داخل شد
و چون ضعف آنحضرت را مشاهده کرد گریه در گلویش گره شد و آب دیده‌اش بر روی مبارکش فرو ریخت و چون حضرت رسول آن حالت را مشاهده نمود فرمود
که ای دختر گرامی چرا گریه میکنی خدا دیده ترا روشن گرداند و هرگز دیده تو گریان نباشد حضرت فاطمه عرض کرد که چگونه نگریم و ترا با این حال مشاهده
میکنم حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای فاطمه توکل کن بر خدا و صبر کن چنانچه صبر کردند پدران تو که پیغمبران بودند و مادران تو که
زنان ایشان

زنهای پیغمبران بودند آیا می خواهی ترا بشارت دهم فاطمه گفت بلی ای پدر بزرگوار فرمود که مگر نمیدانی که حق تعالی از جمیع خلق پدر ترا اختیار کرد
و او را بمرتبه پیغمبری رسانید و بر کافه خلق مبعوث گردانید پس بعد از او علی را اختیار کرد و امر کرد مرا که ترا تزویج نمایم با او و او را برادر
و کار و زیر و وصی خود گردانیدم ای فاطمه حق علی بر مسلمانان از حق همه کس عظیم تر است بر ایشان و اسلام او از همه کس قدیم تر است و علم او از
همه کس قدیمتر و بیشتر است و حلم او از همه فراوان تر است پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها شاد شد حضرت فرمود که آیا شاد کردم ترا ای فاطمه
گفت بلی ای پدر بزرگوار حضرت فرمود که میخواهی زیاده بگویم از فضیلت شوهر و پسر عمم تو عرض نمود بلی ای پیغمبر خدا حضرت فرمود که بدانکه علی
برادر منست و علی اول کسی است که ایمان آورده بخدا و رسول او از این امت و بعد از وی پیشتر از همه کس خدیجه مادر تو ایمان آورده و
اول کسی که یاری من کرد در پیغمبری من علی بود ای فاطمه بدرستی که یار و یاور من و برگزیده منست و پدر فرزندان من است و بدرستی که حق تعالی
علی را خصلتهای نیکو عطا کرده است که احدی پیش از او نداده و احدی را بعد از او نخواهد داد پس صبر نیکو کن و بدانکه پدر تو در این
زودی بجانب حق تعالی خواهد شد فاطمه گفت ای پدر ملال و اندوه و آخر غمگین کردی مرا حضرت فرمود که این خبر چنین است امور
دنیا شادی اش با اندوه آمیخته است و صافی دنیا بکدورتش مخلوط است آیا میخواهی زیاده کنم برای تو ای دختر گفت بلی
یا رسول الله حضرت فرمود که حق تعالی خلایق را آفرید و ایشان را دو قسمت کرد و مرا و علی را در قسمت نیکوتر قرار داد که اصحاب
یمین اند و آن قسمت را قبیلها گردانید و مرا و علی را در بهترین قبیلها قرار داد چنانچه فرموده است که و جعلناکم شعوبا و قبائل
لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم پس آن قبیلها را خانه آبادها گردانید و مرا و علی را بهترین خانه آبادها گردانید چنانچه فر
موده است که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس حق تعالی اختیار کرد مرا از اهل بیت من و اختیار کرد علی
حسن و حسین و ترا از ایشان پس منم بهترین فرزندان آدم و علی بهترین عرب است و تو بهترین زنان عالمیانی و حسن و حسین بهترین
جوانان اهل بهشت اند از ذریت تست مهدی این امت که حق تعالی برکت او پر میکرداند زمین را از عدالت بعد از آنکه پر از جور و ستم
شده باشد   و در وفات ابن ابراهیم از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مرض آخر خود با حضرت فاطمه
علیها السلام فرمود که پدر و مادرم فدای تو باد بفرست و شوهر خود را طلب حضرت فاطمه حضرت امام حسن ع فرمود که
برو نزد پدرت و بگو که جدّ من ترا میطلبد چون حضرت امیرالمومنین علیه السلام حاضر شد شنید که فاطمه میگوید که وای از الم و اندوه
برای شدت الم و اندوه و برای شدت الم و آزار تو ای پدر پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دیگر شدتی بر پدر
تو بعد از امروز نیست و بدان ای فاطمه که برای پیغمبر گریبان نمیباید درید و رو نمیباید خراشید و واویلا نمیباید
گفت و لیکن بگو آنچه پدر تو در وفات ابراهیم فرزند خود گفت که چشمان میگریند و دل میسوزد و نمیگوئیم چیزی که موجب غضب
پروردگار باشد و ای ابراهیم ما بر تو اندوهناکیم و اگر ابراهیم زنده میماند پیغمبر میشد پس فرمود که ای علی نزدیک من بیا
چون نزدیک رفت فرمود که گوش خود را نزدیک دهان من بدار چون عایشه و حفصه گوش دادند که سخن حضرت را بشنوند نشنودند
که خداوند گوشهای ایشان را بسته و کر کرد که نشنوند پس فرمود که ای برادر من شنیدی آنچه حق تعالی در قرآن فرموده است الّذین

آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه یعنی بدرستی که آنانکه ایمان آورده اند و اعمال شایسته کرده اند ایشان بهترین خلقند حضرت امیر عرض نمود یا رسول الله
یا رسول الله حضرت فرمود که ایشان تو و شیعیان و یاوران تو اند و وعده گاه من و ایشان در روز قیامت نزد حوض کوثر است در هنگامی که همه
امتها بدو زانو در افتاده باشند و اعمال ایشان را بر خلق عرض نمایند پس بخوانند خدا تو را و شیعیان تو را و بیایید با روها و دستها و پاهای نورانی
در حالتی که سیر و سیراب باشید یا معشر شیعه که حق تعالی در قرآن فرموده است ان الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین فی نار جهنم خالدین فیها اولئک
هم شر البریه عرض نمود یا رسول الله حضرت فرمود که ایشان یهودان و بنی امیه و اتباع ایشان و دشمنان تو و دشمنان شیعیان تو اند مبعوث
میشوند در روز قیامت گرسنه و تشنه با روهای سیاه و با شقاوت و تعب و عذاب شدید و همین حدیث در کتاب سلیم بن قیس از حضرت
امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام منقولست و در تفسیر محمد بن عباس بسیار از امام محمد باقر علیه السلام مرویست ٭ و ابن بابویه رحمه الله بسند معتبر از امام
محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در هنگام وفات خود بحضرت فاطمه صلوات الله علیها فرمود که ای فاطمه چون من بمیرم
روی خود را برای من مخراش و گیسوی خود را پریشان مکن و وا ویلاه مگو و بر من نوحه مکن و نوحه گران را مطلب ٭ و در کتاب روضة الواعظین روایت
کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بیماری که از آن بیماری از دنیا مفارقت نمود شدت کرد حضرت فاطمه حسن و حسین علیهم السلام را آورد
و بخدمت آنحضرت آمد و چون آنحضرت را بآن حال دید نمود و بر روی آنحضرت افتاد و سینه خود را بر سینه آنحضرت چسبانید و بسیار گریست
پس حضرت فرمود که ای فاطمه گریه مکن و صبر را پیشه کن پس حضرت فاطمه نزد است و آب از دیده های حضرت رسول صلی الله علیه و آله جاری شد و سه بار
گفت خداوندا ایشان اهل بیت من اند ایشان را بتو میسپارم ای پروردگار و شیخ مفید علیه الرحمه روایت کرده است که چون رحلت حضرت رسالت و وصال او
بریاض جنت نزدیک شد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را فرمود یا علی سر مرا در دامن خود گذار که امر خداوند عالمیان رسیده است و چون جان من
بیرون آید آن را بدست خود بگیر و بر روی خود بکش پس روی مرا بقبله بگردان و متوجه تجهیز من شو و اول تو بر من نماز کن و از من جدا مشو
تا مرا بقبر سپاری و در جمیع امور از حق تعالی یاری بجو پس حضرت امیر سر مبارک آنحضرت را در دامن خود گذاشت حضرت بیهوش شد
پس حضرت فاطمه نظر بجمال بی مثال آنحضرت میکرد و میگریست و ندبه میکرد و شعری خواند که مضمونش این است سفید روئی که ببرکت روی
او طلب باران میکردند و فریادرس یتیمان و پناه بیوه زنان است چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله صدای فاطمه را شنید دیده
خود را گشود و بآواز ضعیفی فرمود که ای دختر این سخن عم تو ابی طالب است این را مگو و لیکن بگو و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان
مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم چون فاطمه این را شنید بسیار گریست حضرت او را بنزد خود طلبید و رازی بگوش او گفت و او شاد شد
و چون روح مقدس آنحضرت مفارقت کرد حضرت امیر دست راستش را در زیر روی آنحضرت برد پس دست خود را بلند کرد و بر روی خود کشید
و دیده های حق بینش را پوشانید و جامه بر قامتش کشید پس از حضرت فاطمه صلوات الله علیها پرسیدند که آن چه راز بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در گوش تو گفت که اندوه تو بشادی مبدل گردید و قلق و اضطراب تو تسکین یافت حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که پدر بزرگوارم مرا
خبر داد که اول کسی که از اهل بیت او باو ملحق خواهد شد من خواهم بود و مدت حیات من بعد از او بسی نخواهد داشت و از این سبب
شدت اندوه و حزن من تسکین یافت زیرا که دانستم که مدت مفارقت من و آنحضرت بسیار نخواهد بود ٭ در بیان کیفیت وقوع
بعض از

مصیبت کبری و داهیهٔ عظمی یعنی وفات سید انبیا محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و کیفیت غسل و تکفین و دفن و نماز بر آنحضرت و وقایعی که مقارن آن بوقوع
پیوسته است بدانکه اکثر علمای خاصه و عامه را اعتقاد آنست که رحلت آن سید انبیا بعالم بقا در روز دوشنبه بوده است و اکثر علمای
شیعه را اعتقاد آنست که آن روز بیست و هشتم ماه صفر بوده است و اکثر عامه دوازدهم ماه ربیع الاول گفته اند و محمد بن یعقوب کلینی از علمای امامیه
نیز رضی شده است و قول اول اصح و اشهر است و بعضی از علمای عامه دوم ماه ربیع و بعضی اول ماه ربیع و بعضی هیجدهم ماه ربیع و بعضی بیستم
نیز گفته اند و خلافی نیست که در آنوقت از سن شریف آنحضرت شصت و سه سال گذشته بود و سال دهم هجرت بود بعالم تقدس رحلت نمود و
چهل سال در مکه ماند تا وحی بر او نازل شد و بعد از آن سیزده سال دیگر در مکه ماند و چون بمدینه هجرت نمود پنجاه و سه سال از عمر
شریفش گذشته بود و ده سال بعد از هجرت در مدینه ماند و وفات آنحضرت در روز دوشنبه دویم ماه ربیع الاول واقع شد
که این قول کسی از علمای شیعه قائل نشده اند و شاید محمول بر تقیه بوده باشد و در کشف الغمه آورده است که عمر شریف آنحضرت
شصت و سه سال بود با پدر خود دو سال و چهار ماه ماند و چون عبد المطلب وفات یافت هشت سال از عمر شریفش گذشته بود و بعد
از وی عم او ابو طالب کفالت و حمایت او مینمود و بعضی گفته اند که چون پدر آنحضرت وفات یافت هنوز آنحضرت متولد نشده
بود و بعضی گفته اند که در وقت فوت پدر خود هفت ماهه بود و چون شش سال از سن شریفش گذشت مادرش برحمت الهی واصل شد و چون عم او
ابو طالب بریاض جنت رحلت نمود از عمر آنحضرت چهل و شش سال و هشت ماه و بیست و چهار روز گذشته بود و بعد از و به سه روز خدیجه
از دنیا رحلت نمود و باین سبب آن سال را عام الحزن گفته اند و آنحضرت بعد از بعثت سیزده سال در مکه ماند پس سه روز در غار
پنهان بود بعد از آن بسوی مدینه هجرت نمود در روز دوشنبه یازدهم ربیع الاول داخل مدینه شد و ده سال در مدینه ماند پس در بیست و هشتم
ماه صفر برحمت خالق قضا و قدر فایز گردید در سال یازدهم هجرت و قطب راوندی از ابن عباس روایت کرده است که روزی ابو
سفیان لعین بخدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله میخواهم از تو سوالی کنم حضرت فرمود که اگر خواهی من خبر دهم
از سوال تو پیش از آن که تو بگوئی گفت بلی حضرت فرمود آمده که از من سوال کنی که عمر من چه قدر خواهد بود ابوسفیان گفت بلی یا رسول الله
حضرت فرمود که من شصت و سه سال زندگانی خواهم کرد ابوسفیان گفت گواهی میدهم که تو راست گوئی حضرت گفت بلی
بزبان میگوئی نه بدل و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که جبرئیل برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله چهل درهم کافور از بهشت
آورد پس حضرت آن را سه قسمت نمود یک قسمت را برای خود نگاه داشت و یک قسمت را بعلی داد و یکی را بفاطمه صلوات الله
علیهما و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود که رفتم بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله
در وقتی که بیمار بود دیدم که سر آنحضرت در دامن کسی است که از او خوشروتر ندیده بودم کسی را و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خواب بود چون
داخل شدم آن مرد گفت بیا سر پسر عمت را بگیر که تو سزاوارتری باو از من چون بنزدیک رفتم آن مرد برخاست و سر آنحضرت را در دامن
من گذاشت چون ساعتی نشستم حضرت بیدار شد و فرمود که کجا رفت آن مردی که سرم در دامن او بود گفتم آنکه گذشته بود گفتم
که آن مرد را شناختی گفتم نه پدر و مادرم فدای تو باد فرمود که او جبرئیل بود و چون آزار من شدید بود با من سخن میگفت تا آنکه درد من ساکن شد

که عبارة ازین است هشت مثقال شرعی بوده باشد
زیرا که هر ده درهم هفت مثقال شرعی میباشد
ولی مثقال صیرفی که متداول این زمان است
یک مثقال و ربع است که هر یک صیرفی درهم
و نقش درهم که مثقال صیرفی شرعی که هفت
مثقال صیرفی بوده باشد محمد جعفر

او سبب شده مشغول سخن او گردیدم و جواب نشنیدم و ابن بابویه روایت کرده است که عبد الله بن مسعود گفت که از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله پرسیدم که تو را وصی که خواهد بود چون وفات یابی حضرت فرمود که هر پیغمبری را وصی او خلیفه خواهد بود گفتم وصی تو کیست یا رسول الله
گفت علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیدم که چند سال بعد از تو زنده خواهد بود فرمود سی سال چنانکه یوشع بن نون وصی موسی بعد از
موسی سی سال زنده ماند و صفورا که دختر شعیب که زوجه موسی بود بر او خروج کرد و گفت من سزاوارترم به خلافت موسی از تو یوشع
با او مقاتله کرد و لشکر او را کشت و او را اسیر کرد بعد از اسیر کردن او را گرامی داشت همچنین که دختر ابوبکر بر علی خروج خواهد کرد
با چندین هزار نامرد از امت و علی اکثر مردان لشکر او را خواهد کشت و او را اسیر خواهد نمود و بعد از اسیر کردن با او احسان خواهد
نمود و کلینی و صفار و شیخ طوسی و ابن بابویه و قطب راوندی و دیگران به سندهای بسیار از حضرت امیر المؤمنین و امام محمد
باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را طلبید
و فرمود که یا علی چون من بمیرم تنم را شش مشک آب بکش از چاه غرس پس مرا نیکو غسل بده با آن آب و مرا کفن کن و حنوط کن و چون از غسل
و کفن و حنوط من فارغ شوی گریبان کفن مرا بگیر و مرا بنشان و هر چه خواهی از من سؤال کن که هر چه بپرسی تو را جواب بگویم
پس حضرت امیر چنین کرد فرمود که درین موضع نیز هزار باب از علم مرا تعلیم نمود که از هر بابی هزار باب مفتوح می شود و در روایت دیگر
حضرت امیر المؤمنین فرمود که چون از آن حضرت سؤال کردم مرا خبر داد به آنچه واقع خواهد شد تا روز قیامت پس هیچ گروهی از
مردم نمی شد مگر آنکه میدانم حق ایشان و گمراه ایشان کیست و بروایت دیگر آنچه آن حضرت املا نموده بود در آن وقت حضرت
امیر المؤمنین همه را نوشته بود و شیخ طوسی به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را گفت که چون من بمیرم مرا غسل ده که احدی عورت مرا نبیند بغیر از تو مگر آنکه دیده های او کور شود پس حضرت
امیر المؤمنین گفت یا رسول الله تو مردی گران هستی و مرا چاره نیست از کسی که مرا یاری کند بر غسل تو حضرت فرمود که جبرئیل است و تو را
یاری خواهد کرد و غیر من و امر کن فضل بن عباس را که آب به دست تو بدهد و بگو او را که عصابه بر دیده خود ببندد که اگر نظرش بر عورت
من افتد کور می شود و ابن بابویه به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که جمعی از قریش به خدمت حضرت
امام زین العابدین علیه السلام آمدند حضرت فرمود که میخواهید شما را خبر دهم از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفتند بلی حضرت
فرمود که پدرم صلوات الله علیه مرا خبر داد که سه روز پیش از وفات آن حضرت جبرئیل علیه السلام بر آن حضرت نازل شد و گفت ای احمد به درستی که خداوند
عالمیان مرا فرستاده است بسوی تو برای گرامی داشتن تو و تفضل تو و سؤال میکند از تو از حالتی که خود بهتر میداند از تو
میگوید که چگونه می یابی حال خود را ای محمد حضرت فرمود که مییابم خود را اندوهگین و در شدت می یابم چون روز سیم شد جبرئیل نازل شد
و ملک موت و با ایشان ملکی بود که او را اسماعیل میگویند و بر هوا موکل است بر هفتاد هزار ملک پس جبرئیل پیش از ایشان آمد
از جانب حق تعالی و همان پیغام سابق را آورد و حضرت همان جواب را فرمود پس ملک موت رخصت طلبید که داخل شود در خانه
آن حضرت پس جبرئیل گفت که او را رخصت داد چون ملک موت داخل شد نزدیک آمد و بقدم ادب در خدمت آن حضرت ایستاد و
گفت

و گفت ای احمد حق تعالی مرا فرستاده است بسوی تو و امر کرده است مرا که اطاعت کنم فرمان ترا در هر چه امر نمائی اگر فرمائی
که جان ترا قبض کنم میکنم و اگر فرمائی که برگردم بر میگردم پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که اگر ترا امر کنم که برگردی و ملک گفت
خواهی کرد ای ملک الموت گفت بلی چنین مأمور شده ام که اطاعت کنم ترا در هر چه بفرمائی پس جبرئیل گفت ای احمد بدرستی که حق
تعالی مشتاق لقای تو گردیده است پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که ای ملک الموت مشغول شو بآنچه مأمور شده بآن
پس جبرئیل گفت که این آخر آمدن منست بزمین تو بودی حاجت من از دنیا و با تو کار داشتم و دیگر مرا بدنیا حاجتی نیست
پس چون روح مقدس آنحضرت از بدن مطهرش مفارقت نمود شخصی آمد و ایشان را تعزیه فرمود که صدای او را میشنیدند و شخص او را نمیدیدند
و گفت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته کل نفس ذائقة الموت و انما توفون اجورکم یوم القیمة فمن زحزح عن النار و ادخل الجنة فقد فاز
و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور یعنی هر نفسی چشنده مرگست و نیست جز آنکه تمام داده میشود مزدهای خود را در روز قیامت پس
هر که دور کرده شود از آتش جهنم و داخل کرده شود او را در بهشت پس رستگار گردیده است و نیست زندگانی دنیا مگر متاع
فریب پس گفت بدرستیکه در رحمت الهی صبر هست از هر مصیبتی و خدا خلف است از هر که هلاک شود و ثواب او را تدارک است از هر
آنچه فوت شود پس بخدا اعتماد کنید و از و امید بدارید که مصیبت زده کسی است که از ثواب خدا محروم گردد والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته
پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که این خضر علیه السلام بود که بتعزیت ما آمده بود [illegible] ابن بابویه از ابن عباس روایت کرده است
که چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله بر بستر بیماری خوابیده و اصحاب آنحضرت بر گرد او جمع گردیده بودند عمار بن یاسر رضی الله عنه برخاست
گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله چون بجوار رحمت حق واصل گردی که از میان ما ترا غسل خواهد داد حضرت فرمود که غسل دهنده
من علی بن ابیطالب است زیرا که هر عضوی را از اعضای من که قصد میکند که بشوید ملائکه او را بر شستن آن اعانت میکنند گفت پدر و ما
درم فدای تو باد که بر تو نماز ادا خواهد کرد حضرت فرمود که ساکت شو خدا ترا رحمت کناد پس رو بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه نمود و گفت ای پسر ابو طالب چون ببینی که روح از بدن من مفارقت کرد مرا غسل ده و نیکو غسل ده و کفن کن مرا در این دو جامه که پوشیده
ام یا در جامه سفید مصری یا در برد یمانی و کفن مرا پر گران مگردان و مرا بردارید تا بکنار قبر بگذارید پس اول کسی که بر من نماز خواهد کرد خداوند
جبار خواهد بود که بر عرش عظمت و جلال خود بر من صلوات خواهد فرستاد بعد از آن جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با لشکرها و فوجهای ملائکه
که نمیداند عدد ایشان را بغیر از خداوند عالمیان بر من نماز خواهند کرد پس آنها که احاطه بعرش کرده اند پس بعد از ایشان ساکنان هر آسمانی
بعد از آسمان دیگر بر من نماز خواهند کرد پس جمیع اهل بیت من و زنان من در مرتبه قرب و منزلت ایشان ایما کنند ایما کردنی
و سلام کنند سلام کردنی و آزار مرسانید مرا بصدای نوحه کشیدن پس گفت ای بلال مردم را بنزد من طلب کن که در مسجد حاضر شوند
چون مردم جمع شدند حضرت بیرون آمد و عمامه مبارک بر سر بسته بود و بر کمان خود تکیه زده بود تا آنکه بر منبر بالا رفت و حمد
و ثنای الهی را ادا کرد و فرمود که ای گروه اصحاب من چگونه پیغمبر بودم برای شما آیا خود بنفس خود جهاد نکردم در میان شما آیا دندان پیش مرا شکستند
آیا جبین مرا خاک آلوده نکردند آیا خون بر روی من جاری نگردید تا آنکه ریش من رنگین شد آیا متحمل شدائد و تعبها نشدم از

نادانی قوم خود آیا سنگ گرسنگی بر شکم نبستم برای ایشان رجوع و ارشاد ایشان خود حیا کردید گفتند بلی یا رسول الله تحمل کردی و صبر کردی و نبودی از برای خدا و نهی کننده بودی از بدیها
پس جزا دهد خدا تو را از ما بهترین جزاها حضرت فرمود که خدا شما را نیز جزای خیر دهد پس فرمود که حق تعالی حکم کرده است و سوگند یاد فرموده است که از گناه نگذرد
ظلم ستمکاری پس سوگند میدهم شما را بخدا که هر که او را مظلمه بوده باشد نزد محمد البته برخیزد و از او قصاص بستاند که قصاص دنیا نزد من محبوبتر است از قصاص
عقبی در حضور گروه ملائکه و انبیا پس مردی برخاست که او را سواده بن قیس میگفتند و گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله در هنگامی که
از جانب طایف می آمدی من باستقبال تو آمدم و تو بر ناقه غضبای خود سوار بودی و عصای ممشوق خود را در دست داشتی چون بلند کردی
آن را که بر راحله خود بزنی بر شکم من آمد ندانستم که بعمد بود یا بخطا حضرت فرمود که معاذ الله بعمد کرده باشم پس فرمود ای بلال برو بخانه فاطمه
و آن عصا را بیاور چون بلال از مسجد بیرون آمد در بازارهای مدینه ندا میکرد که ای گروه مردم کیست که قصاص فرماید نفس خود را پیش از روز
قیامت اینک محمد خود را در معرض قصاص در آورده است پیش از روز جزا و چون بدر خانه حضرت فاطمه علیها السلام رسید در را کوبید و گفت
ای فاطمه برخیز که پدرت عصای ممشوق خود را مطلبد چون حضرت فاطمه علیها السلام این سخن را شنید گفت ای بلال امروز روز کار فرمودن
عصا نیست برای چه آن را میخواهد بلال گفت ای فاطمه مگر نمیدانی که پدرت بر منبر بر آمده است و اهل دین و دنیا را وداع میکند چون
فاطمه علیها السلام سخن وداع شنید فریاد برآورد و گفت وا غماه از غم و اندوه و حسرت دل افگار من برای اندوه تو ای پدر بزرگوار بعد از
تو فقیران و بیچارگان و غریبان و درماندگان بکه پناه برند ای حبیب خدا و محبوب قلوب فقرا پس بلال عصا را گرفت و به خدمت
حضرت آنحضرت چون عصا را بخدمت حضرت آورد حضرت فرمود که کجا رفت آن مرد پیر او گفت من حاضرم یا رسول الله پدر و مادرم
فدای تو باد حضرت فرمود که بیا و از من قصاص کن تا راضی شوی از من آن مرد گفت شکم خود را بگشا یا رسول الله چون حضرت شکم خود
مکرم خود را گشود آن مرد گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله دستوری میدهی که دهان خود را بر شکم تو گذارم چون حضرت رخصت
داد شکم مکرم آنحضرت را بوسید و گفت پناه میبرم بموضع قصاص شکم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آتش جهنم در روز قیامت
فرمود که ای سواده آیا قصاص میکنی یا عفو مینمایی آن مرد عرض نمود بلکه عفو میکنم یا رسول الله حضرت فرمود که خداوندا عفو کن از سواده بن
قیس چنانچه او عفو کرد از پیغمبر تو پس حضرت از منبر به زیر آمد و داخل خانه ام سلمه رضی الله عنها شد و میگفت پروردگارا تو سلامت
دار امت محمد را از آتش جهنم و بر ایشان حساب روز جزا را آسان گردان پس ام سلمه گفت یا رسول الله چرا تو را غمگین می بینم و رنگ
مبارک تو را متغیر می بینم حضرت فرمود که جبرئیل در این ساعت خبر مرگ مرا آورده است پس سلام بر تو باد در دنیا که بعد از این
روز هرگز صدای محمد را نخواهی شنید ام سلمه چون این خبر وحشت اثر را از آنحضرت شنید خروش برآورد و گفت وا حزنا بر تو
اندوهی که لازم دارد یا محمد که ندامت و حسرت تدارک آن نمیکند پس حضرت فرمود که ای ام سلمه حبیبه دل من و نور دیده
من فاطمه را طلب نما این را فرمود و مدهوش شد چون فاطمه زهرا صلوات الله علیها آمد و پدر بزرگوار خود را دید بیمار و برای رحلت آماده
شده بود خروش برآورد و گفت جانم فدای تو باد ای پدر بزرگوار چنان می بینم که عزم سفر آخرت داری و لشکرهای مرگ از
هر سو تو را فرا گرفته اند آیا یک کلمه با فرزند ستمدیده خود سخن نمیگویی و آتش حسرت او را به زلال بیان خود تسکین نمیدهی چون حضرت صدای

عزای فرزند دلبند خود را شنید دیده مبارک خود را گشود و فرمود ای دختر گرامی در این زودی از تو مفارقت میکنم و تو را وداع مینمایم
پس سلام بر تو باد پس حضرت فاطمه چون این خبر وحشت اثر را از رسول شنید آه حسرت از دل پر درد برکشید و گفت ای پدر بزرگوار
در روز قیامت تو را کجا ملاقات کنم حضرت فرمود آنجا که خلایق را حساب کنند فرمود که در مقام محمود که خدا مرا وعده داده است که در آنجا
گناهکاران امت خود را شفاعت کنم حضرت فاطمه گفت که اگر آنجا تو را ملاقات نکنم چکنم فرمود که مرا نزد صراط طلب کن در هنگامی که امت
من از صراط بگذرند و من ایستاده باشم و جبرئیل در جانب راست من و میکائیل در جانب چپ من و سایر ملایکه حق تعالی در پیش روی
رو و پس سر من ایستاده باشند و همه بدرگاه قاضی الحاجات تضرع نمایند و دعا کنند که پروردگارا امت محمد را از صراط بسلامت
بگذران و حساب را برایشان آسان گردان پس حضرت فاطمه پرسید که مادرم خدیجه کبری در کجا است حضرت فرمود که در قصریست
که چهار در آن قصر بسوی بهشت گشاده میشود پس آن حضرت مدهوش شده و متوجه عالم قدس گردید و چون بلال ندای نماز در داد و گفت
الصلوة رحمک الله حضرت بهوش باز آمد و برخواست بمسجد رفت و نماز سبک ادا کرد و چون فارغ شد علی ابن ابیطالب
و اسامه ابن زید را طلبید و فرمود مرا بخانه فاطمه برید چون حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما جد بزرگوار خود را با آن حالت
مشاهده نمودند بیتاب شدند و آب حسرت از دیده بیدریغ باریدند و خروش برآوردند و میگفتند که جانهای ما فدای تو باد
و روهای ما فدای روی تو باد و چه حسرت رسید که ایشان گریان شدند حضرت امیرالمومنین گفت یا رسول الله فرزندان گرامی تو اند حسن و حسین
پس حضرت ایشان را نزدیک خود طلبید و دست مبارک در گردن ایشان آورد و ایشان را در سینه خود چسبانید و چون حضرت امام حسن
بیشتر میگریست حضرت فرمود یا حسن گریه مکن که گریه تو بر من دشوار است و موجب آزار دل نگار است پس در این حال ملک الموت نازل شده
و گفت السلام علیک یا رسول الله حضرت فرمود و علیک السلام یا ملک الموت مرا بسوی تو حاجتی است ملک الموت گفت که
حاجت تو چیست ای پیغمبر خدا حضرت فرمود که حاجت من آنست که روح مرا قبض نکنی تا جبرئیل نزد من آید و بر من سلام کند و من هم او را سلام
کنم و او را وداع نمایم پس ملک الموت بیرون آمد و میگفت یا محمداه پس جبرئیل از هوا بملک الموت رسید و پرسید که قبض روح محمد
کردی ای ملک الموت گفت نه ای جبرئیل آن حضرت از من سؤال کرد که او را قبض روح نکنم تا تو را ملاقات نماید و با تو وداع کند
جبرئیل گفت ای ملک الموت نمی بینی که درهای آسمانها را گشوده اند برای روح محمد و حوریان بهشت را که زینت کرده اند خود را
برای روح مقدس محمد پس جبرئیل نازل شده و نزد حضرت رسول آمد و گفت السلام علیک یا ابا القاسم حضرت فرمود و علیک
السلام یا جبرئیل آیا در چنین حالی مرا تنها میگذاری جبرئیل گفت یا محمد تو را میباید رحلت کرد و همه کس را مرگ در پیش است و هر نفسی
چشنده مرگ است حضرت فرمود که نزدیک شو ای حبیب من جبرئیل پس جبرئیل نزدیک آن حضرت رفت و ملک الموت نازل شده
جبرئیل با او گفت ای ملک الموت بجا آور وصیت حق تعالی را در قبض روح محمد پس جبرئیل در جانب راست آن حضرت ایستاد و میکائیل در جانب چپ
و ملک الموت در پیش رو مشغول قبض روح اطهر آنسرور گردید پس ابن عباس گفت که آن حضرت در آن روز مکرر میگفت که طلبید از برای من
حبیب مرا و هر که را میطلبیدند روی مبارک خود را از وی میگردانید پس آن حضرت فاطمه گفته که ما گمان میبریم که او علی را

می‌طلبد حضرت فاطمه رفت و حضرت امیر را حاضر گردانید چون نظر مبارک سید انبیا بر روی نور سیده او افتاد شاد شد و خندان گردید
و مکرر فرمود که ای علی نزدیک من بیا تا آنکه دست او را گرفت و نزدیک بالش خود نشانید و باز بیهوش شد پس در این حال حسن مجتبی و حسین سید
شهدا از در در آمدند و چون نظر ایشان بر جمال بی‌مثال آن برگزیده ذو الجلال افتاد و آنحضرت را بر آن حال مشاهده کردند فریاد وا جداه وا محمداه
برآوردند و فغان کنان خود را بر سینه آنحضرت افکندند حضرت امیر خواست که ایشان را دور کند در این حال حضرت بهوش آمد
و فرمود یا علی بگذار که من این دو میوه دل خود را ببویم و ایشان نیز گل رخسار مرا ببویند و من ایشان را وداع کنم و ایشان نیز مرا وداع کنند
بدرستی که ایشان بعد از من مظلوم خواهند شد و بتیغ ظلم و زهر ستم کشته خواهند شد پس سه مرتبه فرمود که لعنت خدا بر کسی باد که بر ایشان
ستم کند پس دست مبارک بسوی امیر المؤمنین صلوات الله علیه دراز کرد و آنحضرت را کشید تا آنکه در زیر لحاف خود برد و دهان خود را
بر دهان او و بروایت دیگر در گوش او گذاشت و با او راز بسیار گفت و اسرار الهی و علوم غیر متناهی بر گوش هوش او وحی خواند تا آنکه مرغ
روح مقدسش بسوی آشیان رحمت الهی پرواز کرد پس حضرت امیر المؤمنین از زیر لحاف آن سید پیغمبران بیرون آمد و گفت حق تعالی مزد
شما را عظیم گرداند در مصیبت پیغمبر شما بدرستیکه خداوند عالمیان روح برگزیده آدمیان را بسوی خود برد پس صدای خروش و شیون
از اهل بیت رسالت بلند شد و جمع قلیل از ارباب ایمان که بغصب خلافت مشغول نگردیده بودند در تعزیه و مصیبت با ایشان اتفاق
نمودند ابن عباس گفت که از حضرت امیر پرسیدند که چه راز بود که حضرت رسالت با تو گفت در هنگامی که ترا در زیر لحاف
خود برد حضرت فرمود که هزار باب علم تعلیم من نمود که از هر بابی هزار باب دیگر مفتوح میشود و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که اول بلاها و مصیبتها که بعد از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بر من وارد شد آن بود که مخصوص در میان
همه مسلمانان بغیر از حضرت رسالت پناه هم مونس و یاری و یاوری نداشتم که اعتماد بر او نمایم و امید بر او داشته باشم او مرا در
خورد سالی تربیت کرد و در بزرگی پناه داد و از یتیمی بدر آورد و خرج من و عیال مرا متکفل شد و مرا [illegible] نیاز گردانید از طلب و حاجت نشدم
ببرکت آنحضرت بسبب اینها و امثال اینها محنتی چند بود از آنحضرت بر من در امور دنیا و اینها بسیار کم بود در جنب آنکه مرا با خصوص
گردانید از ترقی فرمودن در درجات عالیه و کمالات نفسانی ممتاز کرده بود از علوم ربانی و ارشاد سلوک مراتب
قرب و وصال ملک متعال و متخلق گردانیده بود مرا بآداب حسنه در اقوال و افعال پس نازل شد بر من از وفات آنحضرت الم و اندوه
چند که گمان ندارم که اگر آنها را بر کوهها بار میکردند تاب تحمل آن میداشتند پس مردم را در آن مصیبت کشف یافتم بعضی جزع ایشان
بمرتبه بود که ضبط خود نمیتوانستند کرد و قوت بر تحمل آن مصیبت عظیم نداشتند شدت جزع و صبر ایشان را برده بود و عقل ایشان را
زایل گردیده بود و حایل گردیده بود میان او و فهمیدن و فهمانیدن و گفتن و شنیدن این بود حال خویشان آنحضرت از اهل بیت او
و فرزندان عبد المطلب و سایر مردم بعضی تعزیت میگفتند و امر بصبر میفرمودند و بعضی مساعدت و یاری ایشان در گریه میکردند
و با ایشان در جزع شریک میشدند پس با چنین مصیبت عظیمی که رو بمن آورده بود خود را بر شکیبائی داشتم و خاموشی را اختیار کردم و مشغول
کردم خود را بآنچه مرا امر فرموده بود از تجهیز نمودن و غسل دادن و حنوط و کفن کردن و نماز بر او گذاردن و او را در قبر سپردن و جمع کردن

کتاب خدا

کتب ... و چرا از این امور ضروریه که از جانب آنحضرت مأمور شده بودم مانع نشد گریه بیتابانه و نه آه و ناله و حرقت گزنده و مصیبت بدرد
آورنده تا آنکه او را که دم از این امور که از حق تعالی بمن لازم گردیده بود وان دردها و مصیبتها را بر غصه و ستم از روی صبر و شکیبائی داشته داری
رحمت نامتناهی آیه و ابن شهرآشوب از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسالت در مرض وفات روزی مدهوش شد
تا گاه کسی در خانه را کوبید حضرت فاطمه گفت کیست گفت در خانه رسول خدا مرد غریبم و آمده ام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤالی کنم آیا
دستوری میدهی که در خانه در آیم حضرت فاطمه گفت برو پی کار خود خدا ترا رحمت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمرض خود مشغول است و ترا
نمیتواند پرداخت پس رفت و بعد از اندک زمانی برگشت و باز در را کوبید و گفت غریبی رخصت میطلبد که بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله در آید آیا
رخصت میدهید غریبان را در این حال حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بهوش آمد و دیده مبارک خود را گشود و گفت ای فاطمه میدانی این کیست گفت
نه یا رسول الله فرمود که این پراکنده کننده جماعتها است و درهم شکننده لذتها است این ملک موت است و پیش از من از کسی رخصت نطلبیده است
و بعد از من از کسی رخصت نخواهد طلبید و برای کرامتی که من نزد پروردگار خود دارم از من دستوری طلب مینماید دستوری بده او را که
آید پس حضرت فاطمه گفت که بخانه در آی خدا ترا رحمت کند پس داخل شد مانند نسیم شده و سلام کرد بر اهل بیت رسالت و گفت السلام
علیکم اهل بیت رسول الله پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله وصیت کرد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را که صبر کند از آنچه در دنیا از ... جور
جفا ملاقات نماید و کفن کند حضرت فاطمه و با آنکه قرآن را جمع کند و قرضهای آنحضرت را ادا کند و غسل دهد جسد او را و بر دور قبر او
دیواری بسازد و حسن و حسین صلوات الله علیهما را محافظت نماید و در کشف الغمه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
کرده است که چون هنگام وفات سید انبیاء رسید مردی رخصت طلبید که بخدمت آنحضرت در آید حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه بیرون رفت و پرسید چه کار داری گفت میخواهم که آنحضرت را ملاقات نمایم حضرت امیرالمؤمنین فرمود که در این وقت
ملاقات آنحضرت میسر نیست بگو چه کار داری گفت کار ضروری دارم و البته میباید بخدمت او برسم حضرت امیر بخدمت حضرت رسول
آمد و برای او رخصت طلبید حضرت فرمود که بگو در آید چون داخل شد نزد بالین آنحضرت نشست و گفت ای پیغمبر خدا من برسالت
از جانب حق تعالی بنزد تو آمده ام حضرت فرمود که تو کیستی گفت منم ملک موت حق تعالی مرا فرستاده است که ترا مخیر گردانم میان
لقای او و برگشتن بدنیا حضرت فرمود که مرا مهلت ده تا جبرئیل فرود آید و با او مشورت نمایم پس جبرئیل نازل شد و گفت یا
رسول الله آخرت بهتر است از برای تو از دنیا حق تعالی در آخرت از قرب و کرامت و منزلت و شفاعت آنقدر بتو خواهد
داد که خوشنود گردی و لقای حق تعالی برای تو بهتر است از بقای دنیا پس حضرت ملک موت را گفت که بآنچه مأمور شده
از جانب خدا اقدام نمای جبرئیل گفت ای ملک موت تعجیل مکن تا من بنزد پروردگار خود بروم و برگردم ملک موت گفت که
جان مقدس او بجائی رسیده است که دیگر تأخیر در آن روا نیست پس جبرئیل گفت که این آخرین آمدن من بود بزمین و دیگر
مرا بسوی زمین حاجتی نیست ... از شعبی روایت کرده است که ابوبکر بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد در وقتی که مرض
آنحضرت سنگین شده بود گفت یا رسول الله اجل تو کی خواهد بود حضرت فرمود که حاضر شده است اجل من ابوبکر گفت بازگشت تو بکجاست

حضرت فرمود که بسوی رسد از بهشتی و چشمه الماوی و رفیق اعلی و عیش گوارا و جرعهای شراب قرب حق تعالی ابو بکر گفت که ترا غسل خواهد
داد حضرت فرمود که هر که اهل بیت من است بمن نزدیکتر است پرسید که در چه چیز ترا کفن کنند فرمود که در همین جامها که پوشیده ام یا در حله
یمنی یا در جامهای سفید مصر پرسید که چگونه بر تو نماز کنند در آن وقت خروش از مردم بر آمد و از دیده اشک ریزان شد حضرت فرمود
که صبر کنید خدا شما را عفو کند چون مرا غسل دهید و کفن کنید مرا بر تختی بگذارید و بر کنار قبر من و ساعتی بیرون روید و اول
کسی که بر من نماز میکند خداوند عالمیان است پس رخصت دهد ملائکه را که بر من نماز کنند و اول کسی که نازل میشود جبرئیل است پس اسرافیل
میکائیل پس ملک الموت پس لشکرهای ملائکه همه فوج فوج آیند و بر من نماز کنند پس شما فوج فوج بیایید و بر من صلوات بفرستید
و سلام کنید و مرا آزار مکنید بگریه و فریاد و ناله و باید که اول کسی که از آدمیان بر من نماز کنند نزدیکان اهل بیت من باشند
بعد از آن زنان و کودکان اهل بیت من و بعد از ایشان سایر مردم دیگر ابو بکر گفت که داخل قبر تو که خواهد شد فرمود هر که از اهل بیت من
بمن نزدیکتر است با ملائکه چند که ایشان شما را نمی بینید پس فرمود که برخیزید و آنچه گفتم بدیگران برسانید از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه روایت کرده است که در بیماری آخر حضرت رسول صلی الله علیه و آله جبرئیل هر روز و هر شب بر آن حضرت نازل میشد و میگفت السلام
علیک و پروردگار تو ترا سلام میرساند و میفرماید که چگونه می یابی خود را و حال آنکه او حال ترا از تو بهتر میداند
ولیکن میخواهد که کرامت و شرف ترا زیاده کند چنانچه ترا بر جمیع خلق فضیلت داده است و خواسته که عیادت بیماران
سنتی بود در امت تو اگر آن حضرت را وجعی بود در جواب میفرمود که درد دارم و جبرئیل در جواب میگفت که ای محمد هیچ کس گرامی تر
نیست نزد حق تعالی از تو و برای آن ترا درد داده است که دوست میدارد صدای دعای تو را بشنود و میخواهد که درجات ترا در
آخرت بلند گرداند و اگر آن حضرت میفرمود که من در راحتم و عافیتم جبرئیل میگفت که خدا را حمد کن بر عافیت که خدا حامدان را
دوست میدارد و نعمت خود را بر ایشان افزون میکند و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که هر گاه جبرئیل نازل میشد و آثار
آمدن او بر ما ظاهر میگردید همه از آن خانه بیرون میرفتیم بغیر از من پس در مرتبه آخر جبرئیل به آن حضرت گفت که یا محمد پروردگارت سلام
میرساند ترا و از حال تو سؤال مینماید با آنکه او بهتر میداند حضرت فرمود که خود را بر جناح سفر آخرت می بینم و آثار مرگ
را در خود مشاهده مینمایم جبرئیل گفت یا محمد بشارت باد ترا که حق تعالی میخواهد که بسبب این حال درجات
ترا بلندتر گرداند از آنچه هست با آنکه درجه هیچ کس بدرجه تو نمیرسد پس حضرت فرمود که ای جبرئیل ملک الموت رخصت
طلبیده و بخانه من داخل شده و من از او مهلت طلبیدم تا تو بنزد من آیی جبرئیل گفت یا محمد پروردگار عالمیان مشتاق لقای تست
و ملک الموت بغیر از تو از هیچ کس رخصت نطلبیده و نخواهد طلبید حضرت فرمود که ای جبرئیل حرکت مکن تا ملک الموت بیرون رود
زنان و فرزندان خود را طلبید که با ایشان وداع کند و حضرت فاطمه را فرمود که نزدیک من بیا ای دختر پس آن حضرت
را در بر کشید و بوسید و رازی در گوش او گفت چون حضرت فاطمه سر برداشت خندان بود پس زنان از آن حضرت از آن
تعجب کردند و چون از آن حضرت سؤال کردند فرمود که اول مرتبه خبر وفات خود را بمن گفت و بآن سبب گریان شدم و مرتبه دوم

خبر داد

فرمود که ای حسن جزع مکن که من از پروردگار خود سؤال کرده‌ام که اول کسی از اهل بیت من که به سوی من آید تو باشی و دوری [illegible]
و تو بعد از من در دنیا بسیار نخواهی ماند و ما بین سبب شد و دختر آن و پس حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما را طلبید و
ایشان را بوسید و آب از دیده‌های انورش ریخت. و شیخ طوسی به سند معتبر روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
از دنیا مفارقت نمود پرده بر روی آن حضرت آویخته بودند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در پیش پرده نشسته بود با غایت اندوه و سر مبارک
خود را بر زیر زانو گذاشته بود چون باد وزید پرده بر روی آن حضرت میخورد و اصحاب بر در خانهٔ آن حضرت و در مسجد پر شده بودند و صدا
ها به ناله و زاری بلند کرده بودند و آب حسرت از دیده می‌ریختند و خاک مذلت بر سر خود می‌ریختند ناگاه صدایی از درون خانه بلند شد
که گوینده او را ندیدند و صدای او را شنیدند که گفت پیغمبر شما طاهر و مطهر بود او را دفن کنید و غسل مدهید چون صدا به سامعهٔ
جناب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این صدا را شنید دانست که صدای شیطان است زیرا که ایشان مردم ترسیده و سر از زانو برداشته
برداشت و فرمود که دور شو ای دشمن خدا که آن حضرت ما را امر کرده است که او را غسل دهیم و کفن کنیم و دفن نماییم و این سنت برای امت
جاری است تا روز قیامت پس منادی دیگر ندا کرد که به غیر آن صدای اول که ای علی بن ابی طالب بپوشان عورت پیغمبر خود را و در
وقت غسل دادن پیراهن او را از بدن او بیرون مکن. و شیخ مفید و سید رضی الدین رضی الله عنهما و دیگران به سندهای معتبر از ابن
عباس و غیر او روایت کرده‌اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از دار فنا به دار بقا رحلت فرمود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
متوجه غسل آن حضرت گردید و عباس حاضر بود و فضل بن عباس آن حضرت را مدد می‌نمود چون از غسل آن حضرت فارغ شد آن حضرت را کفن کرد و جامه
را از روی انور آن حضرت دور کرد و گفت پدر و مادرم فدای تو باد طیب و نیکو و پاکیزه بودی در حال حیات و بعد از ممات و منقطع شد
به وفات تو آنچه منقطع نشده بود به وفات احدی از خلق از پیغمبری و نازل شدن وحیهای آسمانی مصیبت تو چندان عظیم شد بر ما که تسلی
فرماینده مصیبتهای دیگران گردید و مصیبت وفات تو چنان عام گردید که همه خلایق صاحب مصیبتند از تعزیه تو و اگر نه آن بود
که امر کرده بودی ما را به صبر و نهی فرموده بودی از جزع کردن هر آینه آبهای سر خود را در مصیبت تو فرو می‌ریختیم و هر آینه درد مصیبت تو را هرگز تسلی نمی‌یافتیم
و جراحت مفارقت تو بر طرف شدنی نیست پدر و مادرم فدای تو باد یاد کن ما را نزد پروردگار خود و ما را از خاطر خود
بیرون مکن پس بر روی مبارک آن حضرت در افتاد و روی انور او را بوسید و آه حسرت از سینه پر درد برکشید پس جامه را بر روی
آن حضرت پوشانید. و در بصائر الدرجات روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت رسالت پناه
را غسل دادم حق تعالی با وی راز گفت. و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت رسالت علیه السلام
به عالم بقا رحلت نمود نازل شدند جبرئیل و ملائکه و روح که در شب قدر بر آن حضرت نازل می‌شدند پس حق تعالی دیده حضرت امیرالمؤمنین
را گشود که ایشان را از منتهای آسمانها تا زمین دید و ایشان مساعدت آن حضرت می‌نمودند در غسل دادن آن حضرت و نماز
کردن بر او و قبر شریف آن حضرت را حفر می‌کردند و به خدا سوگند که کسی به غیر از ملائکه قبر آن حضرت را نکند تا آنکه حضرت امیرالمؤمنین علیه
السلام آن حضرت را به قبر برد ایشان با آن حضرت داخل قبر شدند و حضرت را در قبر گذاشتند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله

با ملائکه بسیار آمده و چون توانی که پیش حضرت امیرالمؤمنین ع رسیدند و اشتغال ایشان داد و شنیده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ملائکه را به استغفار پیش امیر
المؤمنین علیه السلام فرستاده پس حضرت گریان شده و شنید که ملائکه در جواب گفتند که ما در خدمت و اعانت و یاری و خیرخواهی او تقصیر
نخواهیم کرد و او است صاحب و امام و پیشوای بعد از تو و پیوسته نزد او خواهیم آمد و لیکن بعد از این مرتبه ما را نخواهد دید و صدای
ما را خواهد شنید و چون حضرت امیرالمؤمنین ع به عالم قدس رحلت نمود جبرئیل و ملائکه و روح باز بر امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما نازل شدند
و ایشان ملائکه را دیدند و واقع شد آنچه در وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله واقع شده بود و دیدند که حضرت رسالت ص را که مدد
میکرد ملائکه را در غسل و کفن و دفن حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و چون حضرت امام حسن ع به عالم باقی ارتحال نمود حضرت امام حسین صلو
ات الله علیه جبرئیل و ملائکه و روح و رسول خدا و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم را دید که نازل شدند از غسل و کفن و دفن او یاری
نمودند و چون حضرت امام حسین ع شهید شد حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه ملائکه و روح و حضرت رسول ص و امیرالمؤمنین صلوات الله
علیهم را دید که حاضر شدند و در همه امور با آنحضرت یاری نمودند و چون حضرت علی بن الحسین ع از این جهان رحلت نمود حضرت امام محمد باقر
علیه السلام حضرت رسول و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم را دید که مدد میکردند و جبرئیل و ملائکه و روح نیز از معاونان
آنحضرت بودند و چون حضرت امام محمد باقر ع به عالم آخرت رحلت نمود من دیدم رسول خدا و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین
و زین العابدین صلوات الله علیهم اجمعین را و ملائکه و روح را که مدد میکردند در غسل و کفن و دفن و نماز آنحضرت و یاری من در همه امور مینمودند و این حکم جاری
و ثابت است تا آخر ائمه صلوات الله علیهم اجمعین. مؤلف گوید که شاید مراد از آن احادیثی که گذشت که جبرئیل ع فرمود که دیگر من بر زمین نازل نمی شوم
مراد این باشد که برای وحی نازل نمیشوم تا بدین اخبار منافات نداشته باشد و حکمت که بعد از آن حضرت بر زمین نمی آمد شاید در سهو
این امور را بعضی مراد آورده شد والله یعلم. و کلینی و شیخ طوسی و دیگران به سندهای معتبر روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در
سه جامه کفن کردند یکی برد حبره بود و دو جامه سفید از صحاری ... به سند حسن از حضرت صادق ع روایت کرده اند که عباس به نزد حضرت
امیرالمؤمنین ع آمد و گفت که مردم اتفاق کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در بقیع دفن کنند و ابوبکر پیش بایستد و نماز بر آنحضرت بکند
چون خبر به امیر رسید دانست که آن منافقان اراده ... دارند از خانه بیرون آمد و فرمود که ایها الناس بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله
امام و پیشوای ما است در حال حیات و بعد از وفات و خود فرموده که من دفن میشوم در بقعه که در آن قبض روح من میشود و چون ایشان از غضب
خلاف مطلب خود را ... دیدند به آنحضرت رضا دادند و گفتند آنچه میدانی بکن پس حضرت در پیش در ایستاد و خود
بر او نماز کرد و بعد از آن امر فرمود که ده نفر ده نفر داخل میشدند و ایشان بر دور آنحضرت می ایستادند و حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه با ایشان می ایستاد و این آیه را میخواند ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا
تسلیما پس ایشان این آیه را میخواندند و صلوات بر آنحضرت میفرستادند تا آنکه اهل مدینه و اطراف مدینه همه بر آنحضرت صلوات
فرستادند. و شیخ طبرسی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که ده نفر ده نفر داخل میشدند و چنین بر آنحضرت نماز میکردند بی
امامی در روز دوشنبه و شب سه شنبه تا صبح و روز سه شنبه تا شام تا آنکه خورد و بزرگ و مرد و زن از اهل مدینه و اهل اطراف مدینه

همه بر آنحضرت

همه بر آنحضرت چنین نماز کردند و کلینی بسند معتبر از امام محمد باقر روایت کرده است که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت فرمود نماز
کردند بر او جمیع ملایکه و مهاجران و انصار فوج فوج و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که شنیدم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در حال صحت میفرمود
که این آیه در باب نماز بر من بعد از فوت من نازل شده است و شیخ طوسی بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که چون حضرت امیر المؤمنین ع
حضرت رسول صلی الله علیه و آله را غسل داد جامه بر روی آنحضرت افکند و در میان خانه گذاشت و هر گروهی که داخل میشدند بر دور آنحضرت می
ایستادند و صلوات بر آنحضرت میفرستادند و برای او دعا میکردند و بیرون میرفتند پس گروه دیگر داخل میشدند بر دور آنحضرت می‌ایستادند
و صلوات بر آنحضرت میفرستادند و برای او دعا میکردند و بیرون میرفتند پس گروه دیگر داخل میشدند چون همه از صلوات بر آنحضرت
فارغ شدند حضرت امیر المؤمنین داخل قبر آنحضرت شد و فضل بن عباس را نیز با خود بقبر برد و چون آنحضرت را بر روی دست خود گرفت
که داخل قبر کند در این حال مردی از انصار از بنی الحبلی که او را اوس بن خولی میگفتند از بیرون خانه ندا کرد و گفت سوگند میدهم شما را که حق
ما را قطع مکنید و خدمتهای ما را فراموش مکنید و ما را نیز از این شرف بهره بدهید پس حضرت امیر المؤمنین ع او را نیز طلبید و داخل قبر کرد و او را در جنب
حضرت شده بود راوی پرسید که جنازه آنحضرت را در کجای قبر گذاشتند حضرت فرمود که نزد پای قبر گذاشتند و از آنجا داخل قبر کردند و در کتاب
احتجاج و کتاب سلیم بن قیس هلالی از سلمان رضی الله عنه روایت کرده اند که چون حضرت امیر المؤمنین ع از غسل و کفن آنحضرت فارغ شد داخل
کرد ما را و ابوذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را و خود پیش ایستاد و ما در عقب آنحضرت صف بستیم و بر آنحضرت نماز کردیم و عایشه
در حجره بود مطلع نشد بر نماز کردن بسبب آنکه جبرئیل چشمهای او را گرفته بود پس ده نفر ده نفر از مهاجران و انصار داخل حجره میگردیدند
و بر آنحضرت صلوات میفرستادند و بیرون میرفتند تا آنکه همه مهاجران و انصار چنین کردند و نماز بر آنحضرت همان بود که در اول
واقع شد و در کتاب کفایة الاثر بسند معتبر از عمار روایت کرده اند که چون هنگام وفات رسول خدا شد علی بن ابی طالب
علیه السلام را طلبید و راز بسیار با او گفت و فرمود که یا علی تو وصی منی و وارث منی و حق تعالی بتو عطا کرده است علم و فهم مرا
چون من از دنیا بروم ظاهر خواهد شد برای تو کینه‌های دیرینه که در سینه‌های جماعتی پنهان است و غصب حق تو خواهند نمود
پس حضرت فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام گریستند و حضرت بفاطمه فرمود که ای بهترین زنان چرا میگریی عرض نمود که ای پدر بزرگوار
میترسم که حق ما را بعد از تو ضایع کنند و حرمت ما را رعایت ننمایند حضرت فرمود که بشارت باد ترا ای فاطمه که تو اول
کسی خواهی بود که از اهل بیت من بمن ملحق میگردد گریه مکن و اندوهناک مباش بدرستیکه تو بهترین زنان اهل بهشتی و پدر تو بهترین پیغمبران است
و پسر عم تو بهترین اوصیای پیغمبرانست و دو پسر تو بهترین جوانان اهل بهشتند و حق تعالی از صلب حسین نه امام بیرون خواهد
آورد که همه مطهر و معصوم باشند و از ما خواهد بود مهدی این امت پس بعلی بن ابی طالب خطاب کرد و فرمود که یا علی متوجه غسل و کفن من
نشود کسی بغیر تو حضرت امیر گفت که یا رسول الله که معاونت من خواهد نمود در غسل تو فرمود که جبرئیل معاونت تو خواهد نمود و فضل بن
عباس آب بدست تو بدهد و در فقه الرضا علیه السلام مذکور است که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از غسل حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فارغ شد بزبان مبارک خود لیسید آنچه در چشم حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و گفت پدرم و مادرم

فدای تو باد یا رسول الله طیب و پاکیزه بودی در حیات و بعد از وفات ه در کتاب نهج البلاغه مذکور است که بعد از وفات فاطمه زهرا
صلوات الله علیها حضرت امیر المؤمنین ع با حضرت رسول ص خطاب کرد که بدرستیکه مفارقت تو و مصیبت بزرگ تو کم است صبر من در مصیبت
از هر مصیبتی زیرا که بدست خود ترا در لحد گذاشتم و روح مقدس تو در میان گلو و سینه من بیرون آمد و در خطبه دیگر فرمود که چون روح رسول خدا
صلی الله علیه و آله قبض کرده شد سر مبارکش در سینه من بود و جان او در میان کف من جاری شد و آن را بر روی خود کشیدم و متوجه غسل آنحضرت
شدم و ملائکه یاران من بودند پس آن خانه و اطراف آن خانه از صدای ملائکه پر شده بود گروهی بالا میرفتند و گروهی بزیر می
آمدند و صداهای ایشان را می‌شنیدم که بر آنحضرت صلوات میفرستادند تا آنکه جسد مطهر آنحضرت را در ضریح منورش پنهان کردم
پس کیست از من سزاوارتر بآنحضرت در حیات او و بعد از وفات او ه و کلینی بسند حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که ابو طلحه انصاری قبر منور آنحضرت کند ای کاتب ظاهر میتواند بود که در نظر مردم چنین نموده باشد که ابو طلحه میکند و در واقع ملائکه کنده
باشند تا منافی خبر سابق نشود ه و کلینی بسند حسن از حضرت صادق ع روایت کرده است که شتران آزاد کرده حضرت رسول ص را در قبر
آنحضرت قطیفه انداختند ه و بسند صحیح دیگر از آنحضرت روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین ع در قبر آنحضرت خشت چید ه و بسند
معتبر دیگر از آنحضرت روایت کرده است که بر روی قبر حضرت رسول ص سنگریزه های سرخ ریختند ه و کلینی و حمیری و دیگران روایت کرده اند
که حضرت رسالت ص بحضرت امیر المؤمنین ع فرمود که چون من بمیرم مرا در همین مکان دفن کن و قبر مرا از زمین چهار انگشت بلند کن و آب
بر روی قبر من بریز ه و شیخ طوسی در حدیث دیگر روایت کرده است که قبر شریف آنحضرت را یک شبر از زمین بلند کردند
که احادیث چهار انگشت مشهورتر است و ممکن است که باعتبار اختلاف شبرها بوده باشد زیرا که چهار انگشت گشاده بیک شبر نزدیک است
و ممکن است که در اول چهار انگشت بوده باشد و بعد از ریختن سنگریزه ها یک شبر شده باشد و احتمال دارد که احادیث چهار انگشت محمول بر
تقیه بوده باشد ه و شیخ طبرسی روایت کرده است که ام سلمه رضی الله عنها گفت که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعالم بقا رحلت نمود دست
خود را بر سینه آنحضرت گذاشتم پس چند هفته بعد از آن چون طعام میخوردم یا وضو میساختم بوی مشک از دست خود میشنیدم ه و
کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که در شبی که حضرت رسالت ص بریاض جنت رحلت نمود اهل
بیت آنحضرت بدترین شبها گذشت و حالی بر ایشان گذشت که گمان میکردند که زیر آسمان اند یا بر روی زمین اند زیرا که
حضرت رسول ص از برای خدا با نزدیکان و دوران دشمنی کرده بود و از ایشان بسیار کس کشته بودند و از تمام کافران
ن قتال ترسان بودند پس حق تعالی در این حال ملکی را فرستاد و بروایت دیگر جبرئیل را فرستاد که او را نمیدیدند و صدای
او را میشنیدند و گفت السلام علیکم ای اهل البیت و رحمة الله و برکاته بدرستی که ثواب خدا تسلی دهنده است از هر مصیبتی و
نجات دهنده است از هر هلاکتی و تدارک کننده است هر فوت شده را پس این آیه را خواند کل نفس ذائقة الموت الی آخره
پس فرمود که بدرستی که حق تعالی شما را برگزیده است و بر دیگران فضیلت داده است و از گناهان و عیبها پاک
کرده است و شما را اهلبیت پیغمبر خود قرار داده است و علم خود را بشما سپرده است و کتاب خود را بشما میراث داده است و

شما را

و شما را مخصوص بعلم خود گردانیده است و خزانه علم خود ساخته است و برای شما نامی از نور خود زده است و معصوم گردانیده است شما را
از لغزشها و ایمن گردانیده است شما را از فتنه‌ها پس بصبر کردن خدا صبر کنید بدرستی که حق تعالی از شما دور نمیکند رحمت خود را و از ایشان دور کرده
نعمت خود را بخدا سوگند که شمائید اهل الله که بشما تمام کرده است نعمت خود را بر خلق و حجت ساخته است بر آنکه کسی را بشما وثوق ساخته است
کلمه‌ها را و شمائید دوستان خدا هرکه ولایت شما را اختیار کند رستگار است و هرکه بر شما ستم کند و حق شما را از شما بگیرد هالک است
حق تعالی مودت شما را در کتاب خود بر مؤمنان واجب گردانیده و خدا قادر است بر یاری کردن شما هر وقت خواهد و مصلحت داند
پس صبر کنید و منتظر باشید عاقبت نیکو را بدرستی که بازگشت همه امور بسوی خداست و بتحقیق پیغمبر خدا شما را بجا سپرد و حق تعالی ازو قبول
کرد و شما را سپرده بدوستان مؤمن خود در زمین پس هرکه ادای امانت خدا بکند و ولایت شما را بر خود لازم داند و حرمت
شما را رعایت نماید حق تعالی جزای او برکات کند و او در رفیق است با ما و سید پس شمائید امانت سپرده شده خدا و رسول از
شما است مودت واجبه و اطاعت مفروضه و حضرت رسول صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت تا آنکه دین را از برای شما کامل گردانید
و راه نجات را از برای شما بیان کرد و از برای صاحب حقی حجتی نگذاشت پس کسی که نادانست یا اظهار نادانی نماید یا انکار حقی کند یا فرا
موش کند یا اظهار فراموشی نماید پس بر خداست حساب او و خدا بر آورنده حاجتهای شما است و شما را بخدا می‌سپارم
والسلام علیکم راوی پرسید از آنحضرت که این تعزیت از جانب که بود حضرت فرمود از جانب خداوند عالمیان و در حدیث
معتبره وارد است که آنحضرت بشهادت از دنیا رفت چنانچه صفار بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که
روز خیبر زهر دادند آنحضرت را در دست بزغاله چون حضرت لقمه تناول فرمود گوشت بسخن آمد و گفت یا رسول الله مرا زهر آلوده
اند پس حضرت در مرض موت خود میفرمود که امروز پشت مرا درهم شکست آن لقمه که در خیبر تناول کردم و هیچ پیغمبری و وصی پیغمبری نیست
مگر آنکه بشهادت از دنیا میرود و در روایت دیگر فرمود که زن یهودیه آنحضرت را زهر داد در ذراع گوسفند تا
و چون حضرت قدری از آن تناول فرمود آن ذراع خبر داد که من زهر آلوده ام پس حضرت آن را انداخت و پیوسته زهر
در بدن آنحضرت اثر میکرد تا آنکه بهمان علت از دنیا رحلت نمود و عیاشی رحمه الله بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است
که عایشه و حفصه لعنة الله علیهما و علی ابویهما آنحضرت را بزهر شهید کردند و مشهور است که هر دو زهر در شهادت آنحضرت دخل داشتند
و شیخ مفید و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و سایر محدثان خاصه و عامه روایت کرده اند که چون حضرت رسالت از دنیا رحلت
نمود منافقان و مهاجران و انصار مانند ابوبکر و عمر و عبدالرحمن بن عوف و امثال ایشان اهل بیت آنحضرت را ترک
کردند و بتعزیت نپرداختند و متوجه تجهیز آنحضرت نگردیدند و رفتند بسقیفه بنی ساعده و متوجه غصب خلافت شدند
و باین سبب اکثر ایشان نماز آنحضرت را در نیافتند و حضرت امیرالمؤمنین ع بریده را بنزد ایشان فرستاد که بنماز آن
حضرت حاضر شوند ایشان نرفتند تا آنکه بیعت خود را وقتی تمام کردند که حضرت را دفن کرده بودند و چون
حضرت فاطمه صلوات الله علیها فریاد برآورده وا سوء صباحاه ای روز بد بیا که روز تست چون ابوبکر لعین این را شنید

از روی شماتت گفت که روز تو بدترین روزها است پس آن ملاعین فرصت را غنیمت شمردند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه متوجه
تطهیر و تغسیل و دفن آن حضرت است و بنی هاشم بمصیبت آن حضرت در مانده اند پس خشنود شده و با یکدیگر اتفاق کردند که ابو بکر را خلیفه گردانند بعد از آن
چنانچه در حیات حضرت رسول صلی الله علیه و آله چنین توطیه کرده بودند و چون منافقان انصار خواستند که خلافت را برای سعد بن عباده
بگیرند با منافقان مهاجران مقاومت نتوانستند کرد و مغلوب شدند و چون بیعت ابو بکر تمام شد مردی بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع آمد
در وقتی که آن حضرت بیل در دست داشت و قبر منور حضرت رسول صلی الله علیه و آله را می ساخت گفت منافقان صحابه با ابو بکر بیعت کردند
از ترس آنکه مبادا شما خارج شوید نمی خواهند که غصب حق شما نمایند پس حضرت بیل که در دست داشت بر زمین گذاشت و این آیات
را خواند بسم الله الرحمن الرحیم الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله
الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین ام حسب الذین یعملون السیئات ان یسبقونا ساء ما یحکمون و تفسیر این قصه بعد از این در مجلد
دیگر مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و شیخ طوسی بسند معتبر روایت کرده است که کسی از حضرت امام محمد تقی علیه السلام پرسید که آیا حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه غسل کرد در وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را غسل داد در جواب نوشت که طاهر و مطهر بود حضرت رسول ص و لیکن حضرت امیر المؤمنین ع
غسل کرد و سنت چنین جاری شد که هر میتی را که مس نمایند غسل کنند و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و سایر محدثان خاصه و عامه روایت
کرده اند که در روز شوری که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه حجت بر آن منافقان القا می نمود و فرمود که آیا در میان شما
کسی هست بغیر از من که حضرت رسول را غسل داده باشد با ملائکه مقربین که نازل شده بودند با بوها و کفنهای بهشت و ملائکه
برای من اعضای آن حضرت را می گردانیدند و من سخن ایشان را می شنیدم که می گفتند بپوشانید عورت پیغمبر خود را تا حق تعالی شما را
بپوشاند همه گفتند نه باز فرمود که آیا بغیر از من کسی در میان شما هست که حق تعالی بسوی او تعزیت فرستاده باشد در وقتی که حضرت رسالت ص
از دنیا رفت و فاطمه زهرا بر آن حضرت می گریست ناگاه شنیدیم صدای از پس در و گوینده را نمی دیدیم که گفت السلام علیکم
اهل البیت ورحمة الله وبرکاته پروردگار شما سلام می رساند شما را و می فرماید که در ثواب و رحمت آلهی خلف و عوض هست از هر
مصیبتی و تسلی فرماینده است از هر گذشته و تدارک نماینده است از هر فوت شده پس بعزت خدا صبر کنید و بدانید که همه اهل زمین
می میرند و از اهل آسمان کسی باقی نمی ماند والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و در آن وقت نبود در آن خانه بغیر از من و فاطمه و حسن و
حسین و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در میان ما خوابیده بود و جامه بر روی او پوشانیده بودیم آن منافقان گفتند نه باز
فرمود که سوگند میدهم شما را بخدا که آیا بغیر از من در میان شما کسی هست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حنوط بهشت را با او داده باشد
و فرموده باشد که آن را سه قسمت کن و ثلث آن را حنوط کن و یک ثلث را برای دختر من و یک ثلث را برای خود نگاه دار گفتند نه
باز فرمود که سوگند میدهم شما را بخدا که آیا بغیر از من در میان شما کسی هست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله هزار کلمه با و تعلیم
نموده باشد گفتند نه و کلینی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بریاض خلد
رحلت نمود حضرت فاطمه صلوات الله علیها را از وفات آن حضرت و جور منافقان امت حزنی رو داد که بغیر از حق تعالی کسی نداند

از ان

اندوهناک شده پس حق تعالی جبرئیل را بنزد آنحضرت میفرستاد که نزد آنحضرت سخن گوید و شدت اندوه آنحضرت را تسکین نماید هر روز جبرئیل می آمد
و دلداری آنحضرت مینمود و خبر میداد آنحضرت را از قرب و منزلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد حق تعالی و درجات و منازل آنحضرت را
و آنچه بعد از آن حضرت بر ذریت مطهر آنحضرت واقع شد از مصیبتها و ظلمها و آنچه بر دشمنان ایشان واقع خواهد شد از عذابها و هرکه از ایشان
است مستحق شقی و یا مستوجب حق یا باطل خواهد یافت چون حضرت فاطمه این حالت را مشاهده نمود با حضرت امیرالمؤمنین ع گفت که کسی نزد
من می آید و سخنان میگوید حضرت امیر فرمود که ای فاطمه هرگاه او بنزد تو آید مرا خبر کن پس هرگاه که جبرئیل می آمد حضرت فاطمه حضرت امیر را
خبر میکرد و آنچه جبرئیل میگفت حضرت امیر مینوشت تا آنکه کتابی جمع شد و آنست مصحف فاطمه و آن مشتمل است بر جمیع احوال آینده تا
روز قیامت و آن کتاب اکنون در نزد حضرت قائم علیه السلام است و مشهورست آنکه حضرت فاطمه بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
هفتاد و پنج روز زنده ماند و پیوسته در شدت الم بود تا بپدر خود ملحق گردید صلوات الله علیها و علی ابیها و بعلها و اولادها الطیبین الطاهرین
و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین فصل سیم در بیان احوالی چند است که بعد از دفن آنحضرت واقع شد و آنچه نزد ضریح مقدس
آنحضرت ظاهر گردید و غرایب احوال روح مقدس آنحضرت • شیخ طوسی روایت کرده است که چون خواستند عمارت روضه آنحضرت را بالا برند از
ازاره قبر آنحضرت و نزدیک پای آنحضرت مشکی ظاهر شد که مانند آن خوشبوئی ندیده بودند • و کلینی بسند معتبر روایت کرده است از جعفر بن مثنی
خطیب که گفت من در مدینه بودم که خراب شد سقف مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله از موضعی که بر قبر شریف آنحضرت بود
و بنایان و کارکنان بالا میرفتند و فرود می آمدند پس من به اسمعیل بن عمار گفتم که از حضرت صادق سؤال کنیم که آیا میتوانیم بالا
رفت که بر قبر مقدس آنحضرت مشرف شویم و نظر کنیم روز دیگر اسمعیل برای ما خبر آورد که حضرت فرموده که من نمیخواهم برای
احدی که بر قبر آنحضرت مشرف شود و ایمن نیستم که ببیند چیزی که دیده اش نابینا شود بسبب آنکه ببیند که آنحضرت ایستاده است و نماز
میکند یا آنکه او را ببیند که آنحضرت با بعضی از زنان طاهره خود نشسته است و صحبت میدارد • بسند صحیح از حضرت صادق ع
روایت کرده است که در سال چهل و کم هجرت معویه علیه اللعنه اراده حج کرد و نجاری را با چوبها و آلتها فرستاد و نامه بوالی مدینه نوشت
که منبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بکن بقدر منبری که من در شام دارم پس چون اراده کندن منبر آنحضرت کردند آفتاب منکسف
شد و زلزله عظیم در زمین بهم رسید و ایشان دست برداشتند و آن قصه را بمعویه نوشتند و آن ملعون در جواب ایشان نوشت
که آنچه نوشته ام البته میباید کرد پس ایشان منبر آنحضرت را بجهة آن ملعون کندند و بزرگ کردند • و صفار و دیگران بسندهای صحیح
و معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند که حضرت رسالت ع روزی به اصحاب خود فرمود که بعد از فوت من عملهای شما را بر من عرض مینمایند
پس هر عملی نیک که از شما می بینم برای شما طلب آمرزش مینمایم پس مردی از منافقان گفت یا رسول الله چگونه برای ما دعا خواهی کرد که
استخوانهای شما خاک شده باشد حضرت فرمود که نه چنین است زیرا که حق تعالی گوشتهای ما را بر زمین حرام کرده است و بدن ما در
زمین نمی پوسد و کهنه نمیشود • و بسندهای معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند که هیچ پیغمبری و وصی پیغمبری در زمین زیاده از سه
روز نمیماند تا آنکه روح و گوشت و استخوان او بآسمان بالا میرود و مردم بسوی محل آثار ایشان میروند و از دور بر ایشان سلام

[illegible]

مردم بایشان میرسد و بسند های معتبر از حضرت روایت کرده اند که چون ابو بکر لعین از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه غصب خلافت
کرد حضرت با او فرمود که آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله ترا امر نکرد که اطاعت من بکنی ابو بکر گفت نه و اگر نه مرا امر میکرد هر آینه میکردم حضرت فرمود که
اگر الحال پیغمبر را ببینی و ترا امر کند باطاعت من آیا خواهی کرد گفت آری حضرت فرمود که با من بیا بسوی مسجد قبا چون بمسجد قبا رسیدند
ابو بکر دید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایستاده است نماز میکند چون حضرت از نماز فارغ شد حضرت امیر گفت یا رسول الله
ابو بکر انکار میکند که تو او را امر باطاعت من کرده حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود با ابو بکر که من مکرر ترا امر کردم باطاعت
او برو و او را اطاعت کن ابو بکر چون برگشت بسیار ترسید و در راه عمر را دید عمر گفت ترا چه میشود ابو بکر گفت که حضرت رسول امر
بمن چنین گفت عمر گفت هلاک شوند امتی که چون تو احمقی را والی خود کرده اند مگر نمیدانی که اینها از سحر بنی هاشم است و
در کتاب اختصاص و سایر کتب بسند های معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که چون گریبان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
گرفته برای بیعت ابو بکر بمسجد کشیدند حضرت در برابر قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایستاد و گفت آنچه هارون در جواب
موسی گفت که یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی یعنی ای برادر من و ای فرزند مادر من بدرستی که قوم مرا ضعیف کردند
و نزدیک شد که مرا بکشند پس دستی از قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد بسوی ابو بکر که همه شناختند که دست آنحضرت است و صدائی که
همه دانستند که صدای آنحضرت است گفت اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلا یعنی آیا کافر شدی بآن خدا
وندی که ترا خلق کرده است از خاک پس از نطفه پس ترا مردی گردانیده است و بروایت دیگر دستی از قبر ظاهر شد و بر
آن نوشته بود اکفرت یا عمر بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلا و صفار و دیگران بسند های معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت باصحاب خود فرمود که چرا آزرده میکنید حضرت رسول صلی الله علیه و آله را گفتند ما چگونه آزرده
میکنیم حضرت فرمود که مگر نمیدانید که اعمال شما را بر آنحضرت عرض میکنند و چون معصیتی از شما می بیند آزرده میشود و کلینی و
و دیگران بسند های معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که چون شب جمعه میشود رخصت میدهند روح رسول خدا صلی الله علیه و آله را
و ارواح پیغمبران گذشته را و اوصیای گذشته را و روح امام زمان را پس ایشان را بعرش بالا میبرند و هفت شوط بر دور
عرش طواف میکنند و نزد هر قائمه از قائمهای عرش دو رکعت نماز میگذارند و چون صبح میشود علم ایشان بسیار زیاده گردیده است
و در روایت معتبر دیگر وارد شده است که چون حق تعالی می خواهد علم تازه بر امام زمان افاضه نماید بغیر از حلال و حرام
پس آن علم را ملکی میفرستد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنرا بر آنحضرت عرض مینماید پس حضرت میفرماید که ببر و نزد علی علیه السلام
این علم را و برسان چون نزد امیر المؤمنین صلوات الله علیه می آید آنحضرت میفرماید که ببر و نزد حسن و همچنین هر امامی بسوی
امامی دیگر میفرستد تا بامام زمان میرسد و حمیری و صفار بسند های معتبر روایت کرده اند که حضرت امام رضا علیه السلام
فرمود که من دیشب حضرت رسول صلی الله علیه و آله را دیدم و در همین موضع او را در بر گرفتم و در بیان تاریخ ولادت
و وفات و بعضی از احوال ائمه و مناقب شریفه حضرت سیدة النساء عالمیان و مخدومه ملائکه مقربان فاطمه زهرا صلوات الله
علیها

فصل [illegible] در بیان ولادت با سعادت آنحضرت است کلینی بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که ولادت
پنج سال بعد از بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد و سن شریف آنحضرت در هنگام وفات هیجده سال و هفتاد و پنج روز بود و در کشف الغمه
مثل این را از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است و شیخ طوسی رحمه الله در مصباح و غیر آن و اکثر محققان علما ذکر کرده‌اند که ولادت آنحضرت
در روز بیستم ماه جمادی الثانی بود و گفته‌اند که روز جمعه بود و در سال دوم بعثت و بعضی گفته‌اند که در سال پنجم از بعثت بود و عامه روایت کرده‌اند که ولادت
آنحضرت پنج سال پیش از بعثت بود و قول اول اشهر و اقوی است و طبرسی و امامی در دلایل الامامه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که ولادت حضرت فاطمه در بیستم ماه جمادی الثانیه بود در سال چهل و پنجم ولادت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پس هشت سال در مکه معظمه ماند
و ده سال در مدینه شریفه و هفتاد و پنج روز بعد از وفات حضرت در سیم ماه جمادی الآخر سال یازدهم هجرت بدرجات جنت انتقال نمود
از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت فاطمه متولد شد در روزی بقدر آنکه اطفال دیگر در یکماه بزرگ شوند
نمو میکرد و در هفته بقدر ماهی و در ماهی بقدر سالی و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بمدینه هجرت نمود ام سلمه را نکاح کرد و حضرت فاطمه را
باو سپرد که خدمت و تربیت نماید ام سلمه گفت خدا گواست که من از او ادب می‌آموختم و او را حاجت بآموختن ادب نبود و
همه چیز را بهتر از من و دیگران میدانست و ابن بابویه بسند معتبر از عبدالله بن عباس روایت کرده است که روزی عایشه بنزد
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد دید که آنحضرت فاطمه زهرا را می‌بوسد گفت آیا دوست میداری فاطمه را یا رسول الله حضرت فرمود
که خدا گواست که اگر بدانی که من چه قدر او را دوست میدارم هر آینه دوستی تو باو زیاده خواهد شد بدرستیکه در شب معراج چون باسمان
چهارم رسیدم جبرئیل اذان گفت و میکائیل اقامه گفت پس جبرئیل گفت که پیش بایست یا محمد که با تو نماز کنیم من گفتم یا جبرئیل آیا من تقدم
جویم بر تو در نماز جبرئیل گفت که بلی بدرستیکه حق تعالی فضیلت داده است پیغمبران مرسل خود را بر ملائکه مقربین و ترا بخصوص زیاده
داده است بر همه عالمیان پس من پیش رفتم و با اهل آسمان چهارم نماز کردم پس بجانب راست نظر کردم ابراهیم را دیدم در باغی
از باغهای بهشت و گروهی از ملائکه دیدم که بر گرد او بر آمده بودند پس از آنجا بالا رفتم بسوی پنجم آسمان و از آنجا باسمان
ششم رفتم پس در آنجا ندای حق تعالی بمن رسید که ای محمد نکو پدریست پدر تو ابراهیم و نیکو برادریست برادر تو علی پس چون بحجب رسیدم
جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت گردانید چون داخل شدم درختی از نور مشاهده کردم و در پای آن درخت دو ملک
دیدم که حله‌ها و زیورها بر هم می‌پیچیدند گفتم ای حبیب من جبرئیل این درخت از برای کیست و این حله‌ها و زیورها از کیست
گفت اینها از برادر تو علی بن ابیطالب است و این دو ملک پیوسته از برای او زیورها و حله‌ها می‌پیچند تا روز قیامت پس قدری
پیشتر رفتم و رطبی مشاهده کردم از مسکه نرم‌تر و از مشک خوشبوتر و از عسل شیرین‌تر پس یک رطب از آنها تناول کردم و
آن رطب نطفه شد در صلب من چون بزمین آمدم با خدیجه مقاربت نمودم و او بفاطمه علیها السلام حامله شد پس فاطمه
حوریه انسیه است که در ظاهر بصورت انسان است و در صفات و اخلاق بموافق حوریان است پس هرگاه مشتاق
میشوم بسوی بهشت فاطمه را میبویم و از او بوی بهشت می‌یابم و [illegible] بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در ما

حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفتند که چه سبب بسیار میبوسی فاطمه را و در بر میگیری او را و نزدیک مینمائی او را و نسبت باو لطفی چند میداری که
نسبت بدختران خود نمینمائی حضرت فرمود که سببش آن است که جبرئیل علیه السلام مرا از سیبهای بهشت برای من آورد پس
آن را تناول کردم نطفه شد در صلب من پس با خدیجه مقاربت کردم بفاطمه حامله شد و من پیوسته از او بوی بهشت میشنوم
و علی بن ابراهیم و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بسیار میبوسید
حضرت فاطمه صلوات الله علیها را و بر طبع عایشه این معنی گران بود چون در بعضی از روزها اظهار این معنی نمود حضرت
فرمود ای عایشه چون مرا بآسمان بردند و داخل بهشت شدم جبرئیل مرا نزدیک درخت طوبی برد و از میوه های آن درخت بمن داد و تناول
کردم و حق تعالی آن را آبی گردانید در پشت من چون بزمین آمدم با خدیجه مقاربت کردم و او بفاطمه حامله شد پس هرگاه که او را
میبوسم بوی درخت طوبی از او استشمام مینمایم و در کتاب معانی الاخبار بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی خلق کرد نور حضرت فاطمه صلوات الله علیها را پیش از آنکه بیافریند آسمانها و زمینها را بعضی از مردم گفتند
که یا رسول الله پس او از جنس انس نیست حضرت فرمود که فاطمه در باطن حوریه است و بظاهر انسیه گفتند یا رسول الله حقیقت این سخن را برای ما
بیان فرما حضرت فرمود که حق تعالی فاطمه را از نور خود آفرید پیش از آنکه آدم را خلق کند در هنگامی که ارواح خلایق را آفرید چون حق تعالی
آدم را خلق کرد نور فاطمه را بر آدم عرض کرد صحابه گفتند یا رسول الله خوراک او چه بود فرمود که طعام او تسبیح و تهلیل و تحمید حق تعالی بود پس چون
حق تعالی آدم را خلق کرد و از صلب او بیرون آورد خواست که فاطمه را از صلب من بیرون آورد نور فاطمه را سیبی گردانید در بهشت و جبرئیل
آن سیب را برای من آورد و گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته یا محمد گفتم و علیک السلام و رحمة الله ای حبیب من جبرئیل پس
جبرئیل گفت ای محمد پروردگار تو سلام میرساند ترا گفتم از او است سلام و بسوی او برمیگردد سلامها پس جبرئیل گفت
یا محمد این سیبی است که حق تعالی بهدیه فرستاده است بسوی تو از بهشت پس من آن سیب را گرفتم و بسینه خود چسبانیدم جبرئیل گفت
یا محمد خداوند جلیل فرموده که این سیب را بخور چون آن سیب را پاره کردم نوری از آن ساطع گردید که من ترسان شدم جبرئیل گفت
چرا تناول نمیکنی بخور و مترس بدرستی که این نور از کسی است که نام او در آسمان منصوره است و در زمین فاطمه است گفتم ای
حبیب من جبرئیل چرا او را در آسمان منصوره میگویند و در زمین فاطمه جبرئیل گفت او را در زمین فاطمه میگویند از برای
آنکه قطع کرده است شیعیان خود را از آتش جهنم و دشمنان خود را از محبت خود بریده است و در آسمان او را منصوره میگویند برای
آنکه حق تعالی ان خود را نصرت و یاری میکند چنانچه حق تعالی میفرماید و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر من یشاء و در کتاب عیون المعجزات
از عمار بن یاسر رضی الله عنه روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نزد فاطمه صلوات الله علیها رفت چون
نظر فاطمه بر آنحضرت افتاد گفت یا علی نزدیک من بیا تا خبر دهم ترا از آنچه بوده است و خواهد بود تا روز قیامت و چون
حضرت امیر المؤمنین این سخن را از فاطمه شنید برگشت و بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد چون حضرت رسول نظرش بر آنحضرت افتاد فرمود
که نزدیک من بیا ای ابوالحسن چون نزدیک آنحضرت نشست فرمود میخواهی خبر دهم ترا یا تو مرا خبر میدهی حضرت امیر صلوات الله علیه گفت که

سخن گفتن

سخن گفتن تو بهتر است یا رسول الله پس آنچه میان آنحضرت و حضرت فاطمه گذشته بود بیان فرمود پس حضرت امیر فرمود که آیا نور فاطمه
نور ماست حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که مگر نمیدانی یا علی که نور فاطمه از نور ماست حضرت امیر بسجده درآمد و شکر الهی بجا
آورد و بسوی فاطمه صلوات الله علیها مراجعت نمود حضرت فاطمه فرمود که رفتی نزد پدرم و آنچه من بتو گفتم بپدرم گفتی حضرت امیر فرمود
که بلی چنین بود ای فاطمه پس فاطمه گفت که ای ابو الحسن بدرستی که حق تعالی آفرید نور مرا و نور من تسبیح حق تعالی میکرد پس نور مرا سپرد در درختی
از درختهای بهشت و آن درخت از نور من روشن شد پس چون در شب معراج پدرم داخل بهشت شد حق تعالی الهام نمود او را که میوه ان
را از آن درخت بچیند و تناول فرمود پس نور من در صلب او قرار گرفت پس نور من از صلب او منتقل برحم خدیجه دختر خویلد گردید پس من
از آن نور بوجود آمدم و چون متولد شدم علم گذشته و آینده را میدانستم ای ابو الحسن مؤمن بنور خدا نظر میکند و ابن بابویه رحمه الله
به سند معتبر از مفضل بن عمر روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم که چگونه بود ولادت حضرت فاطمه صلوات الله
علیها حضرت فرمود که چون خدیجه اختیار مزاوجت حضرت رسول صلی الله علیه وآله نمود زنان که [illegible] داشتند از و هجرت نمودند و سلام
بر او نمیکردند و نمیگذاشتند که زنی نزد او برود پس خدیجه را باین سبب وحشتی بزرگ عارض شد پس غم و جزع خدیجه برای حضرت
بود که مبادا از شدت عداوت ایشان آسیبی بآنحضرت برسد پس چون بحضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها حامله شد حضرت فاطمه
در شکم او با او سخن میگفت و مونس او بود و او را صبر میفرمود و خدیجه آن حالت را از حضرت پنهان داشت پس روزی
آنحضرت داخل شد و شنید که خدیجه سخن میگوید و کسی را نزد او ندید فرمود که ای خدیجه با که سخن میگویی خدیجه عرض نمود که این فرزندی که
در شکم منست با من سخن میگوید و مونس منست حضرت فرمود که اینک جبرئیل مرا خبر میدهد که او دختر است و او نسل طاهره میمنت
با برکت است و حق تعالی نسل مرا از او بوجود خواهد آورد از نسل او امامان و پیشوایان دین بهم خواهند رسید و حق تعالی بعد از انقضای وحی ایشان
را خلیفهای خود خواهد گردانید در زمین و پیوسته خدیجه درین حالت بود تا آنکه ولادت حضرت فاطمه نزدیک شد و چون درد زاییدن را
دریافت کس نزد زنان قریش و فرزندان هاشم فرستاد که نزد او حاضر شوند ایشان در جواب او فرستادند که فرمان
ما نبردی و قبول قول ما نکردی و زن یتیم ابو طالب شدی که فقیر است مالی ندارد و ما باین سبب بخانه تو نمیآییم و متوجه تو نمیشویم
خدیجه چون پیغام ایشان را شنید بسیار اندوهناک شد درین حالت ناگاه دید که چهار زن گندم گون بلند بالا نزد او حاضر شدند
و بزنان بنی هاشم شبیه بودند خدیجه از دیدن ایشان بترسید پس یکی از ایشان گفت که مترس ای خدیجه که ما رسولان پروردگاریم
بسوی تو و ما خواهران توییم منم ساره زوجه ابراهیم خلیل و این آسیه دختر مزاحم است که رفیق تو و زن شوهر تو خواهد بود
در بهشت و سیم مریم دختر عمران است و چهارم کلثوم خواهر موسی بن عمران است حق تعالی ما را فرستاده است که در وقت ولادت
نزد تو باشیم و ترا باین حالت معاونت نماییم پس یکی از ایشان در جانب راست خدیجه نشست و دیگری در جانب چپ و سیمی از
پیش رو و چهارم در پس سر پس فاطمه صلوات الله علیها پاک و پاکیزه فرود آمد و چون بزمین رسید نوری ساطع گردید که تا همه خانههای مکه
را روشن کرد و در مشرق و مغرب زمین موضعی نماند مگر از آن نور روشن شد و ده نفر از حور العین بآنخانه درآمدند و هر یک

ابریق و طشتی از بهشت در دو دست ایشان بود و ابریقهای ایشان مملو بود از آب کوثر پس آن زنی که در پیش روی خدیجه نشسته بود حضرت فاطمه را برداشت
و به آب کوثر غسل داد و دو جامه سفید بیرون آورد که از شیر سفیدتر و خوشبوتر از عنبر بودند و حضرت فاطمه را در یکی پیچید و جامه دیگر را
مقنعه او کرد آنگاه پس او را به سخن درآورد فاطمه گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی رسول الله سید الانبیاء و ان بعلی سید الاوصیاء
و ولدی سادة الاسباط یعنی گواهی میدهم به یگانگی خدا و آنکه پدرم رسول خدا و بهترین پیغمبرانست و شوهرم بهترین اوصیای
پیغمبرانست و فرزندانم بهترین فرزندزادهای پیغمبرانند پس بر هر یک از آن زنان سلام کرد و هر یک را بنام ایشان خواند پس
آن زنان شادی کردند و حوریان بهشت خندان شدند و یکدیگر را بشارت دادند و اهل آسمانها یکدیگر را بشارت دادند
بولادت فاطمه و در آسمان نوری روشن هویدا شد که پیشتر چنان نوری مشاهده نکرده بودند پس آن زنان گفتند ای
خدیجه بگیر این دختر را که طاهره و مطهره است و پاکیزه و با برکت است و حق تعالی برکت داده است او را و
نسل او را پس خدیجه آنحضرت را گرفت شاد و خوشحال و پستان خود را در دهان او گذاشت پس فاطمه در روزی آنقدر نمو میکرد
که اطفال دیگر در ماهی و در هر ماهی آنقدر نمو میکرد که اطفال دیگر در سالی نمو کنند ... در بیان اسماء شریفه و بعضی
از فضایل آنحضرت است ابن بابویه رحمه الله بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت فاطمه صلوات الله علیها
نه نام است نزد خداوند عالمیان فاطمه و صدیقه و مبارکه و طاهره و زکیه و رضیه و مرضیه و محدثه و زهرا پس حضرت فرمود که اگر
حضرت امیرالمؤمنین فاطمه را تزویج نمیکرد کفوی نبود او را در روی زمین تا روز قیامت نه آدم و نه انبیایی که بعد از او بودند
صدیقه یعنی معصومه است و مبارکه یعنی صاحب برکت در علم و فضل و کمالات و معجزات و اولاد کرام و طاهره یعنی پاکیزه از
صفات نقص و زکیه یعنی نمو کننده در کمالات و خیرات و رضیه یعنی راضی بقضای حق تعالی و مرضیه یعنی پسندیده خدا و دوستان
خدا و محدثه یعنی ملک با او سخن میگفت و زهرا یعنی نورانی بنور صوری و معنوی بدانکه این حدیث شریف دلالت میکند بر آنکه حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه از جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان بعد از پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله افضل است بلکه استدلال بر افضلیت حضرت فاطمه
صلوات الله علیها نیز کرده اند و شیخ در کتاب علل الشرایع بسند معتبر روایت کرده است که ابان بن تغلب از حضرت صادق ع روایت
کرده است که بچه سبب فاطمه علیها السلام را زهرا مینامند حضرت فرمود برای آنکه حضرت فاطمه در روزی سه مرتبه برای حضرت امیرالمؤمنین ظاهر
میشد یکمرتبه در اول روز که فاطمه بنماز بامداد می‌ایستاد و مردم در میان رختخوابهای خود بودند نوری سفید از او
ساطع میگردید و در جمیع حجره‌های مدینه داخل میشد و دیوارهای ایشان از آن نور سفید میشد و مردم از آن حال تعجب مینمودند و نزد
حضرت رسول صلی الله علیه و آله میشتافتند و از سبب آن نور سؤال میکردند پس حضرت میفرمود که بروید بخانه فاطمه تا سبب آن نور
بر شما ظاهر شود چون بخانه آنحضرت می‌آمدند و میدیدند که آنحضرت در محراب عبادت نشسته است و بنماز مشغولست و از روی انورش آن
نور ساطع است پس میدانستند که آنچه که مشاهده کرده اند از آنحضرت است و چون هنگام زوال شمس میشد و حضرت فاطمه مهیای نماز
پیشین میگردید نور زردی از چهره‌اش ساطع میشد و در جمیع حجره‌های مدینه داخل میشد و از آن نور در و دیوار و جامها و رنگهای ایشان زرد میشد

پس بخانه

چون بخانهٔ آنحضرت می‌آمدند و از سبب آن حال سؤال میکردند جواب حضرت ایشان را بخانهٔ فاطمه صلوات الله علیها میفرستاد چون بخانهٔ آنحضرت میرفتند
آنحضرت را در محراب عبادت می‌یافتند که بنماز ایستاده است و نور زردی از روی مبارکش ساطع است پس میدانستند که آنچه دیده‌اند
از نور روی انور آنحضرت بوده است و چون آخر روز میشد از روی فرح و شادی و شکر نعمت الهی پس نور سرخی که از روی مبارک آنحضرت ساطع میشد
و اطراف خانهای مدینه میشد و دیوارهای ایشان را سرخ مینمود و از مشاهده آن حال متعجب میشدند و بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
می‌آمدند و از علت آن سؤال میکردند و حضرت ایشان را بخانهٔ حضرت فاطمه میفرستاد پس آنحضرت را مشاهده میکردند که در محراب عبادت نشسته
بتسبیح و تمجید الهی مشغول است و از گونهٔ انورش نور سرخی ساطع است پس میدانستند که آنچه دیده‌اند از آثار نور جمال با کمال آنحضرت است و پیوسته این
نور در جبین انور آنحضرت بود تا آنکه حضرت امام حسن علیه السلام متولد شد و آن نور بجبین مبین آنحضرت منتقل شد و پیوسته آن نور بامامت
و از امامی بامامی منتقل میشود تا روز قیامت و بسند معتبر روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدند که چه سبب فاطمه صلوات الله
علیها را زهرا نامیدند حضرت فرمود که زیرا که حق تعالی آن حضرت را خلق کرد از نور عظمت خود چون او را آفرید آسمانها و زمینها از نور وی
روشن شد و دیدهای ملائکه را خیره کرد و همه از برای حق تعالی بسجده افتادند و گفتند خداوندا و بزرگا این چه نور است
حق تعالی وحی کرد بسوی ایشان که این نوریست که از نور خود آفریده‌ام و در آسمان ساکن گردانیده‌ام و از عظمت خود او را خلق کرده‌ام بیرون
خواهم آورد از صلب پیغمبری از پیغمبران خود که او را زیادتی داده‌ام بر جمیع پیغمبران و از این نور بیرون خواهم آورد پیشوایان دین را
که قیام نمایند بامر من و هدایت کنند مردم را بدین حق من و ایشان را خلیفهای خود کرده‌ام در زمین بعد از آنکه وحی من از زمین
منقطع شود و بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که حضرت فاطمه صلوات الله علیها را از آن سبب زهرا نامیدند
که چون در محراب خود بعبادت می‌ایستاد نور او اهل آسمان را روشنی میبخشید چنانچه ستارگان آسمان روی
زمین را روشنی میدهند و بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه روایت کرده است که حق تعالی در این آیه
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و قمر از قبیل پدر خواهد خواست و هر یک از ایشان طمع در خلافت آنحضرت خواهند کرد
چون حضرت فاطمه صلوات الله علیها بوجود آمد او را فاطمه نامید زیرا که خبر داد که خلافت آنحضرت در شوهر و فرزندان او است
و بولادت آنحضرت قطع طمع دیگران از خلافت شد زیرا که فاطمه مشتق از فطم است و فطم بمعنی قطع و بریدن است و بسند
معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت فاطمه صلوات الله علیها متولد شد حق تعالی ملکی فرستاد که بر زبان محمد صلی الله علیه و آله جاری
گردانید که آنحضرت او را فاطمه نامید پس فاطمه خطاب کرد که ترا بعلم بریدم از جهل و ترا بریدم از حایض شدن پس حضرت باقر فرمود
بخدا سوگند که حق تعالی او را در روز الست بعلم خود مخصوص و از کثافت حیض و آلودگیها پاک و مطهر گردانید و در احادیث
متواتره از طرق خاصه و عامه روایت شده است که آنحضرت را برای این فاطمه نامیدند که حق تعالی او را و دوستان او را از آتش
جهنم بریده است و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت فاطمه صلوات الله علیها در روز
قیامت بر کنار جهنم خواهد ایستاد و در آن روز در میان دو چشم هر کس نوشته خواهد شد که مؤمن است یا کافر پس امر کنند در

امروز یکی از محبان اهل بیت مرا که گناه بسیار کرده باشد که او را بجهنم برند او را چون نزدیک جهنم رسند آن گناهکار فاطمه را شفاعت کند پس فاطمه گوید که حق تعالی و عزت
و ذریت آنحضرت است پس گوید که ای خدای من و سید من مرا فاطمه نامیدی و مرا وعده دادی که بسبب من دوستان مرا و ذریت مرا از آتش جهنم آزاد گردانی
و وعده تو حق است و خلاف در وعده نمیکنی پس حق تعالی ندا فرماید که راست گفتی ای فاطمه بدرستی که من ترا فاطمه نامیدم و بریدم و قطع
کردم ترا و هر که ترا دوست دارد و امامان از ذریت ترا دوست دارد از آتش جهنم و وعده من حق است و خلاف ندارد و امر کردم که بنده ترا
بسوی جهنم برند تا تو او را شفاعت کنی و شفاعت ترا در حق او قبول کنم و ظاهر گردد بر ملائکه و انبیا و رسولان من قدر و منزلت تو در
نزد من پس هر که را که در میان دو دیده او نوشته که مؤمن است دستش را بگیر و داخل بهشت گردان :: ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که بچه سبب فاطمه را بتول می نامی فرمود که برای آنکه خونی که سایر زنان می بینند او نمی بیند و دیدن خون
در دختران پیغمبر ناخوش است :: و در روایت دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که در فاطمه علت و کثافتهای زنان نمی باشد
و ابن شهرآشوب روایت کرده است که از حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه سؤال کردند که چرا حضرت فاطمه را زهرا نامیدند فرمود از برای آنکه
روی آنحضرت برای جناب حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در اول روز میدرخشید مانند آفتاب تابان و در هنگام زوال مانند
ماه منیر و نزد غروب آفتاب مانند ستاره روشن :: و بسند معتبر روایت کرده است که از جعفر صادق ع پرسیدند که فاطمه را بچه سبب زهرا
نامیدند حضرت فرمود برای آنکه از برای فاطمه علیها السلام قبه در بهشت هست از یاقوت سرخ و بلندی آن قبه بقدر یک سال راه است و بقدرت
حق تعالی در میان هوا ایستاده است نه از بالا علاقه دارد که آن را نگاه دارد و نه از زیر ستونی دارد که بر آن قرار گیرد و آن قبه را صد
هزار در است و بر هر دری هزار ملک ایستاده است می بینند آن قبه را اهل بهشت مانند ستاره که ستارگان را در آسمان می بینند
پس میگویند این قبه زهرا و نورانی از فاطمه سیدة النساء است و دیلمی در کتاب ارشاد القلوب از سلمان فارسی رضی الله
عنه روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود ناگاه عباس عم آنحضرت داخل شد و سلام کرد حضرت جواب او را فرمود
و او را مرحبا گفت پس عباس گفت که بچه سبب بر ما فضیلت یافته است علی بن ابی طالب و حال آنکه اصل ما یکی است حضرت فرمود
که ای عم حق تعالی آفرید مرا و علی را در وقتی که نه آسمان بود و نه زمین و نه بهشت بود و نه دوزخ و نه لوح بود و نه قلم و چون حق تعالی خواست که ابتدا کند آفرینش را
که ما را بیافریند تکلم نمود بکلمه و از آن نوری بهم رسید پس کلمه دیگر فرمود و از آن روحی بهم رسید پس آن نور را با آن روح ممزوج کرد پس مرا
و علی را از آن نور و روح آفرید پس از نور من عرش را بیرون آورد پس علی علیه السلام بزرگتر است و جلیل تر است از آسمانها پس بیرون آورد
از نور حسن نور آفتاب را و از نور حسین ماه را پس ایشان بزرگترند از آفتاب و ماه پس ملائکه تسبیح حق تعالی میکردند و میگفتند سبوح
قدوس چه بسیار گرامیند این نورها نزد حق تعالی چون حق تعالی خواست که امتحان کند ملائکه را برای ایشان فرستاد ابری
تاریک چنان فرو گرفت ایشان را یعنی ملائکه را که یکدیگر را نمی دیدند ملائکه گفتند ای خداوند ما و سید ما و بزرگ ما روزی که ما را
آفریدی تا حال چنین حالتی مشاهده نکرده بودیم پس از تو سؤال میکنیم بحق این نورها که این ظلمت را از ما برگردانی پس حق تعالی
نور حضرت فاطمه را آفرید مانند قندیلی و بر کنگره عرش آویخت و از نور آن آسمانهای هفتگانه و زمینها روشن گردید و باین سبب فاطمه را
زهرا نامیدند

زهرا نامیدند پس ملائکه تسبیح و تقدیس حق تعالی کردند و حق تعالی فرمود که بعزت و جلال خودم سوگند یاد میکنم که ثواب تسبیح و تقدیس
شما ملائکه را تا روز قیامت مقرر دارم برای محبّان این زن و پدرش و شوهرش و فرزندان او ۀ و ابن شهرآشوب روایت کرده است که کنیتهای
آن حضرت ام الحسن و ام الحسین و ام الائمه و ام ابیها بود و اسمای آن حضرت فاطمه و بتول و حصان و حره و سیده و زهرا و حورا و مبارکه و طاهره و
راضیه و زکیه و مرضیه و محدثه و مریم الکبری و صدیقه الکبری بود فصل در بیان مناقب و فضایل و بعضی از احوال و معجزات آن حضرت
شیخ مفید و ابن بابویه و دیگران بسندهای معتبر از امام محمد باقر ع روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی غضب میکند
برای غضب فاطمه و خوشنود میشود برای خوشنودی فاطمه و ابن بابویه بسندهای معتبر از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما روایت کرده
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی از زنان چهار کس اختیار کرده است مریم و آسیه و خدیجه و فاطمه و بسند بسند معتبر از حضرت امام رضا
ع روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما بهترند از جمیع اهل زمین بعد از من
و بعد از پدر و مادر ایشان و مادر ایشان بهترین اهل زمین است ۀ و ابن بابویه از طریق مخالفان از مادر انس بن مالک روایت کرده است که
حضرت فاطمه صلوات الله علیها هرگز خون حیض و نفاس ندید ۀ بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدند
که آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه بهترین زنان اهل بهشت است آیا بهترین زنان اهل زمان خود است حضرت فرمود که
مریم بهترین زنان اهل خود و فاطمه بهترین زنان اهل بهشت است از اولین و آخرین پرسیدند که قول رسول خدا ص فرمودند که حسن
و حسین بهترین جوانان اهل بهشتند چگونه است فرمود که بخدا سوگند که ایشان بهترین جوانان اهل بهشتند از گذشتگان و
آیندگان ۀ بسند معتبر روایت کرده است که چون حضرت رسول ص از سفری مراجعت میفرمود اول بخانه حضرت فاطمه صلوات الله علیها
تشریف میبردند و مدتی میماندند و بعد از آن بخانه زنان خود میرفتند پس بعضی از سفرهای آن حضرت فاطمه دو دست برنجن و قلاده
و دو گوشواره نقره ساخته و پرده بر در خانه آویخته بودند چون حضرت از سفر مراجعت فرمودند بخانه فاطمه داخل شدند و
صحابه بر در خانه توقف نمودند و حضرت آن حال را مشاهده نمودند غضبناک بیرون رفتند و بمسجد درآمدند و نزد منبر نشستند
حضرت فاطمه گمان بردند که برای این زینتها بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله چنین بغضب آمدند پس گوشواره و دست
برنجن و گوشوارها را کندند و پرده را گشودند و همه را نزد حضرت فرستادند و با آن شخص که آنها را برد گفت که بگو دختر سلام میرساند
و میگوید که اینها را در راه خدا بده چون نزد آن حضرت آوردند سه مرتبه فرمود که کرد آنچه میخواستم پدرش فدای او باد دنیا از محمد
و آل محمد نیست و اگر دنیا در خوبی نزد خدا برابر پشه میبود در دنیا کافری را شربت آبی نمیداد پس برخاست و بخانه
حضرت فاطمه داخل شد ۀ بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که روزی حضرت فاطمه از پدر بزرگوار خود پرسید
که ای پدر در روز قیامت ترا کجا ملاقات کنم فرمود که ای فاطمه نزد در بهشت در وقتی که علم حمد با من باشد و شفاعت کنم برای
امت خود بسوی پروردگار خود گفت ای پدر اگر آنجا ترا نیابم کجا ترا طلب نمایم فرمود که نزد حوض کوثر در وقتی که امت خود را آب
میدهم از آن حوض گفت ای پدر اگر آنجا نیابم کجا طلب نمایم فرمود که در نزد صراط در وقتی که من ایستاده باشم و گویم خداوندا

و هم بدرستی که خدا از عذاب خود اعانت کرد ایشان را ... فرمود در آن جهنم که طلب کنی در غایتی که استیفا شده و منع نمود شرار با او را بتحقیق ایشان را از آتش خود
پس حضرت فاطمه از این سخن شاد شد و ... بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر ع روایت کرده است که روزی حضرت رسالت پناه ص داخل خانه دختر خود فاطمه را اثر
بود و رنگش متغیر بود ... روی مبارک را زرد کرد و نگاه کرد چون حضرت فاطمه یافت که حضرت ... دید ان ... پس او
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که تو را چه میشود ای فاطمه ... و حضرت فاطمه ... پس حضرت رسول فرمود که
غضب خدا و غضب من بر کسی که خون ترا بریزد ... و شیخ مفید و شیخ طبرسی رحمة الله علیهما از طرق مخالفان روایت کرده اند
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه پاره تن من است هر که او را شاد کند مرا شاد کرده است و هر که او را آزار کند مرا آزار کرده است فاطمه عزیز
ترین مردم است نزد من ... روایت کرده اند که هیچکس از مردان نزد رسول خدا محبوبتر از علی بن ابی طالب ع نبود و از زنان نزد
آنحضرت محبوبتر از فاطمه نبود ... از عایشه روایت کرده اند که روزی حضرت رسول نشسته بود حضرت فاطمه صلوات الله علیها آمد
بسوی آنحضرت آمد مانند رفتار آنحضرت راه میرفت چون آنحضرت نظر بر او افتاد دو مرتبه گفت مرحبا بدختر من پس گفت ای فاطمه
آیا راضی نیستی که چون در قیامت بیائی بهترین زنان مؤمنان یا بهترین زنان این امت باشی و ابن بابویه بسند معتبر از ابن عباس
روایت کرده است که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نشسته بود و حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم نزد آنحضرت بودند پس گفت
خداوندا تو میدانی که اینها اهل بیت منند و گرامی ترین مردمند نزد من پس دوست دار هر که ایشان را دوست دارد و دشمن دار هر که ایشان را
دشمن دارد و دوستی کن با هر که با ایشان دوستی کند و دشمنی کن با هر که با ایشان دشمنی کند و اعانت کن هر که ایشان را اعانت کند و ایشان را
پاکیزه و مطهر گردان از هر گناهی و معصوم گردان از هر گناهی و تقویت کن ایشان را بروح القدس از جانب خود پس حضرت فرمود
که یا علی تو امام این امتی و خلیفه بر امت من بعد از من و تو پیشوای مؤمنانی بسوی بهشت و گویا نظر میکنم بسوی دختر خود فاطمه که بیاید در صحرای
محشر سوار شده بر شتری از نور و از جانب راست او هفتاد هزار ملک باشند و از جانب چپ او نیز هفتاد هزار ملک باشند و همچنین از پیش روی
و از پشت سر او هر یک هفتاد هزار ملک باشند و زنان مؤمنه امت مرا از پی خود برد بسوی بهشت پس هر زنی که در شبانه روزی پنج نماز
واجب را ادا کرده باشد و ماه مبارک رمضان را روزه گرفته باشد و حج خانه خدا کرده باشد و زکوة مال خود را داده باشد و شوهر خود را از خود
راضی داشته باشد و اطاعت ... کرده باشد و ولایت ... داشته باشد بعد از من بشفاعت دخترم فاطمه داخل بهشت شود ... او بهترین
دختران و زنان عالمیان است گفتند یا رسول الله آیا او بهترین زنان زمان خود است حضرت فرمود که آن مریم دختر عمران است که بهترین
زنان زمان خود بود و اما دختر من فاطمه پس بهترین زنان عالمیان است از گذشتگان و آیندگان و چون در محراب عبادت میایستد هفتاد
هزار ملک از ملائکه مقربین بر او سلام میکنند و ندا میکنند او را به آنچه ملائکه مریم دختر عمران را ندا میکردند و میگویند که یا فاطمه ان الله
اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین یعنی ای فاطمه بدرستی که حق تعالی برگزید ترا و مطهر و پاکیزه گردانید ترا و برگزید ترا
بر زنان عالمیان پس متوجه حضرت امیرالمؤمنین ع شد و فرمود که یا علی فاطمه علیها السلام پاره تن من است و نور دیده من است و میوه دل من است
مرا آزرده میکند هر چه او را آزرده میکند و مرا شاد میکند هر که او را شاد کند و اول کسی که از اهل بیت من بمن ملحق میشود اوست پس بعد از من با

او نیکوئی

او بسوی کن و امام حسن و امام حسین پس ایشان پسران منند و دو گل بوستان منند و بهترین جوانان بهشتند پس باید ایشان را گرامی داری مانند
چشم و گوش خود پس حضرت دست بسوی آسمان بلند کرد و فرمود خداوندا من تو را گواه میگیرم که من دوست میدارم کسی را که ایشان را دوست
میدارد و دشمن میدارم کسی را که ایشان را دشمن دارد و صلحم با کسی که با ایشان در صلح است و جنگم با کسی که با ایشان در جنگ است و دشمنم با کسی که با
ایشان دشمن است و یارم با کسی که با ایشان یار است و بسند معتبر از امام محمد باقر ع روایت کرده است که دختران پیغمبران حیض نمیشوند و بلای
که حیض عقوبتی است برای زنان و اول کسی که از زنان حائض شد ساره بود و شیخ طوسی بسند حسن از عایشه روایت کرده است که او گفت ندیدم
احدی از مردمان را که در گفتار و سخن شبیه‌تر باشد از فاطمه برسول خدا صلی الله علیه و آله و چون فاطمه علیها السلام نزد آن حضرت می‌آمد او را مرحبا میگفت
و دستهای او را میبوسید و او را در جای خود می‌نشاند و چون حضرت رسول بخانه حضرت فاطمه میرفت برمیخواست و استقبال آن حضرت میکرد و مرحبا میگفت و دستهای
آن حضرت را میبوسید و در مرض وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فاطمه نزد آن حضرت آمد و حضرت با او راز گفت و فاطمه گریان شد پس باز دیگر
با او راز گفت او خندان شد پس من در خاطر خود گفتم که من فاطمه را بهتر از زنان میدانستم اکنون دانستم که او نیز مثل زنان دیگر است در اثنای
گریه میخندد و از سبب گریه و خنده از فاطمه پرسیدم فرمود که من افشای سر نمیکنم چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از دنیا رفت سبب آن
حال را از فاطمه سؤال کردم گفت اول مرتبه مرا خبر داد بوفات خود و بآن سبب گریستم پس بعد از آن مرا خبر داد که تو پیش از سایر اهل بیت
بمن ملحق خواهی شد بآن سبب خندان شدم و علی بن ابراهیم روایت کرده است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هر که آزار کند فاطمه را
در حیات من چنان است که او را آزار کند بعد از وفات من و هر که او را آزار کند بعد از وفات من چنان است که او را آزار کرده در حیات من
و هر که او را آزار کند مرا آزار کرده و هر که مرا آزار کند خدا را آزار کرده و حق تعالی در باب ایذای امیرالمؤمنین و فاطمه علیهما السلام این آیه را
فرستاد انّ الّذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعدّ لهم عذابا الیما یعنی بدرستی که آنانکه ایذا میکنند خدا
و رسول را لعنت کرده است خدا ایشان را در دنیا و آخرة و مهیا گردانیده است از برای ایشان عذابی دردناک و ابن با
بویه و دیگران بسندهای معتبر روایت کرده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وصیت کرد که یا علی بدرستی که حق تعالی بعلم کامل خود احاطه نمود بر اهل جهان جمیع
خلق و مرا برگزید و بر مردان عالمیان پس ترا اختیار کرد بعد از من بر مردان عالمیان پس اختیار کرد امامان از فرزندان ترا بر
مردان عالمیان بعد از من و بعد از تو پس برگزید فاطمه را بر جمیع زنان عالمیان و بسندهای معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند
که آن حضرت فرمود که فاطمه شاخیست از من آزار میرساند مرا هر چه او را آزار میرساند و شاد میگرداند مرا هر چه او را شاد میگرداند
و بدرستی که حق تعالی غضب میکند برای غضب فاطمه و خوشنود میگردد برای خوشنودی او و در صحیفة الرضا ع از اسماء بنت عمیس روایت
کرده است که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بخانه فاطمه زهرا علیها السلام آمد و بر گردن او قلاده دید از طلا که حضرت امیرالمؤمنین ع
از غنیمت برای او گرفته بود پس حضرت فرمود ای فاطمه ترا فریب ندهند مردم و نگویند که دختر محمد لباس جبابره میپوشد حضرت فاطمه
آن قلاده را گشود و فروخت و بنده خرید و آزاد کرد پس حضرت رسول بآن شاد گردید و قطب راوندی روایت کرده است
که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نشسته بود حضرت فاطمه علیها السلام نزد او آمد و رنگ مبارکش از گرسنگی متغیر گردیده بود

پس فرمود که نزدیک من بیا چون فاطمه نزدیک آنحضرت رفت دست خود را بر سینهٔ آنحضرت گذاشت و بسوی آنحضرت گوش بلند گفت خداوندا ای سیر کننده
گرسنگان و رفع کننده زیر دستان فاطمه را گرسنه مدار چون دعای آنحضرت تمام شد دیدم که گلگونه فاطمه از زردی بسرخی مایل گردید و گویا
خون بر روی مبارکش جاری شد پس حضرت فاطمه فرمود که بعد از آن هرگز گرسنه نشدم و بسند معتبر از جابر انصاری روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چند روز گذشت که طعامی تناول نفرموده تا آنکه گرسنگی بر آنحضرت بسیار غالب شد و بحجره های زنان
خود تشریف برد و طعامی نیافت پس بحجرهٔ طاهرهٔ حضرت فاطمه صلوات الله علیها درآمد و فرمود که ای دختر گرامی آیا نزد تو طعامی هست
که تناول نمایم که گرسنگی بر من زور آورده است حضرت فاطمه گفت نه بخدا سوگند که طعامی نزد من نیست جانم فدای تو باد چون حضرت
از خانه او بیرون رفت یکی از کنیزان فاطمه دو گرده نان و پارچه گوشتی از برای آنحضرت هدیه آورد پس فاطمه آن را گرفت و در زیر کاسه
پنهان کرد و جامه بر روی آن پوشانید و گفت بخدا سوگند که حضرت رسالت را اختیار میکنم بر خود و بر فرزندان خود و همه گرسنه بودند
و محتاج بطعام بودند پس حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما را فرستاد بخدمت پدر بزرگوار خود و آنحضرت را طلبید چون
تشریف آوردند فاطمه عرض کرد که ای پدر بعد از رفتن شما حق تعالی طعامی از برای من فرستاد و از برای تو پنهان کرده ام
حضرت فرمود که بیاور چون سر کاسه را برداشت بقدرت حق تعالی آن کاسه پر از نان و گوشت شده بود چون فاطمه آن حالت
را مشاهده نمود متحیر شد و دانست که از جانب حق تعالی است پس حمد الهی بجا آورد و صلوات بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرستاد
و آن طعام را نزد آنحضرت آورد چون حضرت آن کاسه را پر از طعام دید شکر حق تعالی را بتقدیم رسانید و پرسید که از کجا آورده
این طعام را فاطمه عرض نمود که از نزد خدا آمده است بدرستی که حق تعالی روزی میدهد هر که را میخواهد بیحساب پس حضرت رسول جناب
حضرت امیر المؤمنین را طلبید پس حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین و جمیع زنان آنحضرت از آن
تناول کردند تا سیر شدند حضرت فاطمه فرمود که آن کاسه بحال خود ماند و هیچ کم نشد تا آنکه جمیع همسایگان خود را از آن سیر نمودم
و حق تعالی در آن خیر و برکت بسیار کرامت فرمود و بسند معتبر روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که چون خدیجه رضی الله عنها
از دنیای فانی بدار بقا رحلت نمود فاطمه نزدیک پدر بزرگوار خود آمد و اضطراب میکرد و میپرسید که مادر من در کجاست حضرت جواب او را
نفرمود و فاطمه پیوسته میگریست و از اهل خانه سؤال می نمود که مادر من کجاست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله نمیدانست که جواب او چه گوید
و در آن حال جبرئیل از جانب ملک جلیل نازل شد و گفت پروردگار تو را امر میکند که سلام او را بفاطمه برسانی و بگویی
که مادر تو در خانه است از خانه های بهشت که از نی ساخته اند و کعبهای آن از طلا نصب کرده اند و عمودهای آن از یاقوت
سرخ است و در میان آسیه زن فرعون و مریم دختر عمران است پس فاطمه گفت حق تعالی سلام است [illegible]
و سلامتها از اوست و تحیتها برو برمیگردد و در روایت دیگر است که چون حضرت فاطمه صلوات الله علیها از دنیا مفارقت
کرد ام ایمن خادمه آنحضرت سوگند یاد کرد که دیگر در مدینه نماند زیرا که نمیتوانست جای آنحضرت را خالی ببیند از مدینه متوجه مکه شد
و در بعضی از منازل تشنگی عظیمی او را رو داد چون از آب مأیوس شد دست بسوی آسمان برداشت و گفت منم خادمه حضرت

فاطمه ام

فاطمه ام آیا چه میخواهی که پس باقی نزد حضرت فاطمه صلوات الله علیها دلو آبی از آسمان برای او بزیر آمد و چون از آن آب آشامید تا
هفت سال محتاج بخوردن و آشامیدن نگردید و حرارت روزهای بسیار گرم برای کار سفر تا ... تشنه نمیشد ... به سند معتبر روایت
کرده است که روزی سلمان رضی الله عنه بخانه حضرت فاطمه علیها السلام درآمد دید که آنحضرت نشسته است نزد آسیا و جو را آرد میکند خود
میکرد و دست مبارکش مجروح گردیده و خون بر چوب آسیا روان شده و حضرت امام حسین ع در ناحیه خانه از گرسنگی گریه و اضطراب میکند سلمان عرض
کرد که ای دختر رسول خدا دستهای تو در آسیا کردن مجروح شده است و فضه ایستاده است و اینک فضه نیز نزد تو حاضر است چرا این خدمت را با
نمیفرمایی و خود متحمل میشوی فرمود که حضرت رسول الله وصیت کرده است که خدمت خانه یکروز با فضه باشد و یکروز با من و دیروز نوبت فضه بود
سلمان عرض کرد که من بنده آزاد کرده شمایم یا بفرما که حضرت امام حسین علیه السلام را مشغول کنم یا آنکه آسیا را بگردانم حضرت فرمود که تسکین امام
حسین ع را من بهتر میتوانم کرد تو آسیا را بگردان چون سلمان قدری از جو را خورد کرد آواز اقامه نماز را شنید و برای نماز بمسجد رفت و چون از نماز
فارغ شد آنچه دیده بود از برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد جناب حضرت از استماع این قصه گریان شد و بخانه برگشت پس تبسم کنان
بار بمسجد معاودت نمود چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از سبب تبسم آنحضرت سؤال کرد حضرت امیر عرض نمود که چون بخانه برگشتم فاطمه را دیدم که بر پشت
خوابیده بود و حضرت امام حسین ع بر روی سینه اش بخواب رفته بود و آسیا بی آنکه دستی ظاهر باشد خود بخود میگردید پس حضرت رسول تبسم کرد و
فرمود که یا علی مگر نمیدانی که خدا را ملائکه چند است که در زمین سیر میکنند و خدمت میکنند محمد و آل محمد را تا روز قیامت ... به سند معتبر روایت
کرده است که ابوذر رضی الله عنه گفت که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا بطلب علی بن ابیطالب فرستاد که آنحضرت را طلب نمایم چون
بخانه آنحضرت رفتم و ندا کردم کسی مرا جواب نگفت و دیدم که آسیا خود بخود میگردد و کسی نزد آسیا حاضر نیست پس حضرت را ندا کردم
چون بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدم با او گفتم که من تعجب کردم از آسیا که دیدم در خانه علی ع میگردید و کسی نزد
او نبود حضرت فرمود که حق تعالی دل و جمیع جوارح دختر من فاطمه را پر کرده است از ایمان و یقین چون حق تعالی ضعف او را میداند او را یاری
کرده است بر روزگار او و کفایت امور و مهمات او نموده است مگر نمیدانی که خدا را ملکی چند هست که موکلند بیاری آل محمد صلوات الله
علیهم اجمعین و در کتاب کشف الغمه و امالی شیخ طوسی و تفسیر فرات بن ابراهیم از ابو سعید خدری روایت کرده اند که روزی حضرت امیرالمؤمنین ع
با حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرمود آیا نزد تو طعامی هست که چاشت کنیم فاطمه گفت که بحق آن خداوندی که پدرم را گرامی داشته است
به پیغمبری و ترا گرامی داشته است بوصایت که در این بامداد نزد من هیچ طعامی نیست که برای تو حاضر کنم و دو روز بود که طعامی نداشتیم بغیر آنچه
نزد تو میآوردم و از خود و از فرزندان خود باز میگرفتم و ترا بر خود و ایشان اختیار میکردم حضرت فرمود که ای فاطمه چرا در این دو روز مرا
خبر نکردی که طعامی در خانه نیست تا از برای شما طعامی طلب کنم فاطمه گفت ای ابوالحسن من شرم میکنم از خدای خود که ترا تکلیف کنم بر چیزی
که تو قادر بر آن نباشی پس حضرت امیر از خانه فاطمه بیرون آمد با اعتماد تمام و وثوق عظیم بخداوند خود و یک دینار قرض کرد و خواست
که از برای عیال خود طعامی بگیرد ناگاه در عرض راه مقداد را ملاقات کرد در روزی که بسیار گرم بود و حرارت آفتاب از بالای سر و از زیر پا
او را فرو گرفته بود و آفتاب پیشانیش را متغیر کرده بود چون حضرت او را در آن وقت با آن حالت مشاهده کرد گفت ای مقداد در این ساعت ...

برای چه از خانه بیرون آمده مقداد عرض نمود که ای ابوالحسن از من درگذر و از حال من سؤال مکن حضرت فرمود برادر لا جایز نیست که از تو درگذرم تا بر حال

باز مقداد مضایقه کرد و جناب حضرت مبالغه نمود پس مقداد عرض نمود که به حق آن خداوندی که گرامی داشته است محمد ص را به پیغمبری و تو را وصی او کرده است

که از خانه بیرون نیامدم مگر برای شدت گرسنگی و عیال خود را در خانه گرسنه گذاشته‌ام چون صدای گریه ایشان را شنیدم بی‌تاب شدم و به این حال از خانه

بیرون آمدم چون جناب حضرت بر حال مقداد مطلع گردید آب از دیده‌های حق‌بینش فرو ریخت و آنقدر گریست که ریش مبارکش تر شد فرمود در

دستگیری با آن خداوندی که تو سوگند یاد کردی که من نیز برای این کار از خانه بیرون آمده‌ام و یک دینار قرض کرده‌ام و تو را اختیار کردم بر نفس خود

پس آن دینار را به مقداد داد و از شرم به خانه نرفت و به مسجد آمد و نماز ظهر و عصر و مغرب را با حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرد و چون حضرت رسول ص

از نماز فارغ شد به حضرت امیرالمؤمنین ع گذشت که در صف اول نشسته بود پس به پای مبارک خود اشاره کرد که برخیز پس حضرت برخاست و از پی

حضرت رسول صلی الله علیه و آله روان شد و در در مسجد به آن حضرت رسید و سلام کرد بر آن حضرت و حضرت رد سلام او کرد و فرمود که یا علی آیا طعامی داری

که ما امشب تناول کنیم پس حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از شرم ساکت شد و جواب آن حضرت نفرمود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله به وحی الهی

دانسته بود آنچه بر آن حضرت در آن روز گذشته بود و حق تعالی او را امر کرده بود که در آن شب نزد علی بن ابیطالب افطار کند چون حضرت او را ساکت

یافت فرمود که ای ابوالحسن چرا جواب نمی‌گویی یا بگو نه که برگردم یا بگو آری که من با تو بیایم حضرت امیر گفت یا رسول الله از شرم جواب نگفتم بلکه

بیا تا برویم پس حضرت رسول ص دست او را گرفت و با یکدیگر روانه شدند تا به خانه حضرت فاطمه در جای نماز نشسته و از نماز فارغ شده بود و در

پشت سرش کاسه گذاشته بود که پر از طعام بود و بخار از سر کاسه برمی‌خاست چون حضرت فاطمه صدای حضرت رسول صلی الله علیه و آله را شنید از جای نماز

خود بیرون آمد و بر آن حضرت سلام کرد و فاطمه عزیزترین مردم بود نزد آن حضرت پس حضرت جواب سلام او را گفت و دست مبارک خود را بر سر او

کشید و فرمود ای دختر بر چه حال شام کردی خدا تو را رحمت کند عرض نمود که به خیر و نیکی شام کرده‌ام فرمود که طعامی بیاور که تناول کنیم خدا

تو را رحمت کند و کرده است پس فاطمه آن کاسه را برداشت و نزد رسول خدا و امیرالمؤمنین گذاشت چون حضرت امیرالمؤمنین آن طعام را دید و بوی خوش آن

نمود از روی تعجب بسوی فاطمه نظر کرد حضرت فاطمه گفت سبحان الله چه بسیار از روی تعجب و شدت بسوی من نظر می‌کنی آیا من گناهی کرده‌ام که مستوجب سخط و

غضب تو شده‌ام حضرت امیر گفت که از آن تعجب می‌کنم که امروز سوگند یاد کردی که دو روز است که طعام تناول نکرده‌ای و طعامی در خانه

نداری و اکنون چنین طعامی نزد ما آورده پس حضرت فاطمه بسوی آسمان نظر کرد و گفت پروردگار آسمان و زمین می‌داند که سوگند یاد نکردم مگر آنچه

کردم حق بود حضرت امیر گفت ای فاطمه از کجا آورده این طعام را که این نوع طعام ندیده‌ام در رنگ و بو و از این نیکوتر طعامی نخورده‌ام

پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست خود را در میان دو کتف علی گذاشت و از روی لطف فشرد و فرمود یا علی این بدل دینار تست

که به مقداد دادی این جزای آن دینار است از جانب خدا خدا روزی می‌دهد به هر که را خواهد بی‌حساب پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گریان شد

و گفت حمد و سپاس خداوندی را که شما را از دنیا بیرون نبرد تا آنکه تو را به منزله زکریا گردانید و فاطمه را به منزله مریم و در قرآن

این قصه را از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است و در آخرش مذکور است که حضرت رسول ص فرمود که یا علی مثل تو و مثل فاطمه

مثل زکریا و مریم است که هرگاه زکریا نزد مریم می‌رفت نزد او طعامی می‌یافت و از او می‌پرسید که از کجا آمده است این طعام از برای

ای مریم

تو مریم یافت از نزد خداوند عالمیان بدرستیکه خدا روزی میدهد هر که را خواهد بی حساب و فرمود که یکی از آن کاسه طعام خوردند گذشته و یکی
اکنون نزد ماست و حضرت غایب صلوات الله علیه از آن کاسه طعام میل خواهد کرد و ابن شهر آشوب و قطب راوندی روایت کرده اند
که روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام محتاج بقرض شد و چادر حضرت فاطمه علیها السلام را نزد یهودی مرهون کرد و بروایت ابن شهر آشوب آن یهودی زید
نام داشت و آنچه در زر در رشته بود قدری جو بقرض گرفت پس یهودی آن چادر را بخانه برده در حجره گذاشت و چون شب شد زن یهودی بحجره درآمد و نوری
از آن حجره ساطع دید که تمام حجره را روشن کرده بود چون زن آن حالت غریب را مشاهده کرد بنزد شوهر خود رفت و آنچه دیده بود نقل کرد
یهودی از استماع آن حالات تعجب کرد و فراموش کرده بود که چادر حضرت فاطمه در آن خانه است پس بسرعت شتافت و داخل حجره شد چون نظر انداخت
دید که شعاع چادر آن خورشید فلک عصمت است که مانند بدر منیر خانه را روشن کرده است یهودی از مشاهده این حالت تعجبش زیاده شد
پس یهودی با زنش بخانه خویشان خود دویدند و هشتاد نفر از ایشان را حاضر گردانیدند و از برکت شعاع چادر حضرت فاطمه
همه بنور اسلام منور گردیدند و قطب راوندی روایت کرده است که جمعی از یهود عروسی داشتند و بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه
و آله آمدند و گفتند که ما بر تو حق همسایگی داریم و عروسی در پیش داریم التماس مینماییم که فاطمه را بخانه ما بفرستی که باعث زینت و
عزت ما گردد و در این باب مبالغه بسیار کردند حضرت فرمود که او زن علی بن ابیطالب است و در حکم اوست التماس کردند که حضرت
شفاعت نماید نزد حضرت امیرالمؤمنین و رخصت بگیرد و غرض ایشان آن بود که چون زنان ایشان با حلی و زیور بسیار آراسته بودند و جامه های فاخر
پوشیده اگر جناب فاطمه با جامه های کهنه خود بعروسی ایشان برود موجب خواری و مذلت آنحضرت گردد پس از آن حال جبرئیل نازل شد
و جامه ها و زیورها از بهشت از برای حضرت فاطمه آورد و حضرت فاطمه با آن جامه ها و زیورها بخانه عروسی رفت و چون زنان
یهود آنحضرت را با آن حلی و زیورها و نور و صفا مشاهده نمودند همه نزد آنحضرت تعظیم کردند و بر زمین افتادند و پاهای مبارک
آنحضرت را بوسیدند و بسیاری از ایشان بشرف اسلام مشرف گردیدند که این قصه از این مبسوط تر در کتب دیگر مسطور است
و چون در کتب معتبره ما این کتب بود ما هم چنین ایراد کردیم و در احادیث معتبره بطریق خاصه و عامه از حضرت صادق علیه السلام و غیر آنحضرت روایت
کرده اند در تفسیر این آیه کریمه مرج البحرین یلتقیان یعنی مخلوط کردم دو دریا را که بهم برخورند با یکدیگر حضرت فرموده اند مراد از دو دریای عظیم
یعنی علی و فاطمه که حق تعالی ایشان را بیکدیگر رسانید بینهما برزخ لا یبغیان یعنی میان ایشان فاصله هست که بر یکدیگر زیادتی
نکنند حضرت فرمود که مراد حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که سبب الفت علی و فاطمه گردیده است یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان
یعنی بیرون می آید از آن دو دریا مروارید و مرجان حضرت فرمود که مراد حسن و حسینند صلوات الله علیهما که از آن دو دریای
علم بوجود آمدند و در کتب معتبره باسانید بسیار از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که حضرت فرمود که بس است
تو را از زنان عالمیان چهار کس مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و آسیه زن فرعون و بهترین ایشان حضرت
فاطمه صلوات الله علیها است و باسانید بسیار دیگر روایت کرده اند که بهترین زنان بهشت این چهار زنند و در دیگری
فاطمه بهترین زنان عالمیان است از اولین و آخرین ... حتی لفان از عایشه روایت کرده اند که حضرت رسول با حضرت فاطمه فرمود در مرض

باد تو را ای فاطمه که خدا برگزیده تو را بر زنان عالمیان و در حدیث دیگر روایت کرده اند که در روز قیامت آسیه و مریم پیش پیش
مبارک حضرت فاطمه روند مانند دربانان و خدمتکاران تا آنحضرت را داخل بهشت کنند و روایت کرده اند که چون خبر رسالت
را داد به خدیجه منکر آن شدند کسی ... و داخل شد حضرت فاطمه بود و چون از شعر بیرون آمد آنکسی بالای که طاقت ... حضرت فاطمه بود و از ابن
مسعود روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون حق تعالی مرا امر فرمود که فاطمه را به علی تزویج نمایم جبرئیل گفت که حق
تعالی بهشتی بنا کرده است از مروارید و دیوارهای آن بود از قصبات مروارید و یاقوت ساخته و طلا را شبکه ها ساخته و سقفهای آن را
از زبرجد سبز کرده اند و در آن بهشت طاقها از مروارید بنا کرده و آنها را به یاقوت مکلل ساخته و در آن بهشت غرفه ها آفریده یک
خشت از طلا و یک خشت از نقره و یک خشت از مروارید و یک خشت از زبرجد و در آن غرفه ها چشمه ها قرار داده که از اطراف آن چشمه ها جاری
میشوند و نهری در میان آن غرفه ها جاری است و بر آن نهرها قبه ها از مروارید ساخته شده و آن قبه ها را به زنجیرهای طلا بسته اند و بر گرد
آن قبه ها انواع درختان میوه دار رسته و بر هر شاخی قبه بنا کرده اند و بر هر قبه تختی گذاشته اند از مروارید سفید و پرده ها از حریر
نازک و کنده بهشت بر روی آن تختها کشیده اند و فرش زمینش از زعفران است و آن قبه ها را مشک و عنبر معطر گردانیده
اند و در هر قبه حوریه جا داده اند و آن قبه صد در دارد و بر هر دری دو کنیز ایستاده و بر دور آن قبه ها آیة الکرسی نقش شده پس من
گفتم ای جبرئیل این بهشت را از برای که بنا کرده اند جبرئیل گفت از برای علی و فاطمه بنا کرده اند و این کم است که حق تعالی برای
ایشان مقرر کرده است بغیر بهشتهای دیگر که از برای ایشان آفریده است از برای آنکه دیده تو شاد و روشن شود و ابن
شهر آشوب از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بخواب
نمیرفت تا آنکه روی انور حضرت فاطمه صلوات الله علیها را نمی بوسید و روی خود را در میان پستانهای آن نور دیده خود نمیگذاشت
و از برای او دعا میکرد و از حضرت صادق ع روایت کرده است که از آنحضرت سؤال کردند از معنی حی علی خیر العمل حضرت
فرمود یعنی بهترین نیکی کردن بفاطمه و فرزندان فاطمه تا روز قیامت که این بهترین اعمالست و ثعلبی و دیگران از مفسران عامه
روایت کرده اند که چون اهل بهشت ساکن گردند در بهشت نوری مشاهده کنند که تمام بهشت روشن گردد پس اهل بهشت
گویند پروردگارا تو در قرآن مجید فرستادی که اهل بهشت روی آفتاب نمی بینند این چه نور است که ما مشاهده میکنیم پس ندا آید که
این نور آفتاب و ماه نیست بلکه علی و فاطمه خندیدند این نور ایشان است و روایت کرده اند که بسیار بود که حضرت
فاطمه صلوات الله علیها مشغول عبادت بود یکی از فرزندان مطهر او میگریست در گهواره حق تعالی ملکی را امر میکرد که گهواره او
حرکت میداد تا آنحضرت از عبادت فارغ میشد و در کتاب کشف الغمه بسند معتبر از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت
کرده است که چون حق تعالی حضرت آدم و حوا را خلق کرد افتخار کردند در بهشت و آدم و حوا گفتند که حق تعالی خلقی از ما بهتر نیافریده
پس حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل که بنده من آدم و حوا را بیاور بفردوس اعلی پس چون آدم و حوا داخل فردوس شدند نظر کردند بسوی دختری
که بر روی تختی از تختهای بهشت نشسته بود و تاجی از نور بر سر داشت و در گوشهای خود دو گوشواره داشت از نور و جمیع بهشتها از نور روی او روشن
گردیده است

نمودید است پس آدم گفت ای حبیب من جبرئیل این دختر که تمام بهشت از نور روی او روشن گردیده است کیست جبرئیل گفت این فاطمه دختر
محمد است صلی الله علیه و آله و او پیغمبریست از فرزندان تو در آخر زمان ظاهر خواهد شد آدم گفت این تاجی که بر سر اوست چیست گفت این
تاج شوهر اوست علی بن ابی طالب صلوات الله علیه پرسید که این گوشوارها چیست که در گوش اوست گفت که فرزندان او حسن و
حسین اند آدم گفت ای حبیب من جبرئیل آیا ایشان پیش از من آفریده شده اند جبرئیل گفت که ایشان موجود بودند در علم پنهان حق تعالی پیش از
آنکه تو آفریده شوی بچهار هزار سال ؛ از طریق مخالفان روایت کرده است که عائشه می گفت که محبوب‌ترین زنان نزد رسول خدا
فاطمه بود و محبوب‌ترین مردان بسوی آنحضرت شوهر او بود ؛ از عائشه روایت کرده اند که من راست‌تر از فاطمه ندیدم سوای پدرش
و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که بهشت مشتاق است بسوی چهار کس از زنان مریم دختر
عمران و آسیه زن فرعون که در بهشت زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود و خدیجه زوجه آنحضرت است در دنیا و آخرت و فاطمه
دختر محمد ؛ و در کشف الغمه از طریق مخالفان روایت کرده است که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمد و دست فاطمه را
در دست داشت و فرمود که هر که این را شناسد شناسد و هر که نشناسد این دختر محمد است فاطمه و این پاره تن من است و این دل من است
و جان من است که در میان دو پهلوی من است پس هر که او را آزار کند مرا آزار کرده است و هر که مرا آزار کند خدا را آزار کرده است ؛
از طریق مخالفان از ام سلمه روایت کرده است که گفت فاطمه شبیه‌ترین مردم بود در رو و خلقت و سیرت برسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم ؛ بسند معتبر روایت کرده است که حضرت رسالت به حضرت فاطمه گفت که هر که بر تو صلوات فرستد حق تعالی گناهان
او را بیامرزد و ملحق گرداند بمن در هر جای بهشت که باشم ؛ و در کتاب بشارة المصطفی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نماز عصر را ادا کرد و چون از نماز فارغ شد در محراب نشست و مردم بر دور آنحضرت
نشسته بودند ناگاه مردی پیر شکسته از مهاجران عرب و جامه‌های کهنه پوشیده و از غایت پیری خود را نگاه نمیتوانست داشت
پس حضرت متوجه او گردید و احوال از او پرسید آن مرد پیر گفت یا رسول الله من گرسنه ام مرا طعام ده و برهنه ام مرا جامه ده و فقیرم
مرا بی نیاز گردان حضرت فرمود که از برای تو چیزی در نزد خود نمی یابم ولیکن دلالت کننده بر خیر مثل کننده است برو بسوی خانه فاطمه
کسی که خدا و رسول خدا را دوست میدارد و خدا و رسول خدا او را دوست میدارند و رضای خدا را بر جان خود اختیار میکند برو بسوی
حجره فاطمه و خانه آنحضرت متصل بود بحجره که حضرت رسول برای خود مقرر فرموده بود و هر گاه که میخواست از زنان تنها شود
بآن حجره می آمد پس جناب حضرت بلال را فرمود که این مرد را ببر بخانه فاطمه چون آن مرد پیر بدر خانه فاطمه رسید آواز بلند گفت
السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و مختلف الملائکة و مهبط جبرئیل روح الامین بالتنزیل من عند رب العالمین یعنی سلام بر شما باد ای
اهل بیت پیغمبر و محل آمدن و رفتن ملائکه و محل نزول جبرئیل روح الامین با قرآن مجید از جانب پروردگار عالمیان پس حضرت فاطمه
فرمود بر تو باد سلام کیستی تو گفت منم مردی پیر از عرب که آمده ام بسوی پدر تو و هجرت کرده ام از مکان دوری ای دختر محمد برهنه و گرسنه ام
پس مواسات کن با من که خدا تو را رحمت کند و حضرت فاطمه و حضرت امیر المؤمنین و حضرت رسول صلی الله علیه و آله سه روز بود که طعام

نفرموده بودند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله این حالت را از ایشان دیده است پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها پوست گوسفندی که در خانه داشت
که حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما بر روی آن می‌خوابیدند آن را بیرون داد و فرمود که این را بگیر شاید حق تعالی از این بهتر از
برای تو میسر گرداند اعرابی گفت ای دختر محمد بسوی تو از گرسنگی شکایت کرده‌ام تو پوست گوسفند بمن دادی من چه کنم با آن با گرسنگی که دارم
چون حضرت فاطمه این سخن را از سائل شنید دست دراز کرد و بسوی گردن بندی که فاطمه دختر حمزه برای آن حضرت بهدیه فرستاده بود
آن را از گردن خود گشود و بسوی اعرابی افکند و فرمود که بگیر این گردن بند را و بفروش شاید حق تعالی بهتر از این ترا عوض دهد پس اعرابی
آن گردن بند را برداشت و بسوی مسجد رسول خدا آمد هنوز حضرت با اصحاب خود نشسته بود عرض نمود یا رسول الله فاطمه این گردن بند را بمن داد
و گفت بفروش شاید حق تعالی برای تو بهتر از این میسر گرداند آنحضرت چون این سخن را شنید گریست و فرمود که چگونه حق تعالی از برای تو از این
بهتر میسر نگرداند و حال آنکه این را دختر محمد بتو داده است عمار گفت یا رسول الله رخصت میدهی مرا که من این گردن بند را بخرم حضرت فرمود
که بخر ای عمار و اگر شریک شوند در این گردن بند تمام جن و انس هر آینه حق تعالی ایشان را عذاب نکند بآتش جهنم عمار گفت بچند میفروشی گردن
بند را ای اعرابی گفت بقدر نان و گوشتی که سیر شوم و یک برد یمانی که عورت خود را بآن بپوشم و در آن برد از برای خدا نماز
کنم و یک دینار طلا که مرا باهل خود برساند و در آن وقت عمار حصه خود را از غنیمت خیبر فروخته بود و چیزی برای او نمانده بود پس عمار
گفت که این گردن بند را از تو میخرم به بیست دینار طلا و دویست درهم هجری و یک برد یمانی و شتری که ترا باهل خود برساند
و آنقدر که تو سیر شوی از نان گندم و گوشت اعرابی گفت که چه بسیار جوانمردی تو ای مرد پس عمار او را با خود برد و آنچه گفته بود
تسلیم او نمود و اعرابی بخدمت حضرت برگشت حضرت فرمود که ای اعرابی آیا سیر شدی و پوشیده شدی اعرابی گفت
بلی مستغنی و بی نیاز شدم پدر و مادرم فدای تو باد حضرت فرمود پس جزا ده فاطمه را بآنچه کرد نسبت بتو اعرابی گفت خداوندا تویی
پروردگاری که ترا حادث نیافته‌ایم و همیشه بوده و خدائی که ترا عبادت کنیم و بجز تو خدائی نداریم و تویی روزی دهنده ما
بر همه حال خداوندا عطا کن بفاطمه آنچه دیده ندیده باشد و گوشی نشنیده باشد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمین گفت
بر دعای او و رو باصحاب کرد و گفت که حق تعالی بفاطمه عطا کرده است در دنیا آنچه اعرابی برای او سؤال نمود زیرا که منم پدر او و
احدی از عالمیان مثل من نیست و علی شوهر اوست و اگر علی نبود فاطمه را کفوی و مانندی نبود و حق تعالی حسن و حسین را باو عطا کرد و هیچ
یک از عالمیان را چنین فرزندان نداده است بهترین فرزندزادگان پیغمبرانند و بهترین جوانان اهل بهشتند و در آن وقت
در برابر آنحضرت سلمان و مقداد و عمار رضی الله عنهم نشسته بودند پس فرمود که میخواهید زیاده بگویم گفتند بلی یا رسول الله
فرمود که جبرئیل بر من نازل شد و گفت چون فاطمه از دنیا رحلت کند و او را دفن کنند دو ملک در قبر او آیند و از او سؤال
کنند که کیست پروردگار تو او در جواب گوید که خداوند عالمیان پروردگار من است پس گویند کیست پیغمبر تو گوید که پدر من
پس گویند که کیست ولی و امام تو گوید که این که در کنار قبر من ایستاده است علی بن ابیطالب علیه السلام پس فرمود که دیگر بگویم از
فضایل او بدرستیکه حق تعالی موکل گردانیده است بفاطمه گروهی بسیار از ملائکه را که حفظ مینمایند او را از پیش رو و پشت سر و از جانب

الن

رحمت و از جانب حبیب و ان ملائکه با او بنده در حیات او و بعد از وفات او نیز و قبر او خواب بود و صلوات بر او بفرستند پس بر و بر پدرش و بر شوهرش
و فرزندان او پس هر که او را زیارت کند بعد از وفات پس چنان است که مرا زیارت کند بعد از وفات من و هر که زیارت کند مرا بعد از وفات من چنان است
که مرا زیارت کرده است در حیات من هر که فاطمه را زیارت کند چنان است که مرا زیارت کرده و هر که علی را زیارت کند چنان است که فاطمه را زیارت
کرده باشد و هر که حسن و حسین را زیارت کند چنان است که علی را زیارت کرده باشد و کسی که امامان از فرزندان ایشان را زیارت کند
چنان است که ایشان را زیارت کرده است پس عمار ان گردن بند را با مشک خوش بو کرد و در برده یمانی پیچید و غلامی داشت که او را سهم نام
که بود و از غنیمت خیبر خریده بود او را پس عمار آن گردن بند را بغلام داد و گفت این را ببر بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله و تو را نیز بآنحضرت بخشیدم
چون غلام آن را بخدمت حضرت آورد و آنچه عمار گفته بود بعرض آن بزرگوار رسانید حضرت فرمود که برو بنزد فاطمه و گردن بند را با او بده و من نیز تو را با او
بخشیدم چون غلام بخدمت حضرت فاطمه آمد و پیغام حضرت را رسانید فاطمه گردن بند را گرفت و غلام را آزاد کرد پس آن غلام خندید
حضرت فرمود که چرا میخندی غلام گفت تعجب میکنم از بسیاری برکت این گردن بند که گرسنه را سیر کرد و برهنه را پوشانید و فقیر را غنی کرد
و بنده را آزاد کرد و باز بصاحبش برگشت و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که روزی حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله بحضرت فاطمه صلوات الله علیها گفت که برخیز و بیرون آور آن کاسه را پس حضرت فاطمه برخاست و بیرون آورد کاسه را
که در آن گوشتی و تریدی بود و میجوشید و بخار از آن برمیخواست در آن حالت از آسمان فرود آمده بود حضرت رسول صلی الله علیه وآله و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه زهرا و حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم از آن تناول میکردند در مدت سیزده روز پس روزی
ام ایمن دید که قدری از آن در دست حضرت امام حسین صلوات الله علیه بود و تناول میفرمود پرسید که این را از کجا آورده حضرت امام
حسین علیه السلام فرمود که چند روز است که ما از این تناول میکنیم پس ام ایمن نزد حضرت فاطمه صلوات الله علیها آمد و گفت هر گاه چیزی نزد
ام ایمن بهم میرسد از برای فاطمه و فرزندان فاطمه صلوات الله علیهم است و هر گاه نزد فاطمه چیزی بهم میرسد ام ایمن از آن بهره ندارد
پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها کاسه را بیرون آورد و ام ایمن از آن خورد و آن طعام آن کاسه برطرف شد و حضرت رسول صلی الله
علیه وآله فرمود که اگر از آن بخوری الطعام نمیکردی هر آینه از برای تو و فرزندان تو میماند تا روز قیامت پس حضرت امام محمد باقر ع فرمود
که آن کاسه نزد ماست و قائم ما ع آن را بیرون خواهد آورد و بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که عادت کرده آنحضرت
بود که هرگز از آنچه تعظیم او کند بهتر باشد از تسبیح فاطمه صلوات الله علیها و اگر از آن بهتر چیزی میبود هر آینه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله آن را بفاطمه
عطا میکرد و فرات بن ابراهیم در تفسیر خود از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که روزی جابر انصاری رضی الله عنه از پدرم
امام محمد باقر ع سؤال کرد از فضایل حضرت فاطمه علیها السلام حضرت فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که چون روز قیامت شود
از برای پیغمبران و رسولان منبرها از نور نصب کنند و منبر من از منبرهای ایشان بلندتر باشد پس حق تعالی ندا کند که یا محمد خطبه بخوان پس من
خطبه بخوانم که از هیچ یک از پیغمبران و رسولان چنین خطبه نشنیده باشند پس نصب کنند از برای اوصیای پیغمبران منبرها از نور و از برای
وصی من علی بن ابیطالب ع در میان ایشان منبری نصب کنند که از همه ایشان عالی تر باشد پس حق تعالی فرماید که ای علی خطبه بخوان و او خطبه

کند که از احدی از اوصیای پیغمبران چنین خطبه نشنیده باشند پس از برای فرزندان پیغمبران و مرسلان منبرها برپا کنند از نور پس از برای حسن و حسین
و چون کل نوبت ایشان بسر آید حسن و حسین بر منبر بالا روند پس حق تعالی امر کند ایشان را که خطبه بخوانند و ایشان خطبه خوانند که احدی از اوصیای پیغمبران
چنان خطبه‌ای نخوانده باشند پس جبرئیل ندا کند که کجاست فاطمه دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله کجاست خدیجه دختر خویلد کجاست مریم دختر عمران
کجاست آسیه دختر مزاحم کجاست ام کلثوم مادر یحیی پس ایشان برخیزند و حق تعالی ندا کند که ای اهل محشر کرم و بزرگواری امروز از برای
کیست پس محمد و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم گویند که مخصوص خداوند یگانهٔ قهار است حق تعالی ندا کند که ای اهل محشر امروز
کرم و بزرگواری را برای محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه قرار داده‌ام ای اهل محشر سرها بزیر افکنید و دیده‌ها بپوشانید که فاطمه بسوی
بهشت میرود پس جبرئیل ناقه از ناقه‌های بهشت برای آن حضرت بیاورد که پهلوهای آن را به دیبای بهشت زینت کرده باشند و مهارش از
مروارید تر بهشت باشد و جهازش از مرجان باشد پس آن ناقه را نزد آن حضرت خوابانند و سوار شود پس حق تعالی صد هزار ملک بفرستد که بر جانب راست
او روند و صد هزار ملک دیگر از جانب چپ او روند و صد هزار ملک دیگر او را بر بالهای خود بردارند و پرواز کنند بسوی بهشت
چون بدر بهشت رسد نظر بعقب کند پس حق تعالی او را ندا کند که ای دختر محمد حبیب من برای چه نظر کردی و حال آنکه امر کرده‌ام که ترا به بهشت برند
فاطمه گوید ای پروردگار من میخواستم که قدر و منزلت من امروز نزد تو بر همه معلوم شود پس حق تعالی فرماید که ای دختر حبیب من برگرد
بسوی محشر و نظر کن هر که در دل او محبت تو یا محبت یکی از ذریت تو باشد دست او را بگیر و داخل بهشت کن و از حضرت
امام محمد باقر روایت کرده که حضرت فاطمه در آن روز شیعیان و محبان خود را از صحرای محشر بر باید چنانچه مرغ دانه خوب را از
دانه بد جدا کند و برباید چون شیعیان آن حضرت بدر بهشت رسند حق تعالی در دل ایشان اندازد که التفات بعقب کنند پس حق
ایشان را ندا کند که ای دوستان من برای چه بعقب ملتفت میگردید و حال آنکه شفاعت فاطمه را در حق شما قبول کردم
پس ایشان گویند که پروردگارا ما میخواستیم که قدر و منزلت ما در این روز نزد تو ظاهر گردد بر اهل محشر پس حق تعالی فرماید که ای دوستان
من برگردید بسوی محشر و نظر کنید بسوی هر که شما را دوست دارد برای دوستی فاطمه و هر که شما را طعام داده باشد برای محبت فاطمه و هر که از شما
غیبتی را رد کرده باشد برای محبت فاطمه دست ایشان را بگیرید و داخل بهشت کنید پس حضرت امام محمد باقر فرمود که بخدا سوگند
که در صحرای محشر نماند مگر شک کننده یا کافری یا منافقی پس ایشان را در طبقات جهنم اندازند گویند فما لنا من شافعین ولا
صدیق حمیم یعنی پس نیست ما را شفاعت کنندگان و نه یار مهربان پس گویند فلو ان لنا کرة فنکون من المؤمنین یعنی چه بودی اگر ما را
بازگشتی بدنیا میبود پس میگردیدیم از مؤمنان پس حضرت باقر فرمود که هیهات هیهات آرزوی ایشان در آن روز فایده نمی‌بخشد و اگر
برگردند بسوی دنیا هر آینه بر میگردند بسوی عملهایی که نهی کرده شده‌اند ایشان را از آن عملها و بدرستیکه ایشان از دروغگویانند و بسند
طاوس بسند معتبر از ابو سعید خدری روایت کرده است که پادشاه حبشه برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله قطیفه‌ای هدیه فرستاد در
بطلا بافته بودند حضرت فرمود که البته این قطیفه را بمردی بدهم که او خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند چون
از آن حضرت این سخن را شنیدند همه گردنها کشیدند که شاید بایشان داده شود پس حضرت فرمود که کجاست عمار چون این سخن را
شنید

شبینه بخانهٔ حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرستاد و آنچه را آنحضرت یافت چون جناب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله قطیفه را
باو داد و فرمود که تو ولی منی او را این قطیفه پس حضرت امیر آنرا بسوق اللیل آورد و تارهای آن را از هم گشود و طلاهای آن را میان مهاجر
و انصار قسمت کرد و چون بخانه برگشت هیچ از آن با خود نبرد چون روز دیگر شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را ملاقات کرد و فرمود یا علی
دیروز سه هزار مثقال طلا گرفتی فردا من و همهٔ مهاجران و انصار نزد تو چاشت خواهیم خورد حضرت امیر گفت چنین باشد یا رسول الله
چون روز دیگر شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله با مهاجران و انصار متوجه خانهٔ آنحضرت شدند تا آنکه در کوبیدند حضرت امیرالمؤمنین بیرون آمد
و چون نظر مبارکش برایشان افتاد در عرق حیا غوطه خورد زیرا که در خانهٔ خود کم چیزی نداشت نه اندک و نه بسیار پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
با مهاجران و انصار بخانه درآمدند و نشستند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بنزد فاطمه صلوات الله علیها رفت ناگاه کاسهٔ بزرگی
دید که پر بود از ترید و در روی آن پارچه گوشتی گذاشته بود که بوی مشک از آن ساطع بود پس حضرت امیر خواست که آنرا بردارد از
بسیاری بزرگی نتوانست برداشت پس حضرت فاطمه علیها السلام آنحضرت را مدد کرد تا آنکه آنحضرت آن کاسه را نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
گذاشت چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آن طعام برداشت بدر کرد نزد حضرت فاطمه صلوات الله علیها آمد و فرمود که ای دختر از کجا آوردی
این طعام را فاطمه عرض نمود ای پدر بزرگوار از جانب خدا آمده است بدرستیکه خدا روزی میدهد هر کرا میخواهد بیحساب پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که حمد میکنم خداوندی را که بیرون نبرد مرا از دنیا تا آنکه دیدم در دختر خود آنچه زکریا در مریم دختر عمران دید و ابن بابویه
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت فاطمه صلوات الله علیها را باین سبب محدثه میگفتند که ملائکه از
آسمان فرود می آمدند و او را ندا میکردند چنانچه ندا میکردند مریم دختر عمران را پس میگفتند ای فاطمه بدرستی که خداوند عالمیان ترا
برگزیده است و ترا مطهر و معصوم گردانیده است و ترا اختیار کرده است بر زنان عالمیان ای فاطمه عبادت کن و خاضع شو
برای پروردگار خود و سجده کن و رکوع کن با رکوع کنندگان پس او با ملائکه سخن میگفت پس شبی با ملائکه گفت که آیا نیست
برگزیده زنان عالمیان مریم دختر عمران ایشان گفتند که مریم بهترین زنان زمان خود بود و حق تعالی ترا بهترین زنان زمان خود
و زمان مریم و بهترین اولین و آخرین گردانیده است در بیان بعضی از سیر و مکارم اخلاق آنحضرت در قرب الاسناد
بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مقرر فرموده بود که هر چه خدمت بیرون در باشد
از آب و هیزم آوردن و امثال اینها حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بجا آورد و هر چه خدمت اندرون خانه باشد از آسیا
کردن و نان کردن و طعام درست نمودن و جاروب کردن و امثال اینها با حضرت فاطمه صلوات الله علیها باشد و ابن بابویه
رحمه الله علیه بسند معتبر از حضرت امام حسن علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود که در شب جمعه مادرم حضرت فاطمه صلوات الله
علیها در محراب عبادت خود ایستاد و مشغول بندگی حق تعالی گردید و پیوسته در رکوع و سجود و قیام و دعا بود تا صبح طالع شد و شنیدم
که پیوسته دعا میکرد از برای مؤمنین و مؤمنات و ایشان را نام میبرد و دعا از برای ایشان بسیار میکرد و از برای خود دعا نمیکرد
پس من گفتم ای مادر چرا از برای خود دعا نکردی چنانچه دعا از برای دیگران کردی فرمود ای فرزند اول همسایه را باید رسید و آخر خود را بسند معتبر

از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که آن حضرت فرمود که فاطمه زهرا صلوات الله علیها محبوبترین مردم بود نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آنقدر آب با مشک آورد که در سینه‌اش اثر کرد و آنقدر آسیا کرد که دستهایش مجروح شد و آنقدر خانه را جاروب کرد که جامه‌هایش گردآلود شد
و آنقدر در زیر دیگ آتش افروخت که جامه‌هایش سیاه شد و بسبب این مشقتها بآن حضرت ضرر رسید پس روزی من بآن حضرت گفتم برو و از پدر
خود سؤال کن کنیزی از برای تو که بخرد که بعضی از خدمتهای تو را متحمل گردد و چون بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت نزد آن حضرت
جمعی دید که سخن میگفتند حیا مانع شد او را که با حضرت سخن گوید و بخانه برگشت پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دانست که آن حضرت برای کاری
رفته پس روز دیگر بامداد بنزد ما آمد و ما هر دو در زیر لحاف بودیم و جامه نداشتیم که بپوشیم و از زیر لحاف بیرون آییم پس حضرت فرمود که السلام
علیکم و ما شرم کردیم که جواب سلام آن حضرت را گوییم بسبب آن حالتی که داشتیم پس بار دیگر آن حضرت سلام کرد و جواب نگفتیم چون در مرتبه سیم سلام کرد ترسیدیم
که اگر جواب نگوییم و عادت آن حضرت چنین بود که سه مرتبه سلام میکرد اگر جواب نمی‌شنید برمیگشت پس من گفتم که علیک السلام یا رسول الله
داخل شو پس آن حضرت داخل شد و بر بالین ما نشست و فرمود که دیروز چه حاجت داشتی نزد محمد چون فاطمه از جواب گفتن شرم کرد من
خوف کردم که اگر جواب نگویم حضرت برخیزد من سر خود را بیرون آوردم و حالت او را عرض کردم حضرت فرمود آیا نمیخواهید خبر دهم
شما را بچیزی که بهتر است از برای شما از کنیز چون برخیزید بخواب بروید سی و سه مرتبه سبحان الله بگویید و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و چهار مرتبه
الله اکبر بگویید پس حضرت فاطمه سر خود را بیرون آورد و سه مرتبه عرض کرد راضی شدم از خدا و رسول . و در کتاب مکارم الاخلاق
بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت رسول اراده سفری مینمود آخر کسی را که وداع میکرد حضرت فاطمه صلوات الله
علیها بود و از خانه او متوجه سفر میگردید و چون برمیگشت از سفر اول بخانه حضرت فاطمه میرفت پس یکی از سفرهای آن حضرت علی امیرالمؤمنین
غنیمتی یافته بود و بحضرت فاطمه صلوات الله علیها داده بود پس چون حضرت بآن سفر بیرون رفت حضرت فاطمه از آن غنیمت دو دستبرنج
از نقره گرفت و در دست کرد و بر در خانه خود پرده آویخت پس چون حضرت از سفر مراجعت نمود بمسجد رسید شد و بعادت مقرر متوجه خانه فاطمه
داخل شد شاد و خوشحال حضرت فاطمه باستقبال پدر بزرگوار خود شتافت و چون حضرت آن دستبرنجها را و پرده را دید
برگشت و در مسجد نشست و حضرت فاطمه از مشاهده آن حال بسیار غمگین شد و گریست و فرمود که پیش از این با من چنین نمیکرد پس حضرت امام حسن و امام
حسین صلوات الله علیهما را طلبید و پرده را گشود و دستبرنجها را بیرون کرد و بهر یک از ایشان یکی را داد و گفت ببرید
اینها را بسوی پدرم و از جانب من سلام برسانید و بگویید که بعد از رفتن تو ما کاری غیر از اینها نکرده بودیم که موجب غضب تو گردد
پس هر چه خواهی با اینها بکن چون ایشان دو نور دیده حضرت رسول صلی الله علیه و آله پیغام مادر گرامی خود را بآن حضرت رسانیدند حضرت
ایشان را در بر کشید و رویهای ایشان را بوسید و هر یک را بر ران خود نشانید پس فرمود که آن دستبرنجها را شکستند و پاره
پاره کردند پس گروهی از فقرای مهاجرین را که در صفه میبودند و منزلی و مالی نداشتند طلبید و آنها را پاره پاره در میان ایشان
قسمت کرد پس آن پرده را آنقدر کشید پاره پاره کرد و بهر یک از ایشان که عریان بودند دستی داد که بر عورت خود ببندند یکی از آنها را میدید که گاهی بر گردن خود
می‌بستند و چون آن پرده کم عرض بود هرگاه سجده میکردند عورت ایشان گشوده میشد و از پس سر حضرت رسول عرض کرد که در نماز چون آن

از انظار بپوشند

از زنان سر از سجده بردارند که نظر زنان بر عورت مردان نیفتد و سنت چنین مقرر شد پس حضرت فرمود که خدا رحمت کند فاطمه را داد او را بعوض
پرده چادرهای بهشت بپوشاند و بعوض این زیور از زیورهای بهشت حلی کرامت کند و ابن شهرآشوب و دیگران از طرق مخالفین روایت
کرده‌اند که حسن بصری میگفت که حضرت فاطمه عابدترین این امت بود در عبادت حق تعالی آن قدر بر پای ایستاده بود که پاهای مبارکش ورم
کرده بود و بسندهای معتبر روایت کرده‌اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر حضرت فاطمه صلوات الله علیها در آمد و دید که
جامه پوشیده بود از پشم شتر و بدست مبارک خود آسیا میگرداند و در آن حالت فرزند خود را شیر میداد چون حضرت این حالت را مشاهده نمود اشک
از دیده مبارکش روان شد و فرمود که ای دختر گرامی تلخیهای این دنیا را امروز بچش برای حلاوتهای آخرت پس حضرت فاطمه گفت
یا رسول الله حمد میکنم خدا را بر نعمتهای او و شکر میکنم خدا را بر کرامتهای او پس حق تعالی این آیه را فرستاد و لسوف یعطیک ربک فترضی یعنی
حق تعالی در قیامت آن قدر خواهد داد که راضی شوی و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت فاطمه علیها السلام
در هر بامداد روز شنبه بزیارت حمزه و سایر شهدای احد میرفت و ترحم و استغفار از برای حمزه میکرد و علی بن ابراهیم بسند حسن از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که شبی حضرت فاطمه صلوات الله علیها در خواب دید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین
و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را برداشت و از مدینه بیرون رفت چون از باغهای مدینه گذشته در راه ایشان پیش آمد پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله از راه دست راست که راهی بود روانه شد تا آنکه منتهی شد بموضعی که در آنجا آبی و درختان خرما بود پس حضرت رسول صلعم
گوسفندی خرید که در گوش او از گوشهایش نقطهای سفید بود و فرمود که آن گوسفند را ذبح کردند و کباب شد و چون تناول کردند همه مردند پس حضرت فاطمه
از خواب بیدار شد گریان و ترسان و حضرت رسول را از این خواب مطلع نگردانید و چون صبح شد حضرت رسول صلعم درازگوشی
و سوار کرد بر آن فاطمه را و امر کرد حضرت امیر المؤمنین را که حضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام را از مدینه بیرون آورد و چون
از باغستان مدینه بیرون رفتند در راه ایشان دو راه پیش آمد حضرت رسول صلعم بجانب راست میل فرمود چنانچه حضرت فاطمه در خواب
دیده بود و فرمود که گوسفند را ذبح کردند و بریان کردند پس چون خواستند که تناول کنند حضرت فاطمه برخاست و بکناری
رفت و گریستن از ترس آنچه در خواب دیده بود پس حضرت رسول صلعم آن حضرت را طلبید و او را گریان یافت و فرمود ای دختر
گریه تو چیست گفت یا رسول الله چنین دیده بودم و آنچه در خواب دیده بودم تا حال بعمل آوردی از شما دور شدم تا این امری
را که پیش از این دیده بودم مشاهده نکنم پس حضرت برخاست و دو رکعت نماز کرد و بعد از نماز با پروردگار خود مناجات
کرد پس جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خواب فاطمه از شیطان است که او را دهار میگویند و خوابهای مؤمنان را پریشان
مینماید و ایشان را آزار میکند و خوابهای پریشان بایشان مینماید که باعث اندوه ایشان میگردد پس جبرئیل آن شیطان را
بخدمت حضرت آورد حضرت فرمود که تو بودی که این خواب را بفاطمه نمودی گفت بلی یا محمد هرگاه بینی در خواب
خود چیزی که ترا خوش نیاید پس هرگاه یکی از مؤمنان چنین خوابی ببیند این دعا بخواند اعوذ بما عاذت به ملائکة الله المقربون
و انبیاء الله المرسلون و عباده الصالحون من شر ما رأیت من رؤیای و بخواند سوره حمد و معوذتین و قل هو الله احد

[illegible]

و بجانب چپ خود سه مرتبه آب دهان بینداز و چون چنین کند آن خوابی که دیده است باو ضرر نرساند پس حق تعالی این آیه را بآنحضرت فرستاد انما
النجوی من الشیطان لیحزن الذین آمنوا ولیس بضارهم شیئا الا باذن الله وعلی الله فلیتوکل المؤمنون فصل دویم در بیان تزویج حضرت امیرالمؤمنین
و فاطمه علیهما السلام است شیخ مفید و ابن طاوس و اکثر علما ذکر کرده اند که این مزاوجت با سعادت در شب پنجشنبه بیست و یکم ماه محرم
از سال سیم هجرت واقع شد و شیخ طوسی در امالی روایت کرده است که زفاف حضرت امیرالمؤمنین ع و فاطمه علیها السلام سه نزده روز بعد از
بعد از وفات رقیه رضی الله عنها بود و بعد از رجوع از جنگ بدر و چند روز از ماه شوال گذشته بود و بعضی گفته اند که در روز شنبه ششم ماه ذی الحجه بود
و در کشف الغمه از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که تزویج آنحضرت در ماه مبارک رمضان بود و زفاف در ماه ذی الحجه بود
از سال دوم هجرت و بعضی از مخالفان گفته اند که در ماه صفر بعد از هجرت یکسال واقع شد و بعضی گفته اند که بعد از مراجعت از جنگ بدر
واقع شد و در کتاب عیون اخبار الرضا بسند معتبر از حضرت امام رضا ع روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرا گفت که یا علی با من معاتبه و مخاطبه کردند مردانی از قریش در امر فاطمه صلوات الله علیها و گفتند ما خواستگاری
کردیم او را از تو و او را از ما منع کردی و بعلی تزویج نمودی پس من گفتم بایشان که بخدا سوگند که من منع نکردم شما را و من تزویج نکردم بعلی بلکه خدا
شما را منع کرد و بعلی تزویج کرد پس جبرئیل بر من نازل شد و گفت یا محمد خداوند جلیل می فرماید که اگر من خلق نمیکردم علی را هر آینه نبود برای
فاطمه دختر تو کفوی بر روی زمین یافت نمیشد در روی زمین بعد از آدم و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که اگر
حق تعالی امیرالمؤمنین را برای حضرت فاطمه خلق نکرده بود هرگز از برای او کفوی نبود در روی زمین و این مضمون در طرق خاصه و عامه باسانید
بسیار وارد شده و ابن بابویه بسندهای معتبر از حضرت امام رضا ع روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که تزویج
نکردم فاطمه را بعلی بن ابی طالب ع مگر بعد از آنکه حق تعالی مرا امر کرد بتزویج ایشان و بسندهای معتبر از آنحضرت روایت کرده اند که
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که آمد ملکی بنزد من و گفت یا محمد بدرستی که حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که فاطمه را تزویج کردم بعلی
پس تو نیز تزویج کن فاطمه را باو و امر کردم درخت طوبی را که بردارد در و یاقوت و مرجان بدرستی که اهل آسمانها شاد شده اند از
برای این امر و زود باشد که از ایشان متولد شود دو پسر که بهترین جوانان اهل بهشت باشند و بایشان زینت یابند اهل بهشت
پس شاد باش یا محمد که تو بهترین پیشینیان و آیندگانی و بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه روایت کرده اند
که روزی حضرت رسالت نشسته بود ناگاه ملکی بر آنحضرت نازل شد که بیست و چهار رو داشت حضرت فرمود که ای حبیب من جبرئیل هرگز ترا بر این صورت ندیده
بودم در مثل این صورت ملک گفت که من جبرئیل نیستم منم محمود و حق تعالی مرا فرستاده است که نور را با نور تزویج کنم حضرت فرمود که کی را بکی
حضرت فرمود که را با که ملک گفت که فاطمه را بعلی چون ملک پشت کرد دید حضرت که در میان دو کتف او نوشته است محمد رسول الله علی
وصیه حضرت پرسید که چند گاه است که این در میان دو کتف تو نوشته شده است ملک گفت پیش از آنکه آدم را بیافریند به
بیست و دو هزار سال و بروایت ابن شهرآشوب بیست و چهار هزار سال و عامه نیز این روایت را بسیار روایت کرده اند و در روایات
ایشان نام آن ملک صرصائیل بود و بیست سر داشت و در هر سری هزار زبان داشت و دستهای او بزرگتر از هفت آسمان و هفت
زمین بود

رفتن بود در بیابان و کشف آن بعد از شهادت من نوشته بود که علی ابن ابی طالب به قتیل و شیخ طوسی به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت
کرده است که نزد من آمدند ابوبکر و عمر و گفتند چرا نمیروی بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فاطمه را خواستگاری کنی پس من رفتم بنزد آنحضرت
و چون نظر مبارکش بر من افتاد خندان شد و فرمود برای چه آمدی ای ابوالحسن حاجت خود را بیان کن پس من عرض کردم بنزد آنحضرت خویشی خود را
و مبادرت نمودن خود در اسلام و یاریهائی که آنحضرت را کرده بودم و جهادها که در راه دین تقدیم رسانیده بودم حضرت فرمود راست
گفتی تو بهتری از آنچه یاد کردی پس گفتم یا رسول الله شاید که فاطمه را بمن تزویج کنی حضرت فرمود که پیش از تو جمعی خواستگاری او نمودند و چون
نام ایشانرا بنزد او مذکور ساختم آثار کراهت از روی او مشاهده کردم ولیکن باش تا بروم و بنزد تو برگردم چون حضرت رسول ص بنزد فاطمه علیها السلام رفت
فاطمه برخواست و دامن مبارکش را گرفت و نعلین از پای مبارکش کند و آب آورد و دست و پای مبارکش را شست پس از آن حضرت
نشست حضرت فرمود که ای فاطمه فاطمه عرض نمود که لبیک چه حاجت داری یا رسول الله حضرت فرمود که ای فاطمه میدانی قرابت علی بن ابی طالب
را و فضیلت او و رسوخ او در اسلام را و حقوق او را در دین خدا و من از حق تعالی سؤال کردم که ترا تزویج نماید به بهترین خلق خود و محبوبترین خلق
بسوی او و او بخواستگاری تو آمده چه میگوئی پس چون حضرت فاطمه این سخن را شنید ساکت شد و روی خود را نگردانید
و اظهار کراهت نفرمود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله برخاست و فرمود الله اکبر ساکت شدن او علامت راضی شدن اوست پس در این وقت
جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد فاطمه را تزویج کن بعلی بن ابی طالب که حق تعالی او را برای فاطمه و فاطمه را برای او پسندیده است حضرت امیر فرمود
پس تزویج کرد فاطمه را بمن و در تفسیر فرات و سایر کتب معتبره عامه و خاصه از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و ام سلمه و سلمان
فارسی رضی الله عنهما روایت کرده اند که چون فاطمه صلوات الله علیها بحد بلوغ رسید اکابر قریش و اشراف ایشان و صاحبان مال و زینت
و شرف و عزت آنحضرت را خواستگاری نمودند و هر یک از ایشان که فاطمه را از حضرت طلب مینمودند حضرت روی مبارک خود را از او میگردانید
و اظهار کراهت میفرمود تا آنکه هر یک از ایشان گمان میبردند که جناب حضرت بر او خشمناک گشت یا وحی از آسمان در باب او نازل شده است
و از جمله ایشان که خطبه کردند ابوبکر بود حضرت در جواب او فرمود که امر او با خداست و بعد از او عمر خطبه کرد جناب حضرت بهمان جواب
فرمود روایت کرده اند که روزی ابوبکر و عمر و سعد بن معاذ در مسجد حضرت رسول ص نشسته بودند و سخن از واجبات حضرت فاطمه صلوات الله
علیها در میان آوردند پس ابوبکر گفت که اشراف قریش خواستگاری او را از آنحضرت نمودند حضرت در جواب ایشان فرمود که امر او
بسوی پروردگار اوست اگر خواهد که او را تزویج نماید خواهد نمود و علی بن ابی طالب در این باب سخن نفرموده و کسی نیز برای آنحضرت سخن نگفت
و گمان ندارم که چیزی مانع شده باشد او را مگر تنگدستی و آنچه من میدانم آنست که خدا و رسول فاطمه را نگاه داشته اند مگر از برای علی بن ابی طالب پس ابوبکر
با عمر و سعد بن معاذ گفت که برخیزید تا بنزد علی برویم و او را تکلیف نمائیم که خواستگاری فاطمه بکند و اگر تنگدستی او را مانع باشد
ما او را در این باب مدد کنیم سعد بن معاذ گفت که بسیار درست دیده و برخواستند و بخانه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند حضرت
را در خانه نیافتند آنحضرت شتر خود را به آب برده بود در باغ مردی از انصار آب میکشید با اجرت پس متوجه آن باغ شدند چون بنزد آنحضرت
رسیدند حضرت پرسید که برای چه حاجت آمده اید ابوبکر گفت که ای ابوالحسن هیچ خصلتی از خصال خیر نیست مگر آنکه تو بر دیگران سبقت

گرفته و رابطه میان تو و حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جهت خویشی و مصاحبت و الفت و یاری و رابطه معنوی عبودیت و جمع آوری قرآن [illegible]
دختر آنحضرت را خواستگاری نمودند اجابت نفرمود و در جواب ایشان گفت که امر او با پروردگار اوست پس چه مانع است تو را که خواستگاری
نمی‌نمایی او را از برای که گمان آنست که خدا و رسول او را از برای تو نگاه داشته‌اند و از دیگران منع میکنند چون حضرت امیرالمؤمنین ع
این سخنان را از ابوبکر شنید آب از دیده‌های مبارکش فرو ریخت و فرمود که اندوه مرا تازه کردی و آرزویی که در سینه من پنهان بود
آوردی که باشد که فاطمه را نخواهد و لیکن تهیدستی باعث شده است که شرم میکنم که این معنی را اظهار کنم پس ایشان مکرر گفتند که نزد آنحضرت برو و خواهش
کن تا آنکه بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رود و فاطمه را از آنحضرت خواستگاری نماید پس حضرت شتر خود را گشود و بخانه آورد و بست و نعلین خود را
پوشید و متوجه خانه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شد و در آن وقت آنحضرت در حجره ام سلمه رضی الله عنها بود چون آنحضرت دست بر در زد ام سلمه
گفت کیستی پیش از آنکه بفرماید که منم علی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که ای ام سلمه برخیز و در را بگشا که اینجا کسیست که خدا و رسول
او را دوست میدارند و او خدا و رسول را دوست میدارد ام سلمه گفت که پدر و مادرم فدای تو باد کیست که تو در حق او چنین سخنی میگویی
و هنوز او را ندیده حضرت فرمود که ساکت باش ای ام سلمه که اینجا مردیست که سفاهت ندارد و زود از جا بر نمی‌آید برادر من است
و پسر عم من است و محبوبترین خلق است بسوی من ای ام سلمه پس ام سلمه گفت که من برجستم و مبادرت نمودم برای در گشودن و پایم بدامنم
پیچید و از غایت تعجیل نزدیک بود که بسر در آیم چون در را گشودم علی بن ابی طالب را دیدم پس ایستاد تا آنکه داخل خانه شدم
که من پرده خود را درست کردم پس داخل شد بر رسول صلی الله علیه و آله و گفت السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته حضرت رسول صلی الله
علیه و آله در جواب فرمود که و علیک السلام یا ابا الحسن بنشین ام سلمه گفت پس علی بن ابیطالب نشست در خدمت رسول خدا ص
و در زمین نگاه میکرد و چنان می‌نمود که برای کاری آمده است و شرم میکند که اظهار کند و از حیا سر بزیر افکنده بود پس حضرت رسول ص
بعلم نبوت دانست که آنحضرت چه در خاطر دارد فرمود که ای ابوالحسن چنان می‌بینم که برای کاری آمده حاجت خود را بگو و آنچه در خاطر
داری اظهار کن که حاجتهای تو در نزد من برآورده است پس علی بن ابیطالب علیه السلام گفت که پدر و مادرم فدای تو باد
تو میدانی یا رسول الله که مرا از نزد عم خود ابوطالب گرفتی و از فاطمه بنت اسد گرفتی در وقتی که من کودک بودم و از غذای خود غذا دادی و با
داب خود مرا تادیب کردی و نسبت بمن از پدر و مادر مهربانتر بودی و حق تعالی مرا ببرکت تو هدایت کرد و مرا نجات دادی از آنچه
پدران و عموهای من بر آن بودند از حیرت و ضلالت بدرستی که تویی یا رسول الله ذخیره من و شرف من در دنیا و آخرت
و بآن کرامتها که حق تعالی ببرکت تو نسبت بمن کرده است میخواهم که خانه و زوجه داشته باشم و آمده‌ام بسوی تو خطبه کننده
و امید دارم که دختر خود فاطمه را بمن تزویج کنی آیا او را بمن تزویج میکنی یا رسول الله ام سلمه گفت که دیدم روی مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله
از شادی این سخنان شکفته و خندان شد پس از روی تبسم بآنحضرت نظر نمود که یا علی آیا چیزی با خود داری که او را بآن تزویج نمایم حضرت امیر علیه السلام
گفت که پدر و مادرم فدای تو باد بر تو پوشیده نیست چیزی از امر من شمشیری دارم و زرهی و شتری که بآن آب میکشیم و چیزی
بغیر اینها مالک نیستم حضرت فرمود که اما شمشیر تو را از آن ناچار است زیرا که جهاد فی سبیل الله و مقاتله میکنی با دشمنان خدا و

شتر از

و شتر آب کشی با آن برای کشت خود و اهل خود و اسباب خود را در سفر با آن بار میکنی و لیکن ترا تزویج کردم با آن زره و با آن از تو
راضی شدم ای ابو الحسن میخواهی ترا بشارت بدهم حضرت امیر گفت بلی پدر و مادرم فدای تو باد بشارت ده چرا بدرستی که تو همیشه با برکت
و سعادت و میمنت و فیروزی بوده در گفتار و کردار و درود خدا بر تو باد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بشارت باد ترا ای ابو الحسن
بدرستی که حق تعالی فاطمه را بتو تزویج کرد در آسمان پیش از آنکه من او را بتو تزویج نمایم در زمین و در همین موضع که نشسته ام پیش از آنکه تو بیائی
ملکی بر من نازل شد که روهای بسیار و بالهای بسیار داشت و پیش از او از ملائکه من ندیده بودم چون فرود آمد گفت السلام علیک
و رحمة الله و برکاته بشارت باد ترا ای محمد باجتماع اهل تو و پاکیزگی نسل تو گفتم که این چه خبر است که میدهی ای ملک گفت منم سیطائیل
موکلم بیکی از قائمهای عرش آمدم از پروردگار خود رخصت طلبیدم که ترا بشارت دهم اینک جبرئیل از عقب من میرسد که ترا خبر دهد
بکرامتهای حق تعالی هنوز سخن آن ملک تمام نشده بود که جبرئیل در رسید و گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته یا نبی الله پس حریر
سفیدی از حریرهای بهشت بدست من داد و در آن حریر دو سطر از نور نوشته بود گفتم ای حبیب من جبرئیل این حریر و این نوشتها چیست
گفت یا محمد چون حق تعالی علیم خود بر احوال اهل زمین مطلع شد ترا از میان جمیع خلق برگزید پس ترا برسالت خود فرستاد و بعد از تو از میان
جمیع خلق برگزید از برای تو برادری و وزیری و مصاحبی و دامادی پس دختر تو فاطمه را باو تزویج کرد گفتم ای حبیب من جبرئیل آن مرد
کیست گفت ای محمد برادر تو در دنیا و پسر عم تو در نسب علی بن ابی طالب علیه السلام است بدرستی که حق تعالی وحی کرد بسوی
بهشتها که زینت یابند پس چنین کردند روضات جنان و بسوی درخت طوبی که بردارد حلها و زیورها را و زینت کردند حوران
بهشت و حق تعالی امر کرد ملائکه را که جمع شوند در آسمان چهارم نزد بیت المعمور پس هر که در بالای آسمان چهارم بود بسوی پائین
فرود آمدند و هر که در زیر آسمان چهارم بود بالا رفتند و حق تعالی رضوان خازن بهشت را امر کرد که منبر کرامت را نصب کند
در نزد بیت المعمور و آن منبری است که حضرت آدم بر آن خطبه خواند در روزی که عرض اسما را میکرد بر ملائکه و آن منبری است از نور
پس حق تعالی وحی کرد بسوی ملکی از ملائکه حجب که او را راحیل میگویند که بر آن منبر بالا رود و حق تعالی را ستایش کند بمحامد او و او را
بکمالات و بزرگی یاد کند و ثنا گوید حق تعالی را به ثنائی که سزاوار است و در میان ملائکه خوش زبان تر و نیکو بیان تر از او نبود
پس بر منبر برآمد حمد و ستایش حق تعالی بجا آورد که سزاوار عظمت و جلال او بود و صداهای شادی بفرح از جمیع آسمانها برآمد
و جمیع اهل سموات خورسند و شاد شدند و بروایتی این خطبه را خواند حمد و سپاس خداوندی راست که اول است پیش از
اولیت پیشینیان و باقیست بعد از فنای عالمیان حمد میکنیم او را که گردانید ما را ملائکه روحانیان و گردانید ما را
از اقرار کنندگان به پروردگاری خود و بر نعمتهائی که بر ما تمام کرده است از شکر کنندگان و ما را محجوب گردانید از کثافتها
و مستور گردانید از علتها و ما را ساکن گردانید در سموات و نزدیک گردانید در سرا پرده قرب و از ما زایل گردانید
حرص بر شهوات را و حرص و خواهش ما را در تسبیح و تقدیس قرار داد خداوندی که رحمت خود را پهن کرده است و بخشنده
نعمتهای خود است چنین تر است از آنکه با او نسبت دهند شرکا در زمین و بلند تر است بعظمت و جلال خود از افتراهای

که بر وحی بنده خدا ایشان پس بعد از آن جبرئیل گفت بدرستی که اختیار کرده خداوند جبار برگزیده ترین و پسندیده ترین خود را برای کنیز خود دختر بهترین زنان دختر بهترین
پیغمبران و بهترین رسولان است پس پیوند کرد حبل آن پیغمبر را بحبل مردی از اهل او که صاحب اوست و تصدیق کننده دعوات اوست و مبادرت
کننده بسوی این دعوت او و آنکه پیوند یافته است بفاطمه بتول دختر حضرت رسول ص و بروایت دیگر جبرئیل گفت که پس حق تعالی بمن وحی کرد که
عقد و نکاح ایشان را ببندم بدرستی که من تزویج کردم کنیز خود فاطمه دختر حبیب خود محمد را به بنده خود علی بن ابی طالب پس بستم عقد نکاح را و گواه
گرفتم بر آن ملائکه مقربان را و گواهی ایشان را در این حریر نوشته شده است و بتحقیق امر کرد پروردگار من جل جلاله که این نامه را بر تو عرض کنم و
بمشک آن را مهر کنم و برضوان خزینه دار بهشت سپارم بدرستی که چون حق تعالی اراده کرد ملائکه بر تزویج علی ع بفاطمه امر کرد درخت طوبی را
که آنچه بار برداشته است از حلی و زیور فرو ریزد و بر ایشان نثار کند پس ملائکه و حور العین آن نثارها را ربودند و بدرستی که حور العین
از برای یکدیگر هدیه میفرستادند آن نثارها را و تفاخر میکنند بآن تا روز قیامت یا محمد بدرستی که خداوند عالمیان جل جلاله مرا
امر کرد تورا که تزویج کنی در زمین فاطمه را بعلی و بشارت دهی ایشان را که حق تعالی کرامت خواهد کرد بایشان دو پسر پاکیزه و نجیب
طیب طاهر صاحب خیر و فضیلت در دنیا و آخرت یا ابا الحسن بیرون رو که از عقب تو می آیم بسوی مسجد و در حضور مردم فاطمه را بتو
تزویج مینمایم و از فضیلت تو ذکر خواهم کرد آنچه باعث روشنی دیده تو و دیده دوستان تو گردد در دنیا و آخرت حضرت امیر المؤمنین ع
فرمود که من از حضرت بیرون آمدم و بسرعت تمام متوجه مسجد شدم و الله چندان فرح و شادی رو داده بود که وصف نمیتوانم کرد
و چون ابو بکر و عمر آنحضرت را برای امتحان فرستاده بودند انتظار بیرون آمدن آنحضرت را میکشیدند سر راه بر آنحضرت گرفتند و پرسیدند
که چه خبر داری حضرت فرمود که حضرت رسول دختر خود فاطمه را بمن تزویج نموده است و اینک حضرت رسول ص بیرون می آید از
حضور مردم فاطمه را بمن تزویج کند چون ایشان این خبر را شنیدند اظهار فرح و شادی کردند و بمسجد برگشتند حضرت امیر فرمود
که ما هنوز بمیان مسجد نرسیده بودیم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بما ملحق شد و از روی مبارکش اثر شادی و خوشحالی ظاهر بود و بلال
را امر فرمود که ندا کند مهاجران و انصار را که جمع شوند چون جمیع شدند بر یک پایه منبر بالا رفت و حمد و ثنای حق تعالی ادا کرد و فرمود
که ای گروه مسلمانان در این زودی جبرئیل نزد من آمد و خبر داد که پروردگار من ملائکه را نزد بیت المعمور جمع کرد و همه را گواه گرفت
بر آنکه تزویج کرد کنیز خود فاطمه دختر رسول را به بنده خود علی بن ابی طالب و مرا امر کرد که فاطمه را با او تزویج نمایم در زمین و شما را گواه میگیرم
پس بر منبر نشست و با علی ع فرمود که ای ابو الحسن برخیز و خواستگاری کن فاطمه را برای خود پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برای شکر نعمتها
برخاست و خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت ادا فرمود که بعضی از آن خطبه این است که حمد میکنم خدا را برای نعمتهای
او و گواهی و شهادت میدهم بوحدانیت خدا شهادتی که موجب رضا و خوشنودی او گردد و صلوات میفرستم
بر محمد و آل او صلواتی که موجب مزید قرب و منزلت او شود و بدانید که نکاح از جمله چیزهایی است که خداوند عالمیان امر فرموده است
بآن و پسندیده است آن را و این مجلس را جمع ما بقضا و قدر حق تعالی مرتب گردیده است و بتحقیق که تزویج کرد بمن رسول خدا دختر خود
فاطمه را و مهر او این زره را گردانیده و بروایت دیگر پانصد درهم گردانیده و من راضی شدم باین پس از وی بپرسید و گواه شوید

علی کل حال

[illegible] ابو بکر [illegible] [illegible] بالا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کار [illegible]

پس مسلمانان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که آیا تزویج کردی فاطمه را یا رسول الله جناب حضرت فرمود که بلی گفتند که خدا برکت
دهد برای ایشان و شمل ایشان را جمع کند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بخانه از ازواج خود برگشت و در تهذیب طوسی بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله فاطمه را بعلی تزویج کرد بنزد فاطمه آمد و او میگریست پرسید که سبب گریه تو چیست
بخدا سوگند که اگر در میان اهل بیت من از او بهتر کسی می بود هر آینه ترا با او تزویج میکردم و من ترا با او تزویج نکردم ولیکن حق تعالی ترا با او تزویج کرد
و خمس را مهر تو گردانید مادام که آسمان و زمین باقی است و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی
برخیز و زره را بفروش پس من برخاستم و زره را فروختم و قیمت آن را گرفتم و بخدمت آن حضرت آوردم و زر را در دامن او ریختم و آن حضرت از من نپرسید
که چند است و من نیز نگفتم پس یک کف از آن زر گرفت و بلال را طلبید و باو داد و گفت از برای فاطمه بوی خوش بگیر پس دو کف از آن زر
برگرفت و بابو بکر داد و فرمود که برو ببازار و از برای فاطمه بگیر آنچه در کار است از جامه و اسباب البیت و عمار بن یاسر و جمعی از صحابه را
از پی او فرستاد و همه ببازار در آمدند پس هر یک از ایشان چیزی را که اختیار میکردند و بابو بکر مینمودند و بصلاحدید او میخریدند پس آنچه
خریدند پیراهنی بهفت درهم و مقنعه بچهار درهم و قطیفه سیاه خیبری و سریری که میانش را از لیف خرما بافته بودند و دو نهالی از کتان
مصری و میان یکی را از لیف خرما پر کرده بودند و دیگری را از پشم گوسفند و چهار بالش ساخته از پوست طایف که میانش را از علف
اذخر پر کرده بودند و پرده از پشم و حصیر هجری و دستاسی و مادیه مسی و ظرفی برای آب خوردن از پوست و کاسه چوبی از برای شیر
و مشکی از برای آب و مطهره بقیر اندوده و سبوی سبزی و کوزه ها از سفال چون همه اسباب را خریدند بعضی را ابو بکر برداشت و
هر یک از صحابه بعضی را برداشتند و بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردند و حضرت هر یک از آنها را بدست مبارک میگرفت و ملاحظه
مینمود و میفرمود که خداوندا مبارک کن این را بر اهل بیت و بروایت دیگر آب از دهان مبارک بر آنها پاشید و سر بسوی آسمان بلند
کرد و فرمود که خداوندا برکت ده برای گروهی که بیشتر ظرفهای ایشان سفال است پس حضرت امیر المؤمنین فرمود که بعد از آن یکماه
ماندم که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نماز میگذاردم و بخانه برمیگشتم و از امر فاطمه صلوات الله علیها چیزی مذکور نمیساختم پس زنان
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمن گفتند که آیا نمیخواهی که در باب مزاوجت تو با حضرت رسول صلی الله علیه و آله سخنی بگوییم گفتم بگویید پس
ایشان رفتند بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله ام ایمن عرض نمود که یا رسول الله اگر خدیجه زنده میبود هر آینه دیده او روشن میشد بزفاف
حضرت فاطمه صلوات الله علیها و بدرستی که علی زوجه خود را میخواهد پس روشن کن دیده فاطمه را بشوهرش و جمع کن میانه ایشان را و دیده ما را
روشن کن بآن پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی چرا زوجه خود را از من طلب نمی نماید من منتظر طلب او بودم حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که من عرض نمودم که یا رسول الله حیا مانع من بود پس آنجناب رو کرد بجانب زنان و فرمود که کیست از
زنان من در اینجا ام سلمه عرض نمود که من حاضرم یا رسول الله و زینب و فلانه و فلانه حاضرند حضرت فرمود که مهیا کنید از برای
دختر من و پسر عم من حجره از حجرهای خود ام سلمه عرض نمود کدام حجره را یا رسول الله حضرت فرمود حجره خود را و مهیا کن و زنان خود را
امر فرمود که فاطمه را زینت کنند و آنچه او را در کار است بعمل آورند ام سلمه گفت از فاطمه پرسیدم که آیا نزد تو بوی خوشی هست که از

برای خود ذخیره نگاه داشتی فرمود بلی پس شیشه آورد و از آن شیشه قدری در کف من ریخت من بوی خوشی استشمام کردم که هرگز چنین بویی استشمام
نکرده بودم پس از فاطمه پرسیدم که این بوی خوش از کجا بهم رسیده است گفت که دحیه کلبی گاهی به خدمت پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله می آمد پدرم
می فرمود که ای فاطمه بالش بیاور از برای عمم خود پس از برای او بالش را می انداختم و دحیه بر روی آن می نشست و چون برمی خواست
از میان جامه های او چیزی می ریخت حضرت مرا امر می کرد که آنها را جمع کنم پس حضرت امیرالمؤمنین ع از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید
از سبب آن حضرت فرمود که او جبرئیل بود که به صورت دحیه کلبی می آمد و این عنبری است که از میان بالهای جبرئیل می ریخت و به روایت
دیگر فاطمه گلابی آورد که هرگز گلابی به آن عطر ندیده بودم ام سلمه پرسید که این گلاب را از کجا آوردی حضرت فاطمه فرمود که چون
حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد من خواب قیلوله می کرد عرق آن حضرت را می گرفتم و در شیشه می کردم و این گلاب از عرق
آن حضرت است پس حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا امر کرد که یا علی برو از برای
اهل خود طعامی بگیر و فرمود که گوشت و نان را ما می آوریم و خرما و روغن را تو بیاور پس من خرما و روغن گرفتم و آوردم
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله جامه را از دست مبارک خود بالا کرد و به دست مبارک خود خرما را در میان روغن شکست و حیس را
می ساخت و از برای ما گوسفند فربهی فرستاد و نان بسیاری از برای ما فرستاد که چون طعامها مهیا شد فرمود که یا علی برو هر که
را می خواهی طلب کن چون من به مسجد درآمدم مسجد را از صحابه مملو یافتم و حیا مانع شد که بعضی را طلبم و بعضی را نگذارم پس بر بلندی
برآمدم و ندا کردم که بیایید به سوی ولیمه فاطمه پس جمیع اهل مسجد برخاستند و متوجه خانه شدند و من شرم می کردم از بسیاری
مردم و کمی طعام چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن حالت را از من مشاهده کرد فرمود که من دعا می کنم که حق تعالی این طعام
را برکت دهد پس حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که از برکت دعای آن حضرت همه صحابه از آن طعام خوردند و از آن شربت
و از آب آشامیدند و از برای ما دعا به برکت کردند و سیر برگشتند و ایشان زیاده از چهار هزار کس بودند و از آن طعام هیچ کم
نشد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که کاسه ها بیاورید چون آوردند کاسه ها پر کرد و به خانه زنان خود فرستاد پس کاسه طلبید و
پر از طعام کرد و فرمود که این از فاطمه و شوهر اوست چون آفتاب غروب کرد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ام سلمه را فرمود
که بیاور فاطمه را پس ام سلمه فاطمه را آورد و دامن خود را بر زمین می کشید و عرق حیا از آن حضرت می چکید و از غایت شرم پایش در
دامن می پیچید و نزدیک بود که بیفتد
درآمد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی تو را از لغزشها نگاه دارد در دنیا و آخرت چون نزد آن حضرت ایستاد
حضرت نقاب را از روی نورش برداشت که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه خورشید جمالش را مشاهده کند پس دست
فاطمه را گرفت و به دست علی داد و فرمود که خدا برکت گرداند موصلت دختر رسول خدا را با تو یا علی نیکو زنی است فاطمه یا
فاطمه نیکو شوهری است علی بروید به سوی منزل خود و کاری مکنید تا من به سوی شما بیایم حضرت امیرالمؤمنین فرمود که دست فاطمه را
گرفتم و به خانه بردم و فاطمه را در یک جانب صفه نشانیدم و خود در جانب دیگر نشستم و هر یک از شرمندگی سر به زیر افکنده بودیم
پس آن حضرت تشریف آوردند و فرمود که کیست در اینجا گفتم که داخل شو یا رسول الله مرحبا به تو ای زیارت کننده و ای داخل شونده

که حضرت

پس حضرت داخل شد و فاطمه را در پهلوی خود نشانید و فرمود که ای فاطمه آبی بیاور فاطمه برخاست و کاسه را پر از آب کرد و نزد آن حضرت
آورد پس آن حضرت جرعه از آن آب در دهان مبارک خود کرد و مضمضه فرمود و باز در آن ظرف ریخت پس قدری از آن آب را بر سر فاطمه
ریخت و فرمود که رو بجانب من کن و قدری از آن آب در پیش سینه‌اش پاشید پس فرمود پشت خود را بجانب من کن و قدری از آن آب در
میان دو کتف آن حضرت پاشید پس فرمود که خداوندا این دختر منست و محبوبترین خلق است بسوی من و خداوندا این برادر منست و محبوبترین
خلق است نزد من خداوندا او را ولی خود گردان و او را طاعت کننده و فرمان برنده خود گردان و اهل او را برای او مبارک گردان پس فرمود
که یا علی نزد اهل خود برو خدا برکت دهد برای تو و رحمت خدا و برکات خدا بر شما باد ای اهل بیت بدرستیکه خدا مستحق حمد است و بزرگوار
و در روایت معتبره دیگر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که در شب زفاف حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد من آمد و [illegible]
و فرمود که برخیز بنام خدا و بگو میروم به برکت خدا و آنچه خدا خواهد واقع میشود و توانائی نیست در امور مگر بخدا توکل کردم بر خدا پس آنحضرت او را نزد من
نشانید و فرمود که خداوندا این هر دو احب خلقند بسوی من پس تو دوست دار ایشان را و برکت ده در فرزندان ایشان و از
جانب خود بر ایشان حافظی مقرر کن و پناه میدهم ایشان را از شیطان رجیم و در کتب معتبره خاصه و عامه از حضرت امیرالمؤمنین
روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حجله صحابه فاطمه را بمن تزویج نمود بعد از آن تا یکماه صبر کردم و از امر فاطمه چیزی در
خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله ذکر نکردم از شرم آن حضرت ولیکن هر گاه که با آن حضرت بخلوت می‌نشستم میفرمود که ای ابوالحسن چه نیکوست
زوجه تو شاد باش ای ابوالحسن که تزویج کردم ترا به بهترین زنان عالمیان را چون یکماه گذشت برادرم عقیل بن ابیطالب و برادر
دیگر جعفر و عقیل گفت ای برادر از برای چه اینقدر شاد شدم مانند شادی که بما رسیده از تزویج تو با فاطمه دختر محمد ای برادر چرا از
آن حضرت سؤال نمیکنی که فاطمه را به تو عطا کند و دیده ما روشن گردد بزفاف شما حضرت فرمود که بخدا سوگند که من نیز چنین میخواهم ولیکن حیا مانع است
مرا که این معنی را در خدمت آن حضرت اظهار نمایم پس عقیل مرا سوگند داد و برداشت و با خود برد و در اثنای راه ام ایمن را ملاقات کردیم ام
ایمن گفت که بگذارید در این باب من با جناب حضرت سخن بگویم که سخن زنان در این باب انفع است پس ام ایمن برگشت و نزد ام سلمه رضی الله
عنها آمد و با او در این باب مصلحت کرد ام سلمه و سایر زنان حضرت را طلبید و همه رفتند بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در وقتی
که آن حضرت در حجره عایشه بود و بخدمت آن حضرت عرض کردند که برای امری جمع شده ایم که اگر خدیجه در حیات بودی دیده‌اش بآن روشن می
گردید ام سلمه گفت که چون نام خدیجه را بردیم آن حضرت گریست و فرمود مثل خدیجه کجاست مرا تصدیق کرد در وقتی که مردم مرا تکذیب میکردند
و مرا یاری کرد بر دین خدا و معاونت کرد بمال خود و حق تعالی امر کرد مرا که بشارت دهم خدیجه را که حق تعالی از برای او خانه در بهشت از قصبات زمرد
بنا کرده است که در آن خانه تعب و مشقت نباشد ام سلمه گفت پدران و مادران ما فدای تو باد یا رسول الله هر چه در باب خدیجه بیان
کنی همه حق است و برحمت پروردگار خود رفت و احمد گردیده و بکرامتهای حق تعالی رسیده و خدا گوارا گرداند بر او نعمتهای خود را و رحمت خود
میان ما و او در بهشت جمع گرداند و اینک برادر تو در دنیا و پسر عم تو در نسب علی بن ابیطالب میخواهد که زوجه او فاطمه را
با او تسلیم نمائی حضرت فرمود که ای ام سلمه چرا علی خود در این سؤال نکرد ام سلمه گفت او را حیا مانع است یا رسول الله ام ایمن گفت در ...

حضرت رسول صلی الله علیه وآله با من گفت که برو و علی را حاضر کن پس حضرت امیرالمؤمنین فرمود که چون آمدم اهل آن حضرت طلبیده و بخدمت آن حضرت نشستم زنان تمام
برخاستند و مرا بخدمت آن حضرت نشستم و از شرم سر بزیر افکنده پس خطاب حضرت شده بود فرمود که آیا راضی میشوی که زوجه تو باشد گفتم تسلیم نمایم پس من
از شرم سر بزیر افکنده گفتم بلی فدای تو شوم حضرت فرمود در شب با فرزندان الله تو لی فاطمه تو برو تسلیم کنیم پس من
از خدمت آن حضرت بیرون آمدم و جناب حضرت زنان خود را طلبیده و امر فرمود که فاطمه را زینت کنند و او را خوشبو کنند
و حجره برای او فرش کنند و از قیمت زره که با ام سلمه سپرده بودند ده درهم گرفت و بمن داد و فرمود یا علی خرما و روغن
کشک بخر پس من خریدم و بخدمت آن حضرت آوردم و حضرت دست مبارک خود را بر زد و سفره از پوست طلبید و بدست مبارک خود
خرما و روغن و کشک با هم مخلوط میکرد تا آنکه حیس ساخت پس فرمود که یا علی هر که را میخواهی طلب پس من بسوی مسجد آمدم
آمدم و در آن مسجد از اصحاب آن حضرت جمعی بودند گفتم که حضرت رسول صلی الله علیه وآله شما را طلبیده است پس همه برخواستند
و متوجه خانه آن حضرت شدند و من برگشتم و بخدمت آن حضرت عرض کردم که جماعت بسیار آمدند پس خطاب حضرت رسالت پناه بر روی سفره افکند
و فرمود که ده کس ده کس را بیاور که طعام بخورند و بیرون روند و ایشان ده ده کس می آمدند و طعام میخوردند و بیرون میرفتند و از آن طعام
کم نمیشد تا آنکه هفتصد نفر مرد و زن از آن طعام تناول کردند ببرکت دست مبارک آن حضرت و بروایت دیگر تا چهار [illegible]
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با عجاز آن حضرت رسید جمیع اهل مدینه و اطراف مدینه و شب بیک شکم و کشکها و از [illegible] متوجه خانه آن حضرت شدند
و از برای ایشان نطعها در مسجد افکندند و همه از آن طعام خوردند و سیر شدند و عدد ایشان زیاده از چهار هزار کس بود و اما [illegible]
روز می آمدند و از آن طعام می خوردند و باقی می ماند ام سلمه گفت که پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله علی و فاطمه را طلبید و علی را بدست راست
گرفت و فاطمه را بدست چپ و هر دو را به سینه مبارک خود چسبانید و میان هر دو دیده ایشان را بوسید پس نور دیده خود را بوسید و فاطمه را به
علی تسلیم کرد و فرمود که یا علی نیکو زنیست زن تو پس رو کرد بفاطمه و فرمود که نیکو شوهریست شوهر تو پس برخواست و ایشان را
با خود برد تا آنکه داخل کرد ایشان را بخانه که برای ایشان مهیا کرده بود و از خانه بیرون آمد و دو بازوی در را بدست مبارک خود گرفت
و فرمود که خدا شما را طاهر و مطهر گرداند و نسل شما را پاک و پاکیزه گرداند من یارم با هر که با شما یاری کند و جنگم با هر که با شما در
جنگ است شما را بخدا میسپارم و خدا را خلیفه خود بر شما میگردانم و بروایت دیگر فرمود که مرحبا به دو دریای علم که با یکدیگر
ملاقات کردند و مرحبا به دو نجم آسمان سعادت و شرف که با یکدیگر مقترن گردیدند حضرت امیر فرمود که سه روز حضرت رسول صلی الله علیه وآله
بنزد ما نیامد چون صبح روز چهارم شد خواست که بنزد ما آید اسما بنت عمیس را دید که در میان حجره ما ایستاده است با و فرمود
که برای چه در اینجا ایستاده و مرد بیگانه در این حجره هست اسما عرض نمود پدر و مادرم فدای تو باد عروس را که بخانه شوهر میبرند
ناچار است از زنی که در نزد او باشد و بخدمات او قیام نماید و من برای خدمت آن حضرت ایستاده ام حضرت فرمود حق تعالی حوائج
دنیا و آخرت ترا بر آورد حضرت امیر فرمود که آن بامداد سرما بود و من و فاطمه در زیر عبا خوابیده بودیم چون سخن آن حضرت را
شنیدیم خواستیم که برخیزیم حضرت فرمود که بحق من بر شما که از جای خود حرکت مکنید تا من بر کدام بسوی شما پس تا بر جا خود [illegible]

تا جهار

جناب حضرت بر بالین آمد و نزدیک سر او نشست و پاهای مبارک خود را در میان پاهای او داخل کرد پس من پای راستش را گرفتم و بسینه خود
چسبانیدم و فاطمه پای چپش را گرفت و بسینه خود چسبانید و پاهای مبارکش را گرم کردیم چون پاهای مبارکش را گرم کردیم فرمود یا علی کوزه آبی بیاور
چون کوزه آب را آوردم سه مرتبه آب دهان مبارکش را در آن انداخت و آیه چند از قرآن خواند پس فرمود که یا علی از این آب
بخور و قدری در ته کوزه بگذار چون آشامیدم باقی آب را بر سرم و سینه ام ریخت و فرمود که حق تعالی هر بدی را از تو دور گرداند
ای ابوالحسن و پاک گرداند ترا از گناهان و عیبها پاک گرداند و فرمود که آب تازه بیاور چون آوردم باز سه مرتبه آب
دهان خود را در آن ریخت و آیاتی چند از قرآن در آن خواند و بحضرت فاطمه علیها السلام داد و فرمود که بیاشام و اندکی در ته کوزه بگذار
پس باقی مانده آب را بر سر و سینه اش ریخت و فرمود که خدا از تو هر بدی را دور گرداند و از گناهان و عیبها پاک گرداند
مرا از خانه بیرون کرد و با فاطمه خلوت نمود از او پرسید که چه حال داری ای دختر شوهر خود را چگونه یافتی فاطمه گفت ای پدر
نیکو شوهریست ولیکن زنان قریش نزد من آمدند و گفتند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ترا تزویج کرده است بمردی که پریشان است
و مال ندارد حضرت فرمود ای دختر پدر تو و شوهر تو پریشان نیستند بتحقیق که عرض کردند بر من خزینه‌های زمین را و من نخواستم و اختیار
ثواب آخرت کردم ای دختر اگر بدانی آنچه پدر تو میداند هر آینه دنیا را در نظر تو قدری نخواهد بود بخدا سوگند ای دختر که در خیرخواهی
تو تقصیر نکردم و ترا بکسی تزویج کرده ام که اسلامش از همه کس پیشتر است و علمش از همه کس بیشتر است و حلمش از همه بزرگتر است ای دختر
حق تعالی از میان جمیع اهل زمین دو کس را اختیار کرد یکی را پدر تو گردانید و دیگری را شوهر تو ای دختر نیکو شوهریست
شوهر تو در هیچ امری مخالفت او مکن پس جناب حضرت مرا صدا زد عرض نمودم لبیک یا رسول الله فرمود که داخل خانه شو و مهربانی
کن با زوجه خود بدرستیکه فاطمه پاره تن منست هرچه او را بدرد آورد مرا بدرد آورده است و هرچه او را شاد گرداند مرا شاد میگرداند شما
را بخدا میسپارم و خدا را خلیفه خود میگردانم بر شما پس حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که بخدا سوگند تا فاطمه از دنیا رفت
هرگز او را بغضب نیاوردم و هرگز امری که بطبع مبارک او گران بود بجا نیاوردم و هرگز او مرا بغضب نیاورد و در هیچ امری نا
فرمانی من نکرد و هرگاه که بسوی او نظر میکردم غمها و المها از سینه من بیرون میرفت الخ حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که چون
حضرت رسول صلی الله علیه و آله برخاست که بیرون رود حضرت فاطمه گفت ای پدر من طاقت خدمت خانه ندارم پس خادمی از برای
من بگیر که مرا اعانت کند و کارها کند در امور خانه جناب حضرت فرمود که آیا ای فاطمه نمیخواهی چیزی که از خادم بهتر است با تو
بگویم فاطمه گفت ای پدر میخواهم آنچه بهتر است از خادم حضرت فرمود که در هر روزی سی و سه مرتبه سبحان الله
و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و چهار مرتبه الله اکبر بگو که این صد تسبیح است در زبان و هزار ثواب دارد در میزان ای
فاطمه اگر این تسبیح را در هر روز بگوئی حق تعالی کفایت میکند امور دنیا و آخرت ترا و ابن بابویه بسند معتبر از ابن عباس
روایت کرده است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی میانه من و علی برادری انداخت و در بالای هفت
آسمان دختر مرا باو تزویج کرد و گواه گرفت بر تزویج ایشان ملائکه مقربان را و او را وصی و خلیفه من گردانید پس علی

دشمن است و من از ویم و دوست او دوست منست و دشمن او دشمن منست و بدرستی که ملائکه تقرب میجویند بسوی حق تعالی بمحبت او. الخامس بسند صحیح از حضرت صادق
روایت کرده است که روزی ام ایمن بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد و در میان چادر خود چیزی داشت حضرت فرمود که با خود چه داری ای ام
ایمن ام ایمن گفت فلانه دختر فلانه را عروسی کردند و بر سر او نثار کردند اس از نثار را برداشتم پس ام ایمن گریست و گفت یا رسول الله فاطمه را تزویج کردی و
بر او چیزی نثار نکردی حضرت فرمود که ای ام ایمن چرا دروغ میگوئی بدرستی که خداوند عالمیان چون تزویج کرد فاطمه را با امیر المؤمنین امر کرد درختان بهشت را
که نثار کنند بر اهل بهشت از زیورهای خود و حلّهای خود و یاقوت خود و در و مروارید خود و زمرد خود و حریر خود و برداشتند اهل بهشت از آنها آنچه نتوان
وصف کرد و حق تعالی درخت طوبی را مهر فاطمه داده و آن درخت را در خانه امیر المؤمنین قرار داده و علی بن ابراهیم بسند معتبر روایت کرده است که هرگاه
خواستگاری حضرت فاطمه صلوات الله علیها را نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میرفتند حضرت رو از ایشان میگردانید و اظهار کراهت مینمود پس چون
خواست که فاطمه را بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما تزویج کند پنهان بحضرت فاطمه اظهار نمود حضرت فاطمه در جواب گفت که اختیار من با تست
ولیکن زنان قریش میگویند در حق علی که او مردیست شکم بزرگ و دستهای طولانی دارد و بندهای استخوانش کلانست و پیش سرش مو ندارد
و چشمهای بزرگ دارد و پیوسته دندانهایش خنده گشاده است و مالی ندارد حضرت فرمود که ای فاطمه آیا نمیدانی که حق تعالی مشرف شد
بر دنیا و اختیار کرد از جمیع مردان عالمیان پدر ترا پس بار دیگر مشرف شد بر دنیا اختیار کرد علی را بر جمیع مردان عالمیان پس مطلع شد
بر دنیا ترا اختیار کرد بر زنان عالمیان ای فاطمه در شبی که مرا باسمان بردند دیدم که بر صخره بیت المقدس نوشته که لا اله الا الله محمد
رسول الله ایدته بوزیره و نصرته بوزیره یعنی محمد را تقویت کردم بوزیرش پس من از جبرئیل پرسیدم که کیست وزیر من گفت علی
بن ابی طالب ع چون بسدرة المنتهی رسیدم باز این سخن را بر آن نوشته دیدم و چون بعرش رسیدم مثل این را بر ساق عرش نوشته
دیدم چون داخل بهشت شدم درخت طوبی را در خانه علی دیدم و در بهشت هیچ قصری و منزلی نیست مگر آنکه از درخت طوبی در آن شاخی
هست و بالای آن درخت سبدهاست از حلّهای سندس و استبرق بهشت و از برای هر بنده مؤمنی هزار هزار سبد هست و در هر
سبدی صد هزار حلّه است و هیچ حله از آنها بدیگری شبیه نیست و هر یک برنگی است و جامه های اهل بهشت از آن است
و در میان آن درخت نور گستریده و عرض بهشت مانند عرض آسمانها و زمین است و مهیا کرده اند از برای آنها که ایمان
بخدا و رسول آورده اند اگر سواره در سایه آن درخت صد هزار سال بتازد از سایه آن بدر نمیرود و اینست تفسیر قول حق تعالی که و ظل
ممدود و پایین آن درخت میوه های اهل بهشت است و طعامهای ایشان که آویخته است در میان خانه های ایشان و در هر شاخ
از آن صد نوع میوه است از آن میوه ها که شبیه آن را در دنیا دیده اید و از آنچه شنیده اید شبیه آن را و آنچه نشنیده اید و هر
میوه که چیده میشود از آن درخت در همان ساعت مثل آن بجای آن میروید چنانچه حق تعالی فرموده است لا مقطوعة و لا ممنوعة و در بیخ
آن درخت نهری جاری میشود که از آن نهر جاری میشود چهار نهر که حق تعالی فرموده است اول نهرهای آبی که هرگز متغیر نمیگردد دوم نهرهای
شیری که مزه آن متغیر نمیگردد سیم نهرهای شرابی که لذت بخشنده است آشامندگان را چهارم نهرهای عسل صاف ای فاطمه حق تعالی
بمن عطا کرده است در حق علی هفت خصلت را اول کسی که از قبر بیرون می آید و اول کسیست که با من بر صراط میگذرد و خطاب

که با من

سینه تو بشکافم که این را بیرون رانکه اول کسی است که با من در بهشت راه گوید و اول کسی است که با من در درجات عالیه ساکن میگردد و اول
کسی است که با من جمع شود از شراب سرمهر بهشت و در بین ها بکه شرب کنند شربت کنند کان ای فاطمه اینهاست که حق تعالی بعلی کرامت
کرده است در آخرت و مهیا گردانیده است برای او در بهشت اگر در دنیا مال ندارد اما در آخرت این عظمت و جلال دارد اما اینکه
گفتی که شکم او بزرگ است حق تعالی مملو گردانیده است از علم و او را در میان امت من مخصوص ساخته است و اینکه گفتی که پیش سر او مو ندارد
و دیده‌هایش گشاده است همچنین که حق تعالی او را بصفت حضرت آدم آفریده است و اما بلندی بیستاعی او پس حق تعالی برای آن دو خصلت
او را بلند گردانیده است که دشمنان خدا و رسول یعنی دشمنها لا تقتل رسانند و حق تعالی ببرکت او دین را غالب خواهد گردانید بر همه دینها
هر چند کراهت داشته باشند مشرکان و با او حق تعالی فتحها کرامت خواهد کرد و مقاتله خواهد نمود با مشرکان و کافران بر تنزیل قرآن و با منافقان و بغی کنند
کان و بیعت شکنندگان و از دین بدر روندگان بر تاویل قرآن و حق تعالی از پشت او بیرون خواهد آورد دو سید جوانان اهل بهشت را
و باعث ایشان خواهد داد زینت خواهد داد درخت ای فاطمه حق تعالی هیچ پیغمبری نفرستاده مگر آنکه فرزند او را از صلب او قرار داد و ذریت مرا
از صلب علی بیرون خواهد آورد و اگر علی نبود ذریت من در زمین نمی‌ماند پس فاطمه صلوات الله علیها عرض نمود که بر او اختیار نمیکنم احدی را از
اهل زمین را پس حق تعالی فاطمه را بعلی تزویج نمود و ابن بابویه و دیگران بسندهای معتبر از حضرت امام زین العابدین و امام جعفر
صادق و جناب حضرت امام رضا صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده‌اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که من تزویج
فاطمه علیها السلام را اراده داشتم و روز در این خیال بودم و جرأت نمیکردم که بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله عرض نمایم تا آنکه
روزی بخدمت آنحضرت رفتم فرمود که یا علی آیا میخواهی که تو را کدخدا کنم گفتم رسول خدا اعلم است و گمان کردم که میخواهد یکی از زنان
قریش را بمن تزویج کند و من میترسیدم که فاطمه از دست من بیرون رود و از روزی بخبر نشسته بودم ناگاه فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله
نزد من آمد و گفت اجابت کن جناب حضرت را که تو را طلبیده و بزودی بیا که من هرگز آنحضرت را با این فرح و شادی مشاهده
نکرده بودم حضرت امیر فرمود که بشتاب رفتم بخدمت آنحضرت و او را در حجره ام سلمه یافتم چون نظر مبارکش بر من افتاد از سرور و
شادی روی مبارکش ظاهر شد و خندان شد بمرتبه‌ای که نور دندانهای منورش ساطع شد پس فرمود که یا علی حق تعالی کفایت کرد از برای من
آنچه را من اهتمام با آن داشتم از تزویج تو عرض نمودم که چگونه است یا رسول الله فرمود که جبرئیل نزد من آمد و از سنبل و قرنفل بهشت بسوی من آورد
گفتم که یا جبرئیل اینها چیست جبرئیل گفت که حق تعالی امر فرمود ساکنان بهشت را از ملائکه و هر که در بهشت است که بهشت را
زینت نمایند جمیع جنتها و نهرهای بهشت را با زینتها و درختها و میوه‌ها و قصرهای آنها و امر کرد بادهای بهشت را که
وزیدند بانواع بوهای خوش و امر کرد حوریان بهشت را که تلاوت نمایند سوره‌های طه و طواسین و حمعسق پس ندا کرد منادی از زیر عرش
ندا کرد که امروز ولیمه علی بن ابیطالب است بدرستی که من شما را گواه میگیرم که تزویج کردم فاطمه دختر محمد را بعلی بن ابیطالب برای آنکه
پسندیده‌ام ایشان را برای یکدیگر پس حق تعالی ابر سفیدی فرستاد که بارید بر ایشان از جواهر و مرواریدها و زبرجدها و یاقوتهای خود
و برخواستند ملائکه و فرو ریختند از سنبل و قرنفل بهشت و این از نثار ملائکه است که برای تو آورده‌ام پس حق تعالی امر کرد ملکی از ملائکه

بهشت را که اورا راحیل میگویند در میان ملائکه بفصاحت و بلاغت او کسی نیست خطبه بخواند که مثل آن خطبه را اهل آسمان و زمین نشنیده
باشند پس منادی ندا کرد که ای ملائکه من و ای ساکنان بهشت من برکت فرستید بر علی بن ابیطالب که حبیب محمد است و بر فاطمه دختر
محمد صلی الله علیه و آله بتحقیق که من برکت فرستادم بر ایشان بدرستیکه من تزویج نمودم محبوبترین زنان سوی خود را با محبوبترین مردان بسوی خود بعد از پیغمبر آخر
الزمان صلی الله علیه و آله پس راحیل گفت که برایشان فرستادی زیاده از آنچه ما شاهده کردیم امروز و ظاهر کردی از کرامت ایشان
چه خواهد بود حق تعالی ندا کرد که ای راحیل از برکت من با ایشان آنست که جمع میکنم ایشان را بر محبت خود و میگردانم ایشان را حجت خود بر
خلق بعزت خود سوگند یاد میکنم که از ایشان خلق خواهم آفرید و از ایشان ذریه بوجود خواهم آورد که ایشان را خزینه داران خود در
زمین و معدن های علم خود خواهم گردانید و ایشان مردم را دعوت خواهند کرد بسوی دین من و با ایشان حجت بر خلق خود تمام میکنم
بعد از پیغمبران پس بشارت باد ترا ای علی که حق تعالی ترا کرامتی کرد که با احدی از خلق چنین کرامتی نکرده من تزویج کردم ترا بفاطمه بنحوی
که خداوند رحمان او را بتو تزویج کرده و راضی شدم از برای تو آنچه خداوند رحمان از برای او راضی شده پس بگیر زوجه خود را که تو سزاوار
تری باو از من بتحقیق که خبر داد مرا جبرئیل که بهشت مشتاق است بسوی تو و فاطمه و اگر نه این بود که حق تعالی مقدر کرده است که از شما بیرون
آورد حجتهای خود را بر خلق هر آینه دعوت بهشت را و اهل بهشت را در حق شما مستجاب میکرد و شما را در این زودی باهل بهشت
میرسانید پس نیکو برادری و داماد و مصاحبی برای من و کافیست ترا خوشنودی خدا از خوشنودی دیگران پس حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که یا رسول الله آیا قدر من بمرتبه رسیده است که در بهشت یاد میکنند و حق تعالی در میان ملائکه تزویج مینماید
حضرت فرمود که چون حق تعالی گرامی دارد دوست خود را گرامی میدارد او را بکرامتی که چشمها ندیده باشد پس حق تعالی
این کرامتها را بتو عطا کرده است ای علی پس حضرت امیر المؤمنین فرمود رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و علی
والدی و ان اعمل صالحا ترضاه و اصلح لی فی ذریتی پس حضرت رسول گفت آمین یا رب العالمین و یا خیر الناصرین و در کتاب
قرب الاسناد بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که در شب زفاف حضرت فاطمه و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما
فرش ایشان که در زیر خود افکنده بودند پوست گوسفندی بود و چون میخواستند بر روی آن بخوابند میگردانیدند و پشم آن را بالا
میکردند و بر روی آن میخوابیدند و بالش ایشان از پوستی بود که میان آن را از لیف خرما پر کرده بودند و مهر آنحضرت از زره بود
و شیخ طوسی بسند معتبر از موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله فاطمه را تزویج کرد جمعی از زنان مکه
بنزد آنحضرت آمدند و گفتند تو تزویج کردی فاطمه را بمهر خسیسی حضرت فرمود که من دختر خود را تزویج نکردم خدا او را تزویج کرد
در شبی که مرا بمعراج بردند نزد سدرة المنتهی پس حق تعالی وحی کرد بسدرة المنتهی که نثار کن آنچه بر تو هست پس نثار کرد مروارید
و مرجان و انواع جواهر پس حوریان بهشت بادرت کردند و بر بودند آنها را و بهدیه میفرستند برای یکدیگر و فخر
میکنند بان و میگویند که اینها از نثار فاطمه است دختر محمد و چون شب زفاف فاطمه شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
استر اشهب خود را حاضر ساخت و قطیفه بر روی آن افکند و فاطمه را بر آن سوار کرد و امر کرد سلمان را که مهار استر را بکشد
حضرت

وحضرت رسول صلی الله علیه وآله از پی استر میرفت پس در اثنای راه در میان هوا صداها شنیدند ناگاه جبرئیل فرود آمد با هفتاد هزار ملک
میکائیل فرود آمد با هفتاد هزار ملک وحضرت از ایشان پرسید که برای چه بزمین آمده اید گفتند آمده ایم برای زفاف فاطمه صلوات الله علیها
پس جبرئیل ومیکائیل تکبیر گفتند وملائکه با ایشان موافقت کردند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم تکبیر گفت پس تکبیر گفتن از آنروز در عروسیها از آنشب سنت شده
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی ربع دنیا را مهر حضرت فاطمه صلوات الله علیها گردانیده وبهشت ودوزخ
را مهر او گردانیده که دشمنان خود را داخل جهنم کند ودوستان خود را داخل بهشت ودر احادیث معتبره کبری وجمیع پیغمبران گذشته بر معرفت
وولایت او مبعوث گردیده اند ودر قرب الاسناد بسند موثق از حضرت صادق ع روایت کرده است که مهر حضرت فاطمه زهرا بود که
بسی درهم جی از زره ... که اشهر است که مهر حضرت پانصد درهم بود که بحساب این زمان سه تومان وهزار ویا پانصد دینار میشود
... روایت کرده است که در هنگام ولیمه حضرت فاطمه علیها السلام جبرئیل هدیه از آسمان آورد وآن سبدی بود که در آن انار وموز
بهشت بود ویکی از میوه های بهشت آورد حضرت رسول صلی الله علیه وآله بدست مبارک خود آنرا برید ونیم آن را بحضرت علی داد ونصف
دیگر را بفاطمه داد وفرمود که این هدیه است از بهشت از برای شما وابن شهر آشوب روایت کرده است که جبرئیل از آسمان حله از برای حضرت فاطمه آورد
که قیمت آن برابر جمیع دنیا بود وچون آنحضرت آن جامه را پوشید جمیع زنان قریش متحیر شدند زیرا که مثل آن ندیده بودند گفتند که از کجا آوردی این را
حضرت فرمود که این از جانب خداست بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که حق تعالی وحی کرد بحضرت رسول صلی الله علیه وآله
که بفاطمه بگو که نافرمانی علی نکند که اگر او بغضب آید من بغضب می آیم از برای غضب او از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است
که حق تعالی بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وحی کرد که من از جانب علی خمس دنیا وثلث بهشت را بفاطمه بخشیدم واز برای او در زمین چهار نهر مقرر
ساختم نهر فرات ونیل مصر ونهروان ونهر بلخ وتو او را در زمین تزویج کن به پانصد درهم تا سنتی باشد از برای امت تو وبروایت دیگر حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله فرمود که یا علی من فاطمه را بتو تزویج کردم بامر حق تعالی بر پانصد درهم وثلث زمین وچهار رودخانه ... از جابر انصاری
رضی الله عنه روایت کرده است که چون شب زفاف فاطمه صلوات الله علیها شد حضرت رسول صلی الله علیه وآله در پیش بود وجبرئیل از جانب راست
بود ومیکائیل از جانب چپ وهفتاد هزار ملک در عقب سر آنحضرت بودند وتسبیح وتقدیس حق تعالی میگفتند تا طلوع صبح وبروایت دیگر
حضرت امر کرد دختران عبدالمطلب را که همراه فاطمه بروند وفرح وشادی کنند ورجزها بخوانند وتکبیر وتحمید حق تعالی بگویند وچیزی که خدا
نمی پسندد نگویند جابر گفت پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله آنحضرت را بر ناقه شهبا سوار کرد وبروایت دیگر بر استر اشهب خود سوار کرد وسلمان
مهارش را گرفت ودر دورش هفتاد حوریه بر نشسته وحضرت رسول ع وحمزه وعقیل وجعفر واهل بیت او در عقبش شمشیرهای برهنه در دست داشتند
وزنان حضرت رسول صلی الله علیه وآله در پیش او میرفتند ورجز میخواندند تا آنکه علی ع وفاطمه را در حجره خود داخل کرد ... گردید
وچون صبح شد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بنزد ایشان آمد وکاسه از شیر برای ایشان آورد وبفاطمه فرمود که بخور فدای
تو گردد پدرت وبحضرت امیرالمؤمنین گفت که بخور فدای تو گردد پسر عمت ودر کتاب کشف الغمه از اسماء بنت عمیس روایت
کرده است که گفت شنیدم از حضرت فاطمه صلوات الله علیها که فرمود شبی حضرت امیرالمؤمنین ع در فراش درآمد شنیدم که زمین با حضرت

سخن میگفت از ان حالت ترسان گردیدم چون صبح شد حضرت رسول صلی الله علیه وآله بنزد من آمد و مرا ترسناک یافت چون قصه را با آنحضرت
نقل کردم بسجده در امد و شکر حق تعالی بتقدیم رسانید پس از سجده سر برداشت و فرمود که ای فاطمه بشارت باد ترا بطاهر فرزندان طیب و نیکو
بدرستیکه حق تعالی شوهر ترا فضیلت داده است بر سایر خلق خود و امر کرده است زمین را که خبر دهد او را بانچه بر روی او واقع میشود
از شرق تا غرب و قطب راوندی و ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده اند که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
از خانه بیرون آمد و روی مبارکش خندان بود و نور از ان لامع بود مانند ماه تابان پس عبد الرحمن بن عوف برخواست و گفت
یا رسول الله این نور چیست که در روی تو میبینیم حضرت فرمود بسبب بشارتیست که بمن رسیده است در باب پسر عم و برادر و دخترم
بدرستیکه حق تعالی تزویج کرده است فاطمه را بعلی و امر کرده است رضوان خزینه دار بهشت را که درخت طوبی را بحرکت در
آورد و برگها بار آورد درخت طوبی بعدد محبان اهل بیت رسول خدا و آفرید در زیر آن درخت ملکی چند از نور و بهر یکی از ملائکه
برات ازان برگها داد و چون قیامت برپا شود ان ملائکه ندا کنند در میان خلایق پس نماند محبی از دوستان اهل بیت مگر آنکه یکی
ازان برگها را باو دهند و دران برات نوشته باشد که او آزاد است از آتش جهنم پس در ان روز از برکت برادر و پسر عم و
دختر من بسیار از مردان و زنان امت من از آتش جهنم آزاد شوند و در کتاب کشف الغمه از طرق مخالفان بسندهای معتبر روایت کرده است که
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود که هرگاه که فاطمه را از من خواستگاری میکردند جواب میگفتم و انتظار وحی پروردگار خود میکشیدم
تا آنکه در شب بیست و چهارم ماه مبارک رمضان جبرئیل بر من نازل شد و گفت یا محمد صلی الله علیه وآله خداوند عالم
ترا سلام میرساند و جمع گردانید روحانیان را و کروبیان را در وادی که انرا افیح میگویند در زیر درخت طوبی و
تزویج کرد فاطمه را بعلی و من خطبه کننده بودم و خداوند عالمیان ولی فاطمه بود و امر کرد درخت طوبی را که بر دارد از
حلها و در و مروارید و یاقوت پس برافشاند ان نثار را و حوریان بهشت ان نثار را ربودند و هر که برداشته و بدیگری برداشته
فخر میکنند تا روز قیامت و میگویند که این نثار فاطمه است و چون شب زفاف شد جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با هفتاد
هزار ملک بزیر آمدند و دلدل را برای فاطمه آوردند و جبرئیل لجام ان را گرفت و اسرافیل رکاب را گرفت و میکائیل در
پهلوی دلدل ایستاده بود و حضرت رسول صلی الله علیه وآله جامهای او را درست میکرد پس جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و جمیع ملائکه
تکبیر گفتند و سنت جاری شد بتکبیر گفتن در زفاف تا روز قیامت و صاحب کتاب فردوس الاخبار که از مشاهیر مخا
لفانست از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله بعلی بن ابیطالب فرمود که یا علی حق تعالی فاطمه را بتو
تزویج نمود و زمین را مهر او گردانید پس هر که بر روی زمین راه رود و دشمن تو باشد حرام بر روی زمین راه رفته است
و در کشف الغمه از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که روزی حضرت فاطمه صلوات الله علیها شکایت کرد از حضرت
امیر المؤمنین که هر چه بدستش میرسد میان فقرا و مساکین قسمت میکند حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که ای فاطمه ایا میخواهی که
بخشم آوری در باب پسر عم و برادرم بدرستیکه خشم او خشم منست و خشم من خشم خداست پس حضرت فاطمه گفت که پناه میبرم بخدا
از غضب خدا و رسول

از غضب خدا و رسول — و کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
جمله صلوات الله علیها را تزویج نمود به بُرد کهنه و زرهی که به سی درهم می ارزید و فرشی از پوست گوسفندی که هرگاه میخواستند که بخوابند
و بر روی پشم آن می خوابیدند — بسند معتبر روایت کرده است که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نزد حضرت فاطمه آمد و او
میگریست فرمود که چرا گریه میکنی بخدا سوگند که اگر در میان اهل من از علی بهتر کسی می بود ترا با او تزویج میکردم و من ترا با او تزویج نکردم
خدا ترا با او تزویج کرد و خمس دنیا را صداق تو کرده است تا آسمان و زمین باقی است — بسند حسن از حضرت صادق منقول است
که غیرت در حلال نیست چنانچه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در شب زفاف علی و فاطمه فرمود که کاری مکنید تا من نزد شما بیایم
پس چون جناب حضرت نزد ایشان آمد پاهای مبارک خود را در میان ایشان دراز کرد در رختخواب — روایت کرده است
که در شب زفاف حضرت فاطمه مردم میگفتند بالرفاء والبنین چنانکه میان ایشان متعارف بود یعنی این جفت با جمعیت
مقرون باد با اتفاق و پسرها حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چنین مگویید بلکه بگویید علی الخیر والبرکه یعنی این تزویج
با خیر و برکت باد — و ابن شهرآشوب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی بر حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه حرام کرده بود زنان دیگر را تا فاطمه در حیات بود زیرا که او طاهره بود و هرگز حائض نمیشد — و بعضی از محققان گفته اند که حق
تعالی در سوره هل اتی انواع نعمتهای بهشت را بیان فرموده است و متعرض ذکر حوریان نگردیده است شاید که چون این سوره
برای اهل بیت نازل شده است حق تعالی برای رعایت حضرت فاطمه حوریان را ذکر نکرده باشد — در بیان کیفیت
معاشرت حضرت امیر المؤمنین و فاطمه صلوات الله علیهما است ابن بابویه رحمه الله علیه بسند مخالفان از ابوهریره روایت کرده است
که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نماز خفتن را ادا کرده اثر حزن از روی مبارکش ظاهر بود پس برخاست و بسوی منزل فاطمه
صلوات الله علیها رفت و ما نیز از عقبش رفتیم چون بدر خانه رسید دید که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در میان در خوابیده است
بر روی خاک پس جناب حضرت نزدیک او نشست و خاک را از پشت او دور میکرد و میفرمود که برخیز فدای تو باد پدر و مادرم
ای ابو تراب پس دست علی را گرفته داخل خانه فاطمه شد و ما ساعتی در بیرون در ایستادیم و مقارن آن حال حضرت بیرون
آمد و بسوی شکفته و شاد و خوشحال پس گفتیم یا رسول الله داخل شدی اندوهناک و بیرون آمدی شاد و خرم فرمود چگونه
شاد نباشم و حال آنکه اصلاح کردم میان دو کس که محبوبترین اهل زمینند بسوی اهل آسمان و بروایت دیگر چون جناب داخل شد
شنید که حضرت اندوهناک شده و حضرت بر روی آن فرش خوابید پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها از یک طرف خوابید و حضرت امیر المؤمنین
از جانب دیگر پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت بر روی ناف خود گذاشت و دست فاطمه را نیز بر ناف خود
گذاشت و پیوسته با ایشان سخن میگفت تا در میان ایشان اصلاح کرد و چون بیرون آمد فرمود که چگونه شاد نباشم و حال آنکه
اصلاح کردم میان دو کس که محبوبترین اهل زمینند بسوی من — که ابن بابویه رحمه الله علیه گفته است که این حدیث نزد من معتمد نیست
زیرا که حضرت علی اجل است و اعلی و حضرت فاطمه سیده نسا است و میان این دو بزرگوار منازعه و مشاجره روی نداده که ایشان حکایت کرده اند

که قیمت او چهار هزار درهم بود چون جعفر بمدینه آمد آن کنیز را برای برادر خود امیرالمؤمنین بهدیه فرستاد

و در کتاب علل الشرایع و بشارة المصطفی و کتب معتبره دیگر بسندهای معتبر از ابوذر و ابن عباس روایت کرده اند که چون جعفر طیار رضی الله عنه در حبشه بود برای او
کنیزکی بهدیه فرستادند و آن کنیز خدمت آنحضرت میکرد روزی حضرت فاطمه بخانه درآمد دید که سر حضرت امیرالمؤمنین ع در دامن آن کنیز است
چون آن حالت را دید متغیر گردید پرسید که آیا کاری کردی با او حضرت امیر فرمود نه بخدا سوگند ای دختر محمد که کاری نکرده ام الحال آنچه خواهی
بگو تا بجا آورم حضرت فاطمه فرمود که میخواهم مرا رخصت دهی که بخانه پدرم روم حضرت امیر فرمود که رخصت دادم پس حضرت فاطمه چادر
بر سر کرد و متوجه خانه پدر بزرگوار خود گردید و پیش از آنکه فاطمه بخدمت جناب حضرت برسد جبرئیل از جانب حق تعالی بر آنحضرت نازل شد و
گفت حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که اینک فاطمه نزد تو می آید برای شکایت علی از و در باب علی چیزی قبول مکن چون حضرت فاطمه داخل شد
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بشکایت علی آمده گفت بلی برب کعبه پس فرمود که برگرد بسوی علی و بگو برغم و الف خود راضیم پس برگشت
بسوی حضرت امیر صلوات الله علیه و سه مرتبه گفت که برغم و الف خود راضیم بآنچه رضای تو در آنست حضرت امیر فرمود که ای فاطمه شکایت مرا کردی
بسوی حبیب من و دوست و یار من رسول خدا صلی الله علیه و آله واشرمساه از شرمندگی نزد آنحضرت خدا را گواه میگیرم ای فاطمه که این جاریه را آزاد کردم
از برای رضای حق تعالی و چهارصد درهم که از عطای من زیاد آمده است تصدق کنم بر فقرای مدینه پس جامه و نعلین پوشید و متوجه خدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد پس نازل شد بر آنحضرت جبرئیل و گفت یا محمد حق تعالی ترا سلام میرساند و میگوید که بگو بعلی که بهشت را بتو عطا کردم
برای آزادی جاریه بخوشنودی فاطمه و آتش جهنم را بتو دادم برای چهارصد درهم که تصدق کردی پس داخل بهشت کن هر که را خواهی
برحمت من و هر که را خواهی از جهنم بیرون آوری بعفو من پس در آنوقت حضرت فرمود که منم قسمت کننده میان بهشت و دوزخ [illegible] که ورکا
رهای بزرگان این دین و مقربان درگاه رب العالمین تفکر نمیباید نمود و هر چه از ایشان برسد در مقام تسلیم و انقیاد میباید بود و بسا باشد
که این نحو رضا کسب ظاهر تقصیر نبوده و در واقع مشتمل بر حکمتهای نامتناهی باشد و میتواند بود که برای آن باشد که جلالت ایشان
بر دیگران ظاهر گردد در بیان کیفیت شهادت آنحضرت و بعضی از مصیبتهایی است که از منافقان این امت نسبت
بجگر گوشه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله واقع شد و سایر احوال آنحضرت است بعد از حضرت رسالت ص ابن بابویه
بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که بسیار گریه کنندگان پنج کس بودند آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه دختر محمد ص و علی
بن الحسین علیهم السلام اما آدم پس بسبب رفتن بهشت آنقدر گریست که بر دو رخسار او اثر گریه مانند دو نهر ماند بود و اما یعقوب
پس بر مفارقت یوسف آنقدر گریست که نابینا گردید تا آنکه گفتند باو که بخدا سوگند که پیوسته یاد میکنی یوسف را
تا آنکه خود را بمشقت عظیم اندازی یا هلاک شوی و اما یوسف پس بسبب مفارقت یعقوب آنقدر گریست تا آنکه اهل زندان از گریه
او متأذی شدند و گفتند باو که یا در شب گریه کن و در روز ساکت باش تا ما آرام بگیریم یا روز گریه کن و در شب ساکت باش
پس با ایشان صلح کرد که در یکی از آنها گریه کند و در دیگری ساکت باشد و اما فاطمه صلوات الله علیها پس آنقدر گریست
بر وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اهل مدینه از گریه او متأذی شدند و گفتند او را که ما را آزار کردی به بسیاری گریه
خود پس آنحضرت میرفت بمقبره شهدا را صد داده که خواست میگریست و بسوی مدینه برمیگشت و اما علی بن الحسین صلوات الله علیه
بر یحیی

بر مصیبت پدر بزرگوار خود بسیار گریست و بروایتی چهل سال و هرگز طعامی نزد او نگذاشتند که گریه نکرد و هرگز آبی نیاشامید که نگریست تا آنکه یکی از
آزادکرده‌های آن حضرت گفت فدای تو شوم یابن رسول الله من میترسم که خود را هلاک کنی حضرت فرمود که شکایت بث و حزن خود را
بسوی خدا میکنم و میدانم از خدا آنچه شما نمیدانید من هرگز یاد نمی‌آورم شهادت فرزندان فاطمه را مگر آنکه گریه در گلوی من میگیرد و شیخ
طوسی بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده است که چون بیماری وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله شدت کرد گریست که آب دیده‌اش
بر ریش مبارکش جاری شد عرض نمودم یا رسول الله سبب گریه شما چیست فرمود که گریه میکنم برای فرزندان خود و آنچه نسبت بایشان خواهند کرد اشرار
امت من بعد از من گویا می‌بینم فاطمه دختر خود را که بر او ستم کرده باشند بعد از من و او ندا کند که یا ابتاه و احدی از امت من او را
اعانت ننماید چون حضرت فاطمه این سخن را شنید گریست حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که گریه مکن ای دختر حضرت فاطمه گفت که گریه نمیکنم بر
آنچه بعد از تو با من خواهند کرد ولیکن میگریم از مفارقت تو یا رسول الله حضرت فرمود که بشارت باد ترا ای دختر محمد که زود بمن ملحق
خواهی شد و تو اول کسی خواهی بود که از اهل بیت من بمن ملحق میشود و قطب راوندی از ابن عباس روایت کرده است که در مرض
آخر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فاطمه زهرا بخدمت آنحضرت آمد پس حضرت فرمود که خبر مرگ مرا بمن رسانیده‌اند پس فاطمه گریست حضرت فرمود
که گریه مکن که بعد از من در دنیا نخواهی ماند مگر هفتاد و دو روز و نصف روزی تا آنکه ملحق خواهی شد بمن و بمن ملحق نخواهی شد تا
آنکه از میوه‌های بهشت برای تو تحفه بیاورند پس حضرت فاطمه خندان گردید و کلینی و دیگران بسندهای صحیح از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده‌اند که حضرت فاطمه علیها السلام بعد از پدر بزرگوار خود هفتاد و پنج روز در دنیا ماند و حزن شدیدی بر آنحضرت داخل شده بود
بعد از پدر خود و جبرئیل می‌آمد و او را تعزیت میگفت و خبر میداد او را بآنچه بعد از او واقع خواهد شد در فرزندان او و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را می
نوشت و این مصحف فاطمه است و بسند صحیح دیگر از آنحضرت روایت کرده‌اند که حضرت فاطمه بعد از پدر بزرگوار خود هفتاد و پنج روز
در دنیا ماند و در این مدت کسی او را شاد و خندان ندید و در هر هفته دو مرتبه بزیارت قبور شهدای احد میرفت در روز دوشنبه
و پنجشنبه و نماز و دعا و گریه میکرد و بر این حال بود تا از دنیا مفارقت نمود و در بعضی از کتب معتبره از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
روایت کرده‌اند که فرمود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را در پیراهنش غسل دادم و پیوسته فاطمه میگفت که پیراهن را بمن بنما چون
پیراهن را می‌بوئید مدهوش میگردید پس پیراهن را پنهان کردم و دیگر ندادم و ابن بابویه روایت کرده است که چون
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از دنیا مفارقت نمود بلال مؤذن آنحضرت امتناع کرد از اذان گفتن و گفت اذان نمیگویم از برای
کسی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله پس فاطمه صلوات الله علیها روزی فرمود که من میخواهم بشنوم صدای مؤذن پدر خود را
چون این خبر ببلال رسید شروع کرد باذان چون الله اکبر گفت حضرت فاطمه پدر خود را و ایام حیات آنحضرت را بیاد آورد و خود
را از گریه نتوانست نگاه داشت و چون باشهد ان محمدا رسول الله رسید فاطمه نعره زد و برو در افتاد و غش کرد و مردم گمان کردند
که آنحضرت از دنیا مفارقت کرد پس ببلال گفتند که ترک کن اذان را که دختر محمد صلی الله علیه و آله از دنیا مفارقت کرد پس بلال
اذان را قطع کرد و تمام نکرد پس حضرت فاطمه بهوش آمد و بلال را فرمود که اذان را تمام کن او عرض نمود که ای بهترین زنان بر تو میترسم

که چون صدای ملائکه را بشنوی بلا کشوی پس حضرت فاطمه او را معاف داشت و ابن قولویه بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است
که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را بمعراج بردند حق تعالی باو وحی نمود که من ترا امتحان میکنم در سه چیز تا نظر کنم که صبر تو چگونه است حضرت عرض کرد
که تسلیم میکنم پروردگارا امر ترا و لا حول و لا قوة نیست مرا مگر بتو پس آن سه چیز کدام است حق تعالی ندا فرمود که اول آنها آنست که خود و عیال
و اهل خود را گرسنه بداری و فقرا و محتاجان را بر خود و ایشان اختیار نمائی حضرت عرض نمود که قبول کردم ای پروردگار من
و راضی شدم و تسلیم کردم و از تو میطلبم توفیق و صبر را و اما دوم آنست که صبر نمائی بر تکذیب امت و ترس و بیم بسیار از ایشان
و آنکه جان خود را در راه رضای من بذل کنی و با کافران محاربه نمائی بجان و مال خود و صبر نمائی از آنچه از ایشان بتو میرسد از آزار و
اذیت و بر المها و جراحتهائی که در جنگ بتو برسد حضرت عرض کرد که قبول کردم و راضی شدم و انقیاد نمودم و از تو میطلبم توفیق
و اما سیم آنست که با اهل بیت تو میرسد بعد از تو کشته شدن برادر تو علی بن ابی طالب پس خواهد یافت از امت تو دشنام و عنف
و درشتی و سرزنش و محروم خواهند کرد از حق خود و مشقت و تعب خواهند افکند او را و ستم بر او خواهند کرد و در آخر کار او را شهید خوا
هند کرد حضرت عرض نمود که پروردگارا قبول کردم و انقیاد نمودم و از تو توفیق و صبر میطلبم و اما دختر تو فاطمه پس مظلوم خواهد شد
و او را از میراث تو محروم خواهند کرد و غصب خواهند نمود حقی را که تو از برای او قرار خواهی داد و در بر شکم او خواهند زد
در وقتی که او حامله باشد و بحرم سرا و منزل او بی رخصت او داخل خواهند شد و ذلت و خواری او را فرو خواهد گرفت و کسی منع نخواهد کرد
و اسقاط میکند از آنچه نسبت باو میرسانند از الضرب فرزندی که در شکم او باشد میمیرد و از شدت الضرب و جراحت شهید خواهد شد
حضرت گفت انا لله و انا الیه راجعون قبول کردم و انقیاد نمودم و از تو توفیق و صبر طلب مینمایم پس حق تعالی فرمود که از دختر و برادر تو دو پسر
بهم خواهند رسید یکی از ایشان را بمکر و غدر شهید خواهند کرد و اموال او را غارت خواهند کرد و بطعن خنجر او را مجروح خواهند کرد و
همه اینها را امت تو نسبت باو خواهند کرد حضرت عرض نمود که قبول کردم انا لله و انا الیه راجعون و انقیاد نمودم و از تو توفیق صبر میطلبم پس
حق تعالی فرمود که اما آن دیگر را پس او را بجهاد خواهند طلبید و او را به بدترین حالی شهید خواهند کرد و فرزندان و برادران او را در نظر
او خواهند کشت و حرمت او را ضایع خواهند کرد و خیمه او را بغارت خواهند برد و در هر حالی استعانت من خواهند جست و من
برای او و اهل بیت و یاران او شهادت را مقدر کرده ام و کشتن او حجتی خواهد بود بر جمیع اهل زمین پس اهل آسمانها و زمینها برای او
گریه خواهند کرد و از روی جزع و بر او گریه خواهند کرد ملائکه چند که نصرت او پایند و یاری او را در نیابند پس از پشت او
پسری در آورم که ترا بآن پسر یاری کنم و شبیه او الحال در زیر عرش است و پر خواهد کرد زمین را از عدالت و رعب او را
در دلهای خصوم خواهد انداخت و اینقدر از بت پرستان و کافران خواهد کشت که مردم گویند که چرا اینقدر آدم را بقتل میرسانی
حضرت فرمود انا لله و انا الیه راجعون پس ندا از جانب حق تعالی رسید که بجانب بالا نظر کن چون نظر کرد مردی را دید از همه کس خوش
روتر و از جمیع مردان خوشبوتر و از سراپایش نور ساطع بود پس او را نزدیک خود طلبید و آمد نزد آنحضرت با جامه های زرد و سیمای خضر
و سعادت پر حسن او ظاهر بود نزدیک آمد میان دو دیده آنحضرت را بوسید پس حضرت عرض کرد که ای پروردگار من این مرد کیست که از برای

که نصرت دین تو

که غضب خواهد کرد و از برای که دیت گوید ان حضرت پیغمبر بر در را دید حال انکه الله وعده کرده بود من نصرت و یاری تو و انچه حق است که حال ایشان را نیکوی
بدان من اهل بیت هنید و [illegible] خبر دادی ستمهائی که بعد از من با ایشان کنند و حال آنکه ایشان بگویم امر تو را قبول کنم و راضی شدم و از تو تعظیم توفیق در رضا
و یاری بر صبر از پس خطاب بمن رسید که اما برادر تو پس خدای او نیز دو من است که [illegible] و عطا کنم بصبری که بر من [illegible] میکند و حجت اولیا
بر خدای غالب گردانم در روز قیامت حوض کوثر را با او واگذارم که دوستان شما را از آن آب دهد و منع کند دشمنان شما را و جهنم را بر او سرد
و سلامت گردانم و داخل جهنم شود و بیرون آورد از آن هر که را در دل او بقدر سنگینی ذره از محبت او بوده باشد و منزلت شما همه را در یکدرجه بهشت قرار دهم
و اما ان پسر مظلوم و مقتول و شهید پس در روز قیامت عرش خود را با ایشان زینت دهم و ایشان را در قیامت اقدر عطا کنم که از خاطر
کسی خطور نکرده باشد بسبب این بلاها که بایشان رسیده و زیارت کنندگان ایشان را ملائکه بدارم زیرا که زیارت کنندگان ایشان زیارت کنندگان تواند
و زیارت کنندگان تو زیارت کنندگان منند و بر من لازم است که زیارت کنندگان خود را گرامی دارم و هر چه سوال می کنند ایشان را
عطا کنم و ایشان را در قیامت جزا دهم که آرزوی ایشان کنند هر که بر احوال ایشان مطلع گردد و اما دختر تو پس در روز قیامت او را نزد
عرش خود بدارم و او را ندا کنم که خدا تو را حاکم گردانیده است بر خلق خود پس هر که ستم کرده است بر تو یا بر فرزندان تو پس حکم کن در حق ایشان بانچه
خواهی که من اجازه میکنم حکم تو را در حق ایشان پس بعد از آن صحرای محشر در آید و حکم نماید که ستمکاران بر او و بر فرزندان او را بجهنم
کنند پس ستمکار بر اهل بیت اخیار یعنی عمر علیه اللعنه و العذاب والنار فریاد بر آورد که ای حسرت بر انچه تقصیر کردم در اطاعت خدا
و در اطاعت و رعایت دوستان خدا و آرزو کند که بدنیا برگردد و تدارک کند و انگشت خود را بدندان گزد و گوید کاش
با پیغمبر راهی درست گرفته بودم و گوید که ای وای بر من کاش ابو بکر را یار خود نکرده بودم و با بو بکر گوید که کاش میان من و تو دوری
بود ما بین مشرق و مغرب پس بد قرینی بودی از برای من پس حق تعالی ایشان را ندا کند که امروز این سخنان شما را نفعی نمی بخشد
و همه در عذاب شریکید پس ستمکار گوید که امروز تو حکم میکنی میان بندگان خود در انچه پیشتر اختلاف در آن میکرده اند
دیگران حکم میکنند پس خطاب رسید بعمر و ابو بکر که لعنت خدا بر ستمکاران است الظالمان که منع میکردند مردم را از راه خدا یعنی از بیعت
امیر المؤمنین ع ولی خدا و راه خدا را [illegible] می نمودند و [illegible] بقیامت [illegible] و اول کسی که در قیامت برای او حکم خواهند کرد
محسن فرزند امیر المؤمنین ع خواهد بود که حکم خواهند کرد بر کشنده او عمر بن الخطاب علیه اللعنه و بعد از او قنفذ که بامر او رفت
و در بر شکم فاطمه زد و محسن را شهید کرد پس ان دو ملعون را حاضر کنند و تازیانهای آتش بر ایشان بزنند که اگر یکی از آن
تازیانها بر دریاها واقع شود هر آینه همه بجوش آیند از مشرق تا مغرب و اگر بر کوههای دنیا بزنند هر آینه همه خاکستر شوند
و ایشان را باین تازیانها بزنند پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نزد عرش حق تعالی بزانو در آید و با ستمکاران
خود خصومت نماید خصوصا معویه علیه اللعنه و العذاب پس ابو بکر و عمر و معویه را در چاهی اندازند از چاههای جهنم و سر آنجا را بپوشند
و کسی ایشان را نه بیند پس گویند آنجماعت که ولایت و محبت ایشان را داشتند ای پروردگار ما بنما بما آن دو کس
را که گمراه کردند ما را از جن و انس یعنی ابو بکر و عمر که ایشان را در زیر پای خود قرار دهیم تا آنکه ایشان از ما پست تر باشند

و عذاب ایشان از همه شدیدتر باشد پس حق تعالی امر فرماید که فایده نکند شما را این سخنان چون بشنوم که دید بر خود و همه در عذاب شریک باشند
پس در آن وقت ندای واویلاه و واثبوراه برآورند و آیند بنزد حوض کوثر و سؤال کنند از جناب ساقی کوثر امیر المؤمنین ع
و حافظان از ملائکه که نزد آنحضرت باشند و گویند عفو کن از ما و ما را آب بده و از عذاب خلاص کن پس حضرت ایشان را گوید
که برگردید تشنه لبان بسوی جهنم که نیست آب شما را امروز مگر از حمیم و غسلین نفع نمی بخشد شما را شفاعت شافعین و ابن بابویه
بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده است که روزی حضرت رسالت پناه با جمعی از اصحاب در مسجد نشسته بودند ناگاه حضرت امام حسن ع در آمد چون
نظر مبارک آنحضرت بر او افتاد بسیار گریست و فرمود الی یا بنی بسوی من بیا ای فرزند دلبند و ای انیس دل آسمند و
آن شاهزاده را بر زانوی راست خود نشاند و چون تمام نشسته حضرت سید الشهدا امام حسین ع از در در آمد خواجه عالم صلی الله علیه و آله
چون نظر بروی کرد قطرات عبرات از دیده بارید و فرمود که ای نور دیده من و ای سرور سینه من نزدیک بیا و آن امام
معصوم را بر زانوی چپ خویش نشانید و بعد از ساعتی خورشید تتق عصمت و جلال بانوی حورا فاطمه زهرا علیها السلام
در مسجد شد چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نظر بروی افکند بی اختیار گریه افتاد و فرمود که ای فرزند گرامی نزدیک من بیا و مطهره را در پیش خود نشانید
چون لحظه برآمد سید اوصیا شیر مرتضی صلوات الله علیه بمثابه خورشید تابان از در مسجد در آمد چون آنجناب را دید اشک حسرت از دیده
مبارک بارید و فرمود ای پسر عم و ای انیس دل پر غم نزدیک من ای سرور اصحاب الیمین از پهلوی راست خود نشانید اصحاب گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله
ای سید عالم و ای شرف ولد آدم سبب چه بود که هر یک از این شموس فلک عصمت و طهارت را که دیدی گریستی
فرمود که بحق آن خدائی که مرا بر تمام خلق فرستاده و برگزیده بر جمیع عالمیان و آدمیان مرا برگزید که من و این چهار گوهر صدف عصمت و
طهارت گرامی ترین خلقیم نزد خداوند عالمیان و خدا را از ما خلقی گرامی تر نیست و هیچ احدی از خلق الهی را از ایشان بهتر نمی دارد و اما علی
بن ابی طالب پس او برادر و ستار و عدیل من است که صاحب امر خلافت است بعد از من و علمدار من است در دنیا و آخرت و ساقی حوض
کوثر و شفاعت کننده روز محشر است و مولای مسلمانان و پیشوای مومنان و راه نمای متقیان است و او وصی و خلیفه و جانشین منست بر
اهل بیت من و امت من در حیات من و بعد از وفات من دوست دار او دوست دار من است و دشمن او دشمن منست و در شان او نازل شده آیه
او گناه کاران امت مرا ببرکت دوستی او بیامرزد و سیه کاری جمعی را بنور محبت و ولایت او محو نماید و دشمنان او را بعذاب الیم
معذب سازد و سبب گریه من بر آنجناب آن بود که میدانم که بعد از من امت جفا کار با وی غدرها نمایند و منصب خلافت را از وی
غصب کنند و او را بی یار و انصار در میان جمعی از کلاب اهل نار و بدترین اشرار بگذارند و پیوسته از امت من محنتها باو رسد
و او بامر الهی صبر نماید و پیوسته آنچه شرط صحبت باشد بجا آورد تا آنکه بدبخت ترین امت من ضربتی بر فرق حق پرست آن امام انس و جان بزند
که ریش مبارکش از خون سرش رنگین شود و او در آن حال خدا را ملاقات نماید پس حضرت سید عالم صلوات الله علیه فرمود که اما فاطمه پس او
سیده زنان عالمیان و بهترین بهشتیان است و او پاره تن منست و نور دو چشم منست و میوه دل منست و جان منست که در میان پهلوی
او بقدم عبودیت در محراب عبادت بنزد خداوند خود بایستد و چهره بنور اخلاص برافروزد نور او ملائکه هفت آسمان را بدرخشانی

ایشان

دهد و شعاع او عرش عظیم را منور سازد چنانچه کواکب آسمان اهل زمین را نور بخشند و حق تعالی در ملائکه به او مباهات نماید و ندا فرماید که
ای ملائکه من نظر نمایید به این بنده من بهترین خلقان که چگونه در خدمت من ایستاده و جمیع مفاصل و اعضای او از خوف من به لرزه
درآمده و دل از جمیع ماسوای من برداشته و متوجه جناب اقدس من گردیده ملائکه گواه باشید که شیعیان و محبان او را از آتش دوزخ
ایمن گردانیده‌ام و از عذاب خود بخشیدم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون آن جگرگوشه خود را دیدم به خاطر آوردم بی‌کسیهای او
بعد از خود گریستم و برای محنتها که از جفاکاران امت من به او خواهد رسید زود باشد که در خانه او که بیت الشرف عزت و حرمت است
بذلت و خواری درآیند و رعایت حرمت او ننمایند و هیچ از او شرم ننمایند و فدک را که خدا به او داده از او بازستانند و او را
از میراث من منع نمایند و از هر طرف که نظر کند نه یاری یابد که او را یاری کند و نه دلسوزی که او را تسلی دهد و بر حال
این امت بر او رحم ننمایند و پاس حرمت او را ندارند و او فریاد کند که یا ابتاه یا محمداه و هیچ کس به فریاد او نرسد و چندان
تضرع و زاری کند که هیچ کس او را یاری نکند و پیوسته بعد از من محزون و دردناک و مکروب و شکسته گریه و زاری و بیقراری نماید
گاهی انقطاع وحی را از خانه خود یاد آورد و گاه آه جان سوز از دل پرغم کشد و زمانی صحبت مرا یاد کند و آتش حسرت از کانون سینه‌اش
مشتعل بود و چون شب گوش دهد از تلاوت قرآن من که در نماز تهجد می‌خواندم نشنود زار زار بنالد و یاد عزت و دولت
زمان پدر بزرگوار کند بر مذلت و خواری خود نوحه کند در آن وقت حق سبحانه و تعالی گروهی از ملائکه را بفرستد که عالم بالا را مونس
او کنند و به او ندا کنند به ندائی که مریم دختر عمران را کرده که یا فاطمه اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع الراکعین
ای فاطمه عبادت و خضوع کن برای پروردگار خود و سجده کن و رکوع کن با رکوع کنندگان آنگاه از آن جراحتی که از بدترین
خلق خدا عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب به او رسیده باشد صاحب فراش گردد و وجع او شدت نماید و بر فراش درد و الم بیفتد
و غریب و تنها خواهد و حق سبحانه و تعالی مریم مادر عیسی را به پرستاری او بفرستد که در وحشت و بی‌کسی انیس او باشد و در مرض و الم
تیمار او نماید و چون از مرض آن جفاهای امت به تنگ آید دست نیاز به درگاه بی‌نیاز بردارد که خداوندا تا کی ... گردیده‌ام
و از زندگانی سیر گشته‌ام و از جفای امت به تنگ آمده‌ام و از محنتهای دنیای غدار ملول گشته‌ام و از مفارقت پدر بزرگوار بی‌طاقت
گردیده‌ام مرا در روضات رضوان و غرفات جنان به پدر خود ملحق گردان پس حق تعالی او را به نزد من آورد و اول کسی که از اهل بیت
من به من ملحق شود او باشد و چون غمگین و مجروح به نزد من آید دست تضرع به درگاه قاضی الحاجات برآورم و خروش برآورم که خداوندا
ظالمان فاطمه را به عذاب خود معذب گردان و هر که حق جگرگوشه مرا غصب کرده او را به نکال خود معاقب گردان و او را خوار گردان و ذلیل
گردان هر که او را خوار کرده و بسوزان در آتش جهنم هر که در پهلوی او زده و فرزند او را شهید کرده و هر دعایی که من کنم ملائکه آسمانها
آمین گویند پس سید عالم صلی الله علیه و آله فرمود که اما امام حسن پس او فرزند و نور دیده منست و روشنایی سینه و میوه دل
منست و او سید و بهتر جوانان اهل بهشت است و حجت و خلیفه خداست بعد از پدرش بر خلقان گفته او گفته من است و امر او امر من است
و هر که تبعیت او کند تبعیت من کرده و هر که مخالفت او کند مخالفت من کرده و چون بر حال او نظر افکنم به خاطر آورم که بعد از من به جور

کردگار ظلم آوردم و بر بیکسی و غریبی مظلومی او گریستم زیرا که بعد از من اصحاب او را غریب و بی یار در میان دشمنان جفا کار بگذارند و پیوسته از شقاوت
و محنت و عنا باشد تا او را به زهر قهر شهید کنند و ملائکه ارض و سما و گروه بیان ملائکه در ماتم آن جگر گوشه من بگریند و آسمان و زمین در
مصیبت او زاری نمایند و مرغان هوا و ماهیان دریا بر غریبی و بیکسی او نوحه کنند هر کس در مصیبت او اشک خونین از دیده ببارد
و در روز قیامت که دیده ها نابینا شود چشم او روشن باشد و هر که در تعزیه او اندوهگین شود در روز جزا که دلهای خلایق اندوهگین باشد
دل او شاد و خرم گردد و هر که در روضه آن امام مظلوم او را زیارت کند قدم او در صراط ثابت باشد در روزی که قدمها بر صراط لرزان باشد
و اما امام حسن پس او فرزند دلبند و نور دل شکسته من است و او بهترین جوانان و امام امامان است بعد از پدر و برادر خود و او پناه بیچارگان
و فریادرس درماندگان و حجت خداوند عالمیان است و او بهترین جوانان اهل بهشت است و باب ستاری و سرافرازی این امت امر او
امر منست و اطاعت او اطاعت منست چون این نور چشم خود را دیدم بر غریبی و بیکسی و درماندگی او گریستم زیرا که بدبختان این امت قصد
کشتن او کنند و او بمدینه آید و پناه بحرم محترم و روضه مکرم من آورد و او را امان ندهند و هیچ رعایت حق او مرعی ندارند و شرم
از روح من ننمایند و کار را بر او تنگ گیرند پس من در خواب او را در بر گیرم و سر او را در سینه خود گذارم و او را امر نمایم که از دار هجرت
رحلت نماید و او را بشارت دهم که بهشت جای کار ایشان است تو را شهید خواهند کرد و بسعادت شهادت خواهی رسید پس آن جگر گوشه من
با چشم گریان و دل بریان از مرقد مطهر من مفارقت نماید و بزمین کربلا و ارض محنت و بلا و مقتل شهیدان آل عبا رود و چندی از
بدبختان امت من تیغ بر روی مبارک او کشند و گروهی از مسلمانان او را یاری کنند که بهترین شهیدان امت باشند در روز قیامت
او را در میان گیرند و تیر باران کنند و چون آن نور دیده من از اسب در افتد آن روسیاهان تیغ بر گلوی مبارکش کشند و از روی او
را بطریق کوسفند سر ببرند حضرت رسول صلی الله علیه و آله این را فرمود و آه گرم از سینه پر درد کشید و زار زار گریست و خروش از [illegible]
بر آمد و صدای نوحه و زاری بلند گردید آنگاه حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله برخاست و رو بسوی آسمان کرد که بار خدایا شکایت
میکنم از آنچه از این گروه ستمکار با اهل بیت من میرسد و بجز [illegible] مراجعت نمود بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت
کرده است که آن حضرت فرمود که روزی من و فاطمه و حسن و حسین در خدمت جناب حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بودیم ناگاه نظر کرد بسوی ما و گریست
گفتم سبب گریه تو چیست یا رسول الله فرمود که میگریم برای آنچه نسبت بتو خواهند کرد بعد از من گفتم چیست یا رسول الله فرمود که میگریم برای
ضربتی که بر سر تو خواهند زد و طپانچه که بر روی فاطمه خواهند زد و طعنه خنجر که بر ران حسن خواهند زد و او را بزهر شهید خواهند کرد و از کشتن حسین
چون اهل بیت رسالت این خبر را شنیدند همه گریان شدند پس من عرض نمودم یا رسول الله نیافریده است ما را پروردگار ما مگر از
برای بلا حضرت فرمود که شاد باش یا علی که خدا عهد کرده است بسوی من که دوست نمیدارد تو را مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد تو را مگر منافق
و ابن شهرآشوب از جابر روایت کرده است که حضرت رسالت در وقت وفات بحضرت امیر المؤمنین گفت که سلام خدا بر تو باد ای
پدر دو گل بوستان من وصیت میکنم تو را که دو ریحانه باغ مرا یعنی حسن و حسین را محترم بداری زود باشد که دو رکن تو خراب شود چون
جناب حضرت رسالت از دنیا رفت حضرت امیر فرمود که این یک رکن من بود که خراب شد چون حضرت فاطمه صلوات الله علیها از دنیا

رفت فرمود که این کمر هم بود … از عایشه و ام سلمه روایت کرده‌اند که در مرضی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از دنیا رفت حضرت
فاطمه را طلبید چون فاطمه پیدا شد رفتار او مانند رفتار حضرت رسالت بود حضرت فرمود که ای دختر نزدیک من بیا پس او را در
پهلوی خود نشانید و رازی با او گفت که حضرت فاطمه گریان شد و راز دیگر با او گفت که خندان شد چون تعجب از وفات کردم از او پرسیدند
فرمود که در اول این گفت که جبرئیل در هر سال قرآن را یک مرتبه بر من عرض میکرد و در این سال دو مرتبه عرض کرد و میدانم که در این سال از دنیا
میروم و فرزندان تو بعد از من مظلوم و ستم رسیده خواهند شد من باین سبب گریان شدم پس فرمود که اول کسی که از اهل بیت من به من
ملحق میشود تو خواهی بود و باین سبب خندان شدم و بروایت دیگر فرمود که آیا راضی نیستی که سیده زنان عالمیان باشی پس بسند حسن
شده روایت کرده است که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعالم بقا رحلت فرمود حضرت سیده النساء پیوسته محزون و غمگین بود
عصابه زرد و اندام بر سر می‌بست و جسم مبارکش ضعیف و نحیف بود و ارکان عزتش درهم شکسته بود و پیوسته اشک از دیده‌های
خود میریخت و با دل سوخته و جگر افروخته بود و ساعت بساعت غشی طاری میشد و با حسن و حسین صلوات الله علیهما میفرمود که
کجاست پدر شما که از همه خلق مهربان‌تر بود بشما و نیکو گذاشت که شما بر روی زمین راه بروید و پیوسته میخواست که در بر او شما را
باشید و کجاست پدر شما که شما را ساعت بساعت در بر میگرفت و دیگر نخواهید دید که هرگز این در را بگشاید و در بیت الاحزان
من در آید و دیگر نخواهید دید که شما را بدوش خود بردارد و چنانچه پیوسته با شما چنین میکرد و بسند معتبر از سلیم بن قیس هلالی
روایت کرده‌اند که سلمان و عباس رضی الله عنهما گفتند که چون مرض حضرت رسالت شدید شد یافت جمعی از مهاجران و انصار بر
بالین آنحضرت حاضر گشته حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میدانست که اصحاب او دون بعهد و بیعت علی بن ابی طالب ع نخواهند نمود
بفرمود که ای گروه دوات و صحیفه نزد من حاضر سازید تا نامه از برای شما بنویسم که هرگز گمراه نشوید بعد از وفات من چون عمر بن
الخطاب میدانست که حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله میخواهد که خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بنویسد بدست و تا حجت
پرده از روی نفاق خود برداشته گفت که امروز بیماری بر او غلبه کرده و هذیان میگوید کتاب خدا ما را کافیست و احتیاج
بکتاب او نداریم پس جمعی از منافقان اصحاب تابع آن ملعون شده گفتند که ما را بکتاب رسول خدا احتیاج نیست و بعضی گفتند که اطاعت
رسول خدا بر همه واجبست و رنجانیدن خاطر آن جناب مقدس در چنین حالی روا نیست در میان صحابه نزاع شده و آوازها
بلند شد چون حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله براین حال اطلاع یافت غمگین گردیده دانست که هرگاه در حیات او بنای
این ستم و ظلم گذارند بعد از او با اهل بیت او چه خواهند کرد و بفرمود که تو سواستی بغیر از پیش من بروید و پیش از این جماعت مرا زنده
و ملا پروردگار خود که از رحمت لعنت خدا بر آن گروه بدبخت کسی که نسبت هذیان برسول خدا داد و او را امام خود قرار دادند
با آنکه حق سبحانه و تعالی میفرماید که و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و نفرین رسول خدا بر آن قوم باد که کسی که
در چنین حالی سید کاینات صلی الله علیه و آله را از خود رنجانیدند و او را خلیفه رسول خدا دانستند و حال آنکه خدای تعالی میفرماید
ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و اعد لهم عذابا الیما یعنی آن گروهی که اذیت و آزار کنند خدا و رسول

میسر نشد حق تعالی ایشان را در دنیا و عقبی لعنت کرده است و عذاب الیم و نکال جحیم از جهت ایشان مهیا ساخته و چون روح مطهر حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله بعالم وصال ارتحال نمود حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با جبرئیل باتفاق حضرت سیده عالم به تجهیز و تغسیل و تکفین آنحضرت
اشتغال نمودند عمر و ابوبکر با جمعی از منافقان اصحاب که در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با یکدیگر بیعت کرده بودند که بعد از وفات سید عالم
صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین را از خلافت منع نمایند فرصت غنیمت دانسته جنازه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را از راه مسلمان
گذاشته به سقیفه بنی ساعده حاضر شدند و در امر خلافت سخن آغاز کردند و بعد از منازعه بسیار و جدال بسیار از مهاجر و انصار امر
ظاهری خلافت بر ابوبکر قرار گرفت و آن لعین روسیاه مستحق عذاب الیم الهی گردید با غصب خلافت را قبول کرد و اکثر
مهاجرین و انصار وصیت احمد مختار و بیعت غدیر که از ایشان منظور نداشته از خدا شرم نکردند و با آن ملعون بیعت کردند و چون سید
اوصیا از دفن سرور انبیا فارغ شد و بیوفائی اصحاب کفر و نفاق ایشان را مشاهده نمود غمگین گردید و چون شب شد زهرا و
امام حسن و امام حسین علیهما السلام را با خود برداشته بخانه یک یک از مهاجر و انصار در آمد و ایشان را از عقوبات الهی
ترسانید و وصیت رسول خدا را در غدیر خم بر ایشان خواند و زاری ایشان آنحضرت و یاری طلبید آن گروه بی شرم بحسب
ظاهر قبول اجابت کردند چون صبح طالع شد از آن جمعیت و بیعت کسی بغیر چهار کس بر بیعت نمانده بود تا سه شب هر شب آنحضرت ایشان را
به بیعت و نصرت دعوت نمود و طلب یاری از ایشان میفرمود بغیر چهار کس و بروایتی سه کس اجابت ننمودند و چون آن سلطان سریر خلافت آن
کفر و شقاوت را از آن گروه مشاهده فرمود بمسجد در آمد و در جمع اصحاب حجتهای شرعی بر ایشان تمام کرد و آیاتی که جبرئیل در شأن
او آورده بود بر ایشان خواند و آنچه سید انبیا در شأن او فرموده بود بر ایشان حجت ساخت و از مهاجر و انصار شهادت
بر حقیت مقال خویش طلبید و جمعی بر راستی گفتار او شهادت دادند و چون نزدیک رسید که مردمان از بیعت آن ملعون برگردند بار
دیگر عمر علیه اللعنه برسید و جمعیت مردم را متفرق ساخت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بحجره طاهره مراجعت فرمود
و چون از هدایت آن قوم مأیوس گردید بامر رسول خدا صلی الله علیه و آله بجمع کردن قرآن اشتغال نمود و چون عمر علیه اللعنه دید که جمع
مهاجر و انصار بغیر از حضرت امیر المؤمنین و چهار نفر از خواص اصحاب آنحضرت این بلیه دنیا فریفته شده و با آن ملعون بیعت کردند با ابوبکر
گفت که چرا علی بن ابیطالب را به بیعت خود نمیخوانی والله که اگر او با تو بیعت ننماید خلافت امت بر تو قرار نیابد زیرا که او
خلیفه بحق رسول خدا و اعلم و اشجع و افضل و اقضای این امت است و مردمان را با و رجوع بسیار است پس ابوبکر ملعون بسوی آنحضرت
فرستاد و او را به بیعت خود خواند حضرت سید اولیا فرمود که سوگند خورده ام که از خانه بیرون نیایم و ردای مبارک بر دوش
نیفکنم تا آیات قرآنی را جمع نمایم پس بعد از چند روز آن کلام الله ناطق قرآن را جمع کرده در گلیمی گذاشت و سر آن را
مهر کرده بمسجد آمد و در جمع مهاجر و انصار ندا فرمود که ای گروه مردم چون از دفن سید کاینات صلی الله علیه و آله فارغ گردیدم
بامر آنحضرت بجمع کردن قرآن مشغول شده و جمیع آیات قرآنی و سوره فرقانی را جمع کرده ام و هیچ آیه از آسمان نازل نشد
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر من نخوانده باشد و تأویل آن را بمن تعلیم ننموده باشد و چون در قرآن آیات چند بود که در کفر و نفاق

منافقان

شقاق ایشان نمود و خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان او صحیح بود عمر علیه اللعنه آن قرآن را قبول نکرد و سید
اوصیا خشمناک گردید بحجره طاهره مراجعت نمود و فرمود که این قرآن را دیگر نخواهید دید تا حضرت قایم علیه السلام ظهور نماید
پس ابوبکر علیه اللعنه بار دیگر قنفذ را بخدمت حضرت امیرالمؤمنین ع فرستاد که اجابت کن خلیفه رسول خدا را حضرت امیر فرمود که ای ملعون
چه زود بر رسول خدا افترا بستی جمیع مهاجر و انصار از او میدانند و می‌دانند که خدا و رسول او بجز من خلیفه در میان شما نگذاشته
چون این پیغام را بایشان رسانید ابوبکر گفت راست میگوید علی رسول خدا مرا خلیفه نکرده است پس عمر لعین در خشم شد و برخاست
ابوبکر برای مصلحت با او گفت بنشین دیگر باره فرستاد که امیرالمؤمنین ابوبکر تو را طلب مینماید چون بخدمت حضرت امیرالمؤمنین ع رسید فرمود
که عهد شما بر رسول خدا هنوز نزدیک است که فراموش کرده اید که خدا این لقب امیرالمؤمنین را بغیر از من نداده و حلال این اسم سامی مخصوص خود کرده و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله شما را امر فرمود که بمن بلقب امیرالمؤمنین سلام کنید مکرر شنیده اید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی
امیرالمؤمنین و سید و حجت مسلمانان و حامل لوای حمد و صاحب کرامت و مجد و خداوند عالمیان جل و علا روز قیامت او را
بر صراط بنشاند که دوستان خود را بنوازد و داخل بهشت گرداند و دشمنان خود را بگیرد در آتش اندازد و چون این پیغام بایشان رسید
باز عمر لعین حسرت و گفت من میدانم که تا او را نکشیم امر ما محکم نمیشود بگذار که من بروم و سر او را برای تو بیاورم و باز ابوبکر بنا
مصلحت او را ساکن ساخت و گفت بنشین و باز فرستاد که بیا ابوبکر تو را طلب و باز جواب حضرت اجابت ننمود فرمود که من مشغول وصیتهای
حضرت رسولم چون آن ملعون روسیاه دانسته که حضرت امیرالمؤمنین ع باختیار خود بیعت ایشان را اختیار نمی‌نماید شخصی قنفذ نام
را که آزاد کرده عمر علیه اللعنه بود و در شقاوت عدیل آن ملعون بود و بدبختی رو و زشتی خو در میان ایشان مشهور بود با خالد بن ولید و
جمعی دیگر از بدبختان آن قوم بدر خانه اهل بیت رسالت و حجره عصمت و طهارت فرستادند و گفتند که حضرت امیرالمؤمنین را
از خانه بیرون آورده بمسجد در آورید تا از او بیعت بگیریم و چون بساحت کرامت و مهبط وحی و حرم رحمت و خانه اهل بیت
رسالت رسیدند جرأت نکردند که بی رخصت بخانه در آیند و اذن دخول کردند آنچه بایشان را اجابت نفرمودند سوی
اطلاعیان برگشتند و گفتند که ما را رخصت ندادند که بروی ایشان داخل شویم و ما را جرأت آن نیست که بی رخصت داخل خانه رسول
خدا صلی الله علیه و آله بشویم پس عمر ملعون بانگ برایشان زد که شما را با جرأت کاری نیست بهر نحو که باشد آنحضرت را از خانه بیرون
آورید و در آن مرتبه عمر با ایشان بود و بی شرمی آغاز کردند و فریاد در در خانه اهل بیت رسالت بلند کردند و هیزم بسیار از هر جا
جمع کرده بر در زده و فریاد کرد که ای پسر ابوطالب در را بگشا و آن شیر بیشه شجاعت بامر خدا صبر مینمود و متعرض ایشان نمیشد
تا آنکه حضرت فاطمه علیها السلام تاب نیاورد و بعقب در آمد و از درد و الم عصابه بر سر بسته بود و جسم شریفش بسیار ضعیف گردیده
بود بسبب مصیبت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و فرمود که ای عمر چه میخواهی از ما ما را بمصیبت خود بگذار عمر گفت در را بگشا و الا
آتش در خانه [illegible] اندازیم و شما را میسوزانیم حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرمود ای عمر از خدا نمیترسی می‌خواهی که خانه من بسوزانی حضرت
در آیی این خانه اهل بیت [illegible] است و بیت الحرام عزت و جلالت است از این جرم محرم شرم دار و این جور و ستم را روا مدار پس آن ملعون

وای دشمن خدا و رسول خدا از این سخن بس کن و پروا کن و بترس از عذاب خدا و در خانه اهل بیت رسالت را سوختی و در را گشود و حضرت فاطمه صلوات الله علیها فریاد
برآورد که یا ابتاه یا رسول الله و مانع شد آن ملعون را از داخل شدن باز آن بی‌حیا ممنوع نشد و سر غلاف شمشیر را بر پهلوی مبارک آن معصومه
زد آن مظلومه باز فریاد برآورد باز آن ملعون تازیانه بلند کرد و بر دست مبارکش زد و حضرت فاطمه فریاد برآورد که یا ابتاه حال ابی‌بکر
و عمر را ببین پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و عمر را گرفت و بر زمین زد و بینی و گردن او را مجروح کرد و خواست که او را بقتل رساند پس بخاطر آورد
وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را که با آنحضرت گفته بود که یا علی زود باشد که جفاکاران امت با تو غدر و مکر نمایند و بیعت تو را بشکنند
و بعهد تو وفا نکنند و تو را بیکس و تنها در میان جمعی از اشقیا بگذارند و تو از من بمنزله هارونی از موسی و چنانچه قوم موسی هارون را گذاشتند
و پیروی گوساله سامری پرداختند امت من نیز تو را تنها بگذارند و با گوساله سامری این امت ابوبکر علیه اللعنه بیعت نمایند پس حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که یا رسول الله چون امت تو با من چنین کنند من با ایشان چه معامله نمایم حضرت فرمود که اگر یاوری بیابی با ایشان جهاد
کن تا بزودی بیابی و خون از شمشیر خود بچکانی پس چون حضرت امیر بیاد وصیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله افتاد دست از آن ملعون برداشت
و فرمود که ای پسر ضحاک حبشیه سوگند یاد میکنم بحق آن خداوندی که گرامی داشته است محمد را به پیغمبری که اگر نه وصیت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و
عهد او بود هر آینه میدانستی که تو قدرت داخل شدن خانه من نداشتی پس عمر کس بمسجد فرستاد و از ابوبکر و سایر منافقان یاری طلب کرد
فوج فوج از آن منافقان بیاری آن ملعون جمع آمدند تا آنکه بخانه آنحضرت ریختند و خالد بن ولید شمشیر کشید و بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
حمله کرد پس جناب حضرت نیز بر او حمله کرد و خواست که او را بقتل رساند دیگران آنحضرت را بحق حضرت رسالت صلی الله علیه و آله قسم دادند
تا دست از آن ملعون برداشت سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده اسلمی بیاری حضرت امیر برخواستند و نزدیک شد که فتنه عظیم برپا
شود پس جناب حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ایشان را منع کرد و فرمود که ملاعین ایشان را بگذارید خدا امر فرموده است که در این وقت
با ایشان جهاد نکنم پس آنحضرت را آن ملاعین ریسمان در گردن امیرالمؤمنین انداختند و بسوی مسجد کشیدند چون بدر خانه رسیدند حضرت فاطمه مانع شد
پس قنفذ و بروایت دیگر عمر تازیانه بر بازوی آنحضرت زد که شکست و ورم کرد و باز آنحضرت دست از حضرت امیرالمؤمنین بر
نداشت تا آنکه در را بر شکم آنحضرت زدند و دندهای پهلوی آنحضرت را شکستند و فرزندی که در شکم داشت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را
محسن نام کرده بود شهید کردند و در آن ساعت سقط شد و حضرت فاطمه بهمان ضربت از دنیا رحلت فرمود و بروایت دیگر مغیرة بن شعبه با مرد دیگر بکاری
علیه اللعنه در بر شکم مکرم آنحضرت زد و فرزند او را در شکم او شهید کرد پس آنحضرت را بجبر کشیدند و جفاکاران از پی او میرفتند و میخ
او میکردند و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده فریاد میکردند و میگفتند که زود خیانت کردید با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و
کینه‌های سینه‌های خود را ظاهر کردید و انتقام آنحضرت را از اهل بیت او کشیدید پس بریده گفت ای عمر همه قریش اصل و نسب تو را میدانند
و تو را امین میدانند که از چندین زنا بهم رسیده و به این حال بخانه اهل بیت رسالت داخل میشوی و دختر آنحضرت را مجروح میکنی و برادر
و وصی آنحضرت را باین رسوائی بمسجد میکشی پس چون نظر ابوبکر لعین بر آنحضرت افتاد گفت دست از او بردارید حضرت فرمود که ای
ابوبکر بکدام میراث و بکدام فضیلت تو در خلافت تصرف کردی و دیروز با پیغمبر با من بیعت کردی در غدیر خم و با امر آنحضرت

مامور

سلام کردی بامارت مؤمنان پس عمر علیه اللعنه شمشیر کشید از غلاف و بر بالای سر آنحضرت ایستاد و گفت اگر بیعت نکنی سرت را بر کنم پس حضرت فرمود که اگر
بیعت نکنم چه خواهی کرد عمر گفت که بیعت نکنی ترا بقتل می‌رسانم حضرت فرمود که تو می‌توانی برادر رسول خدا را بقتل رسانی بخدا سوگند که اگر
اطاعت امر خدا و وصیت رسول خدا نمی‌بود بر تو معلوم می‌شد که کدام ضعیفتر است پس بریده برخاست و گفت ای عمر و ای ابوبکر آیا شما نبودید
که رسول خدا امر کرد شما را و ما را که برویم و سلام کنیم بر علی با امارت و پادشاهی مؤمنان پس شما از آنحضرت پرسیدید که این از جانب
خدا میگوئی حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بلی امر خدا و رسول چنین است پس رفتیم و بر او سلام کردیم و گفتیم السلام علیک یا امیر المؤمنین
عمر گفت ای بریده ترا با این کارها چه کار است بریده گفت که بخدا سوگند که من نمی‌مانم در شهری که شما در آن شهر امیر باشید و خلیفه رسول خدا
معزول باشد پس عمر گفت که بریده را زدند و از مسجد بیرون کردند پس سلمان برخاست و گفت ای ابوبکر از خدا بترس و از مجلسی که سزا
وار آن نیستی دور شو و حق خلافت را باهلش بگذار و جمیع امت را تا روز قیامت بگمراهی و ضلالت مینداز عمر بانگ زد که ای
سلمان ترا با این کارها چه کار است سلمان گفت بخدا سوگند که اگر میدانستم که بشمشیر خود یاری این دین حق توانم کرد هر آینه شمشیر خود را
میکشیدم و در راه خدا جهاد میکردم تا شما با وصی رسول خدا چنین نکنید پس رو بسوی مردم کرد و گفت که کردید و نکردید و ندانستید که
چه کردید بدین در آمدید و از دین بدر رفتید پس بشارت باد همه شما را ببلا و ناامیدی از نعمت و رفاه و بدانید که بعد از این ستم
کاران بر شما مسلط خواهند شد و جور و ظلم در میان شما سلوک خواهند کرد و کتاب خدا و احکام او را بدل خواهند کرد پس ابوذر و
مقداد و عمار نیز برخاستند و هر یک حجتها بر آن اشقیا تمام کردند پس رو کردند بجانب حضرت امیر المؤمنین ع و گفتند چه میفرمائی
اگر رخصت میدهی شمشیرها میکشیم و با ایشان جهاد میکنیم تا کشته شویم حضرت فرمود که خدا رحمت کند شما را دست از این اشقیا بر
دارید و وصیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بیاد آورید و ابوبکر ملعون در بالای منبر نشسته بود و سخن نمی‌گفت عمر گفت چه
نشسته بالای منبر و علی برابر منبر نشسته و با تو بیعت نمیکند و با تو در مقام محاربه است رخصت بده تا گردنش را بزنم
در آنوقت حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام بر بالای سر پدر بزرگوار خود ایستاده بودند چون این سخن را از آن پلید
لعین شنیدند گریستند و بخروش در آمدند و رو بمرقد منور جد بزرگوار خود کردند و فریاد بر آوردند که یا جداه یا رسول الله ما
را با این حال ببین یا ناصراه یا [illegible] پس جناب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ایشان را در سینه مبارک خود چسبانید و
فرمود که گریه مکنید بخدا سوگند که ایشان قدرت آن ندارند که پدر شما را بقتل رسانند و از آن ذلیلتر و بیمقدارترند که این اراده
توانند کرد پس در این حالت ام سلمه زوجه حضرت رسالت و ام ایمن مربیه آنحضرت از حجرهای خود بیرون آمدند و فریاد کردند
که ای ابوبکر لعین [illegible] و ای اشقیای امت سید المرسلین خوش زود کینهای و حسدهای خود را بر آنحضرت ظاهر کردید پس عمر امر
کرد ایشان را از مسجد بیرون کردند و گفت ما را با زنان و گفته ایشان چه کار است پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه برخاست
و رو بسوی مهاجر و انصار کرد و مناقب و فضایل خود را یکیک برای ایشان شمرد و از ایشان شهادت بر نصوص حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بر خلافت او گرفت در روز غدیر و غیر آن در مواطن متعدده بیاد ایشان آورد و حجت الهی را بر ایشان تمام گردانید

گفتند که بیعت اگر شما اینها را می‌کشتی با وجود بیعت نمی‌کنیم پس عمر برسید که حرف او از خلافت ابوبکر برگشتند بار گفت که بیعت کن و اگر نه
گردنت را می‌زنیم حضرت فرمود که ای فرزند صهاک دروغ گفتی بخدا سوگند که قدرت نداری لعنه الله و لعنه علیه اللعنة بر جست
و شمشیر از غلاف کشید و گفت یکی از سوال که اگر بیعت نکنی گردنت را می‌زنیم جناب حضرت امیرالمومنین علیه الصلوة و السلام گریبان آن لعین را
گرفت و حرکتی داد و بدور انداخت و شمشیر از دست نحس او افتاد و هرچند سعی کردند جناب حضرت دست مبارک به بیعت آن لعین دراز نکرد
پس دست آنحضرت را گرفتند و ابوبکر لعین دست نحس خود را دراز کرد و بدست مبارک آنحضرت رسانید و در احادیث معتبره وارد شده است
که چون آنحضرت را بمسجد در آوردند رو بسوی مرقد مطهر منور حضرت رسالت صلی الله علیه و آله کرد و فرمود که ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی
یعنی ای برادر من قوم مرا ضعیف کردند و نزدیک شد که مرا بکشند پس دستی از قبر منور حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بیرون آمد که همه شنیدند
که دست مبارک آنحضرت است و صدایی ظاهر شد که همه شناختند که صدای آنحضرت است و گفت یا ابابکر اکفرت بالذی خلقک من
تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلا یعنی ای ابوبکر آیا کافر شدی بآن خدائی که ترا آفرید از خاک پس از نطفه پس ترا درست
مردی کرد و بسندهای معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که چون حضرت امیرالمومنین علیه السلام را بمسجد در آوردند حضرت
سیدة النساء جناب حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها مجروح و نالان و خشمناک و غمگین و مخدرات حجرات بنی هاشم از خانه بیرون آمده
بمسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند و چون بمسجد در آمدند و بنزدیک ضریح مقدس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسیدند بجگر و سینه
و جناب فاطمه زهرا با آواز بلند گریست و آهی چند از دل پر درد برکشید و فریاد برآورد که ای گروه ستمکاران و ای قوم غدار دست از پسر عم من
بردارید بحق آن خداوندی که پدرم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را براستی بخلق فرستاده که اگر این ظلم را فرو نگذارید و دست از آنحضرت برندارید
گیسوی خود را پریشان کنم و پیراهن پدرم را بر سر اندازم و دست بر دامن کبریای احدیت زنم و بدرگاه رب الارباب بنالم و یاد آرم
و ناله آتشبار از دل افگار برکشم و دریای غضب الهی را بجوش آورم و آهی چند از سینه پر درد برکشم که زمین و زمان و هر که در آن است بر روی
زمین نماند والله که ناقه صالح نزد خدا از من گرامی تر نیست و بچه او نزد خداوند عالمیان از فرزندان من گرامی تر نیست سلمان علیه
الرحمه گوید که من نزدیک آنحضرت بودم دیدم که دیوارهای مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بلرزید و بلند گردید بنحوی که اگر کسی خواستی از زیر
آن عبور تواند نمود و چون من این حال را مشاهده کردم و برخود لرزیدم و آثار غضب الهی را معاینه دیدم پس بنزدیک آنحضرت
آمدم و استغاثه نمودم که ای سیدة النساء و ای بتول عذرا و ای نور عین تو ای قیامت و ای بانوی حجله کرامت و ای جگر گوشه حضرت
رسالت و ای یادگار سید المرسلین بر این قوم ببخشا و برایشان در خود رحم نما شما اهل بیت رحمت و شفاعتید چون پدر بزرگوار رحمة للعالمین
بود شما سبب نزول عذاب الهی برایشان نشوید آن جناب التماس مرا بلطف قبول نمود و آن جگر و طاهره خود را رجعت فرمود و دیوارهای
مسجد بر جای خود قرار گرفت و گردی بلند شد که تمام مسجد را فرو گرفت و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که بخدا سوگند که اگر حضرت
فاطمه موی سر مبارک خود را پریشان می‌کرد همه می‌مردند و بروایت دیگر چون حضرت فاطمه علیها السلام بمسجد آمد پیراهن حضرت رسول صلی الله علیه
و آله را بر سر انداخته بود و دست حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفته بود و فریاد زد که ای ابوبکر ترا با ما چه کار است میخواهی

مرا از

و فرزندان خود را یتیم گذاری که سوگند که اگر نبودی موی سر خود را سیخ کنم و بدرگاه خدا عبد بسپردم پس جرئی ازان کرد با بوبکر گفت که حق خواهی همه را
بدار که حالا چون بر سیده و دست از جناب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برداشته و حضرت بجای برگشت و از سلیم بن قیس از سلمان رضی الله
عنه روایت کرده است که چون زبیر را آوردند که با ابوبکر بیعت کند با عمر گفت که ای فرزند صهاک اگر این رذل که بر تو آمده اند تورا
یاری نمیکردند نمیتوانستی که بر علی تقدم جویی و شمشیر در دست من باشد عمر گفت تو نام صهاک را میبری زبیر گفت چرا نبرم و او
کنیز زناکاری بود و ملک جدم عبدالمطلب بود و جد تو نفیل با او زنا کرد و پدر تو خطاب بهم رسید و او بنده جد من بود پس ابوبکر
عمر و زبیر را اصلاح کرد پس سلمان را آوردند در گوش کردند و برای بیعت بسوی ابوبکر کشیدند در گوش کنند بهم رسید و چون بجهت ابوبکر
بیعت کرد گفت هلاکت و ضلالت را اختیار کردید تا روز قیامت و بدعت امتهای گذشته را بعمل آوردید بعد از پیغمبر خود از دین
برگشتید و خلافت را از اهلش بیرون کردید عمر گفت چون از تو و از امام تو بیعت گرفتیم هرچه خواهی بگو و او هرچه خواهد بگوید
سلمان گفت که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بر تو و بر ابوبکر گناهان جمیع امت تا روز قیامت و مثل عذاب
ایشان خواهد بود پس عمر گفت چون بیعت کردی دیده تو روشن شد بخلافت سوای تو هرچه خواهی بگو سلمان گفت گواهی میدهم که
در کتب آسمانی خوانده ام که دری از درهای جهنم است بنام و کنیت و صفت تو باز عمر گفت که چون خلافت از اهل
از جماعتی که تو ایشان را خدای خود کرده بود هرچه خواهی بگو سلمان گفت گواهی میدهم که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدم از تفسیر این آیه
که فیومئذ لا یعذب عذابه احد ولا یوثق وثاقه احد جناب حضرت فرمود که این آیه در شان تست سلمان گفت بعد از آن جناب
امیرالمؤمنین علیه السلام بمن فرمود که ساکت شو اگر آنحضرت نمیفرمود که ساکت شو هرآینه من آنچه در شان این لعین و ابوبکر نازل شده بود
و آنچه جناب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در حق ایشان گفته بود همه را میگفتم پس حضرت امیرالمؤمنین ع خطاب کرد بسلمان و ابوذر و مقداد و زبیر که
سوگند میدهم شما را که نشنیدید از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که میفرمود که در جهنم تابوتی هست که در آن دوازده کس اند از آن تابوت شش نفر
کس از پیشینیان و شش کس از این امت و آن تابوت در چاهی است در قعر جهنم و بر در آن چاه سنگی افتاده است که هرگاه حق تعالی
میخواهد که جهنم را مشتعل گرداند امر میفرماید که آن سنگ را از سر آن چاه بر میدارند چون سنگ را بر میدارند جمیع جهنم مشتعل میشود از حرارت
آنچاه پس من در حضور شما پرسیدم که آنها چه جماعت اند فرمود که اما از پیشینیان پس اینست شش نفر قابیل و فرعون و نمرود و پی کننده
ناقه صالح و دو کس از بنی اسرائیل که بعد از موسی و عیسی دین ایشان را تغییر دادند و اما ازین امت پس دجال است با پنج نفر که نامه نوشتند
و با یکدیگر پیمان بستند که نگذارند که خلافت بر وصی من قرار گیرد یعنی ابوبکر و عمر و ابوعبیده جراح و سالم مولای حذیفه و سعد بن
العاص علیهم اللعنه پس عثمان گفت که ای ابوالحسن آیا در حق من چیزی شنیده حضرت فرمود که مکرر شنیدم که حضرت رسالت تو را لعنت کرد
و نشنیدم که برای تو استغفار کرده باشد و چون آن ملاعین خلافت را از جناب حضرت امیرالمؤمنین ع غصب کردند باین راضی نشده خواستند
فدک را از حضرت فاطمه علیها السلام بگیرند فدک قریه بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از ابی جنگ گرفته بود و حق تعالی این آیه را فرستاد
که وآت ذا القربی حقه و جبرئیل آمد که حق تعالی میفرماید که فدک را بفاطمه بده که از برای او و فرزندان او باشد تا روز قیامت و جناب

حضرت رسول صلی الله علیه و آله بامر الٰهی به حضرت فاطمه نمود و در تصرف وکلای حضرت فاطمه بود تا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از دنیا رفت پس عمر نصیحت با ابو بکر
بایکدیگر مصلحت کردند که حاصل بلاد فدک مبلغ عظیم میشود و اگر این مال اهل بیت باشد با علم و جلالت و بزرگواری که ایشان دارند و استحقاق و ادعای
خلافت دارند هر آینه جمعی بجانب ایشان میل خواهند کرد پس با یکدیگر اتفاق کردند و جمعی دیگر از منافقان که حدیثی وضع کنند که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ما گروه پیغمبران چیزی میراث نمیگذاریم و آنچه از ما بماند تصدق است برای همه مسلمانان با آنکه حق تعالی در قرآن
میفرماید که و ورث سلیمان داود و حضرت زکریا فرمود که وهب لی من لدنک ولیا یرثنی پس آن ملاعین فرستادند و وکلای
حضرت فاطمه را از فدک بیرون کردند چون خبر بحضرت رسید با گروهی از زنان بنی هاشم نزد ابو بکر آمد و فرمود که میخواهی بگیری چیزی را که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بامر حق تعالی بمن داده است و آنحضرت برای فرزندان خود غیر ازین چیزی نگذاشته است مگر نشنیده که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حرمت هر کس لازم است در فرزندان او رعایت باید کرد پس ابو بکر لعین از ترس تشنیع مردم دوات
طلبید که نامه برای آنحضرت بنویسد و فدک را رد کند عمر گفت تا گواه نیاورد نامه برای او منویس حضرت فاطمه صلوات الله علیها
فرمود که آیا حکمی که در باب مسلمانان جاری میکنی که بینه را از مدعی باید طلبید در حق من جاری نمیکنی و حال آنکه من فدک در تصرف دارم
و تو میخواهی از من بگیری تو باید گواه بیاری گفتند تا گواه نیاری نمیشنویم پس حضرت فاطمه جناب حضرت امیر المؤمنین ع و امام حسن
و امام حسین علیهم السلام و ام ایمن را آورد که گواهی دادند عمر علیه اللعنه گفت شهادت علی ع اعتبار ندارد چون نفع خود را برای فرزندان
زندان خود میکند و حسن و حسین کودکند و ام ایمن زن عجمی است گواهی او اعتبار ندارد و بروایت دیگر ابو بکر نامه را نوشت و بحضرت
فاطمه داد و عمر در راه آن نامه را از دست آنحضرت گرفت و آب دهان بر آن انداخت و نامه را پاره کرد حضرت فاطمه نفرین نمود
فرمود که چنانکه نامه را پاره کردی خدا شکم تو را پاره کند و بروایت دیگر حضرت فاطمه بیرون آورد نامه را که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله برای او نوشته بود در امر فدک که حکمت خواند برایشان عمر علیه اللعنه آن نامه را گرفت آب دهان پلیدش را بر آن انداخت
و پاره کرد پس حضرت فاطمه با زنان بنی هاشم بمسجد در آمدند و زنان بنی هاشم پرده در پیش روی آنحضرت کشیدند برای اتمام حجت خود
را بر آن منافقان و پیدا تمام کند و کفر ایشان بر عالمیان ظاهر شود خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت ادا نمود و اوامر و نواهی
الهی را برایشان بیان کرد و ایشان را از عذاب و عقوبت حق تعالی ترسانید و حجتهای شافی در امر فدک برایشان القا کرد
و آنچه فرموده بود مهاجر و انصار او را تصدیق کردند و برایشان گواهی طلبید که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در حق من فرمود که فاطمه
پاره تن من است هر که او را آزار کند مرا آزار کرده و هر که مرا آزار کند خدا را آزار کرده و همه شهادت بر حقیقت این مقال دادند پس حضرت
فرمود که همه گواه باشید که ابو بکر و عمر مرا آزار کردند پس لعن و کفر ایشان ثابت و این آیه در حق ایشان ان الذین یؤذون الله و رسوله
لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا مهینا و بخانه برگشت و از غصه‌ها و آزارهای ایشان بیمار و رنجور شد حضرت امیر المؤمنین هر گاه
که بمسجد می آمد آن ملعون احوال حضرت فاطمه را از آنحضرت میپرسید تا آنکه مرض آنحضرت شدید شد و ایشان بسیار سعی کردند که آنحضرت را
از خود راضی کنند که باطل شود تشنیع مردم از ایشان کم شود آنحضرت راضی نشد و فرمود که خداوندا تو گواه باش که ایشان مرا آزار کردند
من بیمارت

و من شکایت کنم از ایشان بسوی تو و از ایشان راضی نمی شوم تا پدر خود را ملاقات کنم و آنچه با من کرده اند باو بگویم پس سلیم بن قیس میگوید از ابن عباس
شنیدم که میگفت که چون مرض فاطمه علیها السلام شدید شد حضرت امیر المؤمنین را طلبید گفت وصیت میکنم ترا که بعد از من امامه دختر خواهر مرا زینب را
بخواهی و نعشی چنانکه ملائکه برای من صفت کرده اند بسازی و نگذاری که احدی از دشمنان خدا در جنازه من حاضر شوند پس در همان روز فاطمه از دنیا رحلت
کرد و از صدای گریه مردان و زنان مدینه لرزه در آمد و مردم را دهشتی رو داد مانند روز وفات حضرت رسالت صلی الله علیه وآله پس ابو بکر و عمر
بتعزیه حضرت امیر المؤمنین آمدند و گفتند تا ما حاضر نشویم نماز بر دختر رسول خدا مکن چون شب در آمد حضرت امیر المؤمنین ع عباس و فضل پسر او
و مقداد و سلمان و ابو ذر و عمار را طلبید و بر حضرت فاطمه صلوات الله علیها نماز کرد چون صبح شد مقداد با ابو بکر و عمر گفت که ما دیشب
فاطمه را دفن کردیم عمر با ابو بکر گفت که نگفتم چنین خواهند نمود عباس گفت که فاطمه خود چنین وصیت کرده بود که شما بر او نماز نکنید عمر گفت که شما کینه
قدیم خود را هرگز ترک نمیکنید والله که میروم و او را از قبر بدر می آورم و بر او نماز میکنم حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که بخدا سوگند ای پسر
صهاک که اگر این اراده را داری شمشیر خود را از غلاف بکشم و در غلاف نکنم تا ترا و جماعتی را بقتل برسانم چون عمر این را شنید دانست
که حضرت امیر المؤمنین ع آنچه میگوید البته بجا می آورد پس حضرت امیر المؤمنین فرمود که ای عمر حضرت رسول صلی الله علیه وآله بسبب ظهور کفر و نفاق تو مرا طلبید
و سخنان که میدانی گفت که ترا بقتل برسانم پس حق تعالی این آیه را فرستاد که فلا تعجل علیهم انما نعد لهم عدا و ما پس بسبب حق حضرت دست
از کشتن تو برداشت و عذاب ترا با آخرت گذاشت پس بعد از این ایشان توطیه کردند که حضرت امیر المؤمنین را بقتل برسانند
و گفتند امر ما مستقیم نمیشود تا او را نکشیم ابو بکر گفت که این جرئت را کیست عمر گفت خالد بن ولید کس فرستادند و خالد بن ولید را طلبیدند و گفتند
تو را میخواهیم بر امر عظیمی بداریم خالد گفت مرا بر هر چه خواهید بدارید اگر چه بر کشتن علی باشد گفتند از برای همین طلبیده ایم ترا خالد گفت که در چه وقت
او را بقتل آورم ابو بکر گفت که در وقت نماز در پهلوی او بایست چون سلام نماز باز دهم بگو پس گردن او را بزن چون اسما بنت عمیس که
پیشتر زن جعفر طیار بود در آن وقت در خانه ابو بکر بود بر این مطلع شد کنیزک خود را گفت برو بخانه علی و فاطمه و در میان خانه
ایشان بگرد و این آیه را بخوان ان الملاء یأتمرون بک لیقتلوک فاخرج انی لک من الناصحین چون کنیزک آمد و این آیه را خواند در خانه
ایشان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بگو که تو را خود که خدا ترا رحمت کند ایشان قدرت آن ندارند که اگر ایشان را
بکشند که قتال خواهد کرد با ناکثان و قاسطان و مارقان پس حضرت وضو ساخت و متوجه نماز شد و بمسجد آمد و مشغول نماز
شد و خالد بن ولید آمد و در پهلوی آن حضرت ایستاد پس ابو بکر در اثنای نماز پشیمان شد که چون حضرت امیر المؤمنین شمشیر کشد اول او را بکشد پس تشهد را
بسیار طول داد تا آنکه نزدیک شد که آفتاب در آید و میترسید که اگر سلام بگوید خالد بگفته او عمل کند و فتنه بر پا شود پس پیش از
سلام نماز گفت که یا خالد مکن آنچه امر کردیم ترا و اگر بکنی ترا خواهم کشت و بعد از آن سلام نماز گفت پس حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه با خالد فرمود که تو را چه امر کرده بود آن ملعون گفت کشتن تو حضرت فرمود که میکردی آن شقی گفت بلی والله اگر او نهی
نمیکرد میکردم پس جناب حضرت او را بلند کرد و بر زمین زد و بر سینه اش قرار گرفت و شمشیر خودش را کشید که گردنش را بزند
پس عمر فریاد زد که بحق پروردگار کعبه که میکشد او را خلاص کنید و جمیع اهل مسجد جمع شدند و متوجه شدند که او را

از دست جناب حضرت بگیرند و بروایتی دیگر بدو انگشت مبارک خود گرفت و بر روی سجده نشسته و او نعره میزد به مرتبه‌ای که در بول خود غلطید که دست و پا میزد
و هیچ کس نمی‌توانست که او را خلاص کند پس ابوبکر به عمر گفت که این از برای شومی تست و من میدانستم که چنین خواهد شد پس ابوبکر عمر را
گفت که برو و از جناب علی شفاعت کن شاید که شفاعت عمر خود را قبول کند چون عمر به مسجد درآمد گفت ای علی به حق صاحب این قبر
تا دست بردارد چون چنین گفتند جناب حضرت دست برداشت و گریبان عمر را گرفت و او را حرکت داد و فرمود که اگر حرمت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نمی‌بود میدانستی که من ضعیفترم یا تو دست از او برداشت و به خانه مراجعت نمود و ابن بابویه به سند معتبر روایت
کرده است که شخصی از حضرت صادق علیه السلام پرسید که آیا آتش از پی جنازه میتوان برد و مجمره و قندیل و امثال آن با جنازه میتوان برد پس رنگ مبارک حضرت
متغیر شد و فرمود که یکی از اشقیا نزد حضرت فاطمه صلوات الله علیها آمد و گفت که علی بن ابی طالب دختر ابوجهل را خواستگاری نموده حضرت فاطمه او را
گفت راست میگوئی سه مرتبه سوگند یاد کرد که آنچه میگویم حق است و حضرت فاطمه را بسیار غیرت آمد زیرا که حق تعالی بر زنان
غیرت مقدر داده چنانچه بر مردان جهاد واجب گردانیده و از برای زنی که با وجود غیرت صبر کند ثوابها مقرر فرموده مثل ثواب کسی که مرابطه
کند در سرحد مسلمانان از برای خدا پس غم حضرت فاطمه زیاد شد و در فکر ماند تا شب شد و چون شب درآمد حضرت امام حسن را بر دوش راست
و حضرت امام حسین را بر دوش چپ گذاشت و دست چپ ام کلثوم را بدست راست گرفت و بحجره پدر بزرگوار خود رفت چون
حضرت امیرالمؤمنین به حجره درآمد فاطمه را در آنجا ندید غم آنحضرت شدید شد و بسیار عظیم بر او و سبب این حالت را نمیدانست شرم کرد که
آنحضرت را از خانه پدر خود طلب نماید پس بیرون آمد بسوی مسجد و نماز بسیار کرد پس بعضی از ریگ مسجد را جمع کرد و بر آن تکیه فرمود چون حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله حزن فاطمه را مشاهده فرمود غسل کرد و جامه پاکیزه پوشید و بمسجد درآمد و پیوسته نماز میکرد و مشغول رکوع
و سجود بود و هر دو رکعت نماز که میکرد از حق تعالی سؤال میکرد که حزن فاطمه را زائل گرداند زیرا که از خانه بیرون آمد فاطمه را دید
که از پهلو به پهلو میغلطید و نالهای بلند میکشید چون حضرت دید که او را خواب نمیبرد و قرار نمیگیرد فرمود که برخیز ای دختر گرامی
چون برخاست حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امام حسن را برداشت و حضرت فاطمه حضرت امام حسین را برداشت و دست ام
کلثوم را گرفت از خانه بسوی مسجد آمدند تا آنکه نزدیک حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدند و او در خواب بود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
پای خود را بر پای حضرت امیرالمؤمنین گذاشت و فشرد و فرمود که برخیز ای ابوتراب بسا کسی را از جا درآورده‌ای برو ابوبکر و عمر و
طلحه را طلب کن پس حضرت امیر رفت ابوبکر و عمر را از خانه بیرون آورد و چون نزد جناب حضرت حاضر کرد حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که یا علی مگر نمیدانی که فاطمه پاره تن من است و من از ویم هر که او را آزار کند مرا آزار کرده است و هر که او را آزار
کند بعد از وفات من چنان است که او را آزار کرده است در حیات من و هر که او را آزار کند در حیات من چنان است که او را آزار
کرده باشد بعد از مرگ من حضرت امیرالمؤمنین فرمود که بلی چنین است یا رسول الله پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که پس ترا چه باعث شد
که چنین کاری کردی حضرت امیرالمؤمنین عرض نمود که بحق خداوندی که ترا براستی فرستاده است سوگند یاد میکنم که هیچیک از آنچه به
فاطمه رسیده است واقع نشده و بخاطرم نیز خطور نکرده است حضرت رسول فرمود که راست گفتی و او نیز راست میگوید پس حضرت

فاطمه شاد شد

فاطمه شاد شده و تبسم فرمود تا آنکه دندان آن حضرت ظاهر شد پس آن ملعون بدیگری گفت که عجب است ما را در نمود طینت و او را از
طینت ما سطلی است پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را گرفت و انگشتان خود را در انگشتان
آنحضرت داخل کرد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله برداشت امام حسن را و حضرت امیر المؤمنین ع امام حسین را برداشت و حضرت فاطمه
ام کلثوم را برداشت و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ایشان را داخل خانه خود گردانید و قطیفه بر روی ایشان افکند و ایشان را
بخدا سپرد و بیرون آمد و بقیه شب را نماز گذرانید و چون حضرت فاطمه بیمار شد بآن بیماری که از دنیا مفارقت کرد بآن علت
آن دو منافق و آن دو ملعون از شنیع مردم ترسیدند بعیادت آنحضرت آمدند و رخصت طلبیدند که داخل شوند حضرت فاطمه ابا کرد
و رخصت نداد ایشان را چون ابوبکر این حال را دید با خدا عهد کرد که در زیر سقفی نرود تا فاطمه را از خود راضی گرداند پس شب را در زیر
آسمان خوابید و زیر سقف نرفت پس عمر بنزد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمد گفت ابوبکر مردی پیر است و دل نازکی
دارد و با حضرت رسول صلی الله علیه و آله در غار بود و مصاحبت قدیم با آنحضرت داشت و ما مکرر آمدیم و رخصت طلبیدیم
که بر او داخل شویم حضرت فاطمه ابا کرد و رخصت نداد اگر مصلحت میدانی که رخصت طلبی از برای ما بکن پس حضرت امیر المؤمنین
بنزد حضرت فاطمه آمد و گفت که ای دختر رسول خدا از امر این دو ملعون واقع شد آنچه دانستی و مکرر آمدند و رخصت طلبیدند رخصت
ندادی ایشان را و از من سؤال کردند که از برای ایشان رخصت بگیرم حضرت فاطمه فرمود که بخدا سوگند که رخصت نمیدهم ایشان را
و یک کلمه با ایشان سخن نمیگویم تا پدر بزرگوار خود را ملاقات نمایم و شکایت کنم نزد آنحضرت از آنچه با من کرده اند و آنچه بر من
شده از ستم و ظلم بر من حضرت امیر فرمود که من ضامن شده ام که از برای ایشان رخصت بگیرم حضرت فاطمه گفت که اگر ضامن
شده از برای ایشان پس خانه خانه تست اختیار با تست و زنان تابع مردانند من در هیچ چیز مخالفت تو نمیکنم رخصت دادم
هر کرا خواهی دستوری ده پس حضرت امیر بیرون آمد و رخصت داد ایشان را که داخل شدند و حضرت فاطمه فرمود که جامه بر روی
او کشیدند و چون بخانه در آمدند سلام کردند بر حضرت فاطمه آنحضرت جواب سلام ایشان را نفرمود و روی از ایشان گردانید
بجانب دیگر آمدند چندین مرتبه روی مبارک از ایشان گردانید و ایشان از جانبی بجانبی میگردیدند پس حضرت فاطمه فرمود
که یا علی جامه را از پیش روی من بردار و در برابر روی من بگذار و زنانی که در دور آنحضرت بودند که روی ایشان را بگردانید
پس ابوبکر لعین از پس پرده عرض نمود که ای دختر رسول خدا ما آمده ایم بسوی تو برای طلب خشنودی تو و احتراز از غضب تو و از تو
سؤال میکنیم که ببخشی بر ما و عفو کنی از ما آنچه ما نسبت بتو کرده ایم حضرت فاطمه فرمود که من یک کلمه با تو سخن نمیگویم تا پدر بزرگوار خود را
ملاقات کنم و از شما بنزد او شکایت کنم و هر جور و ستم که بر من کرده اید نزد آنحضرت یاد کنم پس آن ملعون گفتند که ما آمده ایم
بعذر خواهی تو و میخواهیم که تو از ما خوشنود شوی پس بیامرز ما را و عفو کن از ما و مؤاخذه مکن ما را بآنچه کرده ایم نسبت بتو پس
حضرت فاطمه متوجه حضرت امیر شد و فرمود که یک کلمه با ایشان سخن نمیگویم تا آنکه سؤال کنم از ایشان از امری که شنیده اند از رسول خدا
صلی الله علیه و آله پس اگر راست بگویند با من اگر خواهم با ایشان سخن خواهم گفت گفتند بپرس از آنچه خواهی که ما در جواب آن نگوییم

مگر آنچه حق باشد و گواهی نخواهیم داد مگر به آن پس حضرت فاطمه فرمود که سوگند میدهم شما را بخدا آیا بخاطر دارید که حضرت رسول شبی شما را
طلبید و از خانه بیرون آورد بسبب امری که بعلی [illegible] گفتند بلی حضرت فاطمه فرمود که سوگند میدهم شما را بخدا که از آن حضرت نشنیدید که
فرمود فاطمه پاره تن من است و من از اویم هر که او را آزار کند مرا آزار کرده است و هر که مرا آزار کند خدا را آزار کرده است و هر که او را
آزار کند بعد از وفات من چنان است که او را آزار کرده است در حیات من و هر که در حیات من او را آزار کند چنان است که بعد از وفات
من او را آزار کرده است گفتند بلی پس حضرت فاطمه فرمود که الحمد لله حق تعالی حق را بر زبان شما جاری کرد پس گفت خداوندا تو گواه باش ای جماعت
که نزد من حاضرید همه گواه باشید که این دو مرا آزار کردند در حیات من و نزد مرگ من بخدا سوگند که با ایشان سخن نگویم یک کلمه تا پروردگار
خود را ملاقات نمایم و شکایت کنم نزد او آنچه کرده‌اند از ستمها بمن و شوهر من و آنچه مرتکب شده‌اند از هتک حرمت من و آزار و اذیت من پس ابو
بکر ملعون [illegible] و مکر و پوشیده [illegible] اعمال خود [illegible] واویلاه واویلاه و واثبوراه را آورد و گفت کاش مادر مرا نزائیده بود پس عمر علیه اللعنة
[illegible] از مردم [illegible] امور خود [illegible] و تو را [illegible] و تو را [illegible] در یافته [illegible] برای خشم زنی گریه و شادی
[illegible] خوش نمی‌کنی [illegible] برای کسی که زنی را [illegible] آورد پس برخواسته و بیرون رفتند پس چون از جانب حق تعالی خبر وفات آن حضرت باو
رسید ام ایمن را طلبید و او معتمدترین زنان بود نزد آن حضرت فرمود که ای ام ایمن خبر وفات من بمن رسید پس علی را برای من طلب کن چون آن حضرت
حضرت امیر حاضر شد فرمود که ای پسر عم ترا وصیت میکنم بچند چیز که باید وصیتهای مرا حفظ نمائی حضرت فرمود که هر چه میخواهی بگو فرمود که وصیت
اول آن است که امامه دختر زینب را بعد از من تزویج نمائی که او مهربان است بفرزندان من مانند من و برای ایشان در هر حالی مانند من است و نعشی
برای من بساز مثل آنچه ملائکه برای من تصویر کرده‌اند و بمن نموده حضرت فرمود ای فاطمه بمن بنما که چگونه ایشان بتو نموده‌اند پس حضرت فاطمه صفت
نعش را بر وجهی که ملائکه وصف کرده بودند از برای او چنانچه از جانب حق تعالی بآن مأمور شده بود بیان فرمود پس فرمود که وصیت میکنم ترا که در همان ساعت
از شب و روز که وفات یابم در همان ساعت مرا دفن کنی و تأخیر ننمائی و نگذاری که احدی از دشمنان خدا که بر من ستم کرده‌اند بر جنازه من حاضر شوند
و بر من نماز کنند حضرت امیر فرمود که چنین خواهم کرد پس آن حضرت در میان شب بریاض جنت انتقال نمود و حضرت امیر المؤمنین در همان
شب مشغول تجهیز و تکفین آن حضرت شد چنانچه وصیت کرده بود چون از غسل و کفن او فارغ شد جنازه او را بیرون آورد و جریده از درخت خرما روشن کرد
با جنازه آن حضرت بیرون آوردند تا آنکه در همان شب نماز بر آن حضرت کردند و جسد مطهرش را دفن کردند چون صبح شد ابوبکر و عمر بعیادت
آمدند و در عرض راه مردی از قریش را دیدند از او پرسیدند که از کجا می‌آئی گفت از تعزیه فاطمه می‌آیم گفتند مگر وفات یافته است گفت بلی و دفن کردند
او را در میان شب او را دفن کردند پس آن دو ملعون از فوت شدن نماز بر آن حضرت ترسیدند و بسیار مضطرب شدند و بنزد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
آمدند و گفتند بخدا سوگند که هیچ وا نگذاشتی از مکر و حیله و بدی که با ما نکنی و اینها همه از کینه‌هائی است که از ما در سینه داری و این مثل آن است که در
غسل رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را خبر نکردی و تعلیم پسر خود را که بمسجد آمد و صدا زد ابوبکر را که از منبر پدرم فرود آی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فرمود که اگر سوگند خورم از برای شما آیا تصدیق من خواهید کرد گفتند بلی پس آن حضرت ایشان را بمسجد آورد و سوگند یاد کرد که آن حضرت
علیه و آله مرا وصیت کرده بود که دیگری را در وقت غسل او حاضر نگردانم و نظر نکنند بر بدن او بغیر از من پس من غسل میدادم او را و ملائکه می‌گردانیدند

او را بغیر من

و فضل بن عباس آب بدست من میداد و چشمهای او بسته بود و چون خواستم پیراهن آنحضرت را بیرون کنم کسی از کنار خانه ندا داد که آواز
او را شنیدم و صورت او را ندیدم و گفت مکن پیراهن رسول خدا را و طرز عملی (?) را پوشیده دار و او را ندیدم پس پیراهن او را آنکه دستم
و دست در زیر پیراهن کردم و آنحضرت را غسل دادم و کفن را نزد من آوردند و آنحضرت را بعد از کفن کردن پیراهن او را کندم و اما پسر من
حسن پس شما و همه اهل مدینه دیده‌اند که او در اثنای نماز می‌آمد و از صفها میگذشت تا نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله میرسید
و آنحضرت در سجده بود بر پشت آنحضرت سوار میشد و چون حضرت از سجده برمیخواست یک دستش بر پشت حسن بود و یک دست دیگرش بر پاهای او
و او را چنین نگاه میداشت تا از نماز فارغ میشد گفتند ما دیدیم این را و باز فرمود که شما و اهل مدینه دیده‌اند که حسن گاهی بمسجد می
آمد و آنحضرت در اثنای خطبه بود و او را بر گردن خود سوار میکرد و پاهایش را بر سینه خود میگرفت تا خطبه را تمام میکرد و مردم بر (?)
خلخالهای حسن را از منتهای مسجد میدیدند و چون این ملاطفتها از جد بزرگوار خود دیده بود و بر منبر او بیگانه را دید برو دشوار نمود
و این سخن را گفت و بخدا سوگند که من او را امر نکرده بودم و سخن او بفرموده من نبود و اما فاطمه پس بیاید (?) که من رخصت از برای
شما طلبیدم و نزد او آمدید و سخن او را شنیدید و خشم او را با خود دانستید و بخدا سوگند که مرا وصیت کرد که شما را بر جنازه او حاضر
نگردانم و در نماز او شما را مطلع نگردانم و هرگز نخواستم که خلاف وصیت او کنم در حق شما عمر علیه اللعنه گفت این سخنان لغو را واگذار
میروم بقبرستان و او را از قبر بیرون می‌آورم و بر او نماز میکنم جناب حضرت امیر فرمود که بخدا سوگند که اگر چنین امری اراده نمائی
پیش از آنکه بعمل آوری سرت را از بدن جدا میکنم سخن در میان جناب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آن ملعون بلند شد و نزدیک شد
که بر یکدیگر حمله کنند مهاجران و انصار جمع شدند و گفتند که بخدا سوگند که ما راضی نمیشویم که در حق برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله این
سخنان ناشنیدنی (?) گفته شود چون عمر علیه اللعنه دید که فتنه برپا میشود دست برداشت و رفت و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که چون بعد از وفات حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه صلوات الله علیها مطهره شد بنزد قبر پدر بزرگوار خود آمد و زبان
بشکوه گشود و شعری چند ادا نمود که مضمون الفاظ این است که بعد از تو فتنه‌ها برپا شد و صداها بلند گردید و اگر تو حاضر بودی اینها نمیشد
از میان ما رفتی و بودیم مانند زمینی که باران نرسد و قوم تو مختل شدند پس مطلع شو بر احوال ایشان و غافل مباش از ایشان
و اشعار بسیار دیگر بر سبیل شکایت ادا نمود و بجانب خانه مراجعت نمود و شیخ طوسی روایت کرده است که ام سلمه رضی الله عنها در مرض حضرت فاطمه
صلوات الله علیها بعیادت آنحضرت آمد و پرسید که چگونه صبح کردی از شب خود ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که صبح کردم
در میان جراحت دل و اندوه و غم بسیار از وفات نبی مختار و مظلومیت حیدر کرار و الله که حرمت او را دریده‌اند کسی که امامت او را
گرفتند (?) بغصب بود بر خلاف حکم تنزیل و خلاف حکم سنت پیغمبر جلیل و سبب اینها کینه‌ها بود که در دلهای ایشان بود از روز احد در سینه داشتند
و از زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از روی نفاق پنهان داشته بودند و منتظر فرصت بودند چون فرصت یافتند بارانهای محنت و الم بر ما باریدند
و از کمان کفر و نفاق تیرهای ستم و شقاق بسوی ما انداختند که در مدت بقای آنحضرت بعد از پدر بزرگوار خود خلاف بسیار از ایشان
و خانه نشست و از ایشان دوری جست (?) و از روز شنبه (?) گفته‌اند و در آن که احادیث معتبره دلالت دارد بر آنکه بقای حضرت بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز

بوده و ابو الفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبیین از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که مدت بقای فاطمه بعد از پدر بزرگوار خود سه ماه بود
و در روز وفات آن حضرت نیز خلاف بسیار است و اکثر علمای امامیه گفته اند که در روز سیم جمادی الثانیه واقع شد و این قول با احادیث نود و پنج روز
حساب ... دارد و موافق آن احادیث است که در اول ماه جمادی الاولی واقع شده باشد و شیخ طوسی در مصباح از ابن عباس روایت
کرده است که در بیست و یکم ماه رجب واقع شده و این قول بعید است و در کشف الغمه در شب سیم ماه مبارک رمضان نیز نقل کرده اند
و ابن شهرآشوب سیزدهم ماه ربیع الآخر نقل کرده است و در کشف الغمه از اسماء بنت عمیس روایت کرده است که حضرت فاطمه علیها السلام
در مرض وفات به من فرمود که من قبیح میدانم آنچه بر مردگان زنان می کنند که ایشان را بر روی تخته میگذارند و حجم بدن ایشان بر مردان
ظاهر میشود اسماء عرض نمود که ای دختر رسول خدا من به تو بنمایم چیزی که در حبشه دیده ام پس چوبهای تر از درخت خرما نعشی ساخت و جامه بر روی
آن افکند حضرت فاطمه صلوات الله علیها چون آن را دید فرمود که چه بسیار نیکوست این چیزی است که در میان این میگذارند مرد و زن
از یکدیگر ممتاز نمیشوند حضرت فاطمه فرمود که چون من بمیرم مرا غسل بده و کسی را نگذار نزد من بیاید و چون فاطمه صلوات الله علیها از دنیا
رفت عایشه خواست که داخل شود اسماء نگذاشت عایشه رفت و با ابوبکر شکایت کرد و گفت این زن خثعمیه میان من و
دختر رسول خدا حایل میشود و از برای او نعشی ساخته است چون ابوبکر با اسماء اعتراض کرد اسماء گفت خودم را چنین امر کرده است که کسی را
نگذارم نزد او داخل شود و این نعش را در حال حیات خود با و نمودم مرا امر کرد که چنین چیزی برای او بسازم ابوبکر گفت آنچه گفته است
بعمل آور و برگشت پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اسماء او را غسل دادند و در کتاب روضة الواعظین و غیر آن روایت کرده اند که حضرت
فاطمه صلوات الله علیها را مرض بهم رسید ... و تا چهل روز ... شد و چون خبر وفات آن حضرت نزدیک شد ام ایمن و اسماء
بنت عمیس را طلبید و به طلب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد و گفت ای پسر عم از آسمان خبر فوت من به من رسیده و من در جناح سفر
آخرتم ترا وصیت میکنم چند چیز که در خاطر دارم حضرت امیر فرمود که آنچه خواهی وصیت کن ای دختر رسول خدا پس بر بالین آن حضرت نشست
و هر که در آنجا بود بیرون کرد پس فرمود که ای پسر عم هرگز مرا دروغگو و خائن نیافتی و از روزی که با من معاشرت نموده مخالفت تو نکرده ام
حضرت امیر فرمود معاذ الله تو داناتری به خدا و نیکوکارتری و پرهیزکارتری و کریمتری و از خدا ترسانتری از آنکه ترا سرزنش کنم به مخالفت
خود و بر من بسیار گران است مفارقت تو و لیکن مرگ امری است که چاره از آن نیست به خدا سوگند که تازه کردی بر من مصیبت رسول خدا
صلی الله علیه و آله را و عظیم شد وفات تو و نیافتن بر من پس میگویم انا لله و انا الیه راجعون برای مصیبتی که چه بسیار دردآورنده است و ملال
و چه بسیار سوزنده و حزن آورنده است به خدا سوگند که این مصیبتی است که تسلی دهنده ندارد و رزیه ای است که هیچ چیز عوض آن نمیشود
پس ساعتی هر دو گریستند پس حضرت فاطمه را به آن گرفت و به سینه خود چسبانید و فرمود که هر چه خواهی وصیت کن که آنچه فرمایی به عمل می آورم
و امر ترا بر امر خود اختیار میکنم پس حضرت فاطمه فرمود که خدا ترا جزا دهد به بهترین جزاها ای پسر عم رسول خدا وصیت میکنم ترا اول
که بعد از من امامه را به عقد خود در آوری زیرا که مردان را چاره از زنان نیست و او برای فرزندان من مثل من است پس فرمود که برای من نعشی
ترتیب ده زیرا که ملائکه را دیدم که صورت نعشی برای من ساختند و اول نعشی که در زمین ساختند آن بود پس فرمود که وصیت میکنم ترا که نگذاری

بر جنازه من

که بر جنازه من حاضر شوند یکی از آنها که بر من ستم کردند و حق مرا غصب نمودند زیرا که ایشان دشمن من و دشمن رسول خدااند و مگذار که احدی از ایشان بر من
نماز کنند و از اتباع ایشان و مرا در شب دفن کن در وقتی که دیده‌های مردم در خواب باشد و در کشف الغمه و غیر آن روایت کرده‌اند که چون وفات
حضرت فاطمه نزدیک شد اسماء بنت عمیس را گفت که آبی بیاور که من وضو بسازم پس وضو ساخت و بروایتی غسل کرد نیکوترین غسلها و بوی
خوش طلبید و خود را خوشبو گردانید و جامه‌های نو طلبید و پوشید و فرمود که ای اسماء جبرئیل در وقت وفات پدرم چهل درم کافور آورد
از بهشت و حضرت آن را به سه قسمت کرد یک حصه برای من گذاشت یکی از برای خود و یکی از برای علی آن کافور را بیاور که مرا با آن حنوط کنند و چون کافور را
آورد فرمود که نزدیک سر من بگذار پس پاهای مبارک خود را بقبله گردانید و خوابید و جامه بر روی مبارک خود کشید و فرمود که ای اسماء ساعتی صبر کن
و بعد از آن مرا بخوان اگر جواب نگویم علی را طلب کن و بدانکه من به پدر خود ملحق گردیده‌ام اسماء ساعتی انتظار کشید و بعد از آن آنحضرت را ندا کرد
صدائی نشنید پس گفت ای دختر محمد مصطفی ای دختر بهترین فرزندان آدم ای دختر بهترین کسی که بر روی زمین راه رفته است ای دختر آن کسی که
در شب معراج به رتبه قاب قوسین او ادنی رسیده است جواب نشنید جامه را از روی مبارکش برداشت دید که مرغ روحش بریاض
جنت پرواز کرده است پس بر روی آنحضرت در افتاد و بوسید آنحضرت را و میگفت چون بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برسی سلام اسماء
بنت عمیس را به آنحضرت برسان در این حال حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام از در درآمدند و گفتند ای اسماء مادر ما را در این وقت چرا خواب برده
رفته است اسماء گفت که مادر شما بخواب نرفته است ولیکن برحمت خدا واصل گردیده است پس حضرت امام حسن خود را بر روی او
انداخت و روی انورش را بوسید و میگفت ای مادر جان با من سخن بگو پیش از آنکه روحم از بدنم مفارقت کند و حضرت امام حسین علیه
السلام بر پاهای مبارکش افتاد و میبوسید و میگفت ای مادر بزرگوار منم فرزند تو حسین با من سخن بگو پیش از آنکه دلم شکافته شود و از دنیا
مفارقت کنم پس اسماء گفت که ای جگر گوشه‌های رسول خدا بروید پدر بزرگوار خود را خبر کنید و وفات مادر خود را به او برسانید پس
ایشان دویدند و بیرون رفتند چون نزدیک مسجد رسیدند صدا بگریه بلند کردند پس صحابه باستقبال ایشان دویدند و گفتند چه
گریه شما چیست ای فرزندان رسول خدا حق تعالی هرگز دیده شما را گریان نگرداند مگر جای جد بزرگوار خود را خالی دیده اید و گریان گردیده
اید از شوق ملاقات گفتند مادر ما از دنیا مفارقت کرده است چون خبر به سید اوصیا رسید آنحضرت از وحشت آن خبر بر رو در افتاد و
میفرمود که بعد از تو خود را به که تسلی دهم ای دختر محمد خود را از مصیبت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بتو تسلی میدادم اکنون بر
مصیبت تو خود را به که تسلی دهم پس شعری چند در مصیبت آنحضرت ادا فرمود که زمین و آسمان را بگریه آورد و چون این خبر بمدینه رسید
مشوش شدند مردان و زنان همه گریان شدند و شیون از خانه‌های مدینه بلند شد و زنان و مردان بسوی خانه آنحضرت دویدند
و زنان بنی هاشم در خانه آنحضرت جمع شدند و نزدیک شد که از صدای شیون ایشان مدینه بلرزه درآید و ایشان میگفتند ای سیده ای
زنان و ای دختر پیغمبر آخر الزمان و مردم فوج فوج بتعزیه جناب سیده و سرور اوصیا صلوات الله علیه می آمدند و آنحضرت
نشسته بود و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام در پیش آنحضرت نشسته بودند و گریه میکردند و مردم از گریه ایشان میگریستند و ام کلثوم نزد قبر
مطهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا ابتاه یا رسول الله امروز مصیبت تو بر ما تازه شد و امروز تو از دنیا رفتی و دختر خود را [illegible]

برای و مردم جمع شده بودند که گریه و نوحه کنند و انتظار بیرون آمدن جنازه می‌کشیدند پس ابوذر رضی الله عنه بیرون آمد و گفت بیرون
آوردن آن حضرت را از پیش تاخیر انداختند پس مردم متفرق شدند و برگشتند و چون پاسی از شب گذشت و دیده‌ها به خواب رفت جنازه آن حضرت
را بیرون آوردند و حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و عمار و مقداد و عقیل و زبیر و ابوذر و سلمان و بریده و گروهی
از بنی هاشم و خواص آن حضرت بر آن حضرت نماز کردند و در همان شب دفن کردند و حضرت امیر بر دور قبر آن حضرت هفت قبر دیگر ساخت که
ندانند که قبر آن حضرت کدام است و به روایت دیگر چهل قبر را آب پاشید که قبر آن حضرت در میان آنها مشتبه شود و به روایت دیگر قبر آن حضرت را
با زمین هموار کرد که علامت قبر معلوم نباشد و اینها برای آن بود که آن ملاعین موضع قبر آن حضرت را ندانند و بر قبر او نماز نکنند و خیال نبش قبر
آن حضرت را به خاطر خود نگذرانند و به این سبب در موضع قبر آن حضرت اختلاف واقع شده است بعضی گفته‌اند که در بقیع است نزد قبور ائمه
بقیع علیهم السلام و بعضی گفته‌اند که در میان قبر و منبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله مدفون است چنانچه آن حضرت فرموده که میان قبر و منبر
من باغی است از باغهای بهشت و منبر من در است از درهای بهشت و اصح آن است که آن حضرت را در خانه خود مدفون کردند چنانچه روایات
صحیحه بر آن دلالت می‌کند و ابن شهرآشوب و دیگران روایت کرده‌اند چون آن حضرت را خواستند که در قبر گذارند دو دست در
میان قبر پیدا شد شبیه به دستهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن حضرت را گرفت و به قبر برد و شیخ طوسی به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع
روایت کرده است که چون حضرت فاطمه صلوات الله علیها شهید شد عباس عم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نزد آن حضرت آمد برای تعزیت
گفتند که آن وقت آن حضرت مشغول شده است و او را منع کردند پس عباس به خانه برگشت و پیکی فرستاد که به حضرت امیرالمؤمنین
و گفت بگو به آن حضرت که عمت تو را سلام می‌رساند و می‌گوید که غم بیماری فاطمه حبیبه رسول خدا و نور دیده من مرا الم شکسته است و حسین گمان
دارم که او پیش از ما به حضرت رسالت ملحق خواهد شد و آن حضرت از برای او بهترین منازل و درجات را اختیار خواهد نمود و او را به سوی
پروردگار خود خواهد کشید و عطاهای بزرگ به او خواهند بخشید چون این امر ناگزیر واقع شود پس جمع کن فدای تو شوم مهاجران
و انصار را تا آنکه همه ثواب بیابند در حاضر شدن جنازه او و نماز کردن بر او و این باعث زیادتی زینت دین است
و حضرت امیرالمؤمنین ع جواب فرستاده که عم مرا سلام برسان و بگو که هرگز شفقت تو و محبت تو از ما بر طرف نماند و خیرخواهی تو را
شنیدم و فضیلت رای تو را دیدم و بدرستی که فاطمه دختر رسول خدا پیوسته مظلوم بود و حقش را از او منع کردند و میراثش را به او ندادند
و سفارش حضرت رسالت را در باب او رعایت نکردند و حق حرمت او را ادا نکردند و حق خدا را در باب او رعایت ننمودند و خدا
کافیست برای حکم کردن و برای انتقام از ستمکاران کشیدن و من از تو سؤال می‌کنم ای عم بزرگوار که بر من ببخشی عمل نکردن به نصیحت خود
زیرا که فاطمه مرا وصیت کرده است که امر او را پنهان بدارم و مردم را بر جنازه او خبر نکنم چون این پیغام را به عباس رسانیدند او
گفت خدا بیامرزد پسر برادرم را و او را آمرزیده است و در رای او دیده نشده طعنی نمی‌توان زد و بدرستی که از فرزندان عبد
المطلب فرزندی از او با برکت‌تر متولد نشده است بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بدرستی که علی پیوسته سابق‌ترین مردم بود به سوی هر خیری و
عالم‌ترین مردم بود به خدا و فضیلتش و شجاع‌ترین مردم بود در شدتها و در جهاد دشمنان دین از همه کس شدیدتر بود و اول کسی بود که ایمان آورد از مردان اسلام

و شیخ مفید

و شیخ مفید و شیخ طوسی و کلینی رحمهم الله علیهم بسندهای معتبر از حضرت امام زین العابدین و حضرت امام حسین صلوات الله علیهما روایت کرده اند که چون حضرت فاطمه صلوات الله
علیها بیمار شد وصیت کرد بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که کتمان کند بیماری او را و مردم را از احوال او مطلع نگرداند و اعلام نکند احدی را
بمرض او پس حضرت بوصیت او عمل نمود و خود متوجه پرستاری او بود و اسماء بنت عمیس آن حضرت را در این امور معاونت میکرد و در این حال بیماری را
او پنهان میداشت از مردم چون نزدیک وفات آن حضرت شد وصیت نمود که حضرت امیر المؤمنین خود متوجه غسل و تکفین او شود و در شب او را
دفن کند و قبرش را ناهموار کند پس حضرت امیر المؤمنین خود متوجه امور او گردید و او را در شب مدفون گردانید و اثر قبر او را محو کرد و چون خاک
قبر آن حضرت را از دست خود افشاند حزن و اندوه آن حضرت هیجان کرد و آب دیده های مبارکش بر روی نورانیش جاری گردید و رو بجانب قبر رسالت پناه
کرد و فرمود السلام علیک یا رسول الله سلام بر تو باد از جانب دختر تو و حبیبه تو و نور دیده تو و زیارت کننده تو که بزیارت تو آمده
است و در زیر خاک در عرصه تو خوابیده و حق تعالی از برای او در میان همه اهل بیت تو اختیار کرد که زود بتو ملحق شود کم شده یا رسول الله
از برگزیده تو صبر من و ضعیف شده از مفارقت بهترین زنان قوت من و لیکن با آن صبر کردن در مصیبت تو و تاب آوردن اندوه
مفارقت تو گنجایش دارد که در این مصیبت صبر کنم و بتحقیق که ترا با دست خود بقبر گذاشتم بعد از آنکه جان مقدس تو در سینه من
جاری شد و بدست خود دیده ترا پوشانیدم و امور ترا خود متکفل شدم و لیکن در کتاب خدا است آنچه باید قبول کرد و بهترین قبول کردنی
و باید گفت انا لله و انا الیه راجعون امانت خود را گرفتی و گرو کان خود را از من پس گرفتی و زهرا را از من ربودی پس چه بسیار
قبیح است آسمان سبز و زمین گرد آلود در نظر من یا رسول الله اندوه من همیشه خواهد بود و شبهای من پیوسته به بیداری بسر خواهد
رفت و این اندوه از دل من بدر نخواهد رفت تا آنکه حق تعالی اختیار کند از برای من آن خانه را که تو اکنون در آنجا مقیمی دردم
جراحتی چرک آورنده و در سینه ام اندوهی است از جا بدر آورنده چه بسیار زود جدائی افتاد میان ما و بسوی خدا
شکایت میکنم حال خود را و بزودی خبر خواهد داد ترا دختر تو بمعاونت و یاری که کردند امت تو یکدیگر را بر غصب حق من و
ظلم کردند در حق او پس از او بپرس احوال را چه بسیار غمها در سینه او بر روی هم نشسته بود که بکسی اظهار نمیتوانست کرد و بزودی
همه را بتو خواهد گفت و خدا از برای او حکم خواهد کرد و او بهترین حکم کنندگان است سلام بر تو باد یا رسول الله سلام
وداع کننده که از مواصلت ملالی نرسیده باشد و از روی دشمنی مفارقت ننماید اگر از نزد قبر تو بروم از ملالت نیست
و اگر نزد قبر تو اقامت نمایم از بدگمانی من نیست از ثوابهائی که خدا وعده داده است صبر کنندگان را صبر بابرکتر و نیکو
تر است و اگر نه غلبه جماعتی بود که بر ما مستولی گردیده اند هر آینه اقامت نزد قبر ترا بر خود لازم
میدانستم و نزد ضریح تو معتکف میگردیدم هر آینه فریاد و ناله برمی آوردم مانند فریاد زدن زن فرزند مرده در این
مصیبت بزرگ پس خدا می بیند و میداند که دختر ترا پنهان دفن میکنند از ترس دشمنان او و حق او را غصب کردند
بقهر و میراثش را منع کردند علانیه و حال آنکه از زمان تو مدتی نگذشته بود و نام تو کهنه نشده بود پس بسوی خدا شکایت
میکنم یا رسول الله و در اطاعت تو تسلی نیکو است پس صلوات خدا بر او و بر تو باد و رحمت خدا و برکات او

و کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد تقی روایت کرده است که سقطها که از رحم زنان شما فرو افتاده‌اند اگر پیش از آنکه نام گذاشته شوند در روز قیامت
که شما را ملاقات کنند میگویند که چرا ما را نام نگذاشتید و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله محسن را پیش از ولادت نام گذاشت
و ابن بابویه و کلینی بسند معتبر روایت کرده‌اند که مفضل از حضرت صادق ع سؤال کرد که حضرت فاطمه را که غسل داد حضرت فرمود که امیرالمؤمنین علیه السلام غسل داد
حضرت راوی فرمود که گویا این سخن بر تو گران آمد راوی عرض کرد بلی چنین است فدای تو گردم حضرت فرمود که دل تنگ مباش زیرا که فاطمه صدیقه و معصومه
بود معصومه را بغیر از معصوم غسل نمیدهد چنانچه مریم را عیسی علیه السلام غسل داد و در قرب الاسناد بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده که حضرت فاطمه را
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه غسل داد و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند بچه سبب حضرت امیرالمؤمنین
فاطمه را در شب دفن کرد فرمود برای آنکه حضرت فاطمه وصیت کرده بود که ظالمان دو اعرابی که هرگز ایمان بخدا و رسول نیاورده بودند یعنی ابوبکر و عمر بر او
نماز نکنند و ... بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند از علت دفن کردن فاطمه در شب حضرت
فرمود زیرا که او خشمناک بود بر جماعتی و نمیخواست که ایشان بر جنازه او حاضر شوند و حرام است بر کسی که ولایت و محبت ایشان داشته باشد
که نماز کند بر احدی از فرزندان فاطمه صلوات الله علیها و ... روایت کرده که چون حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از دفن حضرت
فاطمه صلوات الله علیها فارغ شد شعری چند از روی حزن انشا فرمود که مضمون آنها این است هر اجتماعی از دو دوست آخر بجدائی منتهی میشود
و هر مصیبتی که غیر از مرگ است اندک است و رفتن فاطمه بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پیش من دلیل است بر آنکه هیچ
دوستی برای هیچکس باقی نمیماند و زود شد که نام من نیز از میان برطرف شود و دوستی مرا فراموش کنند و بعد از من از برای یاران یار
دیگر بهم رسد ... از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که هفت کس بر حضرت فاطمه صلوات الله علیها نماز کردند
ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و حذیفه و عبدالله بن مسعود و من امام ایشان بودم و شیخ طوسی بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت صادق
علیه السلام پرسیدند که اول کسی که نعش از برای او قرار دادند که بود فرمود که حضرت فاطمه صلوات الله علیها ... بسند معتبر از آن حضرت روایت
کرده است که اول نعشی که در اسلام ساخته شد نعش حضرت فاطمه صلوات الله علیها و سببش آن بود که چون آن حضرت بیمار شد و مایل ارتحال
رحلت کرد با اسما بنت عمیس گفت که ای اسما من ضعیف و نحیف شده‌ام و گوشت از بدنم رفته است آیا چیزی برای من درست
میکنی که بدن مرا از مردان بپوشاند اسما عرض کرد که چون من در بلاد حبشه بودم دیدم که ایشان کاری میکردند اگر میخواهی برای تو بکنم فرمود که بلی
پس اسما تختی آورد و سرنگون گذاشت و جریده‌های خرمای طیبه بر پایه‌های آن بست پس جامه بر روی آن کشید و گفت این روش دیدم حضرت
فرمود که چنین چیزی برای من بساز و بدن مرا از مردان بپوشان خدا بدن ترا از آتش جهنم بپوشاند و در بعضی از کتب معتبره
از ابن عباس روایت کرده‌اند که چون حضرت فاطمه صلوات الله علیها از دنیا رحلت کرد اسما بنت عمیس گریبان خود را درید و بجانب
مسجد دوید و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام در راه او را دیدند و احوال مادر خود را از او پرسیدند او ساکت شد و جواب
نگفت چون بخانه درآمدند دیدند که بانوی خانه خوابیده است پس نزدیک او آمدند و حضرت امام حسین ع او را حرکت داد چون
دید که از دنیا رفته است با امام حسن ع گفت ای برادر خدا ترا اجر دهد در مصیبت مادر و از خانه بیرون دویدند و فریاد برآ

وردند

برآوردند که یا محمداه و یا احمداه که مادر ما از دنیا رفت مرگ از برای ما تازه شد پس حضرت امیرالمؤمنین ع را خبر کردند که حضرت در مسجد بود
چون این خبر جانسوز را شنید مدهوش گردید و آب بر روی مبارکش پاشیدند تا بهوش باز آمد پس حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله
علیهما را بر دوش گرفت و نزد حضرت فاطمه آمد و اسماء بر بالین او نشسته بود و میگریست و میگفت ای یتیمان فاطمه ما مصیبت جد شما
را بفاطمه خود را تسلی میدادیم پس بعد از فاطمه خود را بکه تسلی دهیم پس حضرت امیر روی مبارک فاطمه را گشود نزدیک سر آنحضرت
رقعه دید که در آن نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم این است آنچه وصیت کرده است با آن فاطمه دختر رسول خدا وصیت میکند و گواهی
میدهد بوحدانیت خدا و برسالت محمد ... و آنکه بهشت حق است و دوزخ حق است و آنکه قیامت آمدنیست و در آن
شکی نیست و آنکه خدا زنده میگرداند مردها را که در قبرها میباشند یا علی منم دختر محمد ص خدا مرا تزویج کرد بتو که زوجه تو باشم در دنیا
و آخرت و تو سزاوارتری بمن از دیگران حنوط کن و غسل ده و حنوط کن و کفن کن و نماز کن بر من و مرا دفن کن در شب و کسی را
اعلام مکن و ترا بخدا میسپارم و سلام میرسانم بر فرزندان خود تا روز قیامت چون شب در آمد حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه او را غسل داد و در جنازه گذاشت و امام حسن را فرمود که ابوذر را طلب کن چون ابوذر حاضر شد جنازه را برداشتند و بسوی بقیع بردند
و بر آنحضرت نماز کردند چون جناب حضرت امیر از نماز فارغ شد دو رکعت نماز بجا آورد و دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد
و گفت خداوندا این دختر پیغمبر تست فاطمه پس بیرون بر او را از ظلمتها بسوی نور پس روشن شد تا یک میل و سر در پس زمین روشن
شد بقدر یک میل در یک میل و چون خواستند که آنحضرت را دفن کنند ندا آمد از بقعه از بقعهای بقیع که بسوی من بیائید که تربت او را از من برداشته اند چون
نگاه کردند حضرت قبر کنده دیدند پس جنازه آنحضرت را بنزد آن قبر بردند و چون آنحضرت را در قبر گذاشتند حضرت امیرالمؤمنین در کنار قبر ندا کرد
که ای زمین من امانت خود را که فاطمه دختر رسول خداست بتو سپردم پس از زمین ندائی آمد که یا علی من مهربانترم باو از تو برگرد و آزرده مباش پس آنحضرت
برگشت که بر گور قبر ریختند و با زمین هموار کردند و ناپیدا شد و در روایت دیگر وارد شده که در کتاب است تا روز قیامت و بدانکه در عمر شریف حضرت فاطمه علیها السلام
و در وقت وفات خلاف بسیار است و اکثر روایات معتبره دلالت میکند که عمر شریف آنحضرت در اوقات هجده سال بود و بعضی بیست و نه
سال و بعضی بیست و هفت و بعضی بیست و هشت و بعضی سی و پنج سال نیز گفته اند و اصح و اشهر میان علمای امامیه قول اول است ... در بیان
تعظیم آنحضرت است در محشر ابن بابویه رحمه الله علیه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که چون
روز قیامت برپا شود دختر من فاطمه بیاید بر ناقه از ناقهای بهشت سوار و از پهلوی آن ناقه حریر بهشت آویخته باشد و مهار آن از
مروارید تر باشد و پاهایش از زمرد سبز و دم آن از مشک ناب و دیدهای آن از دو یاقوت سرخ و بر آن ناقه قبه از نور بسته باشند
که از اندرونش بیرونش نمایان باشد و از بیرونش اندرون نمایان باشد و میانش عفو پروردگار و بیرونش رحمت کریم غفار باشد و تاجی
از نور فاطمه بر سر گذاشته باشد که هفتاد رکن مشتمل باشد و هر رکنی بلد مرصع کرده باشند از مروارید و یاقوت و نور بخشد مانند ستاره درخشان
و از جانب راست او هفتاد هزار ملک باشند و از جانب چپ او هفتاد هزار ملک و جبرئیل مهار ناقه را گرفته باشد و بصدای بلند
ندا کند که بپوشید دیدها را تا بگذرد فاطمه دختر محمد پس نماند در آن روز پیغمبری و نه رسولی و نه صدیقی و نه شهیدی مگر آنکه دیدها را

خود را بپوشند تا فاطمه از صحرای محشر بگذرد و چون بزیر عرش برود در آید خود را از ناقه بزیر افکند و بگوید ای خداوند من داد من بستان و حکم کن میان من و آنها
که بر من ستم کرده اند خداوندا حکم کن میان من و آنها که فرزندان مرا شهید کردند پس ندا از جانب حق تعالی برسد که ای حبیبه من و ای فرزند
حبیب من از من سوال کن تا عطا کنم و نزد من شفاعت کن تا شفاعت ترا روا کنم بعزت و جلال خود که نمیگذرد از من ستم که امروز
ظلم ستمکاری از من نمیگذرد پس در آنوقت فاطمه گوید که پروردگارا ببخش ذریت و شیعیان مرا و شیعیان فرزندان مرا و دوستان
مرا و دوستان فرزندان مرا پس باز ندا از جانب حق تعالی برسد که کجا اند فرزندان فاطمه و شیعیان او و دوستان ذریت او پس
ایشان پیش آیند و فرو گرفته باشند ایشان را ملائکه رحمت از هر طرف پس فاطمه در پیش ایشان روان شود تا ایشان را داخل بهشت گرداند
باسند معتبر از حضرت علی بن موسی الرضا علیه التحیه والسلام روایت کرده است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که دختر من فاطمه
بصحرای محشر در آید با جامهای خون آلود و در قائمه عرش چنگ زند و گوید ای خداوند عادل حکم کن میان من و میان آنها که فرزندان
مرا کشتند پس حق تعالی حکم خواهد کرد از برای دختر من بحق پروردگار کعبه باسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز قیامت شود برای حضرت فاطمه علیها السلام قبه از نور بر پا کنند پس حضرت
امام حسین علیه السلام بیاید و سر مبارک خود را در دست گرفته باشد چون نظر حضرت فاطمه بر او افتد نعره بزند که نماند هیچ ملک
مقربی و نه پیغمبر مرسلی و نه بنده مومنی مگر آنکه همه گریان شوند پس حق تعالی مردی را برای او متمثل گرداند به نیکوترین صورتی
که با قاتلان حضرت پس خدا جمع کنند ... را و آنها که کار سازی ایشان کرده بودند و آنها که شریک ایشان بوده
پس همه ایشان را بقتل آورد و باز خدا ایشان را زنده گرداند تا آنکه حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه باز دیگر ایشان را بقتل آورد
پس باز دیگر ایشان را خدا زنده گرداند که حضرت امام حسن ایشان را بکشد پس در آنوقت خشم ما و شیعیان ما فرو نشیند و اندوه ما زائل گردد
پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که خدا رحمت کند شیعیان ما را بخدا سوگند که ایشان اند مومنان و بخدا سوگند که ایشان با ما شریکند
در مصیبت بطول حزن و حسرت باسند معتبر از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده است که چون روز قیامت شود فاطمه
صلوات الله علیها بمحشر در آید با جماعتی از زنان و دوستان خود پس باو گویند که داخل بهشت شو گوید که نمیروم تا که بدانم که با فرزندان
من چه کردند بعد از من پس باو گویند که نظر کن در میان قیامت چون نظر کند حضرت امام حسین علیه السلام را ایستاده بیند بی سر پس
فریاد بر آورد و من از فریاد او فریاد بر آورم و از جمیع ملائکه خروش بر آید پس در این وقت حق تعالی از برای ما غضب کند و امر کند
آتشی را که آن را هبهب میگویند و هزار سال آن را افروخته اند تا سیاه شده است و نسیمی هرگز داخل آن نشود و غمی هرگز از آن
بیرون رود پس حق تعالی آن را ندا کند که برگیر قاتلان حسین را و حاملان قرآن را که دست از اهل بیت رسالت برداشتند ...
را بسلسله ظلم و عدوان گرفتند پس آن آتش بر باید ایشان را و چون در میان آتش در آیند آتش نعره برآید و ایشان نعره
آیند و آتش بخروشد و ایشان بخروشند و آتش زبانه کشد و ایشان نعره زنند پس بسخن در آیند و بزبان فصیح بگویند
ای پروردگار ما بچه سبب آتش را بر ما واجب کردی پیش از بت پرستان پس جواب از جانب حق تعالی بایشان برسد که

المنه

دانسته بکن نیست مثل کسی که بنادانی کند ... بسند معتبر از جناب فضیلت مآب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده اند
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در روز قیامت سر مبارک حضرت امام حسین ع بر آنحضرت فاطمه متمثل خواهد شد علیها
بگونه چون نظر آنحضرت بر آن سر مبارک افتد فریاد برآورد که ای فرزند و ای میوه دل حجوم پس از برای فریاد فاطمه و ناله فاطمه
ملائکه مدهوش گردند و جمیع اهل محشر فریاد برآورند و گویند که خدا بکشد کشنده فرزندت را ای فاطمه پس ندا از جانب حق تعالی آید
که چنین خواهم کرد و انتقام خواهم کشید از قاتلان او و از اتباع قاتل او و دوستان قاتل او و فاطمه صلوات الله علیها در آن روز بر ناقه
از ناقهای بهشت سوار باشد و پهلوهای آن از لاجورد بهشت مزین که باشند و روی آن ناقه زینت و دیدهای آن شهلا و سرش از طلای
و گردنش از مشک و عنبر باشد و مهارش از زبرجد سبز باشد و جهازش از مروارید باشد که گواهر دیگر مزین که با
و بر آن ناقه هودجی بسته باشند که پرده آن هودج از نور حق تعالی باشد و نیز ... از رحمت الهی باشد و بلندی مهارش بقدر یک فرسخ از زمین
و بنا باشد و بر دور آن هودج او هفتاد هزار ملک احاطه کرده باشند و مشغول باشند به تسبیح و تقدیس و تکبیر ثنای حق تعالی پس ندا از زیر
عرش ندا کند که ای اهل قیامت دیدهای خود را بپوشید که فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله بر صراط میگذرد پس حضرت فاطمه و شیعیان او و دوستان او
بر صراط بگذرند مانند برق جهنده و دشمنان خود را و دشمنان ذریت خود را در آتش جهنم اندازند و شیخ مفید بسند موثق از
حضرت صادق ع روایت کرده است که چون روز قیامت شود حق تعالی اولین و آخرین را در یک زمین جمع کند پس منادی از جانب حق تعالی
ندا کند که بپوشید دیدهای خود را و سر بزیر افکنید تا فاطمه دختر محمد ص از صراط بگذرد پس همه خلایق دیدهای خود را بپوشند و حضرت
فاطمه بیاید بر ناقه از ناقهای بهشت سوار شده و مشایعت کنند او را هفتاد هزار ملک پس بایستد در موقف شریف از مواقف
قیامت و از ناقه خود فرود آید و پیراهن خون آلود حسین را در دست گیرد و گوید پروردگارا این پیراهن فرزند منست و میدانی
که با او چه کرده اند پس ندا از جانب حق تعالی باو برسد که ای فاطمه موجب خوشنودی تست نزد من پس حضرت فاطمه گوید که پروردگارا
انتقام مرا از کشندگان او بکش پس حق تعالی امر کند که گردنی از آتش جهنم بیرون آید و قاتلان آنحضرت را از صحرای محشر برباید
چنانچه مرغ دانه را برمیچیند پس آن گردن ایشان را بسوی جهنم برد و معذب گرداند در طبقات جهنم بانواع عذاب الهی پس حضرت
فاطمه بر ناقه خود سوار شود و داخل بهشت گردد و ملائکه که در خدمت و مشایعت او میگردند در خدمت او باشند و فرزندانش در پیش روی
او باشند و دوستان ایشان از مردم در جانب راست او روند و فرات بن ابراهیم در تفسیر خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
روایت کرده که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بخانه حضرت فاطمه صلوات الله علیها آمد او را محزون یافت پس فرمود که چه اندوه تو
چیست ای دختر گرامی حضرت فاطمه گفت که یاد آوردم حشر را و ایستادن مردم را عریان در صحرا حضرت فرمود که ای دختر
آن روز بزرگی است و لیکن خبر داد مرا جبرئیل از خداوند عالمیان که اول کسی که زمین از و شکافته خواهد شد و از قبر بیرون خواهد آمد
من خواهم بود و بعد از من ابراهیم خلیل پس شوهر تو علی بن ابیطالب پس حق تعالی جبرئیل را بنزد قبر تو خواهد فرستاد با هفتاد هزار
ملک و بر قبر تو هفت قبه از نور خواهند زد پس اسرافیل حله از نور برای تو خواهد آورد و بنزدیک سر تو خواهد ایستاد و ترا ندا

خواهد گفت که ای محمد پیراهن بپوش پس تو از قبر بیرون خواهی آمد با حور پوشیده و ایمن از حزن و فزع آن روز پس اسرافیل حله ها بجهت تو خواهد آورد
و تو خواهی پوشید و ملکی که او را رزوقائیل میگویند ناقه از برای تو خواهد آورد که چهار ران او از زمرد و زبرجد تر باشد و حلقه از طلای سرشت
او از زر باشد پس تو بران سوار شوی و رزوقائیل مهار آن را بگیرد و در پیش روی تو هزار ملک باشند و علمهای تسبیح در دست داشته باشند
و چون روانه شوی هفتاد هزار حوریه باستقبال تو بیایند و شادی کنند و نظر کردن بسوی تو و هر یک مجمره از نور داشته باشند در
کف که از آنها بوی عود ساطع باشد بی آتش و هر یک اکلیلی مرصع بزبرجد سبز و انواع جواهر بر سر داشته باشند و از جانب
راست تو روان شوند پس تو چون قدری راه روی استقبال کنند ترا مریم دختر عمران با هفتاد هزار حوریه دیگر و بر تو سلام کنند
و با آن حوریان از جانب چپ تو روان گردند پس استقبال کند ترا مادرت خدیجه دختر خویلد که اول کسی است از زنان که ایمان
بخدا و رسول آورده با هفتاد هزار ملک باشند و علمهای تکبیر در دست داشته باشند و چون بنزدیک محشر رسی حضرت حوا ترا
استقبال کند با هفتاد هزار حوریه و آسیه زن فرعون با او باشد و ایشان نیز با تو روانه شوند و چون بمیان محشر رسی منادی از زیر
عرش ندا کند که همه خلایق بشنوند که بر هم گذارید دیدهای خود را تا که بگذرد فاطمه صدیقه دختر محمد و آن زنان که با او
پس در آن روز نظر بسوی تو نکند مگر پدرت ابراهیم و شوهرت علی بن ابیطالب پس آدم و حوا طلب کنند او با مادرت خدیجه در
زیر پیش روی تو بیایند پس برای تو منبری از نور نصب کنند که هفت پایه داشته باشد و میان هر پایه تا پایه دیگر صفهای
ملائکه ایستاده باشند و علمهای نور در دست داشته باشند و حوریان از جانب راست و چپ منبر صف کشند و نزدیکترین زنان
بتو از جانب چپ تو حوا و آسیه باشند و چون بر بالای منبر برآئی جبرئیل از جانب خداوند بنزد تو آید و گوید ای فاطمه
حاجت خود را طلب کن پس تو گوئی خداوندا بنما حسن و حسین را پس هر دو بنزد تو آیند و از رگهای گلوی حسین خون ریزد و گوید
پروردگارا بگیر امروز حق مرا از آنها که بمن ستم کرده اند در آنوقت غضب الهی بجوش آید و از برای غضب جهنم و ملائکه بخروش
آیند و جهنم نعره بزند و زبانه از آن بصحرای محشر در آید و قاتلان آن امام مظلوم را برباید و فرزندان ایشان را پس
فرزندان ایشان گویند که پروردگارا ما حاضر نبودیم در وقت قتل حسین پس حق تعالی ندا کند زبانه جهنم را که بگیر ایشان را
که علامت ایشان کبودی چشم و سیاهی روی ایشان است بگیر موهای پیشانی ایشان را و بر رو بکشید و در پائین ترین طبقات
جهنم بینداز زیرا که ایشان سخت تر بودند بر دوستان حسین از پدران ایشان که با حسین جنگ کردند و او را شهید نمودند
پس جبرئیل گوید که ای فاطمه حاجت خود را طلب و تو گوئی پروردگارا شیعیان خود را میخواهم پس حق تعالی فرماید که گناه
ایشان را آمرزیدم پس گوئی پروردگارا شیعیان امامان از فرزندان خود را میخواهم پس حق تعالی گوید که برو هر که
چنگ در دامان تو زند او را به بهشت ببر پس در آنوقت آرزو کنند همه خلایق که از دوستان و شیعیان فاطمه باشند
پس روانه شوی با شیعیان خود و شیعیان فرزندان خود و شیعیان امیرالمؤمنین و حال آنکه خوفهای ایشان بامنیت مبدل شده باشد
و عورتهای ایشان پوشیده شده و شدتهای قیامت بر ایشان آسان کرده و از اهوال قیامت بسهولت بگذرند و مردم

ترل

نترسند و ایشان نترسند و محزون نشوند و ایشان سیراب شده‌اند و چون بدر بهشت رسند دوازده هزار حوری باستقبال تو بیایند که پیش از تو
باستقبال کسی نرفته باشند و بعد از تو باستقبال کسی نروند و حربه‌های نور در دست داشته و بر ناقه‌های نور سوار شده باشند که جهازهای آنها
از طلای زرد و یاقوت سرخ باشد و مهارهای آن از یاقوت تر باشد و رکابهای آن از زبرجد باشد و در میان هر ناقه‌ای باشد از سندس
بهشت کشیده باشند و چون داخل بهشت شوی تمام اهل بهشت شادی کنند و یکدیگر را بشارت دهند و برای شیعیان تو
خانها از الوان جواهر بر عمودهای نور نصب کنند و ایشان از آن خانها طعام تناول کنند در وقتی که مردم مشغول حساب باشند
و ایشان ابد الآباد از نعیم بهشت متنعم گردند و چون دوستان خدا همه در بهشت قرار گیرند بزیارت تو بیایند جمیع پیغمبران از آدم
تا خاتم و در میان بهشت دو مروارید هست که از یک ریشه بر آمده‌اند یکی از آنها مروارید سفید است و دیگری مروارید زرد و
در هر یک از آنها هفتاد هزار قصر است و در هر قصری هفتاد هزار غرفه است پس آن قصرهای سفید منزلهای ما و شیعیان ماست و قصرهای
زرد منزل ابراهیم و آل ابراهیم است فاطمه عرض نمود ای پدر بزرگوار نمی‌خواستم که مرگ ترا ببینم و بعد از تو زنده بمانم حضرت
فرمود که جبرئیل مرا از جانب حق تعالی خبر داده که اول کسی که از اهل بیت من بمن ملحق میشود تو خواهی بود وای بر کسی که ظلم کند بر تو و رستگاری
عظیم برای کسی است که ترا یاری کند [illegible] تاریخ ولادت و شهادت سید اوصیا و امام المتقین اسد الله الغالب علی
کل غالب حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه است و درین چند فصل است [illegible] در بیان ولادت
با سعادت آنحضرت است مشهور میان علمای شیعه و سنی آنست که آنحضرت در روز جمعه سیزدهم ماه رجب بعد از سی سال
از عام الفیل در میان خانه کعبه معظمه متولد شد و در آن وقت عمر شریف حضرت رسالت پناه سی سال بود و در [illegible]
و سه سال پیش از بعثت آنحضرت بود و شیخ طوسی در مصباح بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که ولادت با سعادت آنحضرت
در روز یکشنبه هفتم ماه مبارک شعبان واقع شد و قول اول اشهر است و الحال در روز احترام آن بهتر است و بعضی بیست و
سیم ماه شعبان نیز گفته‌اند و پدر آنحضرت ابو طالب پسر عبد المطلب بود که با عبد الله پدر حضرت رسالت از یک مادر بود و مادر آنحضرت
فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف بود و آنحضرت و برادرانش اول هاشمی بودند که پدر و مادر ایشان از بنی هاشم بود در احادیث
معتبره بسیار از طریق خاصه و عامه روایت کرده‌اند از رسول خدا که آنحضرت فرمود که من و علی از یک نور خلق شدیم و مشغول اطاعت حق تعالی
بودیم پیش از آنکه خدا حضرت آدم را خلق کند به بیست و چهار هزار سال و از جانب راست عرش الهی به تسبیح و تقدیس حق تعالی
میکردیم و چون خدا آدم را آفرید آن نور مقدس را بدو جزو قسمت کرد و هر دو را در صلب حضرت آدم جا داد و چون آدم
بزمین آمد ما در صلب او بودیم چون نوح در کشتی نشست ما در صلب او بودیم چون حضرت ابراهیم ع را در آتش انداختند
ما در صلب او بودیم و پیوسته از صلبهای پاک و رحمهای پاکیزه [illegible] تا آن نور من بهم رسیدیم و از جد دیگر [illegible]
عباس بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودیم حضرت علی بن ابی طالب ع پیدا شد
چون آنحضرت را نظر بر او افتاد تبسم نمود و فرمود که مرحبا بآن کسی که خدا او را پیش از آدم خلق کرده است بچهل هزار سال گفتم یا رسول الله

بوده فرزندش از پدر گذشته فرموده که حق تعالی خلق نور محمد و علی را پیش از آنکه آدم را خلق کند به ... مدت پس آن را بدو نیم کرد از نصف آن مرا آفرید
و از نصف دیگر علی را آفرید پیش از آنکه اشیاء دیگر را بیافریند و آنچه را از نور من و علی نور کرده بود پس ما را در جانب راست عرش خود جا داد
و بعد از آن ملائکه را آفرید و چون ما تسبیح و تقدیس و تکبیر و تحمید حق تعالی کردیم ملائکه از ما آموختند تسبیح و تکبیر و تحمید حق تعالی را پس حق تعالی چنین
مقرر فرموده که دوست من و علی داخل جهنم نشود و دشمن من و علی داخل بهشت نشود و بدرستیکه حق تعالی ملکی چند آفریده است که در دست ایشان
ابریقهاست از نقره بهشت که آن ابریقها را پر کرده اند از آب حیات که چشمه ایست از جنة الفردوس پس چون اراده میکند پدر یکی
از شیعیان ما که در او مقاربت نماید در وقتیکه حق تعالی می خواهد که نطفه منعقد شود یکی از آن ملائکه می آید و از آن آب بهشت
قدری میریزد در آبی که در آن وقت می آشامد و آن آب در نطفه او مخلوط میگردد پس به این سبب میروید در دل او محبت من و علی و فاطمه و
حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین پس حضرت فرمود که شکر میکنم خداوندی را که محبت ما و ایمان با ما را سبب دخول بهشت و
نجات از آتش جهنم گردانیده است و ابن طاوس بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت امام محمد باقر ع سؤال کردند از سبب
سجده شکر که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بجا آورد حضرت فرمود که پدران من خبر دادند که روزی حضرت رسول ص آنحضرت را به کاری
فرستاد و آنحضرت آن کار را به بهترین وجهی بعمل آورد چون برگشت وقتی رسید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای نماز بیرون
آمده بودند و با آنحضرت نماز را ادا کرد و چون حضرت از نماز فارغ شد او را دربر گرفت و از او پرسید که چه کردی حضرت آنچه کرده بود
بیان کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله خندان گردید و فرمود که میخواهی ترا بشارت دهم یا ابا الحسن حضرت عرض نمود پدر و مادرم
فدای تو باد پیوسته تو بشارت به خیر داده ای حضرت فرمود که جبرئیل بر من نازل شد در وقت زوال گفت یا محمد این پسر عم تو علی نزد تو
می آید حق تعالی اسباب و شغل عظیم مسلمانان را ... در این جهتی که او را فرستاده بودی چنین کرده است و مرا خبر داد با آنچه تو گفتی و
گفت ای محمد بدرستیکه نجات نیافت از ذریت آدم مگر کسی که ولایت شیث وصی او را اختیار کرد و شیث بسبب پدر خود
آدم نجات یافت و آدم به خداوند عالم نجات یافت و از قوم نوح نجات نیافت مگر کسی که ولایت سام وصی او را اختیار
نمود و سام بنوح نجات یافت و نوح بحق تعالی نجات یافت و نجات نیافت از قوم حضرت ابراهیم مگر کسی که ولایت
اسماعیل را اختیار نمود و نجات اسماعیل با ابراهیم بود و نجات ابراهیم بخداوند کریم و از قوم موسی کسی نجات نیافت مگر که و
لایت وصی او یوشع را اختیار کرد و نجات یوشع بموسی و نجات موسی بحق تعالی بود و از قوم عیسی کسی نجات نیافت مگر
که ولایت شمعون وصی او را اختیار نمود و شمعون بعیسی و عیسی بحق تعالی نجات یافت و از امت تو کسی نجات می یابد
که اختیار نماید ولایت علی را که وزیر تست در حیات تو و وصی تست بعد از وفات تو و علی بتو نجات می یابد
و تو بحق تعالی نجات می یابی یا محمد حق تعالی ترا بهترین پیغمبران گردانیده و علی را بهترین اوصیای پیغمبران گردانیده و اما
مان و پیشوایان دین را از ذریت شما گردانیده است تا روز قیامت پس چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه این بشارت را
شنید بشکر حق تعالی بسجده رفت و روی خود را بر زمین مالید و زمین را بوسید و بدرستیکه حق تعالی محمد و علی و فاطمه و حسن و

حسین و ائمه ۷

و حسین صلوات الله علیهم را خلق کرد در عالم ارواح و ایشان تسبیح و تمجید حق تعالی می‌گفتند در زیر عرش پیش از آنکه خلق کند آدم را به چهار هزار سال
پس ایشان را به نوری گردانید و انتقال داد به صلبهای مردان برگزیده و به سوی رحمهای زنان پاکیزه پس چون حق تعالی خواست بر ملائکه
ظاهر گرداند فضیلت و منزلت ایشان را و حق ایشان را بر ایشان واجب گرداند نور مقدس را به دو قسمت گردانید یک قسمت را در صلب
عبد الله بن عبد المطلب قرار داد که از او محمد رسول الله سید پیغمبران و خاتم مرسلان است بهم رسید و پیغمبری را در او قرار داد و قسم دیگر را در صلب ابو طالب
قرار داد که او ابو طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف است و از آن نور علی بهم رسید که امیر مؤمنان و بهترین اوصیای
پیغمبران است پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را ولی و وصی و خلیفه و جانشین و شوهر دختر خود و ادا کننده قرض خود و وفا کننده وعدهٔ خود
و یاری کننده دین خود و برطرف کننده غمهای خود گردانید و شیخ طوسی از طرق مخالفان از انس بن مالک روایت کرده است که روزی
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر استر خود سوار شد به نزدیک کوهی رفت و از استر به زیر آمد و فرمود که ای انس این استر را بگیر و برو به فلان موضع
در آنجا علی را خواهی یافت که به تسبیح حق تعالی مشغول است و چون او را ببینی سلام مرا به او برسان و او را بر این استر سوار کن
و به نزد من آور انس گفت که من چون آنجا رسیدم سلام حضرت را به او رسانیدم و او را بر استر سوار گردانیدم و در رکاب او
روانه شدم چون نظرش بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله افتاد گفت السلام علیک یا رسول الله حضرت فرمود که علیک السلام
یا ابا الحسن بیا و نزد من بنشین که این موضعی است که هفتاد پیغمبر مرسل در این موضع نشسته‌اند و من از همه ایشان بهترم و هیچ پیغمبری
برادری از ایشان نداشته است که تو از همه آنها بهتری ناگاه دیدم که ابری بر سر ایشان سایه افکند پس حضرت دست مبارک
خود دراز کرد و خوشه انگوری از میان ابر گرفت و در میان خود و علی گذاشت و فرمود که بخور ای برادر من که این هدیه‌ای است از
جانب حق تعالی به سوی من و به سوی تو انس گفت که من عرض نمودم یا رسول الله علی برادر تست فرمود بلی عرض کردم یا رسول الله بیان کن
از برای من که او چگونه برادر تست حضرت فرمود که حق تعالی آبی خلق کرد در زیر عرش پیش از آنکه آدم را بیافریند به سه هزار سال
و آن آب را در مروارید سبزی جا داد تا آنکه حضرت آدم را آفرید پس آن آب را در صلب او جاری گردانید و چون او را
بجهت خود برگزید آن آب را در صلب شیث قرار داد و نقل کرد و همچنین پیوسته آن آب را از پشتی به پشتی منتقل می‌ساخت از
اصلاب طاهره و ارحام مطهره تا آنکه به صلب عبد المطلب رسید پس در آنجا آن را دو نیم کرد نصف آن را به صلب عبد الله
و نصف دیگر را به صلب ابو طالب نقل کرد پس من از نصف آن آب بهم رسیدم و علی از نصف دیگر پس علی برادر منست
در دنیا و آخرت پس حضرت این آیه را خواند و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و کان ربک قدیرا یعنی اوست
خداوندی که آفرید از آب بشری پس او را صاحب نسب گردانید و داماد گردانید و پروردگار تو بر همه چیز قادر است
و در حدیث دیگر فرمود که یا انس علی از منست و من از علیم گوشت او گوشت منست و خون او خون منست هر که
او را دوست دارد به دوستی من او را دوست داشته است و هر که او را دشمن دارد به دشمنی من او را دشمن داشته است و شیخ طوسی به سند معتبر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام گفت که میخواهی ترا بشارتی دهم گفت بلی یا رسول الله

حضرت فرمود که من و تو هر دو از یک طینت خلق شده‌ایم و از زیادتی طینت ما شیعیان ما خلق شده‌اند چون روز قیامت شود
مردم را با مادرهای ایشان طلب کنند مگر شیعیان ما را که بنام پدرهای ایشان طلب می‌کنند زیرا که حلال‌زاده‌اند و ابن
بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی حق تعالی مردم را از درختهای
مختلف آفریده است و من و تو را از یک درخت خلق کرده است من اصل آن درختم و تو فرع آنی و حسن و حسین و امامان از فرزندان ایشان شاخه‌های
آن درختند و شیعیان ما برگهای آن درختند هر که چنگ زند به شاخی از شاخهای آن درخت حق تعالی او را داخل بهشت می‌گرداند
و کلینی بسندهای معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله متولد شد و نزد ولادت
آنحضرت معجزات بسیار ظاهر شد و برای آمنه قصرهای فارس و شام منور شد فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر بود و از
مشاهده آن آیات و معجزات متعجب و شاد دل گردید بسوی ابوطالب شتافت و او را بشارت داد بولادت آنحضرت
و غرایبی که مشاهده نموده بود ذکر کرد ابوطالب علیه السلام گفت صبر کن سی سال دیگر فرزندی برای تو بهم خواهد رسید که در همه کمالات
مانند او باشد بغیر از پیغمبری و وصی و وزیر او خواهد بود و در کتاب روضة الواعظین و سایر کتب معتبره بسندهای معتبر از جابر
بن عبدالله انصاری روایت کرده‌اند که جابر گفت سؤال کردم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله از ولادت با سعادت حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه حضرت فرمود آه آه سؤال کردی از بهترین کسی که بعد از من متولد شده است بسنت حضرت مسیح در دو جا رشما
خواهد شد بدرستی که حق تعالی مرا و علی را از نوری خلق کرد پیش از آنکه خلایق را بیافریند به پانصد هزار سال پس ما در عالم
ملکوت تسبیح و تقدیس حق حی لا یموت می‌کردیم چون حق تعالی آدم را آفرید ما را در صلب او قرار داد و من در جانب راست
او قرار گرفتم و علی در جانب چپ او پس ما را نقل کرد از صلب آدم بسوی اصلاب طاهره و ارحام طیبه پس مرا از صلب
پاکی بیرون آورد که او عبدالله بن عبدالمطلب بود و در بهترین رحمی قرار داد که آن رحم آمنه بود پس علی را از صلب طاهری
بیرون آورد که آن ابوطالب است و در بهترین رحمی قرار داد که آن رحم فاطمه بنت اسد بود پس حضرت فرمود که ای جابر
پیش از آنکه علی در شکم مادرش قرار گیرد در زمان او مرد عابدی بود که او را مثرم بن رعیب می‌گفتند و در عبادت و زهد
مشهور آفاق بود و در مدت صد و نود سال حق تعالی را بصدق و اخلاص عبادت کرده بود و از خدا از برای خود حاجتی
طلبیده بود روزی از روزها از خدا سؤال کرد که دوستی از دوستان خود را به او بنماید پس حق تعالی ابوطالب علیه السلام را برای او بنزد
او فرستاد و چون مثرم ابوطالب را دید انوار جلالت را در جبین او مشاهده نمود برخاست و سر او را بوسید و
او را در پیش خود نشانید و گفت تو کیستی خدا تو را رحمت کند ابوطالب گفت منم مردی از اهل تهامه پرسید که از کدام شهر تهامه
ابوطالب گفت از مکه پرسید از کدام قبیله ابوطالب گفت از فرزندان عبد مناف پرسید از کدام شعبه عبد مناف
گفت از فرزندان هاشم چون راهب این نسب بزرگوار را شنید برجست بار دیگر سر او را بوسید و گفت حمد و سپاس مر
خداوندی را که مسئلت مرا عطا فرمود و مرا از دنیا نبرد تا دوستی از دوستان خود را به من نمود پس گفت بشارت باد تو را که حق تعالی

مرا الهام

الا رب تو بشارتی الهام کرده است ابو طالب گفت این بشارت کدام است مثرم گفت از صلب تو فرزندی بیرون خواهد آمد که او ولی خدا
و پیشوای متقیان و وصی رسول پروردگار عالمیان باشد چون آن فرزند را دریابی سلام مرا باو برسان و بگو با او که مثرم ترا سلام رساند
و گواهی میدهد بوحدانیت خدا و آنکه او را شریکی نیست و شهادت میدهد که محمد بنده و رسول خداست و تو وصی حق اوئی و با
تمام میشود پیغمبری و بتو تمام میشود وصایت چون ابو طالب این بشارت را شنید قطرات اشک از دیده بارید و گفت بگو که این مولود
چه نام دارد گفت نام او علی است ابو طالب گفت حقیقت گفتار تو بمن ظاهر نمیشود مگر برهان هویدا و دلیل واضحی که مشاهده نمایم
مثرم گفت که چه چیز میخواهی که برای تو در این وقت سؤال کنم که حق تعالی بزودی عطا کند تا بدانی که من صادقم در گفتار خود ابو طالب
گفت طعامی از بهشت میخواهم از برای من حاضر شود پس راهب مشغول دعا شد هنوز دعای او تمام نشده بود که طبقی نزد ایشان حاضر شد
که در آن طبق رطب و انگور و انار بهشت بود پس ابو طالب اناری را برداشت شاد و خندان برخاست و بمنزل خود مراجعت نمود
وان انار را تناول نمود و حق تعالی از آن انار آبی در صلب او آفرید و در ساعت با فاطمه بنت اسد مقاربت نمود و او بعلی بن
ابیطالب حامله شد و چون آن نطفه مبارک در رحم فاطمه قرار گرفت از هیبت آن حضرت زمین بحرکت درآمد و چند روز زلزله بود
و قریش را این سبب فزع عظیم حاصل شد و گفتند که برخیزید که بتان خود را ببریم بر سر کوه ابو قبیس بنشینیم از ایشان سؤال کنیم شاید این زلزله را
زایل کنند چون بتها را بکوه ابو قبیس بالا بردند زلزله شدید تر شد و سنگها از کوه در غلطید و اجزای کوه از هم پاشیده و بتها در رو
درافتادند چون این حالت را مشاهده کردند متحیر گردیدند و گفتند این بلائی است که ما را نیابی از آن چشم ... در این حال
ابو طالب بر کوه برآمد و از آن حالت پروائی نمیکرد و گفت ایها الناس بدرستیکه حق تعالی در این شب حادثه پدید آورده است
و خلق مبارکی آفریده است که اگر او را اطاعت نکنید و اقرار بولایت او ننمایید و شهادت بامامت او ندهید این زلزله
هرگز برطرف نشود و از شما ساکن نگردد و یکی نه از همه از برای شما نماند قریش گفتند ای ابو طالب آنچه تو فرمائی ما میگوییم
و اطاعت مینماییم پس ابو طالب بگریه آمد و دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت الهی و سیدی و اسئلک بالمحمدیة المحمودة و
العلویة العالیة و بالفاطمیة البیضاء الا تفضلت علی تهامة بالرحمة و الرأفة یعنی ای خداوند من و سید من سؤال میکنم از تو
بحق ملت محمد که پسندیده است و طریقه علی که بلند مرتبه است و طریقه فاطمه که روشن و نورانیست که البته تفضل کنی بر اهل تهامه
برأفت و رحمت پس حضرت رسول ع فرمود که بحق آن خداوندی که دانها را شکافته و گیاهها را از آن بیرون آورده و خلایق
آفریده است سوگند یاد میکنم که جمیع عرب این کلمات را نوشته در جاهلیت هر شدت که ایشان را رو میداد
این کلمات خدا را یاد مینمودند دعا میکردند و دعای ایشان مستجاب میشد و حقیقت معنی این کلمات را نمیدانستند و چون شب
ولادت حضرت امیر المؤمنین ع شد روشنی عظیم در آسمان ظاهر شد و نور ستارهها مضاعف گردید پس قریش از مشاهده
این حال متعجب گردیدند و گفتند در آسمان حادثه عجیبی حادث گردیده است ابو طالب از خانه بیرون آمد در کوچهها و بازارها
راههای مکه میگذشت و باواز بلند میگفت که ایها الناس تمام شد حجت خدا چون مردم ابو طالب را دیدند بسوی او آمدند

و پرسیدند که این چه انوار است که ما در آسمانها مشاهده میکنیم ابو طالب گفت بشارت باد شما را که امشب درین شب ولی از اولیای
خدا که حق تعالی مدد او کامل خواهد گردانید خصلتهای خیر را و به او ختم خواهد کرد و وصی پیغمبران ما و او و پیشوای متقیان است و یاری
دهنده دین خداوند عالمیانست و براندازنده شیطانست و خشم آورنده ثقلانست و زینت عابدانست و کشنده
و وصی پیغمبر آخر الزمانست و پیشوای هدایت است و نجم رفعت است و کلید ابواب حکمت و هلاک کننده شرک و شبهات است
و چراغ یقین و سروریست پس پیوسته ابو طالب این کلمات و الفاظ را میگفت تا صبح شد پس چهل روز از قوم خود غایب
کرد پس جابر عرض نمود که یا رسول الله بکجا رفت حضرت فرمود که بطلب مثرم رفت و او وفات یافته بود در کوه لکام
پس بپوشان ای جابر این حدیث را از غیر اهلش که این از اسرار مکنونه و علم مخزونه حق تعالی است و بدرستی که مثرم وصف
کرده بود از برای ابو طالب غاری را که در کوه لکام بود و گفته بود که اگر خواهی مرا پس بیا باین موضع پس که مرا در آنجا مرده یا زنده
خواهی یافت چون ابو طالب بسوی آن غار رفت و داخل شد مثرم را دید که مرده است و خود در جامه پیچیده رو بقبله خوا
بیده است و دو مار یکی سیاه و یکی سفید نزد او هستند و نگاه میدارند که آسیبی از جانوری باو نرسد و او را حراست مینمایند
چون مارها ابو طالب را دیدند در غار پنهان شدند و ابو طالب نزدیک مثرم رفت و گفت السلام علیک یا ولی
الله و رحمة الله و برکاته پس حق تعالی بقدرت مثرم را زنده گردانید و برخاست و دست بروی خود مالید و گفت اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله و ان علیا ولی الله و الامام بعد نبی الله پس ابو طالب گفت
بشارت باد ترا که علی بزمین آمد مثرم گفت چه علامت ظاهر شد در شبی که او بوجود آمد ابو طالب گفت چون ثلثی از شب
گذشت فاطمه را درد زائیدن گرفت گفتم باو که چه میشود ترا ای بهترین زنان گفت اضطرابی در خود مشاهده مینمایم پس بر او
خواندم اسم اعظم الهی را که در آن کتابست از همه دردها بست تا آنکه اضطراب او ساکن گردید پس باو گفتم که من بروم جمعی از زنان
بیاورم که ترا در این امر معاونت نمایند درین شب گفت آنچه میدانی بکن ای ابو طالب چون برخاستم از کنار خانه هاتفی
را شنیدم که گفت باش ای ابو طالب که دستهای آلوده بگناهان ببدن طاهر او نمیرسد ناگاه دیدم چهار زن
پیدا شدند و جامههای حریر سفید پوشیده بودند و بوی ایشان از بوی مشک نیکوتر بود چون داخل شدند گفتند السلام علیک
ای زنی که دوست خدائی پس فاطمه ایشان را جواب گفت پس در پیش روی او نشستند و غالیهدانی بیرون آوردند از نقره و
او را دلداری مینمودند تا حضرت امیر المؤمنین ع متولد شد چون آنحضرت متولد شد بتبادر نزدیک او رفتم ناگاه
دیدم که بسجده رفته است و مانند خورشید تابان نوری از رو ساطع است و میگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله
و ان علیا وصی محمد رسول الله بمحمد یختم الله النبوة و بی یتم الوصیة و انا امیر المؤمنین پس یکی از آن زنان دست دراز کرد و او را از
زمین برگرفت و بدامان خود گذاشت چون نظر حضرت بر روی او افتاد بزبان فصیح گفت السلام علیک یا مادر او در جواب گفت
و علیک السلام ای فرزند گرامی حضرت گفت چه خبر داری از پدرم گفت در نعمتهای حق تعالی میگردد در قرب و وصال او تنعم مینماید چون

الخ

این سخن را شنیدم پشیمان شدم و گفتم ای فرزند گرامی مگر من پدر تو نیستم گفت بلی تو پدر منی و من و تو هر دو از صلب آدم بهم رسیده‌ایم و این
مادر منست حوا چون این سخن را شنیدم از شرم حضرت علی سر خود را بردای خود پوشیدم و در زاویه خانه خزیدم پس زن دیگر
نزدیک او آمد و ظرف غالیه را در دست داشت و ... چون نظر مبارک آنحضرت بر او افتاد گفت السلام علیک
ای خواهر من او گفت و علیک السلام ای برادر من پس حضرت فرمود که از عم من چه خبر داری گفت حال او نیکوست و تو را سلام
میرساند در این حال من گفتم ای فرزند این خواهر کیست و از کجا شناختی گفت حضرت فرمود که این مریم دختر عمران است و عم من عیسی پسر
مریم است پس از این بوی خوشی از آن ظرف غالیه بیرون آورد و آنحضرت را با بوی خوش مطیب گردانید پس زن دیگر او را
گرفت و او را در جامه که با خود آورده بود پیچید ابو طالب گفت که من در آن حال گفتم که اگر او را در این وقت ختنه میکردم برای او
آسان‌تر بود زیرا که سنت عرب در آن وقت چنین بود که فرزند خود را ختنه میکردند پس آن زن گفت که ای ابو طالب این
فرزند طاهر و مطهر است نمیچشد گرمی آهن را در دنیا مگر بر دست مردی که خدا و رسول و ملائکه آسمانها و زمین و کوه‌ها و دریا
ها او را دشمن میدارند و لعنت میکنند و آتش جهنم مشتاق اوست ابو طالب گفت که من گفتم آن کیست آن زنان گفتند که او
ابن ملجم مرادی است لعنة الله علیه که او را در کوفه شهید خواهد کرد بعد از سی سال از وفات محمد صلی الله علیه و آله ابو طالب گفت
که در این حال حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بخانه درآمد و آنحضرت را از دست آن زنان مطهره برگرفت و دست او را بدست
خود گرفت و سخنان ... با او گفت و ... اسرار بسیار با آنحضرت گفت پس آن زنان غایب شدند و من ایشان را ندیدم و در
دل خود گفتم که کاش این دو زن دیگر را هم می‌شناختم در این حال حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بالهام رب العالمین
گفت که ای پدر من زن اول مادر عالیان حوا بود زن دوم مریم دختر عمران بود زن سیم آسیه زن فرعون بود که ...
پیچید و آن زنی که جامه خوش بو کرد دایه مادر موسی بن عمران بود پس برو در این وقت بسوی میثم و او را بشارت ده بولادت
من آنچه دیدی و شنیدی با او باز گو و او در فلان غار است در فلان موضع و خبر این ... با من گفت پس خبر آمد
او نزد تو آمدم و احوال را و این بود که با تو گفتم و چون از سخنان خود با حضرت رسول فارغ شد بحال طفولیت خود برگشت و
ساکت گردید چون میثم این سخنان را شنید بسجده در افتاد و شکر حق تعالی بجا آورد و رو بقبله خوابید و گفت جامه مرا بر
روی من بپوشان چون جامه را بر روی او افکندم بسرای باقی رحلت کرد و بجانب خود برگشت و سه روز در آنجا ماندم
و هر چند با او سخن گفتم جواب نشنیدم پس آن مارها بیرون آمدند و بسخن درآمدند و گفتند السلام علیک یا ابا طالب جواب
جواب سلام ایشان گفتم گفتند برو و متوجه ولی خدا شو که تو از همه کس سزاوارتر بحراست و حفظ اوی من گفتم با ایشان
که کیستید گفتند ما عمل صالح این عابد هستیم حق تعالی ما را از نیکیهای او خلق کرده است تا دفع کنیم از او بلاها را و تا روز قیامت
و در روز قیامت که زنده شود یکی از ما پیش روی او و دیگری از عقب او خواهیم بود و راه نمائی او خواهیم کرد
بسوی بهشت پس ابو طالب بسوی مکه برگشت جابر گفت که چون حضرت رسول این خبر را نقل کرد گفتم الله اکبر مردم میگویند

که ابو طالب کافر بود حضرت فرمود که ای جابر پروردگار تو عالم بغیب است بدرستی که در شب معراج من چون بر عرش رسیدم ناگاه
چهار نور دیدم گفتم الهی این نورها چیست پس ندا از جانب حق تعالی رسید که یا محمد یکی عبد المطلب است یکی ابو طالب و
دیگری عبد الله پدر تو و دیگری طالب برادر تو گفتم خداوندا ایشان این درجه را بچه چیز یافتند حق تعالی فرمود بانکه ایمان خود را
پنهان داشتند و از قوم خود تقیه کردند و بر آزارهای ایشان صبر کردند تا از دنیا رحلت نمودند مؤلف گوید که میتواند بود که این
احوال در میان کعبه واقع شده باشد تا آنکه با احادیث دیگر مخالفت نداشته باشد و آنکه واقع شده بود که جراحت
این حضرت نخواهد رسید مگر بدست ابن ملجم علیه اللعنه شاید مراد آن باشد که جراحتی که بی اختیار او و دوستان او باشد او
نخواهد رسید مگر در ضربت آخر زیرا که جراحتهای دیگر را حضرت خود باعث شده و از برای خدا خود را در معرض آنها
می آورد و محتمل است که در آن جراحتها دیگر المی بحضرت نرسیده باشد و ذکر طالب برادر آن حضرت درین حدیث
غریب است و محتمل است که برادر حضرت امیر مراد باشد چون در بعضی اخبار وارد شده است که او مسلمان از دنیا رفت
و در بعضی از کتب بجای او جعفر بن ابی طالب مذکور است و ابن بابویه و شیخ طوسی و علامه حلی رحمه الله علیهم و غیر ایشان
بسندهای بسیار از حضرت امام جعفر صادق ع و یزید بن قعنب و عباس و عایشه روایت کرده اند که روزی عباس بن
عبد المطلب و یزید بن قعنب با گروهی از بنی هاشم و جماعتی از قبیله بنی عبد العزی در برابر خانه کعبه نشسته بودند که ناگاه فاطمه
بنت اسد رضی الله عنها بمسجد درآمد و بحضرت امیر المؤمنین ع نه ماهه حامله بود و او را درد زائیدن گرفته بود پس در برابر خانه
کعبه ایستاد و نظر بجانب آسمان کرد و گفت پروردگارا من ایمان آورده ام بتو و بهر پیغمبر و رسولی که فرستاده و بهر
کتابی که فرستاده و تصدیق کرده ام بگفته های جدم ابراهیم خلیل که خانه کعبه بنا کرده است پس سؤال می کنم از تو بحق این پیغمبری
که این خانه را بنا کرده است و بحق این فرزندی که در شکم من است و با من سخن میگوید و بسخن گفتن او انس من
گرفته است و یقین دارم که او یکی از آیات جلال و عظمت تست که آسان کنی بر من ولادت او را و عباس و یزید بن
قعنب گفتند که چون فاطمه از این دعا فارغ شد دیدیم که دیوار عقب خانه شکافته شد و فاطمه از آن رخنه داخل شد
و از دیده های ما پنهان شد و باز دیوار درست شد باذن خدا چون خواستیم که در را بگشاییم هر چند آنکه سعی کردیم در گشوده نشد دانستیم که
این امر است از جانب خدا و فاطمه سه روز در اندرون خانه کعبه ماند و اهل مکه در کوچه ها و بازارها این قصه را نقل میکردند
و زنان در خانه ها این حکایت را یاد میکردند و تعجب مینمودند چون روز چهارم شد خانه از همان جائی که گشوده شده بود باز
گشوده شد و فاطمه بنت اسد بیرون آمد و اسد الله الغالب علی بن ابی طالب را در دست خود داشت و گفت ای گروه
مردم بدرستی که حق تعالی برگزید مرا در میان خلق خود و تفضیل داد مرا بر زنان برگزیده که پیش از من بوده اند زیرا که حق تعالی
برگزید آسیه دختر مزاحم را و او عبادت میکرد حق تعالی را پنهان در موضعی که عبادت حق تعالی در آنجا سزاوار نبود مگر در حال ضرورت
یعنی خانه فرعون و مریم دختر عمران را حق تعالی برگزید و ولادت حضرت عیسی را بر او آسان گردانید در بیابان درخت خشک خرما جنبانید

والاتی

ورطب تازه از برای او از آن درخت فرو ریخت و حق تعالی اختصار کرده و زیادتی داد بر جمیع زنان عالمیان کایشان از من گرفته اند
زیرا که من فرزند او را در میان خانه برگزیده او و سه روز در آنجا محترم ماندم و از میوه‌ها و طعامهای بهشت خوردم
و چون خواستم بیرون آیم در هنگامی که فرزند برگزیده من بر روی دست من بود هاتفی از عالم غیب ندا کرد که ای فاطمه این
فرزند بزرگوار را علی نام کن بدرستیکه منم خداوند علی اعلا و او را آفریدم از قدرت و عظمت و جلال خود و بهره کامل از
عدالت خود باو بخشیده ام و نام او را از نام خود مقدس اشتقاق نموده ام و او را از آداب حسنه خود تأدیب نموده ام
و امور خود را باو تفویض کرده ام و او را بر علوم پنهان خود مطلع کرده ام و در خانه محترم من متولد شده است و اول کسی که
اذان خواهد گفت بر روی خانه من و بتها را خواهد شکست و آنها را از بالای خانه کعبه بزیر خواهد انداخت و مرا
بعظمت و مجد و بزرگواری و یگانگی یاد خواهد کرد و اوست امام و پیشوا بعد از حبیب من و پیغمبر من و برگزیده من از جمیع
خلق من محمد که رسول من است و او وصی او خواهد بود خوش حال کسی که او را دوست دارد و یاری کند او را و وای
بر کسی که فرمان او نبرد و یاری نکند او را و انکار حق او نماید و چون ابوطالب فرزند بزرگوار خود را دید شاد شد و حضرت
امیرالمؤمنین بر او سلام کرد و گفت السلام علیک یا ابت و رحمة الله و برکاته پس چون او را بخانه آوردند حضرت رسول صلعم در آمد
و حضرت امیرالمؤمنین را گرفت و در دامن خود گذاشت و چون نظر حضرت امیر بر جمال بیمثال حضرت رسول صلی الله علیه و آله افتاد خرم
شاد و خندان گردید و گفت السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته پس بقدرت حق تعالی شروع کرد بتلاوت سوره مؤمنان
و گفت بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون و چون این آیه را خواند حضرت رسول صلعم فرمود
بتحقیق که بتو رستگاری یافتند ایشان پس حضرت امیرالمؤمنین آیات را از آن تا خواندند و اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم
فیها خالدون پس حضرت رسول صلعم فرمود که بخدا سوگند که تو امیر و پادشاه ایشانی و آنچه علم و حکمت است بایشان میرسانی و بخدا سوگند که تو
رهنمای ایشانی و بتو هدایت می یابند ایشان پس حضرت رسول صلعم فاطمه بنت اسد را گفت که برو عم او حمزه را بشارت ده بولادت
او فاطمه گفت من بروم که او را شیر خواهد داد حضرت فرمود که تو برو من او را سیر و سیراب میکنم پس حضرت زبان مبارک
خود را در دهان او گذاشت و دوازده چشمه از زبان مبارک آنحضرت در دهان حضرت امیرالمؤمنین جاری شد و باین سبب آن روز
را روز ترویه گفتند و چون فاطمه برگشت دید که از علی بن ابیطالب نوری بجانب آسمان ساطع است که اطراف آسمان را
روشن گردانیده است پس آنحضرت را بعادت اطفال دیگر در میان جامه پیچید و بیرون آنحضرت بقوت ربانی آن جامه را از هم درید
و دست مبارک خود را بیرون آورد پس فاطمه جامه محکمتر از آن آورد و جناب حضرت را در آن پیچید باز آنحضرت بقوت کرد و
جامه را پاره کرد و همچنین در دو جامه و سه جامه و چهار جامه که آنحضرت را بست حضرت همه را پاره کرد پس شش جامه دیبای
محکم حاضر کرد و آنحضرت را در آن جامه ها پیچید پس پوست محکمی بر روی آنها پیچید و باز آنحضرت بقوت ربانی همه را از هم درید
و بقدرت حق تعالی بسخن آمد و گفت ایا در دست که نبندید که من دستهای خود را بدرگاه خدا بتضرع و دعا بر دارم و بالتماس ان

خود ابتهال و تبتل نمایم ابو طالب چون این حالت را دید بنزد فاطمه رفت که دست از وی بردار که کار او عجیب است و مانند فرزندان
دیگر نیست چون روز دیگر شد رسول خدا صلعم بنزد فاطمه آمد و حضرت امیر المؤمنین را از وی گرفت و در دامن خود گذاشت و باز حضرت امیر
آنحضرت سلام کرد و خندید و بشاشت و شادی کرد و اشاره نمود که آنچه دیروز بمن دادی باز عطا کن پس فاطمه شادی کرد
و گفت بحق خداوند کعبه که حضرت رسول را شناخت و باین سبب آن روز را عرفه گفتند یعنی حضرت امیر المؤمنین رسول خدا را شناخت
و چون روز سیم شد که روز دهم ذی حجه بود ابو طالب در میان مردم ندا کرد که حاضر شوید برای ولیمه فرزند من علی و سیصد شتر و هزار گاو
و گوسفند از برای اطعام مردم نحر کرد و جمیع اهل مکه را از آن طعام خورانید و ندا میکرد در میان مردم که هر که خواهد از طعام فرزند من
علی تناول نماید هفت شوط بر دور خانه کعبه طواف کند و بیاید و بر فرزند من علی سلام کند که حق تعالی او را شرف و بزرگوار
گردانیده است و بعد از آن از ولیمه او تناول نماید پس باین سبب روز نحر را تعظیم و تکریم کردند و آن را عید گردانیدند و قربان
در این روز مقرر شد و در اوقات سینه مبارک جناب حضرت رسول صلی الله علیه و آله میمال بود آنحضرت او را بسیار دوست میداشت و بیغمبر نمود
که گهواره او را نزدیک رخت خواب آنحضرت میگذاشتند و خود متوجه تربیت آنحضرت میشد و بسیار آنحضرت را می شست و شیر در
گلوی مبارک او میریخت و در وقت خواب گهواره او را می جنبانید و در بیداری با او سخن میگفت و او را بر سینه مبارک خود
می چسبانید و میفرمود که این برادر من است و ولی من و یار من و برگزیده و ذخیره من و پشت و پناه منست و وصی و شوهر جگر
گوشه منست و امین بر ودیعتهای علوم من [illegible] است و پیوسته آنحضرت او را بر میداشت و در کوههای مکه
و وادیها میگردانید و علوم و اسرار الهی را بر گوش و جان او میخواند [illegible] که تاریخ ولادت آنحضرت در این جا
مخالف اخبار و اقوال گذشته است و محتمل است که بنای این حدیث بر سنه قمری باشد یا آنکه در سال ولادت آنحضرت [illegible]
ج را در ماه شعبان که باشند و آن را ذی حجه نامیده باشند چنانچه در ولادت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اشاره بآن نمودیم
و ابن شهر آشوب روایت کرده است که روزی فاطمه بنت اسد رضی الله عنها دید که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خرمائی تناول
مینماید که از مشک و عنبر خوشبوتر است و بخرماهای دنیا شباهت ندارد پس از حضرت التماس کرد که دانه از آن خرما بمن
عطا نماید حضرت فرمود که تا گواهی ندهی بوحدانیت حق تعالی و پیغمبری من این خرما بر تو حلال نیست فاطمه شهادتین گفت
و یکدانه از آن خرما گرفت و شادی نمود و بعد از خوردن بر شیرینی آن خرما زیاده شد و دانه دیگر برای ابو طالب طلب نمود و
حضرت او را شرط [illegible] همین دانه را که ندهی با بو طالب مگر بعد از آنکه تکلم نماید بشهادت وحدانیت و رسالت حضرت و شب
در آمد ابو طالب بنزد فاطمه آمد شمیم را از فاطمه استشمام نمود که هرگز چنان بوی خوشی نشنیده بود از وی پرسید که این بوی خوش
از چیست فاطمه خرما را بیرون آورد و گفت از این خرمات ابو طالب از او التماس کرد که خرما را بدهد تا تناول نماید
فاطمه گفت تا شهادت ندهی بوحدانیت خدا و رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله این خرما را بتو نمیدهم ابو طالب
بتأمل شهادت بگفت فاطمه گفت اظهار مکن نزد قریش که من اسلام خود را از برای مصلحت از این

پنجاه ام

پنهان میداریم پس ابوطالب خرما را گرفت و تناول نمود و خرما بخورد با حکم ما نطفهٔ علی بن ابیطالب منعقد شد در همان شب بانطفه مقارنت
نمود فاطمه با حضرت حامله شد حسن و جمال آن که هر صدف ولایت بسبب حمل آن شاه فلک امامت و خلافت مضاعف گردید
و در شکم او با او سخن میگفت و در تنهایی مونس او بود روزی بنزد کعبه آمد و جعفر طیار با او همراه بود حضرت امیر المؤمنین در شکم مادر
با جعفر سخن گفت جعفر از غرابت آن از پا افتاد و بیهوش شد و در آنکه بتها که بر کعبه نصب کرده بودند بر رو در افتادند پس
دست بر شکم خود مالید و گفت ای نور دیده من تو هنوز از شکم بیرون نیامده بتها ترا سجده میکنند چون بیرون آیی رتبهٔ تو چه
خواهد بود چون این حالت را برای ابوطالب نقل کرد گفت این دلیل است بر آنچه که خبر داد شیر در راه طایف و قصهٔ شیر چنان
بود که در ندکان [illegible] پناه ابوطالب [illegible] میگذشتند روزی ابوطالب از طایف متوجه مکه گردید ناگاه شیری در برابر او پیدا
شد چون نظرش بر ابوطالب افتاد نزدیک او آمد و رو بر خاک میمالید و دم بر زمین میزد و تواضع میکرد [illegible] ابوطالب
گفت بحق آن خداوندی که ترا آفریده است سوگند میدهم ترا که بیان کنی که چرا از تو چنین شد شیر بقدرت الهی بسخن در
آمد و گفت تو پدر شیر خدا و یاری کننده پیغمبر خدا و تربیت کننده اویی پس از آن محبت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در دل ابوطالب جا
کرد و با او ایمان آورد و در حدیث دیگر روایت کرده است از جابر که حضرت امیر المؤمنین ع متولد شد ابوطالب او را بر سینه
خود گرفت و دست فاطمه را گرفت و بسوی ابطح آمد و ندا کرد بشعری چند که مضمونش اینست که ای پروردگار شب تار
و ماه روشن ترا آفریده بیان کن از برای ما که کودک خود را چه نام کنیم ناگاه مانند ابر چیزی از روی زمین پیدا شد نزدیک
ابوطالب آمد و ابوطالب آن را گرفت و با علی بسینهٔ خود چسبانید و بخانه خود برگشت چون صبح شد دید لوح سبزیست
و در آن شعری چند نوشته شده که مضمون آنها اینست مخصوص گردید شما ای ابوطالب و فاطمه بفرزند طاهر و پاکیزه
برگزیده پسندیده پس نام بزرگوار او علی است و خداوند علی اعلا نام او را از نام خود اشتقاق کرده است پس ابوطالب
او را علی نام کرد و آن لوح را در زاویه کعبه آویخت چنان او آویخته بود تا زمان هشام بن عبدالملک علیه اللعنه و الملعون او را
از آنجا فرود آورد و بعد از آن ناپیدا شد و در کتاب روضة الواعظین و غیر آن سند بسیار از ابوسعید خدری و دیگران
روایت کرده اند که گفتند روزی در خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نشسته بودیم ناگاه سلمان فارسی و ابوذر غفاری
و مقداد و عمار و حذیفه و ابو الهیثم بن تیهان و خزیمه بن ثابت و عامر بن واثله بخدمت آنحضرت آمدند و نشستند و آثار
اندوه از روهای ایشان ظاهر بود پس گفتند پدران و مادران ما فدای تو باد یا رسول الله ما چیزی شنیدیم از جماعتی
در حق برادر تو و پسر عم تو علی بن ابیطالب سخن چند که ما را بد آمد و غم آورد حضرت فرمود که چه میتوانند گفت در حق برادر من پسر عم
من ایشان گفتند آیا میگویند که علی را چه فضیلت هست در سبقت در برادران و حال آنکه در هنگام بعثت او کودک بود
و اسلام او اعتبار ندارد و از این مقوله سخنان باطل میگویند حضرت فرمود که بخدا قسم میدهم شما را که آیا شنیده اید که در
کتب پیشین گذشته نوشته است که حضرت ابراهیم را پدرش از نمرود مخفی داشت و مادرش او را در بیابان [illegible] در کنار غاری [illegible]

سوشدند چون [?]

حیران حیران گفته و بعد از غروب آفتاب بحضرت زمین آمد برخاست و دست بر سر و روی خود کشید شهادتین بوحدانیت الهی داد و خود جامه را بر بدن شریف خود
پوشید چون مادرش این حالات را دید ترسید و نزدش او گریخت پس نظر بسوی آسمان و زمین نمیکرد و نگاه کرد و در همان شب حق تعالی اعلام ملکوت
سموات و زمین را بآن حضرت عطا فرمود و مرغابیان را کواکب جهتها تمام کرد چنانکه حق تعالی در کلام مجید فرموده است یا دیده است و آیه ایمنه که مومنان
عمران در زمانی که متولد شد در خون در طلب او بود و برای او زنان حامله را شکم میشکافت و هر کودکی را سر میبرید چون موسی متولد شد
مادر خوف عظیم از او داشت تا بوقتی که زر و تابوت را بدریا انداخت مادرش از غم او ترسان شد گفت ای فرزند گرامی من ترسم تو غرق شوی پس موسی
گفت مترس که حق تعالی مرا از تو خواهد برگردانید پس مادر موسی او را در تابوت گذاشت و بدریا افکند تا آنکه حق تعالی او
را بمادرش برگردانید در مدت هفتاد روز و بروایتی هفت ماه چیزی نخورد و نیاشامید تا نزد مادر خود برگشت و عیسی بن مریم چنانچه حق تعالی
در قرآن یاد فرموده است در هنگام ولادت با مادر خود سخن گفت چون مریم بسوی او اشاره نمود در گهواره بسخن آمد و گفت انی عبد الله آتانی
الکتاب وجعلنی نبیا پس بعد از سه روز از ولادت او حق تعالی کتاب و پیغمبری باو داد و او را وصیت نماز و زکاة نمود
و همه شما میدانید که حق تعالی مرا و علی را از یک نور آفریده است و چون در صلب آدم بودیم تسبیح حق تعالی میکردیم پس حق تعالی ما را منتقل گردانید
در صلبهای مردان و رحمهای زنان و در همه این احوال تسبیح ما را در پشتها و رحمها میشنیدند در هر عصری و زمانی تا صلب عبد المطلب
در آمدیم و نور ما از روی پدران ما و جبینهای مادران ما پیوسته ساطع بود و ما در جبینهای ایشان گذشته بودیم پس از صلب
عبد المطلب نور من و علی از هم جدا شد و نصف آن بصلب عبد الله و نصف دیگر بصلب عمم ابوطالب منتقل شد
پس صدای تسبیح ما را از صلبهای ایشان میشنیدند و چون پدر و عمم من در میان بزرگان قریش می‌نشستند نور ما از روی ایشان
ساطع و لامع بود و این نور از سایر قریش ممتاز بودند تا آنکه جمیع جانوران و درندگان بسبب این نور بر ایشان سلام
میکردند و ایشان را تعظیم مینمودند تا آنکه از پشت پدران برحم مادران منتقل شدیم و حبیبم جبرئیل در وقت ولادت علی
بمن گفت که ای حبیب خدا خداوند عالم ترا سلام میرساند و ترا تهنیت میگوید بولادت برادرت علی و میگوید که وقت آن شد
که پیغمبری ترا ظاهر گردانم و وصی تو آشکار شود و رسالت ترا بر مردمان ظاهر کنم زیرا که ترا تقویت نمودم ببرادرت و وزیر
تو و خلیفه تو و جانشین تو و آن کسی که بسبب او بازوی ترا قوی میگردانم و نام ترا بلند میکنم پس برخیز و استقبال آن بنده
راست خود که او سر کرده صاحبان یمین است و شیعیان او روسفیدان دولت و پاسبانان خوانند چون این وحی را
شنیدم برخاستم و بسوی فاطمه بنت اسد رفتم در وقتی رسیدم که او را درد زائیدن گرفته بود پس جبرئیل گفت یا محمد من پرده میان
فاطمه و تو می‌آویزم و تو در پس پرده بنشین که چون علی بیرون آید بدست خود بگیری او را بعد از ساعتی چنین شد آنگاه گفت یا محمد دست
خود را دراز کن و علی را بگیر پس من دست راست خود را دراز کردم و علی بر روی دست من فرود آمد چون نظر خود را بر روی من گشود
دست راست خود را بر گوش راست خود گذاشت و بآواز بلند اذان و اقامت گفت و بوحدانیت خدا و رسالت
من شهادت داد پس رو بمن آورد و گفت السلام علیک یا رسول الله پس گفت یا رسول الله رخصت میفرمائی که بخوانم

بخوان [?]

بخوان پس کتابهای خداوندی را چون محمد در قبضه قدرت او است شروع کرد صحف آدم را که شیث وصی او بآنها قیام نمود و آنها را تلاوت نمود آنگاه تورات
نمود که اگر شیث حاضر بود میگفت که از من بهتر خواند پس صحف نوح و صحف ابراهیم را تلاوت نمود و تورات موسی را چنان خواند که اگر موسی حاضر
می بود اقرار می نمود که او تورات را از من بهتر حفظ نموده است پس انجیل را تلاوت نمود بنحوی که اگر عیسی حاضر می بود اقرار میکرد که از من بهتر میداند پس قرآنی که بر
نازل شده تلاوت نمود بنحوی که از من شنیده بود پس من با او سخن گفتم و او با من سخن گفت بروشی که پیغمبران و اوصیای ایشان باید که سخن گویند پس باز
بحالت طفولیت خود برگشت و چنین خواهد بود حال یازده امام از فرزندان او پس چرا اندوهناک میباشید از گفتهای اهل شک و شرک
و چون شما صاحب یقین اید چه پروا دارید از گفتهای جاهلان ایشان آیا نمیدانید که من بهترین پیغمبرانم و وصی من بهترین اوصیای ایشان است
و بدرستی که پدرم حضرت آدم چون دید که بساق عرش نوشته است نام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریت حسین گفت الهی
و سیدی آیا خلقی آفریده که از من گرامی تر باشد نزد تو حق تعالی ندا کرد او را که ای آدم اگر صاحبان این نامها نبودند هر آینه خلق نمیکردم
آسمان و زمین را و نه ملک مقربی را و نه پیغمبر مرسلی را و نه ترا ای آدم پس چون حضرت آدم ترک اولی از او صادر شد سؤال کرد از خدا
بحق ما که قبول نماید توبه او را و خطای او را بیامرزد و برگشت ما حق تعالی او را خطاب کرد که ای آدم شاد باش که صاحبان این نامها از
ذریت تو اند پس حق تعالی بر آن نعمت عظیم شکر کرد و فخر کرد بر ملائکه بسبب ما و اینها همه از فضل خداست بر ما پس سلمان و اصحابش برخاستند
میگفتند شکر میکنیم خدا را که ما از رستگاران حضرت شده بودیم که با چنین است شما از رستگاران و بهشت از برای شما آفریده شده است
و جهنم از برای دشمنان ما و شما آفریده شده است و در روضة الواعظین بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما روایت کرده است
که روزی فاطمه بنت اسد در دور کعبه طواف میکرد در وقتی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حامله بود که در اثنای طواف او را درد زاییدن
گرفت پس بقدرت حق تعالی دیوار کعبه شکافته شد و فاطمه داخل کعبه گردید و حضرت امیر المؤمنین در آن مکان مکرم طاهر و مطهر از او متولد شد
و این مطابق دیگر از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما روایت کرده است که روزی حضرت ابوطالب بمسجد الحرام در آمد غمگین بود ناگاه رسول
خدا صلی الله علیه و آله بمسجد در آمد و از او سؤال کرد که سبب اندوه تو چیست گفت ای نور دیده ام فاطمه را درد زاییدن مضطرب
کرده است پس حضرت دست ابوطالب را گرفت و بنزد فاطمه آمد و فاطمه را برداشت و بنزد کعبه معظمه آورد و او را در میان خانه کعبه داخل کرد
و گفت بنشین بنام خدا که الحال فرزندی مکرم در این مکان محترم باید متولد شود پس علی بن ابیطالب از او متولد شد پاک و پاکیزه که هیچ
کس نیکوتر از او ندیده بود و بزیر آمد و روشنائی مانند آفتاب ... پس ابوطالب او را علی نام کرد و حضرت رسول او را
بدوش گرفت و بخانه آورد ... در بیان خبر دادن خدا و رسول و پیغمبران گذشته صلوات الله علیهم اجمعین بامامت حضرت
و خبر دادن ایشان ابن بابویه و سید بن طاوس رحمة الله علیهما و دیگران بسندهای معتبر از حضرت امام رضا صلوات الله علیه
روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جمعه آخر ماه شعبان خطبه در فضیلت ماه مبارک رمضان
ادا فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که چون آن حضرت خطبه را تمام کرد من برخاستم و گفتم یا رسول الله بهترین عملها در این ماه مبارک چیست حضرت
فرمود ای ابوالحسن بهترین عملها در این ماه پرهیزکاری از محرمات الهی است پس قطرات اشک از دیده مبارک خود فرو ریخت عرض کردم

یا رسول الله سبب گریه شما چیست فرمود یا علی گریه میکنم برای آنچه بر تو واقع خواهد شد درین ماه گویا می بینم که تو مشغول نماز باشی از برای
پروردگار خود برانگیخته شود بدبخت ترین اولین و آخرین جفت پی کننده ناقه صالح پس ضربتی بر سر تو زند که ریش ترا از خون سرت
رنگین کند حضرت امیرالمؤمنین پرسید که یا رسول الله آیا در آن حالت سلامتی دین من خواهد بود فرمود بلی دین تو بسلامت خواهد بود
پس فرمود که یا علی هر که ترا بکشد مرا کشته است و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر که ترا ناسزا گوید مرا ناسزا
گفته است زیرا که تو از من بمنزله جان منی روح تو از روح منست و طینت تو از طینت منست بدرستیکه حق تعالی مرا و ترا با هم آفریده است
و مرا و ترا از سایر خلق برگزیده مرا برای پیغمبری و ترا برای امامت اختیار نمود پس هر که انکار نماید امامت ترا انکار پیغمبری من کرده است
یا علی تو وصی منی و پدر فرزندان منی و شوهر دختر منی و خلیفه منی در امت من در حیات من و بعد از وفات من امر تو امر منست
و نهی تو نهی منست سوگند یاد میکنم بخداوندی که مرا به پیغمبری فرستاده است و مرا بهترین خلق گردانیده است که تو حجت
خدائی بر خلق او و امین خدائی بر اسرار او و خلیفه خدائی بر بندگان او و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است که مردی از علمای یهود بخدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آمد و از او مسئله چند سؤال نمود و از جمله آنها
این بود که وصی پیغمبر شما بعد از او چند سال زندگانی خواهد کرد حضرت فرمود که سی سال گفت که در آخر خواهد مرد یا کشته خواهد
شد حضرت فرمود که بلکه کشته خواهد شد و ضربتی بر سر او خواهند زد که ریش او از خون او خضاب شود یهودی عرض نمود که بخدا
سوگند درست فرمودی من چنین خوانده ام در کتابی که موسی املا کرده است و هارون نوشته است و شیخ طوسی بسند
معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بر منبر فرمود که ای گروه مردم حق بر باطل غالب
شود بزودی بر خواهد گشت پس فرمود که کجاست بدبخت ترین این امت که ضربتی بر سر من زند و محاسنم را از آن رنگین کند
بروایت دیگر دست مبارک خود را بر ریش خود کشید و فرمود که چه مانع شده است شقی ترین این امت را که ریش مرا از بالای سرش
از آن رنگین کند و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که مردی از علمای یهود بخدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
آمد در هنگامی که آنحضرت از قتال خوارج فارغ گردیده بود از آنحضرت پرسید که توئی وصی پیغمبر آخر الزمان یا علی حضرت فرمود بلی
یهودی عرض نمود که برای وصی هر پیغمبری هفت بلیه و امتحان واقع میشود در حیات آن پیغمبر و هفت بلیه بعد از وفات آن پیغمبر تو
بیان فرما که آیا اینها نسبت بتو واقع شده است چون جمیع صفات آن بلیه ها و امتحانها را همه بیان فرمود و اصحاب آنحضرت
که حاضر بودند همه تصدیق نمودند فرمودند که یکی دیگر از آن بلیه های من مانده است و نزدیک است که آن بلیه نیز بر من وارد شود
پس ابتدا نمود بگریه آمدند اصحاب آنحضرت همه بفغان آمدند و گفتند یا امیرالمؤمنین آن بلیه آخر را بیان فرما پس جناب اشاره
بریش مبارک خود نمود و فرمود که بلیه آخر آن است که این ریش از خون این موضع تر خواهد شد و اشاره بسر مبارک خود فرمود
چون جناب حضرت این خبر وحشت اثر را فرمود صداها مردم در مسجد بلند شد و شیون مردم بجائی رسید که در کوفه هیچ
خانه نماند مگر آنکه اهلش از بیم آن قصه بیرون دویدند و این نبود در هیچ سالی مانند آن و پیوسته در خدمت آنحضرت بودند تا آنکه آنحضرت

بدرجه شهادت فائز شد

بدرجهٔ شهادت فایز گردید و این ظالم لعین را گرفته بخدمت حضرت امام حسن صلوات الله علیه آوردند در آن وقت آن ملعون حاضر بود و هر دم
برادر حضرت امام حسن علی جمع شده بودند آن لعین کافر را در پیش آن حضرت باز داشته بودند پس آن ملعون بآن حضرت عرض کرد که ای ابو محمد
بکش این لعین را خدا او را آتش بدر گیرد من خوانده ام در کتابها که بحضرت موسی علیه السلام نازل شده است که این بدبخت گناهش بزرگتر
است از پسر آدم که برادر خود را کشت و از قدار پی کنندهٔ ناقه صالح و ابن شهرآشوب روایت کرده است که چون حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در غزوهٔ خندق پیش از آنکه عمرو بن عبدود را بکشد ضربتی بر سر آن حضرت زد که سر مبارکش شکافته شد و جناب
حضرت آن معصوم را بخیمه برده و بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رفت آن حضرت بدست مبارک خود جراحت را بست
[…] پیشانیش را در جراحت دید و در ساعت گریست پس فرمود که من کجا خواهم بود در وقتی که محاسنش را بخون این سر
رنگین کنند و سید عبدالکریم طاوس روایت کرده است از ابن عباس که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بحضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه فرمود که یا علی حق تعالی عرض کرد محبت ما را بر آسمانها و زمینها پس اول کسی که از آسمانها اجابت کرد آسمان هفتم بود و حق تعالی او را زینت داد بعرش
و کرسی و بعد از آن آسمان چهارم اجابت نمود و آن را زینت داد به بیت المعمور آسمان اول اجابت نمود آن را بستارهها زینت نمود پس
زمین حجاز اجابت نمود و آن را بخانه کعبه زینت کرد پس زمین کوفه اجابت کرد و آن را بقبر تو شرف داد یا علی پس حضرت امیرالمؤمنین
گفت یا رسول الله آیا من در کوفه عراق مدفون خواهم شد فرمود که بلی یا علی شهید خواهی شد در بیرون کوفه و مدفون خواهی گردید در زمین نجف
در ما بین تلهای سفید و ترا خواهد کشت بدبخت ترین این امت عبدالرحمن بن ملجم علیه اللعنه پس سوگند یاد میکنم بحق آن خداوندی که مرا به
پیغمبری فرستاده است که پی کنندهٔ ناقه صالح نزد حق تعالی گناهش از او عظیم تر نیست یا علی بعد از آن شمشیر از عراق ترا یاری خواهند کرد
و در کتاب کنز الفواید روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بمسجد رفت و صدای آن حضرت بگریه بلند شد چون سر
از سجده برداشت اصحاب بآن حضرت عرض نمودند یا امیرالمؤمنین ما را بدرد آوردی و گریهٔ تو ما را اندوهناک گردانید تا حال
چنین گریه از تو مشاهده نکرده بودیم آیا سبب آن چه بود حضرت فرمود که در سجده بودم و دعای خیرات میخواندم ناگاه خواب مرا در ربود
و خواب هولناکی دیدم و در خواب دیدم که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نزد من ایستاده است و میگوید غیبت تو از ما طول
انجامید و مشتاق لقای تو گردیده ایم و آنچه حق تعالی در باب تو وعده داده بود همه را وفا نمود پس عرض نمودم یا رسول الله آنچه
برای من و تو منظور کرده است کدام است فرمود که جای تو را و جای زوجهٔ تو را و دو فرزند بزرگوار تو و سایر امامان از فرزندان تو
در اعلی علیین مقرر ساخته است و درجهٔ شما را از درجات جمیع پیغمبران بالاتر گردانیده است پس من عرض نمودم پدر و مادرم فدای
تو باد یا رسول الله شیعیان ما در کجا خواهند بود فرمود قصرهای ایشان در محاذی قصرهای ما خواهد بود و منزلهای ایشان در برابر
منزلهای ما خواهد بود گفتم یا رسول الله شیعیان ما را در دنیا چه ثواب خواهد بود فرمود ثواب ایشان ایمنی از آنکه راه رفتن […] جنت
[…] گفتم ثواب ایشان در وقت مرگ چه خواهد بود فرمود که مخیر میگردانند در وقت مرگ میان ماندن در دنیا و رفتن […]
عقب ملک الموت را امر میکنند که او را اطاعت کند گفتم طریق بیرون رفتن روح ایشان چگونه خواهد بود فرمود که ایمان […]

[illegible]

[illegible]

بهره کشی ایشان نباشند آن است که تشنگی از ایشان در روز قیامت برطرف نشود و آب حیات با ایشان بخورند که دل ایشان خنک شود و شیعیان ما چنان
از دنیا بیرون می‌روند که اگر کسی با نهایت استراحت در رختخواب خود به خواب رود و دیده‌اش به دیدن روشن گردد و
و در بصائر الدرجات به سندهای معتبر روایت کرده است که چون محمد بن ابی بکر رضی الله عنه گروهی از اشراف مصر را به خدمت امیرالمؤمنین ع
فرستاد عبدالرحمن بن ملجم علیه اللعنه در میان ایشان بود و نامه که اسامی ایشان در آن نوشته شده بود در دست او بود
چون جناب حضرت نامه را گرفت و نامها را خواند و به نام آن ملعون رسید فرمود که تویی عبدالرحمن گفت بلی یا امیرالمؤمنین حضرت فرمود
که لعنت خدا بر عبدالرحمن آن ملعون گفت که یا امیرالمؤمنین من تو را دوست می‌دارم حضرت فرمود دروغ می‌گویی به خدا سوگند که مرا دوست
نمی‌داری پس آن شقی سه مرتبه سوگند یاد کرد بر دوستی آن حضرت و حضرت سه مرتبه سوگند یاد کرد که مرا دوست نمی‌داری آن ملعون گفت ای
یا امیرالمؤمنین من سه مرتبه سوگند یاد کنم که تو را دوست می‌دارم باور نمی‌کنی حضرت فرمود وای بر تو حق تعالی ارواح را پیش از بدنها
خلق کرد به دو هزار سال و ایشان را در هوا ساکن گردانید پس آنها که در عالم ارواح با یکدیگر الفت گرفته‌اند و یکدیگر را شناخته‌اند
در این عالم با یکدیگر موافقت و محبت دارند و آنهایی که در آن عالم با یکدیگر الفت نداشته‌اند در این عالم نیز با یکدیگر الفت
ندارند و روح من روح تو را نمی‌شناسد و در عالم ارواح با تو الفت نداشته است چون آن ملعون پشت کرد حضرت فرمود که اگر خواهید کسی
را که کشنده من است نظر کنید به این بعضی از حاضران گفتند یا امیرالمؤمنین چرا او را نمی‌کشی حضرت فرمود بسیار عجب است از شما می‌گویند
که بکشم کسی را که هنوز جرمی نکرده است به سند معتبر دیگر روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین ع داخل حمام شد و شنید
که صدای حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما بلند شد حضرت فرمود چه شد شما را پدر و مادرم فدای شما باد ایشان
گفتند که این فاجر ملعون از پی شما آمد ترسیدیم که آزاری به شما برساند حضرت فرمود که بگذارید به خدا سوگند که کشنده من بغیر از او کسی
در احادیث معتبره وارد شده است که چون حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از نافرمانی و نفاق و کفر و شقاق اصحاب خود
دلتنگ شد و لشکر معاویه علیه اللعنه بر اطراف و نواحی ملک آن حضرت غارت می‌آوردند و اصحاب آن حضرت یاری آن حضرت نمی‌کردند روزی
بر منبر فرمود به خدا سوگند دوست می‌دارم که حق تعالی مرا از میان شما بیرون برد و در ریاض رضوان جا دهد و مرگ در این روزی
در کمین من است پس فرمود چه مانع شده است بدبخت‌ترین این امت را که محاسن مرا از خون سرم خضاب کند و این را
پیغمبر بزرگوار مرا به آن خبر داده است پس فرمود که خداوندا من از ایشان به تنگ آمده‌ام و ایشان نیز از من به تنگ آمده
اند من از ایشان ملال یافته‌ام و ایشان نیز از من ملال یافته‌اند خداوندا مرا از ایشان راحت بخش و ایشان را مبتلا
کن به کسی که مرا یاد کنند و در کتاب کشف الغمه و مناقب ابن شهرآشوب مذکور است که حضرت امیرالمؤمنین ع را در روز
عارضه رو داد و جمعی به عیادت آن حضرت رفتند و گفتند یا امیرالمؤمنین ما در این عارضه بر تو می‌ترسیم حضرت فرمود و لیکن من بر خود
نمی‌ترسم زیرا که شنیدم از پیغمبر صادق مصدق که فرمود شقی‌ترین این امت که جفت پی کننده ناقه صالح است ضربتی بر سر من خواهد
زد و محاسن مرا به خون رنگین خواهد کرد و به روایت دیگر گفتند یا امیرالمؤمنین چرا از میان این منافقان بر نمی‌داری او را خود را

هم القوم

حضرت رسول صلی الله علیه و آله برسانی و در جوار آنحضرت مدفون شوی حضرت فرمود که پیغمبر مرا خبر داده است که در این سفر شهید خواهم شد و در پشت کوفه
مدفون خواهم شد و شیخ مفید و دیگران بسندهای معتبر روایت کرده‌اند که چون حضرت امیرالمؤمنین ع از مردم بیعت میگرفت عبدالرحمن
ابن ملجم مرادی علیه اللعنة آمد که با آنحضرت بیعت کند و چون بیعت کرد او را قبول ننمود تا آنکه سه مرتبه بخدمت حضرت آمد و در مرتبه
سیم با حضرت بیعت کرد و چون برگشت حضرت بار دیگر او را طلبید و سوگندها داد او را که بیعت را نشکند و عهدها محکم از او گرفت
و چون روانه شد باز او را طلبید و بار دیگر سوگندها داد تا آنکه آن ملعون گفت یا امیرالمؤمنین آنچه با من کردی با دیگری
نکردی جناب حضرت شعری خواند که مضمونش این است که من با او بخشش میخواهم و نیکی میکنم و او اراده قتل من دارد چه بد یاری است
یار قبیله مراد پس فرمود که برو ای ابن ملجم بخدا سوگند که میدانم که وفا بعهدهای خود نخواهی کرد پس حضرت اسبی [?] باو
داد و چون بر اسب سوار شد باز جناب حضرت شعر خواند که مضمونش همان بود و چون او برگشت حضرت فرمود بخدا سوگند
که این ملعون کشنده من خواهد بود گفتند یا امیرالمؤمنین ما را دستوری ده تا او را بکشیم بجهت آنکه دستوری نداد و فرمود لا
و بندی روایت کرده است که مردی از قبیله مراد گفت که من در خدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نشسته بودم که گروهی
از قبیله مراد بخدمت آنحضرت آمدند و ابن ملجم در میان ایشان بود پس ایشان گفتند یا امیرالمؤمنین ما ابن ملجم را با خود
نیاورده‌ایم و او بهمراه ما آمده است بی اختیار ما او را بر تو تسلیم [?] کردیم پس حضرت آن ملعون را پیش خود طلبید و نظر طولانی
بر روی او کرد و او را سوگند داد در آنچه از تو میپرسم راست بگو پس فرمود که آیا تو نبودی در میان جمعی از کودکان و در
کودکی با ایشان بازی میکردی و هرگاه که تو را از دور میدیدند میگفتند آمد پسر زنده چراننده سگها آن ملعون گفت بلی
حضرت فرمود چون بحد جوانی رسیدی روزی کشتی برابر در تو نظر کرد و گفت ای شقی تر از پی کننده ناقه صالح
بلی چنان بود بار دیگر حضرت فرمود که مادر تو تو را خبر داد که در حیض بتو حامله شده بود چون آن ملعون این سخن را شنید اضطراب
در سخنش بهم رسید و آخر گفت بلی مادرم مرا چنین خبر داد پس حضرت فرمود شنیده‌ام از رسول خدا که کشنده تو شبیه است به
یهود بلکه از یهود است روایت کرده است که حضرت در ماه مبارک رمضان که در آن ماه بریاض رضوان انتقال نمود
بر منبر فرمود در این سال حج خواهید رفت و من در میان شما نخواهم بود و در آن ماه یک شب در خانه حضرت امام حسن و یک شب
در خانه حضرت امام حسین و یک شب در خانه زینب دختر خود در عبدالله بن جعفر بود افطار می‌نمود و زیاده از سه لقمه طعام
تناول نمی‌نمود از سبب این حالت از آنحضرت پرسیدند فرمود امر خدا نزدیک شده است بیش از یک شب یا دو شب نمانده است
میخواهم چون برحمت حق واصل شوم شکمم از طعام پر نباشد و کلینی بسند معتبر از حضرت امام زین العابدین
صلوات الله علیه روایت کرده است در روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نماز صبح را در مسجد ادا نمود و مشغول تعقیب بود
تا آفتاب یک نیزه بلند شد پس رو بسوی مردم گردانید و فرمود بخدا سوگند که من دیدم گروهی چند را در میانشان شبها را
بعبادت حق تعالی بسر می‌آوردند و گاه پاهای خود را بایستادن بتعب می‌افکندند و گاهی پیشانی های خود را بر زمین

برای خدا ایستاده شده و چنان عبادت خدا میکردند که با صدای آتش جهنم در گوشهای ایشان بود و چون نزد ایشان خدا را یاد میکردند
مانند درخت از ترس حق تعالی میلرزیدند و ما این احوال گمان میکردند در شب را بغفلت بسر آورده اند و بعد ازین سخن کسی آن
حضرت را خندان ندید تا بدرجه شهادت فایز گردید   در بیان کیفیت شهادت آنحضرت مشهور میان علمای شیعه آنست
که در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان در وقت طلوع صبح حضرت سید الاوصیا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله
علیه ضربت خورد بر دست عبدالرحمن بن ملجم مرادی علیه اللعنه بمعاونت وردان بن مجالد و شبیب بن بجره و اشعث بن قیس و
قطامه و سایر اخوان ایشان علیهم جمیعا لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و چون ثلثی از شب بیست و یکم گذشت روح مقدس آنحضرت
بریاض رضوان پرواز نمود و مشهور آنست که عمر شریف آنحضرت در آنوقت شصت و سه سال بود و از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده اند و از آنحضرت و حضرت امام محمد باقر و امام محمد تقی صلوات الله علیهم شصت و پنج سال نیز روایت کرده اند و موافق مشهور با
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعد از بعثت در مکه سیزده سال ماند و ده سال از عمر شریفش گذشته بود که آنحضرت مبعوث گردید
و آنحضرت ایمان آورد و ده سال در مدینه با حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسر آورد و چون در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله شروع
بجهاد نمود شانزده ساله بود و چون نوزده ساله شد شجاعان عرب را کشت و یک یک از ایشان جرأت مبارزه او نمینمودند
و چون در خیبر را کند بیست و نه سال از عمر شریفش گذشته بود و مدت امامت آنحضرت سی سال بود و بیست و چهار سال و چهار ماه ابوبکر
غصب خلافت او کردند و چون خلافت بآنحضرت برگشت قریب به پنج سال مدت خلافت آنحضرت بود و در اکثر این مدت
با منافقان مشغول قتال و جدال بود تا بدرجه شهادت فایز گردید   و در کتاب فرحة الغری بسندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده اند که عمر شریف حضرت سید الاوصیا در وقت شهادت شصت و پنج سال بود و در
سال چهلم هجرت از دنیا رحلت نمود و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله برسالت مبعوث گردید از عمر شریف حضرت امیر دوازده سال
گذشته بود و بعد از بعثت سیزده سال آنحضرت در مکه ماند و با حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمدینه هجرت نمود و در مدینه با آنحضرت ده
و سی سال بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در شب جمعه نوزدهم ماه مبارک رمضان بدرجه شهادت فایز گردید و در کوفه
مدفون شد و عمر شریفش بشصت و پنج سال رسیده بود و کلینی و شیخ طوسی بسندهای صحیح روایت کرده اند در شب بیست و یکم ماه
رمضان غسل مستحب است زیرا که آن شبی است که اوصیای جمیع پیغمبران در آن شب بعالم بقا رحلت نموده اند و در آن شب عیسی را بآسمان
بالا رفت و موسی در آن شب برحمت حق واصل گردید و شیخ مفید و دیگران روایت کرده اند که گروهی از خوارج در مکه با یکدیگر
جمع شدند بعد از واقعه نهروان و کشته های ایشان که در میان آن ملاعین بسیار شده بودند همه از راه حق بدر رفته اند و قصه نهروان را ذکر کردند و
گریستند و برکشته های نهروان ترحم کردند و با یکدیگر هم سوگند شدند که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و معاویه و عمرو بن
عاص علیهما اللعنه را در یک شب بقتل آورند و طلب خون خارجیان نهروان را از امیرالمؤمنین بکنند پس عبدالرحمن بن ملجم علیه اللعنه گفت من
علی ابن ابیطالب را میکشم و برک بن عبدالله گفت من معاویه را میکشم و عمرو بن بکر گفت من عمرو بن عاص را میکشم و چنین با یکدیگر عهد
بستند

بستند که در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان ایشان را بقتل آورند و از یکدیگر جدا شدند و ابن ملجم ملعون بجانب کوفه آمد و آن دو نفر
دیگر بجانب شام و مصر رفتند پس آنکه بقصد قتل معاویه رفته بود در آن شب ... به مسجد رفت ضربتی بر ران معاویه زد و ضربتش بر ران او واقع شد
چون طبیب آوردند بر آن ضربت نظر کرد و گفت این شمشیر را بزهر آب داده اند یکی از دو چیز را اختیار کن یا آنکه این جای ضربت را داغ
کنم تا خوب شوی یا آنکه دوایی بتو بخورانم که از مردان بری شوی و بعد از این نسلی از تو بهم نرسد آن ملعون گفت که من طاقت آتش ندارم
نسل غیر از یزید و عبدالله مرا بس است و آن دوا را خورد و عافیت یافت پس برک با او گفت برای تو بشارتی دارم معاویه گفت
بشارت تو کدام است گفت رفیق من رفته است در این شب علی را بقتل رساند ... اگر علی را کشته باشد آنچه خواهی با من بکن
و اگر نکشته باشد مرا رها کن که بروم و علی را بقتل رسانم و سوگند یاد میکنم که باز بنزد تو آیم که هر چه خواهی با من بکنی پس آن ملعون او را حبس کرد
تا خبر شهادت سید اولیا و سید اوصیا باو رسید و او را بمژده این خبر رها کرد و روایت دیگر آنست که این سخن را از او قبول نکرد و او را بقتل آورد و عمرو بن بکر چون
بمصر رسید و در شب نوزدهم اراده قتل عمرو عاص کرد و او در آن شب بنماز حاضر نشد و خارجه را فرستاد که بجای او نماز کند پس آن ملعون ضرب
ضربتی بر خارجه زد و بگمان آنکه عمرو است و خارجه را کشت و عمرو عاص نجات یافت چون ابن ملجم لعین کافر کش بکوفه رسید آن ملعون را گذر بر قبیله تیم الرباب افتاد
تم در روزی مردمان آن قبیله تیم الرباب رفت و قطامه ملعونه را دید در آن خانه و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در جنگ خوارج پدر
و برادر او را کشته بود و آن ملعونه در حسن و جمال اشتهار داشت چون ابن ملجم کافر پیش آن ملعونه را دید آتش محبتش در سینه او مشتعل گردید او را بنکاح خود
دعوت نمود آن ملعونه گفت که مهر من سه هزار درهم است و غلامی و کنیزی و قتل علی بن ابی طالب آن ملعون گفت برای مصلحت تو قبول کردم
بغیر از قتل علی بن ابی طالب که ندانم قدرت آن دارم آن ملعونه گفت او را غافل کن و او را بکش اگر او را کشتی دل مرا شفا دادی و با من عیش خواهی کرد و اگر کشته
شوی ثواب آخرت از برای تو بهتر از زندگانی دنیاست چون آن ملعون دانست که آن ملعونه در مذهب با او موافق است گفت بخدا سوگند
که من نیز باین شهر نیامدم مگر برای این کار آن ملعونه گفت که من از قبیله خود چند نفر را با تو همراه میکنم که ترا در این امر معاونت نمایند
پس آن ملعونه وردان بن مجالد را که از قبیله خود او بود با او همراه کرد و ابن ملجم کافر و بعضی شبیب بن بجره را دید و گفت ای شبیب می
خواهی ترا دعوت کنم بامری که باعث شرف دنیا و آخرت تو باشد شبیب گفت آن امر کدام است گفت آنکه یاری من کنی در
کشتن علی بن ابی طالب و شبیب نیز از جمله خوارج بود پس گفت ای ابن ملجم کار بزرگی پیش گرفته کشتن علی کار آسانی نیست ابن ملجم علیه اللعنة گفت در
مسجد کمین او میکنیم و چون بنماز بیرون می آید مطلب خود را بعمل می آوریم پس آن ملعون با ایشان متفق گردید و در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان
آن سه ملاعین با ابن ملجم بمسجد برآمدند و قطامه ملعونه خیمه در مسجد زده بود و مشغول اعتکاف بود و آن شب آن ملاعین را در خیمه او بسر بردند
و آن ملعونه جامه های حریر بر سینه های ایشان بست و شمشیر بدست ایشان داد و ایشان را بیرون فرستاد پس آن ملعون آمدند
بنزدیک آن دری که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه داخل مسجد میشد نشستند و پیشتر از خود را باشعث بن قیس که در حقیقه بود و او
نیز با ایشان در این امر شریک شده بود و چون راز ایشان را باشعث آمده بود و در آن شب حجر بن عدی رحمة الله علیه در مسجد بود ناگاه شنید که اشعث
میگوید ای ابن ملجم زود باش در حاجت خود را برآور چون صبح طالع شود رسوا میشوی چون حجر این سخن را شنید غرض اشعث را فهمید و با اشعث لعین

ایشان گفت که ای عدو ملعون اراده کشتن علی داری و بجانب خانه امیرالمؤمنین صلوات الله علیه دوید که آنحضرت را خبر کند و قنبر آنحضرت از راه دیگر رفته بود
چون بمسجد برگشت شنید که مردم میگویند که امیرالمؤمنین کشته شد   روایت کرده اند که عبدالله بن محمد ازدی گفت
که در آن شب من در مسجد کوفه بودم با گروهی از اهل مصر و آن شب را بعبادت احیا میکردیم دیدیم جماعتی نزدیک در مسجد که بجانب خانه امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه است جمع شده اند ناگاه دیدیم که جناب حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه داخل مسجد شد و مردم را برای
نماز ندا در داد و گفت الصلوة الصلوة تا صدای حضرت را شنیدم دیدم که کسی میگفت که حکم از خداست نه از تو یا علی و در آن دیدم برق
شمشیری که بر سر آنحضرت زده بود و ضربت بر طاق مسجد آمده بود و بر جانب چپ سر بکوفه بود و چون حضرت نزدیک محراب رسید و مشغول نماز شد ابن ملجم
علیه اللعنه بر آنحضرت ضربت زد و آن هر سه ملعون گریختند و از مسجد بیرون رفتند چون شبیب بیرون رفت پسر عم او مضطرب
یافت گفت که تو امیرالمؤمنین را کشته خواستی بگوید گفت بلی پس پسر عمش شمشیر او را گرفت و او را بجهنم فرستاد و ابن ملجم علیه اللعنه
را مردی از قبیله همدان گرفت و بخدمت آنحضرت آورد   و شیخ مفید بسند معتبر از حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه
روایت کرده است که ابن ملجم ملعون قصد قتل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کرد دیگری را با خود آورده بود ضربت آن دیگری بر دیوار مسجد آمد
و چون جناب حضرت نزدیک محراب آمد و مشغول نماز شد و بسجده رفت ابن ملجم علیه اللعنه ضربتی بر سر مبارک آنحضرت زد و بر جای ضربتی آمد
که عمرو بن عبدود بر سر آنحضرت زده بود و چون صبح شد تمامی مردم در مسجد جمع شدند حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهما
بمسجد دویدند و ابن ملجم را گرفتند و در بند کردند و پدر بزرگوار خود را برداشته بخانه بردند پس لبابه نزد سر آنحضرت نشست و ام کلثوم
نزد پاهای آنحضرت نشست و صدای شیون از خانه آنحضرت بلند شد پس چون حضرت دیده های حق بین خود را گشود و بسوی ایشان نظر کرد و فرمود
رفیق اعلی و صحبت پیغمبران و اوصیا بهتر است برای من از دنیای بی بقا اگر من ازین ضربت کشته شوم آن ملعون را
یک ضربت بیشتر مزنید این را گفت و ساعتی مدهوش شد چون بهوش باز آمد فرمود که در این وقت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را دیدم
که مرا تکلیف رفتن میکرد و میفرمود که فردا شب نزد ما خواهی بود   و در قرب الاسناد بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین در آن شبی که ضربت خورد چون صبح شد از خانه بمسجد آمد و مردم را برای نماز صبح بیدار میکرد ناگاه
ابن ملجم علیه اللعنه ضربتی بر سر آنحضرت زد که بر زانو در افتاد پس آن ملعون را گرفت و نگاه داشت تا مردم در رسیدند و آن ملعون را گرفتند
و حضرت را بخانه آوردند پس بحضرت امام حسن و حسین صلوات الله علیهما فرمود که این اسیر را حبس کنید و او را طعام و آب بدهید و او را
نیکو رعایت کنید اگر من زنده ماندم اگر خواهم قصاص کنم و اگر خواهم عفو کنم و اگر از دنیا بروم اختیار با شماست و اگر
عزم کشتن او نمائید بیش از یک ضربت با او مزنید و گوش و بینی و اعضای او را مبرید   و در مجموعه ورام از اسماعیل بن عبدالله
روایت کرده است که او گفت که چون میان اصحاب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اختلاف بهم رسید و فتنها بهم رسید
من از مردم عزلت اختیار کردم از ترس فتنها و مدتی در ساحل دریا بسر میبردم و خبر نداشتم که مردم در چه کارند شبی از خانه برای
حاجتی بیرون آمدم در وقتی که مردم همه در خواب رفته بودند ناگاه مردی را دیدم در ساحل دریا ایستاده است و با دل حزین ندا
چنین

ضعیف و ناله زار دردناک با پروردگار خود مناجات میکند و استغاثه و الحاح مینماید و من در کنار ایستاده ام که او را نمی بینم و سخن او گوش میدادم
شنیدم میگفت یا حسن الصحبة یا خلیفة النبیین یا ارحم الراحمین البدیء البدیع الذی لیس کمثله شیء والدائم غیر الغافل والحی الذی
لا یموت انت کل یوم فی شأن انت خلیفة محمد و ناصر محمد و مفضل محمد اسألک ان تنصر وصی محمد و خلیفة محمد والقائم با
لقسط محمد اعطف علیه بنصرک و توفه برحمتک پس از سر سجده برداشت و نشست و تشهد خواند و سلام گفت و برخاست و بر روی
آب روان شد من از عقب او صدا زدم که با من سخن بگو خدا تو را رحمت کند و جواب من گفت و گفت هدایت کننده از پیش سر
خود گذاشته برو از او سؤال کن از امر دین خود گفتم تو هدایت کننده کیست خدا تو را رحمت کند گفت وصی محمد پس من متوجه
کوفه شدم و شبی بکوفه رسیدم و در صحرای کوفه ماندم که چون صبح شود داخل کوفه شوم چون بعضی از شب گذشت دیدم مردی نمایان
آمد و بجانب پشت تل ایستاد و با حق تعالی مشغول مناجات شد گفت خداوندا آنچه پیغمبر تو و برگزیده تو مرا بآن امر کرده بود در باب
این امت بجا آوردم پس بیعت مرا شکستند و با منافقان قتال کردم چنانچه تو مرا امر کرده بودی پس مرا بجهالت و سفاهت نسبت دادند
و من از ایشان دلتنگ شده ام و ایشان از من دلتنگ شده اند و من دشمن ایشان شده ام و ایشان دشمن من شده اند
و از آنچه پیغمبر تو خبر داده بود مرا نمانده است مگر یک خصلت که انتظار میکشم که ابن ملجم مرادی بیاید و آن را بعمل آورد خداوندا
شقاوت او را نزدیک گردان و مرا بسعادت شهادت برسان خداوندا وعده داده بود مرا پیغمبر تو که هرگاه من از تو لقای
تو را سؤال کنم تو مرا بلقای خود برسانی خداوندا از دنیا به تنگ آمده ام و مشتاق لقای تو را میخواهم چون از دعا فارغ شد
بجانب کوفه روان شد من همه جا از عقب او آمدم تا داخل خانه خود شد پرسیدم که این خانه کیست گفتند خانه علی بن ابیطالب
اندک زمانی شد اذان نماز صبح شنیدم و دیدم آنحضرت از خانه بیرون آمد من از پیش روانه شدم تا داخل مسجد شد
ناگاه دیدم که ابن ملجم ملعون آنحضرت را شهید کرد و شیخ مفید و شیخ طوسی بسند معتبر روایت کرده اند که اصبغ بن نباته گفت چون
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را ضربت زدند و بخانه بردند من و حارث همدانی و سوید بن غفله با گروهی از اصحاب آنحضرت
در درخانه آنحضرت جمع شدیم و چون صدای گریه از خانه آنحضرت بلند شد همه گریستیم پس حضرت امام حسن ع از خانه بیرون
آمد و گفت که امیرالمؤمنین ع میگوید که بخانه های خود برگردید پس اصحاب رفتند و من باز در درخانه آنحضرت ماندم و بار دیگر
صدای شیون از خانه آنحضرت شنیدم و من نیز گریستم باز حضرت امام حسن ع بیرون آمد و فرمود که نگفتم که بخانه های خود برگردید
عرض نمودم که بخدا سوگند یابن رسول الله که جانم یاری نمیکند و پایم قوت رفتن ندارد تا پدر بزرگوار تو را نبینم بجای خود نتوانم
رفت و بسیار گریستم پس داخل خانه شد و بعد از اندک زمانی بیرون آمد مرا باندرون خانه طلبید چون داخل شدم دیدم
جناب سید اوصیا یعنی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بر بالشها تکیه زده اند و عصابه زردی بر سر مبارکش بسته اند و روی مبارکش
از بسیاری خونی که از سرش رفته است چنان زرد شده بود که ندانستم عصابه اش زردتر بود یا رنگ مبارکش چون مولای
خود را بر آن حال مشاهده کردم بی تاب شدم و بر قدم مبارکش افتادم و میبوسیدم و بر دیده های خود میمالیدم و میگریستم حضرت فرمود

که ای اصبغ گریه مکن که من راه بهشت در پیش دارم اصبغ عرض نمود فدای تو شوم میدانم که تو بسوی بهشت میروی من جهت خود و بر فراقت تو میگریم
و حسنین و سید رضی و دیگر اصحاب تا به بستر روایت کرده اند که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ضربت زدند اصحاب بخدمت آنحضرت برآمدند
و عرض نمودند که یا امیر المؤمنین وصیتی کن آنحضرت فرمود که بالشی برای من جمع کنید و خلائق همه بیرون آیند پس بر بالش تکیه زد و فرمود
که حمد میکنم خدا را حمد کسی که در خور بزرگواری اوست و ادای سینه و در حالتی که تا بعد کنند ام امر او را و شهادت میدهم بیگانگی خداوند
واحد و صمد چنانچه خود او را بان وصف نموده است ایها الناس هر کس را در گریختن میرسد با آنچه از آن میگریزد و هر چیز را که میشنید بسوی آن صاحب
مقدر او و از مرگ گریختن عین رسیدن بمرگ است چه بسیار فکر کرده ام در ایام روزگار و تفکر نمودم در مکنون علم الهی و قدری پرورد
کار روا علی است که حق تعالی آنرا خواسته که ظاهر گردد در پرده‌های غیب مکنون و مخزون است اما وصیت من شما را این است که شریک بخداوند
بزرگوار خود نیاورید و هیچ چیز را در عبادت با او شریک مگردانید و سنت و طریقه محمد صلی الله علیه و آله را ضایع مکنید و تمامی اوامر سنت
آنحضرت را بر پا دارید و حسن و حسین که دو چراغ راه هدایت اند روشن بدارید و تا از طریقه حق منحرف نگردید حمل ملامت و ندامت نخواهید
حق تعالی هر کس بقدر طاقتش تکلیف کرده است و تکلیف بر جاهلان سبک گردانیده است خداوند شما پروردگاریست رحیم و پیشوای
شما امامیست دانا و تابعیت شما فرموده است دیروز من صاحب شما بودم و امروز عبرت شما ام از برای شما و فردا از شما مفارقت خواهم
و اگر قدم من درین مرض ثابت گردد و شفا یابم خدا را شکر میکنم و اگر قدمم بلغزد و از دنیا مفارقت کنم پس دل بدنیا نبسته بودم
و در دنیا چنین بودم که کسی که در سایه درختی نشسته باشد و انتظار آن کشد که سایه او برود و یا آنکه باد خاشاکی چند نزد او جمع کند باشد
و نزدیک بآن رسد که بهم نشیند و یا آنکه پاره ابری بر سر کسی سایه افکنده باشد و نزدیک است که از سر او بگذرد و من در دنیا همسایه شما بودم
بدنم روح ملالت عن قریب از من خالی خواهید دید خالی از روح و ساکن بعد از آن که حرکتها از و مشاهده میکردید
و سخنها که از و میدیدید خاموش و خطبها که از و میشنیدید و علوم الهی و سر رفتن که از و فرا میگرفتید باید که پند گیرید از
حال من و از ساکن شدن حرکات من و از بیکار ماندن اعضای من زیرا که این پند دهنده تر است شما را از هر سخن گوینده
بلیغ و وداع میکنم شما را وداع کسی که منتظر رسیدن ملاقات شما است بار دیگر در رجعت و در قیامت خواهید دید آن روزهای مرا
و ظاهر گردد بر شما آنچه از قدر و منزلت من از شما پنهان است در آن روز ظاهر خواهد شد چون من از میان شما بروم قدر
مرا خواهید دانست و چون دیگری بجای من بنشیند مرا یاد خواهید کرد و اگر باقی بمانم خود ولی خون خود خواهم بود و اگر بروم
فنا و نیستی وعده گاه است پس اگر عفو کنید و از بدیهای مردم در گذرید آیا نمیخواهید که حق تعالی شما را بیامرزد و فرای
حسرت بر صاحب غفلتی که عمرش در قیامت حجت گردد بر او یا ایام زندگانی او را بر بدبختی و شقاوت اندازد و گردانیم
حق تعالی ما را و شما را از آنها که رغبت دنیا مانع نگرداند ایشان را از طاعت حق تعالی و بعد از مرگ بر ایشان عذابی
و شدتی نازل نشود بدرستی که ما همه از برای مرگ آفریده شده ایم و بازگشت ما بسوی مرگ است پس رو کرد بسوی حضرت
امام حسن صلوات الله علیه و فرمود که یک ضربت با و شمشیر مزن که بیک ضربت که بر من زده است هر چند که شمشیر گناه

کاری نیست

کلینی و ابن بابویه و شیخ مفید و شیخ طوسی و سید ابن طاوس به سندهای معتبر از حضرت امام حسن و امام موسی کاظم صلوات الله علیهما و سلیم بن
قیس هلالی روایت کرده اند که چون حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه اراده وصیت نمود جمیع فرزندان و اهل بیت و سرکردهای شیعه خود را
و حضرت امام حسن را وصی خود گردانید و خلیفه خود نمود و نص بر امامت آنحضرت نمود و کتابهای الهی و صحف پیغمبران و علوم گذشتگان و سلاح و زره
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سایر اسباب آنحضرت و آثار معجزات پیغمبران که نزد آنحضرت بود به او سپرد و فرمود که ای فرزند رسول خدا مرا امر کرده
ترا وصی خود گردانم و کتابها و اسلحه که نزد من است به تو تسلیم نمایم چنانچه حضرت رسالت مرا وصی خود گردانید و کتابها را به من تسلیم نمود و مرا امر کرد که
ترا امر کنم که چون وقت وفات تو شود برادرت حسین را وصی خود گردانی و اینها را به او تسلیم نمائی پس رو کرد بحضرت امام حسین صلوات الله علیه و فرمود
که امر کرده رسول خدا که چون وقت وفات تو شود فرزند خود علی بن الحسین را وصی خود گردانی و اینها را به او تسلیم نمائی پس رو کرد به علی بن الحسین علیهما
السلام و فرمود که رسول خدا ترا امر کرده است که در وقت وفات خود پسر خود محمد بن علی را وصی خود گردانی و اینها را تسلیم او نمائی و
چون او را دریابی از جانب رسول خدا و از جانب من او را سلام برسان پس رو کرد بجانب حضرت امام حسن صلوات الله علیه و فرمود که ای فرزند
توئی صاحب امر امامت و خلافت بعد از من و اختیار کشنده من به تست اگر خواهی او را عفو کن و اگر خواهی بقصاص یک ضربت او را بکش پس نوشت
وصیتنامه بسم الله الرحمن الرحیم این وصیت است که علی بن ابیطالب وصیت میکند و گواهی میدهد به وحدانیت حق تعالی و آنکه او را شریکی نیست
و گواهی میدهد که محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول خداست که او را با هدایت و دین حق فرستاده است تا غالب گرداند او را بر همه دینها
هر چند کراهت داشته باشند مشرکان پس به درستی که نماز من و حج من و عبادات من و زندگانی و مردن من همه از برای پروردگار عالمیان است و شریکی از برای او
نیست و به این مامور شده ام و من از جمله مسلمانانم پس وصیت میکنم ترا ای حسن و جمیع اهل بیت و فرزندان خود را و هر که
این نامه من به او برسد به تقوی و پرهیزکاری خداوند عالمیان که پروردگار شماست و آنکه نمیرید مگر بر دین اسلام و چنگ زنید در ریسمان
خدا که کتاب خدا و اهل بیت رسول خداست و همه بر طریقه حق مجتمع باشید و پراکنده مشوید به درستی که شنیدم از رسول خدا که میفرمود
اصلاح کردن در میان مردم بهتر است از نماز و روزه مستحب و آنچه فساد کردن در میان مردم دین را از اصل میکند و هلاک کننده است
و لا قوة الا بالله العلی العظیم نظر کنید به خویشان خود و احسان کنید نسبت به ایشان تا حق تعالی حساب روز قیامت را بر شما
آسان گرداند و خدا را یاد آورید در باب یتیمان که ایشان گرسنه نخفتند و ضایع نگردند در حضور شما به درستی که شنیدم از رسول
خدا که هر که یتیمی را رعایت کند تا مستغنی شود حق تعالی بهشت را بر او واجب گرداند چنانچه برای خورنده مال یتیم
جهنم را واجب گردانیده است و خدا را یاد آورید در باب قرآن و کسی بر شما پیشی نگیرد در عمل کردن به آن و خدا را یاد آورید
در حق همسایگان خود به درستی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله همیشه در باب ایشان ما را وصیت کرد که گمان کردیم که میراث از
برای ایشان قرار خواهد فرمود و خدا را یاد آورید در باب خانه پروردگار خود که هرگز از شما خالی نباشد تا زنده اید زیرا که اگر ترک کنید
حج خانه کعبه را مهلت داده نشوید که بزودی عذاب خدا بر شما نازل خواهد گردید و کمتر ثوابی که می یابند حاجیان بیت الله را
آنست که گناهان گذشته ایشان را حق تعالی آمرزد و خدا را یاد آورید در باب نماز که آن بهترین عملهاست و ستون دین شماست و خدا

را بپا دارید در باب زکات که آن غضب پروردگار را از شما فرو می‌نشاند و خدا را بپا دارید در باب روزه ماه مبارک رمضان
که آن سپری است شما را از آتش جهنم و خدا را بپا دارید در باب فقرا و مساکین ایشان را شریک گردانید در معیشت خود و خدا را بپا
دارید در جهاد در راه خدا بمالهای خود و بجانهای خود و زبانهای خود و جهاد نمیتوانند کرد در راه خدا مگر دو کس امامی که پیشوای راه هدایت باشد
یا کسی که اطاعت کننده او باشد و بهدایت او هدایت یافته باشد و خدا را بپا دارید در باب ذریت پیغمبران شما و ستم
بر ایشان نکنید در حضور شما و در میان شما و حال آنکه قادر باشید که دفع ظلم از ایشان نکنید از خدا بترسید در باب اصحاب پیغمبر خود
و رعایت بنمائید آنها که بدعتی در دین خدا نکرده‌اند و صاحب بدعتی را پناه نداده‌اند بدرستیکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
وصیت نمود در حق این گروه از صحابه خود و لعنت کرد کسی را که بدعتی کند از صحابه و غیر صحابه و کسی که صاحب بدعتی را پناه دهد و یاری کند
از خدا بترسید در باب زنان و غلامان و کنیزان خود بدرستیکه آخر چیزی که پیغمبر شما صلی الله علیه و آله بآن تکلم نمود این بود که وصیت میکنم شما را
در حق دو ضعیف زنان شما و غلامان و کنیزان شما پس سه مرتبه دیگر فرمود که نماز را رعایت کنید و در راه خدا و بترسید از ملامت
ملامت کنندگان حق تعالی کفایت کند از شما شر هر که را که اذیت کند بشما و ستم کند بشما و با مردم سخن نیکو گوئید چنانچه حق تعالی
در قرآن شما را بآن امر نموده است و ترک مکنید امر بمعروف و نهی از منکر را که اگر ترک کنید حق تعالی بدان شما را بر شما والی
میگرداند و چون دعا کنید دعای شما مستجاب نخواهد شد و بر شما باد ای فرزندان من به نیکی کردن و بخشش کردن و مهربانی کردن
با یکدیگر و زنهار بپرهیزید از دوری گزیدن و بدی و پراکنده شدن از یکدیگر و معاونت کنید یکدیگر را بر نیکی و تقوی و معاونت
مکنید یکدیگر را بر ظلم و از غضب الهی بپرهیزید که عقاب حق تعالی شدید است خدا حفظ نماید شما را ای اهل بیت و حفظ کند در شما
سنت پیغمبر شما را بخدا می‌سپارم شما را و اسلام و وداع میکنم شما را و سلام و رحمت و برکات الهی بر شما باد پس پیوسته
لا اله الا الله میگفت تا برحمت الهی واصل شد در شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان ... که این تاریخ ... در میان
شیعه مشهور است و موافق بعضی از اقوال عامه است و جماعه را در تاریخ شهادت آنحضرت اقوال دیگر نیز هست که ذکر آنها فایده
ندارد و شیخ مفید و شیخ طوسی از حضرت امام حسن صلوات الله علیه وصیت آنحضرت را چنین روایت کرده‌اند که آنحضرت ... نمود
را و نوشت چنین با او وصیت کرد که این آن چیزی است که وصیت میکند بآن علی بن ابیطالب ع برادر محمد و پسر عم و مصاحب آنحضرت
اول وصیت من آن است که شهادت میدهم بکلمه لا اله الا الله و آنکه محمد رسول خدا است و برگزیده اوست و او را بعلم خود برگزیده است
و او را بدانائی خود پسندیده است و گواهی میدهم که خدا زنده خواهد کرد هر که را که در قبرها است و سؤال خواهد کرد مردم را از عملهای
ایشان و عالم است بآنچه در سینه‌های ایشان پنهان است پس تو را وصیت میکنم ای حسن و تو کافی هستی از برای من در وصیت
کنم تو را بآنچه وصیت کرده است مرا بآن رسول الله صلی الله علیه و آله چون من از دنیا بروم ای فرزند من اصحاب من همه با تو موافقت
نمایند پس ملازم خانه خدا باش و بر گناهان خود گریه کن و دنیا را مقصود بزرگ خود مگردان وصیت میکنم ترا ای فرزند که نماز را
در وقت فضیلت بجا آوری و زکات را باهل آن برسانی در وقتش و هر چه بر تو مشتبه شود خاموش باشی و در کارها ...

ادبش

روبش عدالت نمای و در حالت خوشنودی و غضب و همه یکسان خوبی نما و سلوک کن و میهمان را گرامی داری و بر ارباب مشقت و بلا رحم
نمائی و خویشان را ملازمت کنی و مسکینان را دوست داری و با ایشان همنشینی نمائی و فروتنی کنی نزد خدا و خلق که بهترین عبادتها است و آرزوهای
خود را کوتاه کنی و پیوسته در یاد مرگ باشی و ترک کن دنیا را و خواهش آن را از دل بیرون کن که تو گرو مرگی و نشانهٔ تیر بلائی و اقسام بیماریها
و ترا وصیت میکنم بترس از خداوند جبار در پنهان و آشکار و ترا نهی میکنم از پیش گرفتن گفتار و کردار پیش از آنکه تأمل نمائی در عاقبت
آن و اگر ترا امری از امور آخرت رو دهد ابتدا کن بآن و تعجیل نما در آن و چون ترا رو دهد امری از امور دنیا در آن امر تأمل نما تا
بر تو معلوم شود که رشد و صلاح تو در آن است و زنهار حذر کن از جاها که گمان تهمت است و از مجلسی که گمان بد برند باهل آن مجلس همیشه
که همنشین بد فریب میدهد همنشین خود را ای فرزند پیوسته کار کن از برای خدا و از فحش و هرزه دهن را نگاهدار و بنیکیها امر کننده
باش و از بدیها نهی کننده باش و با برادران از برای خدا برادری کن و صالحان را از برای صلاح ایشان دوست دار و با فاسقان
مدارا کن که ضرر ایشان بتو نرسد و فاسقان را بدل دشمن دار و از اعمال ایشان کناره جوئی کن تا آنکه شبیه ایشان نباشی و زنهار
بر سر راهها منشین و ترک کن مجادله را با کسی که عقل و علم ندارد و منازعه مکن ای فرزند در معیشت خود میانه رو باش و اسراف
مکن و تنگ مگیر و در عبادت خود نیز میانه رو باش و بر تو باد بعبادتی که بر آن مداومت توانی و طاقت آن داشته
باشی و ملازم خاموشی باش تا از بلاهای زبان سلامتی یابی و از برای خود بآخرت اعمال صالحه بفرست تا غنیمت یابی و سعی کن
در یاد گرفتن خیرات تا دانا گردی و در هر حال مشغول ذکر خداوند ذو الجلال باش و از اهل خود خوردان را رحم کن و بزرگان ایشان را
تعظیم کن و هرگز صبح طعامی مخور تا قدری از آن پیش از خوردن تصدق کنی و بر تو باد بروزه داشتن که آن زکات بدن است و سپر است
برای اهل آن از آتش جهنم و پیوسته با نفس خود در جهاد باش و از همنشین خود در حذر باش و از شر دشمن خود اجتناب کن و بر تو باد به
مجلسی که در آن یاد خدا میشود و دعا در درگاه خدا بسیار کن و من نهایت نصیحت بتو کردم ای فرزند در نصیحت و خیرخواهی تو
تقصیر نکردم و اینست هنگام جدائی من است از تو و ترا وصیت میکنم که با محمد برادر خود نیکو سلوک کنی که برادر تو است
و فرزند پدر تو است و میدانی که من او را دوست میدارم اما برادرت حسین پس او با تو از یک مادر و پدر است و ترا باو
احتیاج بوصیت نیست و خدا خلیفهٔ من است بر شما و از او سؤال مینمایم که احوال شما را باصلاح آورد و شر طاغیان و ظالمان
را از شما دور گرداند صبر نمائید تا امر خدا نازل شود و لا حول و لا قوت نیست مگر بخداوند عظیم و شیخ
مفید و سایر محدثان خاصه و عامه روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در حوالی شهادت خود فرمود
که در خواب دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را و بآنحضرت شکایت کردم از آنچه از این امت بمن رسیده از ظلم و ستم و گریستم حضرت
فرمود که یا علی گریه مکن و نظر کن بجانب خود چون نظر کردم دو کس را دیدم که در زنجیرها کشیده بودند و سرهای ایشان را بسنگ میکوفتند
پس روز دیگر بر آنحضرت ضربت خورد و معلوم است که آن دو کس ابو بکر و عمر بودند و اساس ظلم و جور بر اهل
بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان گذاشتند و بسند دیگر روایت کرده اند از ام موسی خدمتکار حضرت امیر المؤمنین علیه

گفت روزی از آنحضرت شنیدم که با دختر خود ام کلثوم میگفت که ای دختر اندک زمانی من در میان شما خواهم بود ام کلثوم فریاد
برآورد که ای پدر بزرگوار این چه خبر وحشت اثر است که با ما میگویی حضرت فرمود دیشب حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب
دیدم که بدست مبارک گرد و غبار را از روی من پاک میکرد و میفرمود که یا علی بر تو باکی نیست آنچه بر تو بود بجا آوردی و بعد از
آن ضربت خورد چون جناب حضرت را بخانه آوردند ام کلثوم فریاد برآورد حضرت فرمود ای دختر گریه مکن زیرا که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله را می بینم که بدست خود اشاره میکند بسوی من که یا علی زود بیا نزد ما که آنچه نزد ماست برای تو بهتر است
و سید رضی رحمه الله علیه روایت کرده است که در سحر آن شبی که صبحش آنحضرت را ضربت زدند فرمود که در این وقت نشسته بودم
مرا خواب در ربود دیدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد من حاضر شد و با آنحضرت شکایت کردم از آنچه از امت آنحضرت کشیده بودم
که نفرین کن بر ایشان گفتم خدا بعوض ایشان نیکوتر از ایشان مصاحبان بمن عطا کند یعنی خدا بهمه ایشان مصاحبان بدتر دهد
و ابن بابویه بسند معتبر از حبیب بن عمرو روایت کرده است که او گفت که بخدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه رفتم
در هنگامی که از دنیا مفارقت مینمود پس حضرت جراحت خود را گشود من گفتم یا امیرالمؤمنین جراحت تو خوب است و بر تو
ازین جراحت باکی نیست حضرت فرمود ای حبیب بخدا سوگند که من در این ساعت از شما مفارقت میکنم حبیب گفت
که من گریه افتادم و ام کلثوم دختر حضرت گریان شد و نزدیک حضرت نشسته بود حضرت فرمود که چرا گریه میکنی ای دختر
ام کلثوم گفت چگونه گریه نکنم تو ما را خبر میدهی که در این ساعت از ما مفارقت مینمایی حضرت فرمود که ای دختر گریه مکن
بخدا سوگند که اگر ببینی آنچه پدرت میبیند هرگز گریه نخواهی کرد حبیب گفت که از آنحضرت پرسیدم که چه میبینی یا امیرالمؤمنین فرمود ای حبیب
میبینم ملائکه آسمانها و پیغمبران را که از پی یکدیگر ایستاده اند و بخاطر من میکشند که مرا ملاقات کنند و اینک برادرم رسول خدا
صلی الله علیه و آله نزد من نشسته و میگوید که بیا نزد ما که آنچه در پیش داری به از آنست که در آن هستی حبیب گفت که من هنوز از پیش آنحضرت بیرون نرفته
بودم که روح مقدس او بارواح انبیا و اوصیا ملحق گردید و شیخ مفید و ابن شهرآشوب و دیگران روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در شبی
که صبح آن شب ضربت خورد برای نماز بمسجد نیامد و در تمام آن شب بیدار بود و بعبادت مشغول بود ام کلثوم عرض نمود که ای پدر
بزرگوار سبب بیداری و اضطراب تو در این شب چیست حضرت فرمود که در صبح این شب شهید خواهم شد پس ابن النباح مؤذن بخدمت حضرت
آمد و ندای نماز در داد ام کلثوم گفت ای پدر امشب دیگری را بگو نماز با مردم کند حضرت فرمود که از قضای الهی نمیتوان گریخت
و روایت کرده اند که در تمام آن شب بیرون می آمد و باطراف آسمان نظر میکرد و میفرمود که هرگز دروغ نگفته ام و خبر دروغ از رسول خدا
صلی الله علیه و آله نشنیده ام و این آن شبی است که مرا وعده شهادت داده اند چون ندای صبح شنید گریست و شعری خواند
مضمونش این است که کمر خود را برای مرگ محکم ببند که مرگ البته بتو خواهد رسید و جزع مکن از مرگ چون بوادی تو در آید چون بصحن خانه
آمد مرغابی چند که در آن خانه بودند سر راه بر آنحضرت گرفتند و فریاد میکردند چون خواستند که ایشان را دور کنند حضرت فرمود که بگذارید
ایشان را که ایشان فریاد کنندگانند بر من بعد از من ایشان نوحه کنندگانند که ای خواهند بود و کلینی بسند معتبر روایت کرده است

که حضرت امام

ابو الحسن بن جهم از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که دانا بود آخر خود را و شب ضربت و ساعت شهادت
خود را و موضعی در آن موضع شهید میشد میدانست چون مرغابیان بر روی حضرتش فریاد کردند فرمود که ایشان فریاد کنندگانند که از پی ایشان
نوحه کنندگان خواهند بود و ام کلثوم بآنحضرت گفت که امشب دیگری را امر کن که با مردم نماز کند حضرت قبول نکرد و در آن شب بسیار از خانه بیرون
می آمد و بی سلاح با آنکه میدانست که ابن ملجم لعین او را در آن شب شهید خواهد کرد آیا چگونه بود این حضرت فرمود که وفات آنحضرت
در آن شب مقدر شده بود و تقدیر خدا البته جاری شد که اینها از اسرار قضا و قدر است و تفکر در اینها موجب لغزش است
و تکالیف انبیا و اوصیا مانند تکالیف دیگران نیست و مجمل چیزی باید دانست که آنچه ایشان میکنند موافق شریعت و عین صلاح
و حکمت است و در مقام تسلیم با ایشان میباید بود و در بعضی از کتب معتبره روایت کرده اند که ام کلثوم رضی الله عنها گفت در شب
نوزدهم ماه مبارک رمضان برای افطار حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه طبقی نزد او گذاشتم که دو قرص نان جو در آن
بود و کاسه شیر نزد آنحضرت آوردیم و نمک سوده حاضر کردم چون حضرت از نماز فارغ شد و بآن طعام نظر کرد گریست
و فرمود که ای دختر من دو نان خورش در یک طبق برای من حاضر کرده میخواهی که من متابعت برادر و پسر عم خود رسول خدا صلی الله
علیه و آله نکنم و تا او از دنیا رفت دو طعام از برای او حاضر نکردند ای دختر هر که خوردنی و آشامیدنی و پوشش او نیکو
بود در دنیا ایستادن او در قیامت نزد حق تعالی بیشتر است ای دختر در حلال دنیا حساب است و در حرام او عقاب
و خبر داد مرا حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله که جبرئیل از برای او کلیدهای زمین را آورد و گفت یا محمد خداوند عالم ترا
سلام میرساند و میفرماید که اگر میخواهی تمام کوههای تهامه را از برای تو طلا میکنم و همراه تو می اندازم و این کلیدهای گنجهای زمین است
و از ثواب آخرت تو چیزی کم نمیشود حضرت فرمود بعد از آن چه خواهد بود گفت مرگ حضرت فرمود که مرا حاجتی بدنیا نیست
بگذار که یک روز گرسنه باشم و یک روز سیر روزی که گرسنه باشم تضرع کنم بسوی پروردگار خود و از او سؤال کنم و روزی که سیر باشم شکر و حمد کنم پروردگار
پس جبرئیل گفت که توفیق یافتی بهر چیزی الحمد لله پس فرمود که ای دختر دنیا خانه غرور است و خانه مذلت و خواری است و هر که آخرت
پیش فرستد بآن میرسد ای دختر بخدا سوگند که نمیخورم چیزی تا یکی از این دو خورش را بر نداری پس من شیر را برداشتم و اندکی از نان جو
و نمک تناول نمود و حمد و ثنای حق تعالی را بجا آورد پس برخاست و متوجه نماز شد و پیوسته مشغول رکوع و سجود و تضرع و ابتهال
بسوی حق تعالی می بود و بسیار از خانه بیرون میرفت و باطراف آسمان نظر میکرد و اضطراب مینمود و تضرع میکرد و میگریست
پس سوره یس را از اول تا آخر تلاوت نمود پس اندکی خوابید و ترسان بیدار شد و جامه خود را بر رو کشید و برپا ایستاد
و گفت خداوندا برکت ده ما را در لقای خود و کلمه لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بسیار گفت پس نماز کرد بسیار از شب گذشت
و در تعقیب نشسته بود که آنحضرت را خواب ربود و ناگاه ترسان از خواب بیدار شد و زنان و فرزندان خود را طلبید و فرمود من از اینجا
از میان شما خواهم رفت و در این شب خواب هولناکی دیدم و برای شما نقل میکنم در این ساعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
را دیدم پیغمبر فرمود ای ابو الحسن در این زودی نزد ما خواهی آمد و نزد تو خواهد آمد شقی ترین این امت و لحیه ترا بخون سرت خضاب

خواهد کرد مرگ پیشتر از تو بلقای تو رسیدم و تو در دهه آخر ماه نزد ما خواهی آمد زود بیا نزد ما که آنچه نزد ما است بهتر است و باقی تر است
از برای تو چون اهل و اولاد آنحضرت این سخن را از آن بزرگوار شنیدند صدا بگریه بلند کردند پس قسم داد ایشان را که ساکت شوید
چون ساکت شدند وصیت کرد ایشان را به نیکیها و نهی فرمود از بدیها و چون از وصیت فارغ شد باز مشغول عبادت
گردید و پیوسته در رکوع و سجود و تضرع و زاری بود و هر ساعت از خانه بیرون میرفت و باطراف آسمان نظر میکرد و
نظر در ستاره ها میکرد و میفرمود که بخدا سوگند که دروغ نشنیده ام از رسول خدا صلی الله علیه وآله و این شبی است که مرا وعده کرده
است پس برمیگشت بجای نماز خود و میگفت اللهم بارک لی فی الموت یعنی خداوندا مبارک گردان بر من مرگ را و بسیار
میگفت انا لله وانا الیه راجعون ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و بسیار صلوات میفرستاد بر محمد و آل او و استغفار میکرد
ام کلثوم گفت که چون در آن شب قلق و اضطراب آنحضرت را مشاهده کردم گفتم ای پدر امشب خواب بر تو
حرام کرده است و استراحت نفرمائی گفت ای دختر من با بسیاری جنگها که کرده ام و خود را با هولهای عظیم افکنده ام
و هرگز ترسی و بیمی در دلم بهم نرسیده است و امشب بسیار ترسانم پس فرمود انا لله وانا الیه راجعون ام کلثوم گفت ای پدر بزرگوار
چرا در تمام این شب خبر مرگ خود را بما میدهی فرمود ای دختر اجل نزدیک گردیده است و آرزو ها بریده شده است
ام کلثوم آنچه را چون شنید بسیار گریست حضرت فرمود که گریه مکن که من نگفته ام این سخن را مگر آنچه عهد کرده است بسوی من
رسول خدا صلعم پس اندکی بخواب رفت و بیدار شد و فرمود ای دختر چون نزدیک وقت اذان شود مرا خبر کن پس باز
مشغول تضرع و زاری و عبادت گردید چون نزدیک نماز شد آب نزد آنحضرت حاضر ساختم پس برخاست و تجدید وضو
نمود و جامهای خود را پوشید و متوجه مسجد گردید چون بصحن خانه در آمد مرغابی چند که برای برادرم حسین بهدیه آورده بودند بر
سر راه آنحضرت آمدند و بالها گشوده فریاد کردند و پیش از آن شب صدای ایشان بر نمی آمد حضرت فرمود که فریاد کننده
چند اند که از عقب من که ایشان نوحه کنندگان خواهند بود و فردا بمدا و قضای حق تعالی ظاهر خواهد شد ام کلثوم
گفت ای پدر چرا فال بد میزنی حضرت فرمود که هیچ یک از ما اهل بیت فال بد نزدند و فال بد در ایشان اثر نمیکند
ولیکن سخن حقی بود که بر زبان من جاری شد پس فرمود ای دختر بحق خود سوگند میدهم ترا که این مرغابیان را رها کنی که
حیوان بی زبانی چند اند حبس کرده ایشان را پس ایشان را آب و دانه بده چون گرسنه شوند و تشنه گردند یا رها کن
ایشان را که از گیاههای زمین بخورند چون بدر خانه رسید و خواست که در را بگشاید قلاب در بکمر بند آنحضرت بند شد
و کمربند از کمرش باز شد و افتاد پس آن را از زمین برداشت و بر کمر بست و این شعر چند خواند که مضمونش آنکه
این است که به بند میان خود را برای مرگ بدرستی که مرگ ملاقات کننده است ترا و جزع مکن از مرگ وقتی که
نازل شود بمحله تو و مغرور مشو به دنیا هر چند موافقت کند با تو چنانچه دهر ترا خندان گردانیده است باز ترا بگریه خواهد
آورد پس فرمود خداوندا مبارک گردان بر من مرگ را و مبارک گردان بر من لقای خود را ام کلثوم گفت چون آن امام

محنت آثار از پدر بزرگوار خود شنیده‌ام گفتم واغوثاه و واابتاه در تمام این شب خبر مرگ خود را با ما میدهی حضرت فرمود ای دختر اینها
دلالتی و علامتی مرگ است که از پی یکدیگر ظاهر میشود پس در را گشود بیرون رفت ام کلثوم گفت که من بنشستم و آنچه از آنحضرت شنیده بودم بحضرت
امام حسن علیه السلام نقل کردم حضرت برخواست و از پی پدر بزرگوار خود رفت و پیش از آنکه جناب حضرت داخل مسجد شود بآنحضرت رسید گفت ای پدر چرا در
اینوقت شب بیرون آمدی فرمود ای نور دیده من خوابی بود که دیدم حضرت امام حسن علیه السلام عرض نمود که ای پدر بیان کن خواب خود را برای
من جناب حضرت فرمود که دیدم جبرئیل در کوه ابوقبیس فرود آمد و دو سنگ از آن برگرفت و بسوی کعبه رفت و بر بام کعبه ایستاد و آن
سنگها را بر هم زد که ریزه ریزه شدند پس دمی وزید و آن ریزه‌ها را پراکنده کرد و هیچ خانه در مکه و مدینه نماند مگر آنکه ریزه
از آن سنگ در آن خانه داخل شد حضرت امام حسن علیه السلام عرض نمود که ای پدر بزرگوار چه تعبیر کرده‌اید این خواب را حضرت فرمود که این خواب دلالت
میکند بر آنکه پدر تو کشته میشود و هیچ خانه در مکه و مدینه نماند مگر آنکه اندوهی از مصیبت او در آن خانه داخل شود حضرت امام حسن علیه السلام عرض نمود آیا
میدانی که این واقعه کی خواهد بود فرمود حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده است که در دهه آخر ماه مبارک رمضان کشته خواهم
شد بضربت ابن ملجم مرادی حضرت امام حسن علیه السلام عرض نمود که ای پدر بزرگوار هرگاه میدانی که او کشنده تو خواهد بود او را بقتل رسان جناب
حضرت فرمود که ای فرزند گرامی قصاص پیش از جنایت نمیباشد پس فرمود که ای فرزند رخصت خواب خود برگرد امام حسن عرض نمود
ای پدر بزرگوار میخواهم که با تو بیایم حضرت فرمود که ای فرزند تو را سوگند میدهم که برگردی پس حضرت امام حسن علیه السلام برگشت و با ام
کلثوم محزون و غمگین نشستند و بر احوال و اقوال که از آنحضرت مشاهده کرده بودند میگریستند چون جناب حضرت داخل مسجد شد قندیلهای
مسجد خاموش شده بود و مسجد تاریک شده بود جناب حضرت چند رکعت نماز ادا کرد و ساعتی مشغول تعقیب بود پس برخواست و در کعبه نیز
و بر بام مسجد برآمد و دست مبارک بر گوشهای خود گذاشت اذان گفت چون حضرت اذان میگفت هیچ اهل خانه در مدینه نماند
مگر آنکه صدای آنحضرت را میشنیدند و ابن ملجم ملعون در تمام شب بیدار بود و از آن امر عظیم که اراده کرده بود متفکر بود و در بین آن شب
زن ملعونه نزد او آمد و گفت کسی که چنین اراده دارد خواب بر او حرام است برخیز و علی را بقتل رسان و برگرد مراد خود را
از من حاصل ساز آن ملعون گفت علی را میکشم و میدانم بمراد خود نمیرسم پس در آن وقت صدای اذان آنحضرت را شنید و آن ملعون گفت
که برخیزم که فرصت از دست میرود و بروایت دیگر در تمام آن شب آن ملعون با شبیب و وردان در مسجد بودند و انتظار مقدم مبارک آنحضرت
را میکشیدند چون جناب حضرت از اذان فارغ شد و بزیر آمد مشغول تسبیح و تقدیس حق تعالی بود و صلوات بر محمد و آل محمد میفرستاد
پس بمسجد درآمد و خفتگان را از برای نماز بیدار میکرد تا آنکه بابن ملجم ملعون رسید و دید که آن ملعون بر رو خوابیده است فرمود برخیز
از خواب برای نماز و چنین مخواب که این خواب شیطان است بلکه بر دست راست بخواب که خواب مؤمنان است یا بر پشت
بخواب که خواب پیغمبران است پس حضرت فرمود ای ملعون قصدی که در دل داری نزدیک است که آسمانها از هم بپاشد و زمین شق شود
و کوهها سرنگون گردد و اگر خواهم خبر او میتوانم گفت که در زیر جامه خود چه داری حضرت از او گذشت و بسوی محراب رفت و مشغول نماز
شد و رکوع و سجود را بسیار طول داد چنانچه عادت آنحضرت بود پس آن ملعون آمد نزد آن ستون و حضرت سر از سجده اول برداشت

چون جناب حضرت سر مبارک از سجده برداشت ان ملعون ضربتی بر سر مبارک انحضرت زد و در جای ضربت عمرو بن عبدود آمد تا پیشانی
انحضرت را شکافت پس حضرت فرمود بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله و گفت فزت برب الکعبه یعنی فایض و رستگار
گردیدم بحق پروردگار کعبه چون اهل مسجد صدای حضرت را شنیدند همه بسوی محراب دویدند و چون ان شمشیر را بزهر آب داده
زهر در سر و بدن مبارک انحضرت دوید و مردم نزدیک انحضرت رسیدند دیدند که در محراب افتاده خاک بر میگیرد و بر جراحت
خود میریزد و این آیه را میخواند منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری یعنی از زمین خلق کردانم شما را و در زمین بر میگردانم
شما را و از زمین بیرون می آورم شما را بار دیگر پس فرمود آمد امر خدا و راست گفته رسول خدا را و گفت که پیشتر شبیب ضربتی
حواله انحضرت کرده بر طاق مسجد آمد و چون ضربت ابن ملجم ملعون بسر مبارک انحضرت رسید زمین لرزید و دریاها بموج آمده
آسمانها بر خود لرزید و درهای مسجد بر هم خورد پس انحضرت را برداشتند و ردای مبارک انحضرت را بر سرش بستند و
حضرت خون سر خود را بمحاسن انورش کشید و گفت که این آنست که خدا و رسول او وعده داده بودند و راست گفته خدا و
رسول پس در آن وقت خروش از ملائکه آسمانها بلند شد و باد سیاهی برخاسته وزید که هوا را تیره کرد و جبرئیل در میان آسمان
و زمین صدا زد که بخدا سوگند که در هم شکست ارکان هدایت و تاریک شد ستاره های علم نبوت و برطرف شد نشانهای
پرهیزکاری و گسیخته شد عروة الوثقی الهی و کشته شد پسر عم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و برگزیده مجتبی و شهید شد سید
اوصیا علی مرتضی و او را شهید کرد بدبخت ترین اشقیا چون ام کلثوم رضی الله عنها این صدا را شنید طپانچه بر روی خود زد و گریبان
خود را چاک کرد و فریاد وا ابتاه و اعلیاه و محمداه و اسیداه بر آورد پس حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما از خانه بسوی
مسجد دویدند و دیدند که مردم نوحه و زاری و فریاد میکنند و ااماماه و اامیرالمومنین بخدا که شهید شد امام عابد و
مجاهد که هرگز برای بت سجده نکرده بود و شبیه ترین مردم بود برسول خدا صلی الله علیه و آله چون آن دو امام مظلوم داخل مسجد شدند
فریاد وا ابتاه و اعلیاه بر آوردند و گفتند کاش ما را مرگ در می یافت و این روز را نمی دیدیم چون نزدیک محراب آمدند
پدر بزرگوار خود را دیدند که در میان محراب افتاده است و ابو جعده با جماعتی میخواهند که انحضرت را برخیزانند که با
مردم نماز کند و نمیتواند پس جناب حضرت حضرت امام حسن را بجای خود باز داشت که با مردم نماز کند و خود نشسته نماز
ادا کرد و خون را بر روی مبارک خود میمالید و هر ساعت بطرفی میل می کرد چون حضرت امام حسن از نماز فارغ شد
سر مبارک پدر بزرگوار خود را در دامن گذاشت و گفت ای پدر بزرگوار پشت ما را شکستی و چگونه ترا باین حال توانیم دید پس
حضرت دیده مبارک خود را باز کرد فرمود که ای فرزند گرامی بعد از امروز بر پدر تو غمی و المی و جزعی نیست اینک جد تو محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و جده تو خدیجه کبری و مادر تو فاطمه زهرا و حوریان بهشت الحال در بر در پدر تو بر آمده اند و انتظار رسیدن او را
میکشند پس شاد باش و دست از گریه بدار که گریه تو ملائکه آسمانها را بگریه آورده است و چون این خبر وحشت انگیز در کوفه
شهر کرد مردان و زنان از خانه ها بسوی مسجد دویدند و چون بمسجد رسیدند دیدند که حضرت امیرالمومنین سرش در دامن امام
حسن است

امام حسن است و با آنکه حضرت را حکم بسته انه خون می ریزد و گلگونه مبارکش از زردی بسفیدی مایل شده است و بجز افق آسمان
نظر نمیکند و زبان مبارکش بتسبیح و تقدیس الهی مشغول است و میگوید که پروردگارا از تو سؤال رفاقت انبیا و اوصیا را و اعلی درجات
جنت المأوی را الحاصل ساعتی آنحضرت مدهوش شده و قطرات چند از دیده های نور دیده مصطفی حسن مجتبی بیرنگ چون آب در مژه آنحضرت تراوید
پدر بزرگوار ریخته شد چشم مبارک را گشود فرمود که این چه گریه است ای فرزند بعد از این روز بر پدر تو سختی و غمی نیست که جد تو محمد
مصطفی و جده تو خدیجه کبری و مادر تو فاطمه زهرا و حوریان بهشت نزد پدر تو حاضر شده اند و انتظار قدوم او میکشند و ملائکه
آسمانها در درگاه حق تعالی صداها بلند کرده اند ای فرزند گرامی بر پدر خود نوحه میکنی تو بعد از پدر خود بزهر ستم شهید خواهی شد پس حضرت
امام حسن ع گفت ای پدر آیا نمیگویی که با تو این معامله که کرده است فرمود که یهودی زاده عبد الرحمن بن ملجم مرا ضربت زد و الحال از باب
کنده در داخل مسجد خواهد شد و پیوسته زهر شمشیر آن ملعون بر سر و بدن آنحضرت جاری شده و مدهوش میگردید و مردم میگریستند
و خاک مسجد را بر سر و روی خود میریختند تا که صدایی از مسجد بلند شد و ابن ملجم علیه اللعنه را دست بسته از در مسجد درآوردند و مردم
او را لعنت میکردند و آب دهن بر روی نحسش می انداختند و گوشتش را بدندان میکندند و میگفتند ای دشمن خدا چه کردی بدبختی را
بلاکردی و سید مردم را شهید کردی آن ملعون کافر ساکت بود سخن نمیگفت و حذیفه شمشیر برهنه در دست داشت
و در پیش روی آن ملعون میآمد و مردم را میشکافت تا آنکه آن شقی بدبخت ملعون را نزد آنحضرت آوردند چون نظر حضرت امام
حسن ع بر او افتاد فرمود که کشتی امیر مؤمنان را و امام مسلمانان را آیا جزای او از تو این بود که تو را پناه داد و نواخت
کرد و بتو عطاها فرمود ای بدترین امت آیا بد امامی بود از برای تو آن ملعون سر بزیر افکنده و جواب نمیگفت پس در آن وقت
صداهای مردم بگریه و نوحه و شیون بلند شد حضرت پرسید از مردی که آن ملعون را آورده بود که این دشمن خدا را در کجا یافتی او
عرض نمود ای مولای من در این شب ما در خانه خود خوابیده بودم من در خواب بودم و او بیدار بود چون خبر قتل امیر المؤمنین را
از میان آسمان و زمین شنید بیدار کرد و گفت تو در خوابی و امام تو علی بن ابی طالب ع شهید شده است من از خواب
جستم و گفتم خدا دهنت را بشکند این چه سخن است اگر کسی امیر المؤمنین ع با مردم چه بد کرده است که او را بکشند او خیرخواه مسلمانان
و پدر یتیمان و شوهر بیوه زنان است و کرا یارای آن است که او را بکشد او شیر خداست پس آن زن گفت که چنین صدایی
از آسمان شنیدم و چنان میدانم که اکثر اهل کوفه شنیده باشند در این سخن بودیم که ناگاه صدای عظیمی بگوشم رسید
و شنیدم که کسی میگفت که قتل امیر المؤمنین پس شمشیر خود را از غلاف کشیدم و در خانه را گشودم و سراسیمه بیرون دویدم
و در اثنای راه این ملعون برخوردم دیدم که میگریخت و بجانب راست و چپ نظر میکرد گویا راه بر او بسته شده بود
گفتم وای بر تو چرا چنین سرگردانی و کیستی و اراده کجا داری و نام خود را نگفت و نام دیگر گفت گفتم از کجا میآیی گفت
از خانه خود گفتم در این وقت کجا میروی گفت بحیره گفتم چرا نماز را مداد با امیر المؤمنین نکردی گفت ترسیدم در دست من فوت شود
گفتم صدا را شنیده ام و امیر المؤمنین کشته شده است آیا تو خبر داری گفت نه گفتم چرا نمیآیی تا خبر معلوم کنی گفت پی کار خود میروم اما

من ازین ضرورتر است چون این سخن ملعون شنیده گفتم ای ملعون کدام حاجت است که ضرورتر باشد از تجسس احوال امیر المؤمنین امام المسلمین و ازو در خشم شدم و شمشیر خود بر وحمله کردم در پیش او دویدند و برشت شمشیر از زیر عبای او ظاهر شد چون آن شمشیر را دیدم گفتم که این شمشیر برهنه چیست که در زیر جامه خود پنهان کرده ای مگر تو قاتل امیر المؤمنین خواست که بگوید نه گفت بلی پس شمشیر حواله او کردم او نیز شمشیر حواله من کرد و من ضربت او را رد کردم و او را بر زمین افکندم و مردم رسیدند و جراحت او گرفتند تا او را گرفتم و دستهایش را بستم و بسوی تو آوردم پس حضرت امام حسن فرمود که حمد و سپاس خدا را که یاری کرد دوست خود را و دشمن خود را مخذول گردانید و بعد از ساعتی حضرت امیر المؤمنین چشم گشود و گفت ای الله پروردگار من رفیق و همراه باش پس حضرت امام حسن ع فرمود که این دشمن خدا و رسول و دشمن تو ابن ملجم است حق تعالی ترا برو قدرت داده است و نزد تو حاضر کرده اند او را چون نظر حضرت بر آن ملعون افتاد بصدای ضعیفی فرمود که ای بدبخت بر امر عظیمی اقدام نمودی آیا بد امامی بودم من برای تو که مرا چنین جزا دادی آیا مهربان نبودم بر تو آیا ترا بر دیگران اختیار نکردم آیا بتو احسان نکردم و عطای ترا زیاده بر دیگران ندادم ایا نگفته بودم که تو را بقتل رسانم و من بتو آسیبی نرساندم و در عطای تو افزودم با آنکه میدانستم که تو کشنده من خواهی گشت و لیکن میخواستم که حجت حق تعالی بر تو تمام شود و خدا انتقام مرا از تو بکشد و خواستم که شاید از گمراهی خود برگردی پس شقاوت بر تو غالب شد و مرا کشتی ای بدبخت ترین بدبختان پس آن ملعون گریست و گفت یا امیر المؤمنین آیا تو کابت میتوانی داد کسی را که در جهنم است حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برای آن ملعون بحضرت امام حسن سفارش کرد و فرمود که او را طعام و آب بده و دست و پای او را در زنجیر مکن و با او مدارا کن و چون من از دنیا بروم او را بیک ضربت قصاص کن و جسد او را در آتش مسوزان و مثله مکن او را که دست و پا و گوش و بینی و سایر اعضای او را ببر که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که زنهار مثله مکنید اگرچه سگ درنده باشد و اگر شفا یابم من سزاوارترم بآنکه از و عفو کنم زیرا که ما اهل بیت کرم و رحمت و عفو ایم و محمد بن حنفیه رضی الله عنه روایت کرده است که پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که مرا بردارید و بخانه برید پس آن حضرت را ما بنهایت ضعف برداشتیم و بخانه بردیم و مردم بر دور آن حضرت گریه و زاری میکردند و نزدیک بود که خود را هلاک کنند پس حضرت امام حسن علیه السلام در عین گریه و زاری و ناله و بیقراری با پدر بزرگوار خود خطاب نمود و ای پدر بزرگوار بعد از تو از برای ما که خواهد بود و مصیبت تو امروز بر ما مثل مصیبت رسول خدا ص و آله است گویا گریه را از برای مصیبت تو آموخته ایم پس حضرت امیر المؤمنین ع آنحضرت را بنزدیک خود طلبید چون نظر کرد دیدهای آن امام مظلوم را دید که از بسیاری گریه مجروح گردیده است و بدست مبارک خود آب از دیدهای نور دیده خود پاک کرد و دست بر دل مبارکش گذاشت و فرمود ای فرزند گرامی خداوند عالمیان دل ترا بصبر ساکن گرداند و مزد تو و برادران ترا در مصیبت من عظیم گرداند و اضطراب ترا ساکن سازد و جریان آب دیده ترا ساکن گرداند بدرستی که حق تعالی ترا اجر دهد بقدر مصیبت تو پس آنحضرت را در حجره گذاشتند و نزدیک محراب خوابانیدند و زینب و ام کلثوم آمدند در پیش آنحضرت نشستند و نوحه و زاری برای آنحضرت میکردند و میگفتند ای پدر بعد از تو کودکان اهل بیت ترا که تربیت خواهد کرد و بزرگان ایشان را که محافظت خواهد نمود ای پدر بزرگوار اندوه ما بر تو دراز است

ای پدر بزرگوار

و آب دیده ما هرگز ساکن نخواهد گردید پس صدای مردم از بیرون حجره بلند شد به ناله و زاری و آب از دیدهای ایشان جاری شد و فغان و خروش از مردان و زنان
و اهل بیت خواند حسن و حسین را امر نمود که طبیب و ایشان را در بر کشید و روهای ایشان را بوسید پس ساعتی مدهوش شد باعتبار زهری که در بدن
آنحضرت ساری شده بود چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسبب زهری که یهودیه داده بود گاهی مدهوش میشد و گاهی بهوش می آمد چون آنحضرت بهوش
باز آمد حضرت امام حسن کاسه از شیر بدست آنحضرت داد حضرت اندکی از آن شیر را میل کرد و فرمود که ببرید این را به اسیر بدهید که با شما به
و بار بدعارش نکو که بعد از امام حسن علیه السلام که آن ملعون را طعام و شراب بدهید و شیخ مفید و دیگران روایت کرده اند که چون آن ملعون را بردند
ام کلثوم گفت ای دشمن خدا امیر المؤمنین را کشتی آن ملعون گفت امیر المؤمنین را نکشته ام پدر تو را کشته ام ام کلثوم گفت امید دارم که او از این
ضربت شفا یابد و حق تعالی ترا در دنیا و آخرت بعذاب خود معذب گرداند آن ملعون گفت که شمشیر را بهزار درهم خریده ام و بهزار درهم
دیگر داده ام که آنرا بزهر آب داده اند و ضربتی بر او زده ام که اگر میان اهل زمین قسمت کنند البته ضربت را هر آینه هلاک کند همه را محمد بن
حنفیه رضی الله عنه گفت که چون شب بیستم ماه مبارک رمضان شد اثر زهر بقدمهای مبارک پدرم رسید و در آن شب نشسته نماز میکرد و ما را وصیت میفرمود
و تسلی میداد تا آنکه صبح طالع شد پس مردم را رخصت داد که بخدمت آنحضرت می آمدند و سلام میکردند و جواب سلام ایشان را میفرمود
و میگفت ایها الناس از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید و سؤالهای خود را سبک گردانید برای مصیبت امام شما پس مردم خروش بر
آوردند و حجر بن عدی برخاست و شعری چند در مصیبت آنحضرت خواند چون ساکت شد حضرت فرمود که چگونه خواهد بود حال تو در وقتی که تو
را طلبند و تکلیف نمایند که بیزاری جوئی از من حجر گفت فدایت گردم یا امیر المؤمنین که اگر مرا با شمشیر پاره پاره کنند و آتش بسوزانند از تو بیزاری
نجویم حضرت فرمود که با هر خیری توفیق یابی ای حجر خدا ترا جزای خیر دهد از جانب اهل بیت پیغمبر خود پس شربتی از شیر طلبید و
تناول نمود و فرمود که این آخر روزی است از دنیا و چون شب بیست و یکم شد فرزندان و اهل بیت خود را جمع کرد و ایشان را وداع نمود
و فرمود خدا خلیفه من است بر شما و او بس است مرا و نیکو وکیلی است پس ایشان را وصیت بخیرات نمود و در آن شب اثر زهر در
بدن مبارکش بسیار ظاهر شده بود هر چند خوردنی و آشامیدنی آوردند تناول نفرمود و لبهای مبارکش بذکر خدا حرکت میکرد
و مانند مروارید عرق از جبین مبینش میریخت و بدست مبارک خود پاک میکرد و میگفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در وقت
وفات مؤمن میشود عرق می کند جبین او مانند مروارید تر و ناله او ساکن میشود پس صغیر و کبیر فرزندان خود را طلبید و فرمود که خدا
خلیفه من است بر شما و شما را بخدا میسپارم پس همه بگریه افتادند و حضرت امام حسن گفت که ای پدر چنین سخن میگوئی که گویا از خود ناامید
شده فرمود که ای فرزند گرامی پیش از این که این واقعه بشود حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و از آزارهای این امت را
به او شکایت کردم گفت نفرین کن بر ایشان پس گفتم خداوندا بدل من بدان را برایشان مسلط کن و بدل ایشان بهتر از ایشان
بمن روزی کن پس حضرت رسول فرمود که خدا دعای ترا مستجاب کرد بعد از سه شب ترا بنزد ما خواهد آورد و اکنون سه شب گذشته است
ای حسن ترا وصیت میکنم ببرادرت حسین و فرمود که شما از منید و من از شمایم و رو کرد بفرزندان دیگر که از غیر فاطمه بودند و
ایشان را وصیت کرد که مخالفت حسن و حسین ننمایند پس گفت که حق تعالی شما را صبر نیکو کرامت کند و من امشب از میان شما میروم

و کیب خود محمد مصطفی ملحق میشوم چنانچه مرا وعده داده است ای حسن چون من از دنیا بروم مرا غسل ده و کفن کن و حنوط کن از بقیه حنوط جد خود
رسول خدا که آن از کافور بهشت است و جبرئیل آورده بود برای آن حضرت و چون مرا بر روی تخت گذارید پیش تخت را کار مدارید
و عقب آن را بگیرید و بهر سو که پیش تخت رود شما نیز از عقب آن بروید و بهر موضع که جنازه من بایستد آن موضع قبر من است آنجا
جنازه مرا بر زمین گذارید ای حسن تو بر من نماز کن و بر من هفت تکبیر بگو و بدانکه این هفت تکبیر حلال نیست بر احدی غیر از من مگر مردی
که در آخر الزمان بهم رسد از فرزندان برادرت حسین که قایم و مهدی این امت است و کجیهای حق را درست خواهد نمود چون
نماز کنی ای حسن جنازه را از موضع خود بردار و خاک را از آن موضع دور کن پس در آنجا قبر کنده و لحد ساخته خواهی یافت و چوب ساخته
منقش که شده در آنجا خواهی دید که پدرم حضرت نوح ع برای من ساخته و در آنجا گذاشته است پس مرا بر روی آن تخته دفن کن
و هفت خشت خام در آنجا خواهی یافت از خشتهای بزرگ آنها را بر روی من بچین پس اندکی صبر کن و یک خشت را بردار و بقبر نظر کن
و مرا در آنجا نخواهی دید زیرا که جد تو رسول خدا ص مرا بخود ملحق خواهد کرد و بدانکه هر پیغمبری که بمیرد اگر چه در مشرق مدفون شده باشد و وصی او
در مغرب بمیرد البته حق تعالی روح و جسد آن پیغمبر را با روح و جسد وصی او جمع مینماید بعد از آن جدا میشوند و هر یک بقبر خود برمیگردند
پس قبر مرا از خاک پر کن و پنهان کن موضع قبر مرا و چون صبح شود تابوتی بر ناقه ببندند و سر آن ناقه را بکسی بده که بجانب مدینه
ببرد تا آنکه مردم ندانند که من در کجا مدفون شده ام و در بعضی روایات معتبره از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده است
که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرزند خود امام حسن را امر کرد که چهار قبر در چهار موضع از برای آنحضرت بکند در مسجد کوفه و در
رحبه و در کوفه و در خانه جعده بن هبیره برای آنکه ملاعین خوارج ندانند که موضع قبر آنحضرت کجاست که مبادا اراده کنند
که جسد مطهر آنحضرت را بیرون آورند پس آنحضرت با فرزندان خود گفت که زود باشد بعد از من رو بشما آورند از هر جانب منافقان این
امت کینه دیرینه خود را از شما طلب نمایند و انتقام از شما بکشند پس بر شما باد بصبر که عاقبت صبر نیکوست پس با حضرت
امام حسن و امام حسین گفت که بعد از من بخصوص شما فتنه بسیار واقع خواهد شد از جهات مختلف پس صبر کنید تا خدا حکم کند
میان شما و دشمنان شما و او بهترین حکم کنندگان است پس رو کرد بحضرت امام حسین ع و فرمود که ای ابو عبدالله تو شهید این
امت پس بر تو باد بتقوی و صبر بر بلا آنگاه بیهوش شد و ساعتی بیهوش شد و چون باز بهوش آمد فرمود در اینوقت رسول خدا ص و عم
من حمزه و برادرم جعفر نزد من آمدند و گفتند زود بیا نزد ما که مشتاق توییم پس دیده های خود را گردانید و باهل بیت خود نظر
کرد و فرمود که همه را بخدا میسپارم خدا همه را براه حق درست بدارد و از شر دشمنان حفظ نماید خدا خلیفه من است بر شما
خدا بس است برای خلافت و نصرت و گفت بر شما باد سلام ای رسولان پروردگار من و گفت لمثل هذا فلـ
یعمل العاملون ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون یعنی برای مثل این ثواب و منزلت باید که عمل کنند عمل کنندگان
بدرستیکه خدا با آنهاست که پرهیزکاری کردند و آنها که نیکوکاری بودند پس جبین مبارکش عرق نشست و مشغول بذکر خدا گردید
و رو بقبله آورد و دیده های خود را بر هم گذاشت و دستها و پاهای خود را بسوی قبله کشید و شهادتین [illegible]

بجنان [illegible]

نبی داده بعد از شهادت بسوی ریاض رضوان خرامید و ابن قولویه رحمة الله علیه بسند معتبر از زایدة بن قدامه روایت کرده است که گفت روزی
بخدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام رفتم حضرت فرمود که ای زایده شنیده ام که تو بزیارت قبر حضرت امام حسین علیه السلام میروی زایده عرض نمود که بلی چنین است
که بشما خبر رسیده است حضرت فرمود که چرا چنین میکنی و حال آنکه ترا قرب و منزلتی نزد خلیفه هست و او راضی نیست که کسی ما را دوست دارد و ما را
بر دیگران زیادتی دهد و فضیلت ما را یاد کند و حق ما را بر این امت ذکر کند زایده گفت بخدا سوگند که نمیکنم این را مگر از برای خدا و
رسول او و پروا ندارم از خشم هر که بخشم آید از من و بر من عظیم و گران نیست آزاری که در این باب بمن برسد پس حضرت سه مرتبه فرمود که والله چنین است
پس فرمود که بشارت باد ترا پس بشارت باد ترا بدرستیکه خبر میدهم ترا بخبری که از خبرهای مخفی و مخزون است نزد من بدرستیکه چون از صحرای کربلا
رسید و رسید بما آنچه رسید و پدر بزرگوارم شهید و با او شهید شدند از فرزندان و برادران و خویشان و یاران او آنچه شهید شدند و حرم او
و زنان او را بر شتران سوار کردند و بجانب کوفه میبردند چون بجانب کشتگان رسیدم نظر من بر کشتگان افتاد و ایشان را دیدم در میان خاک
و خون دیدم که مدفون نکرده بودند ایشان را از قلق عظیم در دل من بهم رسید و اندوه بزرگی در سینه من حادث شد و نزدیک شد که جان من
از بدنم مفارقت کند در آنوقت عمه من زینب کبری دختر علی مرتضی آن حال را در من مشاهده نمود مضطرب شد و گفت این چه حالت است
در تو مشاهده میکنم و نزدیک است که خود را هلاک کنی ای بقیه و یادگار جد و پدر و برادران من گفتم چگونه جزع نکنم و اضطراب ننمایم
و حال آنکه سید و بزرگ و پدر خود را و برادران و عموها و فرزندان عموها و اهالی خود را میبینم که عریان در میان خاک و خون افتاده
اند و ایشان را کفن و دفن نکرده اند و هیچ کس متوجه ایشان نمی شود و نزدیک ایشان نمی آید گویا که ایشان از کافران دیلم و ترکند
زینب گفت جزع مکن ای فرزند برادر که این واقعه را رسول خدا صلی الله علیه و آله بجد و پدر و عم تو خبر داد که خدا پیمان گرفته است از
گروهی از این امت را که فراعنه این امت ایشان را نمی شناسند و در میان اهل آسمانها معروفند ایشان خواهند آمد و این
اعضای پاره پاره را جمع خواهند کرد و این بدنهای مجروح را دفن خواهند کرد و نشانی برای قبر پدر تو سید الشهدا نصب خواهند کرد
که بمرور ایام و لیالی اثر آن قبر محو نخواهد شد و نشانش بر طرف نشود و سعی بسیار خواهند کرد پیشوایان کفر و اتباع ضلالت
در محو نمودن و بر طرف نمودن این اثر هر چند ایشان سعی خواهند کرد ظهور و علو آن قبر ظاهرتر خواهد شد پس گفت که خبر داد مرا
ام ایمن که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بدیدن حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها آمد پس حضرت فاطمه برای آنحضرت حریره
ساخت و نزد آنحضرت حاضر کرد و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه طبق خرمائی آورد و ام ایمن گفت که من کاسه آوردم
که در آن شیر و مسکه بود پس حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم از آن حریره تناول نمودند و از آن
شیر آشامیدند و از آن خرما با مسکه میل فرمودند پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ابریق و طشتی آورد و آب بر دست
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ریخت و چون حضرت دست مبارک خود را شست دست بر روی مبارک خود کشید پس نظر کرد بسوی علی و
فاطمه و حسن و حسین نظر کرد آثار سرور و شادی در روی مبارکش مشاهده کردیم آنگاه مدتی بسوی آسمان نظر کرد پس
روی مبارک خود را بجانب قبله گردانید و دستهای خود را بسوی آسمان گشود و بسیار دعا کرد پس بسجده رفت و در سجده بلند

گریه‌اش بلند شد و آب از دیده مبارکش میریخت چون اهل بیت این حالت را مشاهده کردند همه اندوهناک شدند و من نیز از حزن ایشان
محزون گردیدم و جرأت نمیکردم که از سبب آن گریه از آنحضرت سؤال کنم چون این حالت بطول انجامید امیر و فاطمه گفتند
سبب گریه شما چیست یا رسول الله هرگز خدا دیده‌های ترا گریان نگرداند بدرستیکه این حالت در تو مشاهده کردیم دلهای ما را مجروح کرد پس حضرت
رسول رو بحضرت امیرالمؤمنین آورد و فرمود ای برادر و حبیب من چون شما را نزد خود مجتمع دیدم از شادی شما را چنان سرور حاصل شد
که هرگز چنین شاد نبوده بودم و من در شما نظر میکردم و خدا را شکر میکردم که چنین نعمتها بمن کرامت کرده ناگاه جبرئیل بر من
نازل شد و گفت یا محمد بدرستیکه حق تعالی مطلع شد بر آنچه در نفس تو حادث شد و دانست شادی که ترا حاصل شده بدیدن برادر
و دختر و فرزندزادهای خود پس تمام گردانید بر تو نعمت و گوارا گردانید بر تو این عطیه را با آنکه ایشان را و ذریات و شیعیان ایشان را
با تو در بهشت و جدائی نخواهد افکند میان تو و ایشان و چنانچه عطا میکند در آن روز بایشان عطا خواهد کرد و چنانچه ترا بخشش می
نماید بایشان نیز خواهد بخشید تا آنکه تو خوشنود گردی و زیاده از مرتبه خوشنودی تو بایشان کرامت خواهد کرد با آنکه بلیه بسیاری
بایشان خواهد رسید در دنیا و مکروه بسیار بایشان خواهد یافت بر دستهای گروهی از منافقان که ملت ترا بر خود بندند
و دعوی کنند که از امت تواند و حال آنکه بریاند از خدا و از تو و ایشانرا بشمشیر آزار و بانواع زجرها و ستمها ظلمها کشند
هر یکی را در ناحیه از زمین بقعه‌ای برسند و قبرهای ایشان از یکدیگر دور باشد و حق تعالی این حالت را برای تو و ایشان پسندیده است
و ایشانرا اهل این سعادت گردانیده است پس حمد کن خدای را برآنچه از برای شما پسندیده است و راضی شو بقضای الهی پس مرا
حمد الهی گویم و راضی شدم بقضای او و آنچه از برای شما اختیار نموده است پس جبرئیل گفت یا محمد بدرستیکه برادر تو علی مظلوم و مقهور خواهد
شد و بعد از تو منافقان امت تو بر او غالب خواهند شد و غصب خلافت او خواهند کرد و از دشمنان تو تعبها باو خواهد
رسید و در آخر کشته خواهد شد بدست بدترین خلایق اولین و آخرین و نظیر پی کننده ناقه صالح در شهری که محل هجرت او خواهد بود
و آن شهر محل شیعیان او و شیعیان فرزندان او خواهد بود و بسبب این حال بلای اهل بیت بسیار خواهد شد و مصیبت
شما از ایشان عظیمتر خواهد شد و این فرزندزاده تو اشاره کرد بسوی حسین ع شهید خواهد شد با گروهی از اهل بیت و ذریت تو
و نیکان امت تو در کنار نهر فرات در زمینی که آنرا کربلا گویند و بسبب آن کرب و بلا بر دشمنان تو و دشمنان ذریت تو بسیار
خواهد شد در روزی که کرب آن روز منقضی نشود و حسرت آن روز بآخر نرسد و آن بهترین بقعه‌های زمین است و حرمت آن
از زمین عظیمتر است و آن قطعه‌ایست از بهشت پس روزی که فرزند تو و اهل او در آن زمین شهید شوند و احاطه کنند بایشان
لشکرهای اهل کفر و لعنت جمیع اقطار زمین بلرزه درآید و کوهها مضطرب گردند و موج دریاها بلند شود و آسمانها و اهل آسمانها بلرزند
و بحرکت و اضطراب درآیند برای غضب کردن از برای تو یا محمد و از برای ذریت تو و بسبب عظیم شمردن هتک حرمت تو که
ایشان کنند و برای مکافات بدی که اهل جفا با تو در حق تو و ذریت تو بعمل آورند و هر یک از اینها دستوری طلبند از حق تعالی
در یاری کردن اهل بیت تو که مردم ایشان را ضعیف گردانیده‌اند و مظلوم ساخته‌اند و ایشانند حجت خدا بر خلق بعد از تو پس

حق

حق تعالی وحی کند بسوی آسمان و زمین و کوهها و دریاها و هر که در اینهاست که منم خداوند و پادشاه قادر که گریزنده از دست من بدر
نمیرود و امتناع کننده مرا عاجز نمیگرداند و هر وقت که خواهم و مصلحت دانم قدرت بر انتقام دارم بعزت و جلال خود سوگند
یاد میکنم که عذاب کنم کسی را که دل پیغمبر و برگزیده مرا بدرد آورده است و هتک حرمت او نموده است و عترت او را و آقتل او را داده
و عهد و پیمان او را شکسته است و ستم را بر اهل بیت او روا داشته است عذابی که احدی از عالمیان را چنان عذاب نکرده
باشم پس در آن وقت جمیع اهل آسمانها و زمین صدا بلند کنند که ستم بر عترت تو کرده باشند و هتک حرمت تو نموده باشند
پس حق تعالی بدست قدرت خود قبض روح آن شهیدان بزرگوار کند و ملائکه پیاپی از آسمان هفتم نازل شوند با ظرفها از یاقوت و زمرد
که پر باشد آن ظرفها از آب حیات بهشت و با خود بیاورند از خلعتهای بهشت و بویهای خوش بهشت و بدنهای شهیدان را بآن آبها
غسل دهند و آن حله ها را بر ایشان بپوشانند و بآن بویهای خوش ایشان را حنوط کنند و ملائکه صف صف بر ایشان نماز کنند پس
برانگیزد حق تعالی گروهی از امت تو را که آن کافران ایشان را نشناسند و در آن خونها شریک نشده باشند نه بگفتار و نه بکردار
و نه بنیت و نه بعزم پس بدنهای ایشان را دفن کنند و رسمی و علامتی برای قبر سید شهدا در این صحرا برپا کنند و علامتی باشد
برای اهل حق و سببی باشد برای رستگاری مؤمنان و فایز گردیدن ایشان بثوابهای خداوند عالمیان و در هر روز و هر شب از
هر آسمان صد هزار ملک بر دور قبر او حاضر شوند و بر آنحضرت صلوات فرستند و تسبیح حق تعالی گویند و طلب آمرزش کنند از خدا
برای زیارت کنندگان آنحضرت و بنویسند نامهای ایشان را که بزیارت قبر شریف می آیند از امت تو و بآن زیارت
تقرب میجویند بسوی خدا و بسوی تو و نامهای پدران و خویشان و شهرهای ایشان را و بر روهای ایشان داغ کنند بمهری
از نور عرش الهی که در آن مهر نوشته شده باشد که این زیارت کننده قبر بهترین شهدا و فرزند بهترین انبیاست چون روز
قیامت شود از روهای ایشان از جای مهری که بر روی ایشان زده اند نوری ساطع گردد که دیده های اهل محشر خیره شود و بآن نور
ایشان در میان اهل محشر معروف باشند و گویا می بینم ترا ای محمد که در صحرای محشر در آیی و من و میکائیل بر دو جانب تو باشیم
و در پیش روی ما باشد از ملائکه خدا آنقدر که عدد ایشان را احصا نتوان کرد و ما گردیم در میان اهل محشر نظر
کنیم بر روی خلایق هر که اثر آن مهر را مشاهده کنیم او را از اهوال شدید آن روز نجات دهیم و این است حکم خدا و
عطاهای خدا از برای هر که زیارت کند قبر تو را ای محمد یا قبر برادر تو علی را یا قبر دو فرزند زاده تو حسن و حسین را و نیت او از
برای خدا خالص باشد و زود باشد که سعی کنند و اهتمام نمایند گروهی از آنها که بر ایشان از جانب خدا لعنت و غضب
واجب گردیده است که برطرف کنند رسم و نشانه آن قبر را و محو نمایند اثر آن را و خدا نگذارد ایشان را که چنین کنند پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که سبب گریه من این است پس زینب گفت که ابن ملجم علیه اللعنه در وقتی که پدرم را ضربت زد و اثر
در او مشاهده کردم عرض کردم ای پدر بزرگوار ام ایمن چنین حدیثی روایت کرد و میخواهم که آن را از تو بشنوم حضرت فرمود که ای دختر
حدیث چنان است که ام ایمن بتو روایت کرده است و گویا می بینم که تو را و زنان دیگر از اهل بیت مرا در این شهر اسیر کرده باشند

[illegible]

و بذلت و خواری شما را لابرند و از دشمنان خود خایف و ترسان باشید پس در آن وقت صبر کنید و شکیبایی نمایید که حق تعالی خداوندی که جمیع بلاها
شکافته است و خلایق را آفریده است در آن وقت بر روی زمین خدا را دوستی بغیر از شما و شیعیان شما نباشد پس چون جناب جبرئیل
این حدیث را نقل کرد از برای ما فرمود که در آن روز شیطان از شادی پرواز خواهد کرد بر دور زمین با فرزندان و برادران خود
و یاوران خود جولان خواهد نمود و خواهد گفت که ای گروه شیاطین آنچه مطلب ما بود از فرزندان آدم به آن رسیدیم و در هلاک کردن ا
یشان منتهای آرزوی خود را یافتیم و همه را مستحق جهنم گردانیدیم مگر جماعتی قلیل که چنگ در دامن اهل بیت رسالت زده‌اند پس تا توانید
سعی کنید که مردم را به شک اندازید در حق ایشان و بدارید مردم را بر عداوت ایشان و تحریص کنید مردم را بر ضرر رسانیدن
به ایشان و دوستان ایشان تا کفر و ضلالت خلق مستحکم شود و از ایشان هیچ کس نجات نیابد و آن ملعون چنان خود را در حق
کثیر مردم راست گرد زیرا که بعد از ایشان هیچ عمل صالح فایده نمی‌بخشد و با محبت و موالات ایشان هیچ گناهی بغیر از کبایر ضرر نمی‌رساند
زایده گفت که چون جناب حضرت امام زین العابدین علیه السلام این حدیث را برای من روایت کرد فرمود که این حدیث را
ضبط کن و غنیمت شمار که اگر در طلب این حدیث بر شتران سوار شوی و یک سال در زمین گردش کنی هر آینه کم باشد
در بیان کیفیت غسل و کفن و دفن آن حضرت است و وقایعی که بعد از شهادت آنحضرت واقع شده و در احادیث
معتبره از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که چون حضرت نوح در کشتی نشست کشتی آمد تا به کعبه هفت شوط بر دور خانه
کعبه طواف کرد پس حق تعالی وحی کرد به او که از کشتی به زیر برو و جسد مبارک حضرت آدم را بیرون آورد و داخل کشتی کن پس حضرت
نوح به زیر آمد و آب تا زانوی آنحضرت بود تا بوتی که جسد حضرت آدم در آن بود بیرون آورد و به کشتی برد چون کشتی به مسجد کوفه رسید
در آنجا قرار گرفت و حضرت نوح با اهل کشتی حضرت آدم را در نجف اشرف دفن کرد و در پیش روی حضرت آدم قبری برای خود
ساخت و صندوقی برای حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه تراشید و برای مدفن آنحضرت در پیش سینه خود گذاشت و در
کتاب فرحة الغری به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بعد از
آنکه ضربت خورد به حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما فرمود که چون من از دنیا بروم مرا غسل دهید و کفن کنید و
حنوط نهید و چون مرا در جنازه گذارید پیش جنازه را ملائکه خواهند برداشت شما عقب آن را بردارید و به هر طرف که پیش جنازه
می‌رود شما از عقب آن بروید تا آنکه خواهید رسید به قبر کنده و لحد ساخته و خشت چند مهیا کرده پس مرا در لحد گذارید و خشت بر من
بچینید پس یک خشت از بالای سر من بازدارید و در قبر نظر کنید چون آنحضرت را غسل دادند ندائی از کنار خانه شنیدند که اگر
شما پیش جنازه را بردارید عقب جنازه خود خواهد برخاست و اگر عقب جنازه را بردارید پیش جنازه برخواهد خاست چون آ
آنحضرت را دفن کردند یک خشت از بالای سر آنحضرت برداشتند در قبر نظر کردند کسی را ندیدند ناگاه صدای هاتفی را شنیدند
که امیرالمؤمنین بنده شایسته خدا بود او را به پیغمبر خود ملحق گردانید و چنین می‌کند حق تعالی با اوصیا بعد از پیغمبران حتی آنکه اگر پیغمبر در مشرق
بمیرد و وصی او در مغرب بمیرد البته حق تعالی آن وصی را به پیغمبر خود ملحق می‌گرداند؛ به سند معتبر روایت کرده است که ام کلثوم رضی الله عنها

ادی

روایت کرده که سخنی که پدر بزرگوارم به برادرم حسن و حسین گفت آن بود که ای فرزندان من چون من از دنیا رحلت کنم مرا غسل دهید پس خشک کنید
مرا با آن بردی که بدن رسول خدا و فاطمه زهرا صلوات الله علیهما را بعد از غسل با آن خشک کردم پس مرا حنوط کنید به بقیه حنوط جد خود و مرا بر روی
تخت بخوابانید و عقب تخت را بردارید به هر طرف که پیش تخت رود شما از عقب بروید ام کلثوم گفت من به تشییع جنازه پدر خود بیرون رفتم چون
به نجف رسیدیم پیش تخت بر زمین فرود آمد پس برادرانم عقب آن را بر زمین گذاشتند امام حسن علیه السلام کلنگی گرفت چون یک کلنگ بر زمین زد
قبر کنده و لحد ساخته پیدا شد و تخته در آن قبر بود به قلم سریانی که دو سطر بر آن نوشته بود و مضمون آن نوشته این بود که بسم الله الرحمن الرحیم
این قبری است که ساخته است نوح علیه السلام برای علی وصی محمد پیش از طوفان به هفتصد سال چون آن حضرت را در قبر گذاشتند ناپیدا شد ندانستیم به زمین
فرو رفت یا به آسمان بالا رفت ناگاه صدای منادی را شنیدیم که گفت حق تعالی شما را صبر نیکو کرامت فرماید در مصیبت سید
شما و حجت خدا بر خلق **و ایضاً** به سند معتبر روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از کوفه بیرون آمد چون نظرش به صحرای نجف افتاد
فرمود که چه نیکو است منظر تو و چه خوش بو است قعر تو خداوندا قبر مرا در این مکان قرار ده **و ایضاً** به سند معتبر روایت کرده است که چون
ابن ملجم لعین ضربت بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را ضربت زد حضرت امام حسن علیه السلام از آن حضرت پرسید که این ملعون را بکشم حضرت فرمود نه و لیکن
او را حبس کن و چون من از دنیا بروم او را بکشید و مرا در پشت کوفه در قبر دو برادرم هود و صالح دفن کنید و در روایت دیگر فرمود
که مرا در قبر برادرم هود دفن کنید **و ایضاً** به سند معتبر موثق منقول است که ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام پرسید از موضع قبر حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام و گفت مردم اختلاف کرده اند در آن حضرت فرمود که در قبر پدرش نوح علیه السلام مدفون شد پرسید که متوجه دفن او شد
فرمود که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله با ملائکه بزرگواران و کاتبان اعمال با روح و ریحان ثبت و بر این مضمون احادیث بسیار است
شیخ مفید و سید بن طاوس به سندهای معتبر روایت کرده اند که چون هنگام وفات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شد با امام حسن و امام حسین علیهما
السلام گفت چون من از دنیا بروم مرا بر روی تخت بگذارید و عقب آن تخت را بردارید که پیش تخت خود برخواهد خاست و مرا
ببرید به سوی زمینی که صحرای نجف است و در آنجا سنگ سفیدی خواهید دید پس کلنگی بر آن سنگ بزنید و در آنجا قبر و لوحی از آن ظاهر خواهد
شد چون آن حضرت را به صحرای نجف بردند سنگ سفیدی ظاهر شد که نور از آن ساطع بود چون قبر را کندند لوحی از آن ظاهر شد
و در آن نوشته بود که این قبری است که نوح برای علی بن ابی طالب علیه السلام ذخیره کرده است راوی گفت جنازه حضرت را دفن کردیم و
برگشتیم به سبب آنچه بر ما ظاهر شد از گرامی بودن آن حضرت نزد حق تعالی و در اثنای راه جماعتی از شیعه برخوردند که نماز بر آن حضرت
را درنیافته بودند چون خبر ما را شنیدند که ما نقل کردیم گفتند که ما نیز می‌خواهیم که مشاهده کنیم آنچه شما مشاهده کرده‌اید و رفتند بر سر
قبر آن حضرت و چون برگشتند گفتند هر چند کندیم چیزی نیافتیم **و ایضاً** در کتاب فرحة الغری به سند معتبر از عبدالرحیم قصیر روایت
کرده است که گفت از حضرت امام محمد باقر سؤال کردم از قبر حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام جناب حضرت فرمود که در
قبر نوح مدفون شد من گفتم کدام نوح گفت نوح پیغمبر پس حضرت فرمود که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه صدیق این امت بود
و حق تعالی قبرش را در قبر صدیقی قرار داد ای عبدالرحیم بدرستیکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله خبر داد اهل بیت خود را به شهادت که آن حضرت

وبموضعی که دران مدفون گردید و حق تعالی حنوط او را از حنوط برادرش حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرستاد و خبر داد پیغمبرش را که ملایکه قبر
آنحضرت را خواهند کند و چون نزدیک وفات آنحضرت شد وصیت کرد به پسر خود حسن و حسین صلوات الله علیهما که چون من از دنیا
بروم مرا غسل دهید و حنوط کنید در شب جنازه مرا پنهان بردارید و بهر طرف که پیش جنازه میرود شما از عقب بروید و مرا دفن کنید
در قبری که جنازه من دران قرار میگیرد با آنجائی که شما را یاری خواهند کرد بر دفن من در شب از ملایکه و قبر مرا هموار کنید که کسی نداند
و در روایت دیگر از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده اند که آنحضرت فرمود مرا بیرون برید به پشت کوفه و چون پاهای شتر
بر زمین فرو رود و نسیمی رو بشما بیاید مرا در آنجا دفن کنید که آن اول طور سینا است و در حدیث معتبر دیگر فرمود که حضرت را
پیش از طلوع صبح در ناحیه غریین دفن کردند و در قبر آنحضرت امام حسن و امام حسین و محمد بن حنفیه و عبد الله بن جعفر رضی الله عنهما داخل شدند
و در حدیث معتبر دیگر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده اند که با جنازه آنحضرت همین چهار نفر بیرون رفتند و شب در صحرای
کوفه دفن کردند و از ترس خوارج و غیر ایشان قبر او را مستور کردند تا آنکه از برای قبر علامت گذاشته و در روایات دیگر منقول است که
آن قبر چنان مخفی بود تا آنکه حضرت امام جعفر صادق ع خواص اصحاب خود را نشان داد و فرمود که قبر آنحضرت الحال ساخته شده
و روایت کرده اند که روزی هارون الرشید علیه اللعنه بجانب صحرای نجف بشکار رفت با سگها و چرغها چون بصحرای
نجف رسید سگها و چرغها را بر آهوان سر دادند ساعتی با آهوها مجادله کردند پس آهوها بتل بالا رفتند سگها و چرغها برگشتند
باز آهوها از تل فرود آمدند و آن جانوران شکاری از پی ایشان دویدند باز آهوها بتل بالا رفتند و جانوران برگشتند تا سه مرتبه
این امر واقع شد هارون بسیار تعجب کرد و بعد از مردی پیر از قبیله بنی اسد پرسید که این تل را میشناسی گفت امان بده آنچه میدانم
بگویم هارون گفت امان دادم پیر گفت قبر علی بن ابیطالب صلوات الله علیه درین تل است باین سبب جرات نمیکنند جانوران
درنده باین تل بالا روند پس هارون وضو ساخت و بر تل بالا رفت نماز کرد دعا کرد و برگشت و ابن شهرآشوب روایت کرده است
که جناب حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه وصیت کرد حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما را که چون من از دنیا بروم [illegible]
خواهید یافت حنوطی که از حنوط بهشت است و سه کفن از استبرق بهشت پس مرا غسل دهید و حنوط کنید بآن حنوط و در آن جهت
کفن کنید حضرت امام حسن ع فرمود که چون آنحضرت از دنیا رفت طبقی از طلا نزد سر آنحضرت یافتیم که پنج شمامه از کافور بهشت و چند
برگ از سدر بهشت دران طبق بود و روایت کرده است که چون از غسل و کفن آنحضرت فارغ شدند شتری پیدا شد جنازه آنحضرت
را بر آن شتر بار کردند آن شتر روانه شد و از عقب شتر آمدند تا آنکه شتر در صحرای نجف ایستاد و چون نظر کردند نزدیک پای شتر
قبر کنده یافتند و ندانستند که کی کنده بود آن قبر را چون جنازه آنحضرت را از شتر فرود آوردند ابر سفیدی نزدیک سر مبارک
آنحضرت پیدا شد و مرغان سفید بسیار در میان آن ابر پرواز میکردند چون بر آنحضرت نماز کردند و دفن کردند آن ابر و مرغان
ناپیدا شدند و بسند دیگر روایت کرده است که آنحضرت وصیت فرمود چون من از دنیا بروم در زاویه خانه لوحی خواهید
یافت مرا بر روی آن لوح بخوابانید و هر جامه حاضر شود برای من مرا دران کفن کنید بعد از وفات آنحضرت لوح را

درزاویه خانه

در زاویه خانه یافتند و در آن لوح نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم این لوح را ذخیره کرده است نوح پیغمبر از برای علی بن ابی طالب ع و زیر جامه
کفنی یافتند که بر روی آن حنوطی گذاشته بود که نور آن حنوط بر روشنی روز زیادتی می‌کرد چون متوجه غسل شدند جسد مبارک آنحضرت سبک
بود و خود می‌گشت پس حضرت امام حسین با حضرت امام حسن گفت که نمی‌بینی که جسد مبارک حضرت امیرالمؤمنین چه بسیار سبک است که خود می‌گردد
حضرت امام حسن گفت یا ابا عبدالله با ما جماعت دیگر هستند که مدد می‌کنند در غسل آنحضرت و چون از غسل و نماز
فارغ شدند پیش جنازه برخاست و ایشان از عقب گرفته رفتند در اثنای راه صداهای بال ملائکه را می‌شنیدند
و صداهای تسبیح و تقدیس ملائکه را می‌شنیدند و بوی خوش ایشان می‌رسید تا آنکه رسیدند بآن قبری که جناب حضرت
برای ایشان وصف کرده بود پیش جنازه بر زمین آمد پس عقب جنازه را بر زمین گذاشتند و اول حضرت امام حسن ع بر او نماز
کرد و بعد از او حضرت امام حسین ع بر آنحضرت نماز کرد چنانچه آنحضرت وصیت کرده بود مؤلف گوید که این روایت ثقه محل اعتماد است
و چون این روایت مشتمل بر بعضی معجزات بود ایراد نمودیم و شیخ طوسی و دیگران بسند معتبر روایت کرده‌اند که ابن سکان از حضرت
امام جعفر صادق ع پرسید از سبب محرم شدن عمارتی که در سر راه نجف اشرف واقع است که الحال آن را خانه می‌گویند
حضرت فرمود که چون جنازه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را از آنجا گذرانیدند میل کرد و منحنی شد برای تعظیم و خون
بر آنحضرت و در بعضی از کتب قدیمه روایت کرده‌اند که چون روح مقدس و منور حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از بدن مطهرش
مفارقت نمود و از خانه حضرت صدای شیون بلند شد مانند روزی شد که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفته بود
و چون شب تاریک شد آفاق آسمان متغیر شد و زمین لرزید صداهای تسبیح و تقدیس از میان هوا بگوش مردم رسید
و شنیدند که صدای ملائکه است و صدای گریه و نوحه و مرثیه جنیان را می‌شنیدند محمد بن الحنفیه رضی الله عنه گفت که چون
برادرانم امام حسن و امام حسین مشغول غسل شدند حضرت امام حسین آب میریخت و حضرت امام حسن غسل میداد احتیاج نداشتند
بکسی که جسد منور آنحضرت را بگرداند هر طرف را که می‌شستند جسد مطهرش میگردید و طرف دیگر ظاهر می‌شد و بوی خوش‌تر
از مشک و عنبر از بدن مبارکش می‌شنیدند چون از غسل فارغ شدند حضرت امام حسن ع صدا زد که ای خواهر بیاور حنوط
جدم را پس زینب مبادرت نمود و حنوط را آورد و چون حنوط را گشودند جمیع کوفه از بوی آن خوش بو شد پس آنحضرت را
در پنج جامه کفن کردند چون بر تابوت گذاشتند پیش تابوت را جبرئیل و میکائیل برداشتند و عقب آن را امام حسن و امام حسین
صلوات الله علیهما برداشتند محمد بن حنفیه گفت بخدا سوگند که من میدیدم که جنازه آنحضرت بر هر در و دیوار و عمارت که می‌گذشت
میگذشت خم میشدند و خشوع میکردند نزد جنازه آنحضرت و بعضی از مردم خواستند که با جنازه بیرون آیند حضرت امام حسن ع
ایشان را برگردانید و حضرت امام حسن ع میگریست و میگفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم انا لله و انا الیه راجعون
ای پدر بزرگوار پشت ما را شکستی و بسوی خدا شکایت میکنیم مصیبت ترا و چون جنازه بنزدیک قبر رسید فرود آمد بر زمین و حضرت
امام حسن پیش ایستاد و جماعت بر آنحضرت نماز کرد و هفت تکبیر گفت و چون از نماز فارغ شد جنازه را برداشت و خاک را دور

کردند ناگاه قبر ساخته و لحد مهیایی ظاهر شد و تخته در زیر قبر فرش کرده بودند و بر آن تخته نوشته بودند که این آن چیزیست که ذخیره
کرده است نوح پیغمبر برای بنده شایسته طاهر مطهر چون خواستند که حضرت را بقبر برند صدای هاتفی را شنیدند که میگفت فرود برید
او را بسوی تربت طاهر مطهر که حبیب بسوی حبیب خود مشتاق است و در کتاب مشارق الانوار از حضرت امام حسن علیه السلام
روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه با حسن و حسین صلوات الله علیهما فرمود که چون مرا بقبر گذارید پیش از آنکه خاک
بر من بریزید دو رکعت نماز بجا آورید و بعد از آن در قبر نظر کنید و چون آن حضرت را در ضریح مقدس گذاشتند و از نماز فارغ شدند
دیدند که پرده‌ای از سندس بر روی قبر کشیده شده است حضرت امام حسن علیه السلام آن پرده را از بالای سر کشید و در قبر نظر
کردند دیدند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و حضرت آدم و حضرت ابراهیم علیهما السلام با حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه سخن میگویند
پس حضرت امام حسن علیه السلام پرده را از پیش پای آن حضرت برداشت دیدند که حضرت فاطمه زهرا و مریم و آسیه بر آن حضرت نوحه میکردند راوی گفت
چون حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را دفن کردند صعصعة بن صوحان عبدی رضی الله عنه نزد قبر مقدس آن حضرت ایستاد و مشتی
از خاک برگرفت و بر سر خود ریخت و گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا امیرالمؤمنین و گوارا باد بر تو کرامتهای خدا ای ابوالحسن
بتحقیق که مولد تو پاکیزه بود و صبر تو قوی بود و جهاد تو عظیم بود و بآنچه آرزو داشتی رسیدی و تجارت سودمند کردی و نزد پروردگار
و کار خود رفتی پس حق تعالی بشارت خود را باستقبال تو فرستاد و ملائکه خدا بر دور تو جمع شدند و در جوار پیغمبر برگزیده ساکن
شدی پس خدا ترا گرامی داشت و در جوار رحمت خود جا داد و ترا بدرجه برادرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ملحق گردانید و ترا از کاس
وافی آب داد پس از خدا سؤال میکنیم که منت گذارد بر ما و توفیق دهد که پیروی تو بکنیم و عمل نمائیم بسیرت تو و با دوستان
تو دوست باشیم و با دشمنان تو دشمن باشیم و در زمره دوستان تو محشور شویم بدرستیکه رسیدی بدرجه‌ای که احدی غیر از تو نرسیده بود و دریافتی چیزی را که دیگری
نیافته بود و جهاد کردی در راه خدا در پیش روی برادرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله چنانچه شرط جهاد کردن بود و قیام نمودی بدین خدا
چنانچه حق قیام نمودن بود تا آنکه سنتها را بر پا داشتی و فتنه‌ها را برطرف کردی و مستقیم شد اسلام و منتظم شد ایمان پس بر
تو باد از ما بهترین صلوات و سلام و بتو محکم شد پشت مؤمنان و واضح شد نشانهای راه ایمان و برای تو جمع
شد از مناقب و خصال آنچه از برای هیچکس جمع نشده بود پیش از همه کس اجابت پیغمبر خود نمودی و متابعت او را بر همه چیز اختیار نمودی
و یاری او ساختی بنفس و جان خود و ... ذوالفقار آبدار را پیوسته در نصرت او بکار بردی پس شکستی بآن پشت ظلم را و هلاک کردی
تمام جباران و عنیدان را و بآن ذلیل گردانیدی همه کافران را و بآن شکستی قلعه‌های شرک و کفر و عدوان را و بآن کشتی
اهل ضلالت را پس گوارا باد ترا یا امیرالمؤمنین این منقبتها و فضیلتها از همه کس برسالت آن حضرت صلی الله علیه و آله نزدیکتر بودی
و اسلام تو از همه قدیمتر بود و علم و فهم تو از همه کس بیشتر بود پس خدا ما را از اجر تو محروم نگرداند و بعد از تو گمراه نگرداند بدرستیکه زندگانی
تو کلید خیرها بود و درهای شر را بر روی ما بسته بود و وفات تو کلید همه شرها است و درهای خیر را بر روی ما بسته است و اگر مردم
سخن ترا قبول میکردند هر آینه نعمت خدا را از زیر و از بالای سر میخوردند و لیکن اختیار کردند دنیا را بر آخرت پس خوار

کرد